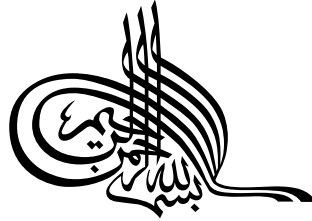


شماره نشر

۱۴۱/۱



هیأت معارف جنگ
شهید سید علی سجاد شیرازی



تاریخ نظامی جنگ تحمیلی

تا ۳۱ شهریور ۱۳۵۹

جلد یکم

زمینه‌های بروز جنگ تحمیلی

سرهنگ زرهی ستاد سید یعقوب حسینی

۱۳۸۷

حسینی، یعقوب، ۱۳۱۱-

تاریخ نظامی جنگ تحمیلی تا ۳۱ شهریور ۱۳۵۹: جلد یکم؛ زمینه‌های
بروز جنگ تحمیلی/ سید یعقوب حسینی. - تهران: انتشارات سازمان عقیدتی
سیاسی ارتش جمهوری اسلامی ایران (نشر اجا) با همکاری هیئت معارف
جنگ شهید سپهبد علی صیادشیرازی، ۱۳۸۶.

۲. نقشه. نمودار. (نشر اجا، ۱۴۱/۱)

شابک: ۴۰,۰۰۰ ریال ج ۱ ۸-۵۹-۶۶۳۰-۹۶۴-۹۷۸-ISBN

دوره ۱-۶۱-۶۶۳۰-۹۶۴-۹۷۸-ISBN

نمایه

۱. جنگ ایران و عراق، ۱۳۵۹-۱۳۶۷. علل و منشأ. الف. سازمان
عقیدتی سیاسی ارتش جمهوری اسلامی ایران. انتشارات. ب. هیئت معارف
جنگ شهید سپهبد علی صیادشیرازی. ج. عنوان.

۹۵۵/۰۸۴۳

DSR ۱۶۲۶

نویسنده	■	سید یعقوب حسینی
ویرایش و بررسی	●	هیئت معارف جنگ شهید سپهبد علی صیادشیرازی
طرح جلد	●	حمید خزاعی
حروفچین و صفحه‌آرا	●	یاسر میرعرب رضی، نرگس اعوانی
آماده‌سازی و نظارت چاپ	●	علی اعوانی
لیتوگرافی و چاپ	●	طراوت / مجمع جهانی اهل بیت (ع)
نوبت و سال چاپ	●	اول / ۱۳۸۷
قیمت	●	۴۰۰۰ تومان
شمارگان	●	۳۰۰۰ نسخه
شابک	●	۸-۵۹-۶۶۳۰-۹۶۴-۹۷۸-ISBN
ناشر:	✻	نشر اجا با همکاری هیئت معارف جنگ «شهید سپهبد علی صیادشیرازی»



نشانی: تهران - صندوق پستی ۱۷۱۴ - ۱۱۱۵۵ معاونت فرهنگی و روابط عمومی سازمان عقیدتی سیاسی ارتش
(مدیریت انتشارات). تلفن و دورنگار: ۸۸۴۱۱۰۴۷

مرکز عرضه محصولات فرهنگی ساعس اجا: تلفن: ۳۳۳۰۹۱۱۸-۳۳۳۳۱۵۲۸

کلیه حقوق برای ناشر محفوظ است.

از همه نگارندگان حوادث و همه کسانی که توان
انجام وظیفه در این مهم را دارند، درخواست می‌کنم از ثبت
و ضبط جزئیات این دوران غفلت نکنند و این گنجینه تمام
نشدنی را برای آیندگان به ودیعه بگذارند.

امام خمینی(ره)

می‌خواهم بگویم که این جنگ، یک گنج است. آیا
خواهیم توانست از این گنج استفاده کنیم؟ آن هشت سال
جنگ بایستی تاریخ ما را تغذیه کند.
مقام معظم رهبری حضرت آیت الله خامنه‌ای

همکاران هیئت معارف جنگ شهید سپهبد علی صیاد شیرازی

برای کتاب « جبهه جنوب در شهریور ۱۳۵۹ »

بنیانگذار هیئت:

شهید سپهبد علی صیاد شیرازی

سرپرست هیئت:

سرتیپ ستاد ناصر آراسته

شورای سیاست‌گذاری:

سرتیپ ستاد ناصر آراسته

سرتیپ ستاد سیدحسام هاشمی

سرتیپ ستاد اسدالله حیدری

سرتیپ ستاد رضا خرم طوسی

ویرایش و بررسی کنندگان:

سرتیپ ۲ ستاد نجاتعلی صادقی‌گویا

سرتیپ ۲ ستاد محمد کامیاب

سرتیپ ۲ حمید شکبیا

سرهنگ علی اعوانی

مؤلف:

سرهنگ زرهی ستاد سید یعقوب حسینی

فهرست کوتاه مطالب

جلد یکم: زمینه‌های بروز جنگ تحمیلی

۹

پیشگفتار

فصل اول: بررسی روابط تاریخی ایران و عراق

- ۱۷ بخش یکم: ایران و بین‌النهرین قبل از اسلام
- ۲۱ بخش دوم: ایران و عراق بعد از اسلام تا تشکیل امپراتوری عثمانی
- ۳۳ بخش سوم: روابط تاریخی ایران و عراق در زمان حکومت عثمانی
- ۴۹ بخش چهارم: تجزیه دولت عثمانی و تشکیل دولت پادشاهی عراق و روابط آن با ایران
- ۵۵ بخش پنجم: روابط ایران با جمهوری عراق و تشدید اختلافات
- ۸۳ بخش ششم: شش سال روابط بحرانی و انعقاد قرارداد الجزایر

فصل دوم: از انقلاب اسلامی ایران تا آغاز جنگ

- ۱۱۳ بخش یکم: روابط عراق با جمهوری اسلامی ایران
- ۲۱۱ بخش دوم: زمینه‌سازی حکومت بعث عراق برای آغاز جنگ
- ۲۷۳ بخش سوم: مخالفت استکبار جهانی با انقلاب اسلامی ایران
- ۳۱۹ بخش چهارم: مشکلات داخلی ایران و عدم آمادگی برای قبول جنگ
- جلد دوم: برخوردهای مرزی قبل از آغاز جنگ تحمیلی

فصل یکم: مقایسه تواناییهای استراتژیکی ایران و عراق قبل از آغاز جنگ تحمیلی

فصل دوم: تجاوزات مرزی ارتش عراق در جبهه غرب

فصل سوم: برخوردهای مرزی ایران و عراق در منطقه خوزستان

فصل چهارم: استعداد و گسترش تاکتیکی نیروهای ایران و عراق قبل از آغاز جنگ

فهرست مطالب

پیش‌گفتار

۱۰

معارف جنگ

۱۱

مقدمه

۱۵

فصل اول: بررسی روابط تاریخی ایران و عراق

۱۷

بخش یکم: ایران و بین‌النهرین قبل از اسلام

۲۱

بخش دوم: ایران و عراق بعد از اسلام تا تشکیل امپراتوری عثمانی

۲۸

ایران و عراق در زمان حکمرانان مغول

۳۰

ایران و عراق در زمان تیموریان

۳۳

بخش سوم: روابط تاریخی ایران و عراق در زمان حکومت عثمانی

۳۳

۱. روابط تاریخی ایران و عثمانی در زمان صفویه

۴۰

۲. روابط ایران و عثمانی در زمان نادرشاه

۴۳

۳. روابط ایران و عثمانی در زمان زندیه

۴۴

۴. روابط ایران و عثمانی در زمان قاجار

۴۹

بخش چهارم: تجزیه دولت عثمانی و تشکیل دولت پادشاهی عراق و روابط ایران

۵۵

بخش پنجم: روابط ایران با جمهوری عراق و تشدید اختلافات

۶۱

۱. انگیزه‌های سیاسی

۶۶

۲. ناسیونالیسم و اشاعه آن در ممالک عربی

۷۷

۳. جنبه‌های اقتصادی جنگ تحمیلی

۸۳

بخش ششم: شش سال روابط بحرانی و انعقاد قرارداد الجزایر

- ۹۵ جریان بازديد شاه از منطقه نظامی اهواز
- ۱۰۰ نبرد عراق و ايران در منطقه مرزی مهران
- ۱۰۶ رابطه ايران و عراق بعد از انعقاد قرارداد الجزاير

۱۱۱

فصل دوم: از انقلاب اسلامی ايران تا آغاز جنگ

۱۱۳ بخش يکم: روابط عراق با جمهوری اسلامی ايران

۱۱۴ مخالفت عراق با حرکت انقلابی در ايران

۱۲۰ بررسی ابعاد کلی اختلاف بين ايران و عراق

۱۲۲ پیروزی انقلاب اسلامی و تأثیر آن در محافل مذهبی عراق

۱۳۰ اوضاع ايران بعد از پیروزی انقلاب

۱۴۵ در آستانه جنگ

۱۶۲ بررسی جریانات سیاسی و نظامی جنگ ايران و عراق

۱۶۹ تهاجمات پراکنده عراق علیه ايران

۲۰۱ جوابیه وزارت خارجه ايران به اولتیماتوم عراق

۲۱۱

بخش دوم: زمینه‌سازی سیاسی حکومت بعث عراق برای آغاز جنگ

۲۱۳ ۱. ناسیونالیسم افراطی منفی (پان عربیسم)

۲۲۱

رهبران عراق درباره آغاز جنگ تحمیلی چه گفته‌اند

۲۲۵	سخنرانی صدام حسین در کنفرانس کشورهای اسلامی در طائف
۲۳۰	خلاصه مصاحبه خبرنگار مجله اشپیگل با صدام حسین
۲۳۱	خلاصه نطق طارق عزیز در دانشگاه بغداد
۲۳۴	۲. شطالعرب و مسائل مربوط به آن
۲۳۴	الف - شطالعرب (اروندروود) از دیدگاه عراق
۲۳۵	ب - شطالعرب (اروندروود) از دیدگاه ایران
۲۳۸	۳. خلیج فارس
۲۴۶	۴. خوزستان
۲۵۵	موضوع حکمرانی شیخ خزعل در خوزستان
۲۶۳	۵. صدور انقلاب اسلامی
۲۶۷	بخش سوم: مخالفت استکبار جهانی با انقلاب اسلامی ایران
۲۸۲	موضع گیری کشورهای اسلامی نسبت به انقلاب اسلامی ایران
۲۹۲	اشغال سفارت آمریکا در سیزدهم آبان
۲۹۸	تهدیدهای خارجی علیه ایران در اوایل سال ۵۹
۳۰۴	کودتای نوژه و تأثیر منفی آن در روحیه مردم
۳۱۳	بخش چهارم: مشکلات داخلی ایران و عدم آمادگی برای قبول جنگ
۳۲۱	اوضاع ارتش در روزهای آغازین انقلاب

۳۲۶	مسئله کردستان و تشدید اوضاع داخلی ایران	
۳۳۰	برآورد استعداد پرسنلی زمان شاه	
۳۴۴	اوضاع ارتش بعد از انقلاب	
۳۴۷	مسئله تجهیزات خریداری شده	
۳۵۵	مسائل پرسنلی ارتش (پاکسازی)	
۳۷۱	نا آرامی های داخلی	
۳۸۷		منابع
۳۸۹		نمایه
		نقشه ها

معارف جنگ

معارف جنگ؛ مجموعه‌ای از بازیافته‌ها، ذخایر و دستاوردهای جبهه‌های نبرد حق علیه باطل است که خداوند متعال به پاس فداکاری‌ها، ایثارگری‌ها و برکت خون شهدای والامقام، نصیب رزمندگان اسلام کرده و از سینه‌های جوشان آنها به سینه‌های پاک و تشنه نسل جوان انقلاب اسلامی منتقل می‌شود.

سازمان افتخاری «هیئت معارف جنگ» که از پاییز سال ۱۳۷۳، با بنیانگذاری امیر سرافراز ارتش اسلام «شهید سپهد علی صیاد شیرازی» و حمایت‌های مادی و معنوی مقام معظم رهبری و فرماندهی کل قوا، این رسالت مهم را با روحیه متعالی بسیجی بر عهده گرفته، مفتخر است که با الهام از کلام نورانی خدای متعال مبنی بر «وَالَّذِينَ جَاهَدُوا فِينَا لَنَهْدِيَنَّهُمْ سُبُلَنَا وَإِنَّ اللَّهَ لَمَعَ الْمُحْسِنِينَ»، با صداقت و تلاش دسته‌جمعی در این وادی مقدس گام نهاده و این رسالت افتخارآمیز را که با گرایش «پژوهشی - آموزشی» شکل گرفته است، ادامه دهد و در این راه امید به لطف و یاری خدا دارد.

شیوه کار هیئت معارف جنگ در گردآوری تجارب جبهه‌های نبرد بدین ترتیب بوده است که بر اساس زمان و مکان هر عملیات، جمعی از رزمندگان اسلام که در آن عملیات نقش مهمی را بر عهده داشته‌اند به منطقه عملیات عزیمت کرده و با یادآوری خاطرات خود در صحنه نبرد و برداشته‌های تحریری، صوتی و تصویری، مجموعه‌ای از حقایق و واقعیت‌های تلخ و شیرین را گردآوری و سرانجام پس از تطبیق آنها با مدارک و اسناد جبهه‌های نبرد در مسیر تدوین قرار می‌دهند.

هیئت معارف جنگ « شهید سپهد علی صیاد شیرازی »

پیش‌گفتار

کتابی که ملاحظه می‌فرمایید از سلسله کتاب‌هایی است که سرهنگ ستاد زرهی سید یعقوب حسینی در سال‌های دفاع مقدس به رشته تحریر درآورده است. پس از پایان جنگ تحمیلی تعدادی از این کتاب‌ها با عنوان «نقش ارتش جمهوری اسلامی ایران در هشت سال دفاع مقدس» به‌وسیله انتشارات سازمان عقیدتی سیاسی ارتش جمهوری اسلامی ایران (نشر اجا) منتشر شده و در زمره کتاب‌های معتبر دفاع مقدس محسوب و تا کنون مورد استفاده بسیاری از نویسندگان و پژوهشگران این عرصه قرار گرفته است.

هیئت معارف جنگ «شهید سپهبد علی صیاد شیرازی» با استفاده از بایگانی‌های موجود، کتاب حاضر را بار دیگر بررسی و با حذف اضافات و انجام تصحیحات لازم به‌وسیله سرپرست محترم هیئت معارف جنگ و پس از هماهنگی با نویسنده محترم در مرحله انتشار قرار داده و آن را برای چاپ در اختیار نشر اجا قرار داده است. امید است برای روشن شدن حقایق بخشی از تاریخ نظامی این کشور، اقدامی مفید و ماندگار انجام شده باشد.

هیئت معارف جنگ «شهید سپهبد علی صیاد شیرازی»

معرفی نویسنده

سرهنگ سیدیعقوب حسینی، سال ۱۳۱۱ در خانواده‌ای مذهبی در شهرستان ابهر به دنیا آمد. تحصیلات خود را در زادگاهش و سپس در تهران ادامه داد. سال ۱۳۳۱ به دانشکده افسری پیوست و سال ۱۳۳۴ با درجه ستوان دومی فارغ‌التحصیل شد. پس از پایان دوره آموزش رسته زرهی، در لشکر اصفهان مشغول به خدمت شد.

سال ۱۳۴۶ پس از طی دوره دانشکده فرماندهی و ستاد به لشکر ۹۲ اهواز منتقل شد که آن زمان مصادف با آغاز اختلافات مرزی ایران و عراق و صف‌آرایی نظامیان طرفین بود. نامبرده به عنوان افسر عملیات و طراح عملیات در این لشکر تا سال ۱۳۵۴ و عقد قرارداد ۱۹۷۵ الجزایر مشغول انجام وظیفه بود. سال ۱۳۵۶، فرماندهی تیپ هفتگل از لشکر ۹۲ زرهی را بر عهده گرفت و پس از پیروزی انقلاب اسلامی در مدیریت آمادگی رزمی معاونت عملیات و اطلاعات ستاد نیروی زمینی به انجام وظیفه مشغول شد. با آغاز جنگ تحمیلی در سال ۱۳۵۹ به عنوان جانشین عملیاتی نزاچا و رئیس ستاد نیروهای ایران در خوزستان به آن منطقه اعزام شد. سال ۱۳۶۰ با درخواست شخصی، بازنشسته شد.

پس از بازنشستگی در دانشکده فرماندهی و ستاد نیروی زمینی و سازمان عقیدتی سیاسی ارتش، مشغول تهیه و تنظیم تاریخ جنگ شد و با حمایت فرمانده وقت نزاچا - سرهنگ صیاد شیرازی - توانست هفت جلد کتاب تاریخ جنگ را که با نام دفاع مقدس نامگذاری شد تدوین کند و با این کار خدمت ارزنده‌ای به روشن شدن حقایق جنگ تحمیلی کرد.

مقدمه

«قُلْ سِيرُوا فِي الْأَرْضِ فَانظُرُوا كَيْفَ كَانَ عَاقِبَةُ الَّذِينَ مِنْ قَبْلُ»

«بگو در روی زمین بگردید و ببینید عاقبت کار پیشینیان چگونه بوده است»

(روم/ ۴۲)

تاریخ چیست؟ تاریخ فقط آگاهی بر رویدادهای گذشته‌ها نیست. تاریخ گذشته‌ای است که زمان حال را می‌سازد و حرکتی است که زمان حال را با آینده پیوند می‌دهد. تاریخ شرح جریان چگونه بودن و چگونه شدن انسان‌هاست. تاریخ فقط شناخت گذشته انسان نیست، بلکه شناخت علل چگونگی شکل‌گیری روش زندگی انسان‌ها و جمعیت‌ها و اقوام و ملل نیز است. تاریخ پلی است در مسیر حرکت زمان که گذشته را به حال و حال را به آینده متصل می‌کند و ادامه حرکت انسان‌ها را در این مسیر برای وصول به هدف نهایی که انسان شدن و تکامل است، میسر می‌سازد. در مکتب اسلام نیز مفهوم تاریخ همین است. قرآن مجید به حرکت انسان‌سازی تاریخ اهمیت ویژه‌ای داده و نزدیک به ۱۵۰۰ آیه از جمع قریب به ۶۶۰۰ آیات قرآنی به بیان تاریخ اختصاص یافته است، اما نه به هدف بیان داستان گذشتگان، بلکه با هدف ساختن آیندگان. این منظور در سوره فجر، آیات ۶ تا ۱۴ به نحو روشنی بیان شده است. شاعر شیرین‌سخن سعدی نیز به نوعی دیگر تاریخ را چنین بیان می‌کند:

آن‌که در افسانه‌ها آورده‌اند رستم و رویین‌تن و اسفندیار
تا بدانند این خداوندان مُلک کز بسی خلق است دنیا‌یادگار
ای که دستت می‌رسد کاری بکن پیش از آن کز تو نیاید هیچ کار

اصولاً هدف اساسی تاریخ بررسی گذشته برای به‌ترسازی آینده است. به‌همین دلیل است که بیان تاریخ گذشتگان در تمام طول حیات بشر از بدو خلقت تا کنون یکی از مسائل مورد توجه تمام اقوام و ملل بوده و می‌باشد. داستان‌های پاپی و قابیل که به عنوان شرح جریان اولین پیدایش تضاد بین انسان‌هاست، شرح جریان چگونه بودن و چگونه باید شدن است، وگرنه خود آن حوادث هزاران سال پیش بین دو انسان نظیر

میلیاردها انسان دیگر که بعد از آنان آمده و رفته‌اند، رخ داده و در گذشته‌های بسیار دور، مطلب کوچکی از میلیاردها مطالب تاریخ زندگی بشر را تشکیل داده است، اما هنوز انسان‌های عصر فضا، اتم و الکترونیک به آن جریان انسان‌های اولیه فاقد تمدن با توجه خاص می‌نگرند، زیرا به طور طبیعی سرنوشت این انسان‌ها به آن گذشته‌های بسیار دور پیوند خورده است؛ پیوندی ناگسستنی. این پیوند را بیان تاریخ استحکام بخشیده و می‌بخشد. به همین منظور افراد بشر در طول حیات خود باید تاریخ این پیوند را حفظ کرده و در هر نسل بشر تلاش کرده با ثبت و ضبط حوادث زمان خود، آن را به آگاهی نسل‌های آینده برسانند. این عمل به صورت یک وظیفه طبیعی نسل‌های بشر در آمده و اگر نسلی از اقوام و ملل در ثبت و ضبط شرح حال خود کوتاهی کرده، این وظیفه طبیعی انسانی خود را انجام نداده یا نتوانسته انجام دهد که همان توانایی یا عدم توانایی نیز خود قسمتی از جریان تاریخ است و می‌تواند راهنمای نسل‌های حال و آینده باشد.

از مورخی پرسیدند: تاریخ چیست؟ در پاسخ گفت: «شما به من بگویید چه چیزی جزو تاریخ نیست». گرچه در جهان امروز به علت پیشرفت فوق‌العاده علم و صنعت که قسمتی از آن در استخدام ثبت و ضبط و انتقال جریان حوادث و اتفاقات زندگی انسان‌ها و گروه‌های اجتماعی قرار گرفته، مسئله تاریخ‌نگاری به ظاهر حساسیت دوران‌های گذشته خود را از دست داده است، زیرا قسمت مهمی از این وظیفه به‌طور مستمر و خودکار به وسیله رسانه‌های گروهی انجام می‌گیرد، اما در زوایای مختلف هر دوره از حال مسائلی پوشیده از دید همگان وجود دارد که فقط با تحقیق و بررسی و کنجکاوی و تجزیه و تحلیل می‌توان آن مسائل را روشن کرد و در صفحات تاریخ ثبت کرد و این وظیفه به عهده کسانی است که امکاناتی برای انجام آن دارند و ملزم هستند در حد توانایی و امکانات خود این وظیفه انسانی را انجام دهند و پیش از آن که گذشت زمان، آنچه‌ان جریان حوادث را فرسوده و متلاشی سازد که اصالت اولیه خود را از دست بدهد، آنچه‌ان بنایی محکم از شرح جریان تاریخ بسازند که در مقابل توفان‌های ویرانگر زمان چون کوهی استوار بر جای بماند و از باد و باران گزند نیابد.

از جمله حوادث بسیار مهم که در دوران زندگی نسل حاضر ملت ایران رخ داده، جنگ عراق با ایران است. جریان روند این جنگ که در زمان نوشتن این مطالب بیش از پنج سال ادامه داشته، مانند هر حادثه دیگری در معرض دید رسانه‌های داخلی و خارجی قرار داشته و به نوعی به آگاهی مردم ایران و جهان رسیده و در مطبوعات و کتاب‌ها به نوعی ثبت شده است، اما این آگاهی‌ها شامل همه مسائل نیست و نمی‌تواند باشد. بسیاری از مسائل اساسی این جنگ در اسناد و مدارک نظامی ثبت گردیده و یا اطلاعات مهم و دقیق در مغز فرماندهان و مسئولین اداره جنگ و تمامی رزمندگان است. بنابراین برای تهیه یک سند تاریخی که بتواند تمام جوانب این جنگ را برای نسل حاضر و آینده روشن سازد، باید تمام آن اسناد و مدارک مورد بررسی و تجزیه و تحلیل دقیق قرار گیرد و نظر مسئولان و دست‌اندرکاران جنگ جمع‌آوری شود تا سندی دقیق، صحیح و عاری از اغراق و انحراف برای تاریخ ایران باشد.

لازم است این نکته یادآوری شود که با توجه به وسعت حادثه، این کتاب نمی‌تواند بیانگر تمام جزئیات رخدادهای این جنگ باشد ولی می‌تواند قسمت مهمی از جریان جنگ را به همان صورت که اتفاق افتاده است، تشریح کند. امید است، نویسندگان، محققین، رزمندگان و فرماندهان در این راه تلاش بیشتری کنند و در تکمیل این تاریخ قدم بردارند.

فصل اول

مروری بر روابط تاریخی ایران و عراق

بخش یکم

ایران و بین‌النهرین قبل از اسلام

قبل از آغاز سخن لازم است به این نکته اشاره شود که اصولاً هیچ جنگی بدون زمینه تاریخی و به طور ناگهانی به وقوع نمی‌پیوندد و به همین جهت است که معمولاً به استثنای جنگ‌های مستعمراتی، در تمام جنگ‌هایی که بین کشورهای همجوار و هم‌مرز رخ می‌دهند و حتی در جنگ‌های استعماری نیز معمولاً قبل از آغاز برخورد نظامی، روابط اقتصادی و نوعی روابط سیاسی بین کشور استعمارگر و مستعمره برقرار شده و برخورد منافع بین آنها منجر به جنگ می‌شود. بنابراین جنگ‌ها، اغلب به دلیل به وجود آمدن تضاد منافع سیاسی، اقتصادی و... بین طرفین منازعه رخ می‌دهد. فقط به طور استثنا ممکن است بعضی جنگ‌های مذهبی از این قاعده کلی مستثنا باشند و به بیانی دیگر، جنگ خود به طور مستقل یک نوع رابطه بین دو طرف مناقشه نیست و به منظور تحمیل خواسته‌های سیاسی، اقتصادی و... طرفی به طرف دیگر در نظر گرفته می‌شود. بنابراین هر جنگی طبعاً دارای سابقه و زمینه سیاسی، اقتصادی، فرهنگی، مذهبی و... است که در زمانی کوتاه و یا طولانی بروز می‌کند و نظر به اینکه برقراری روابط بین دو کشور همسایه در طول حیات سیاسی کشورهای ذی‌نفع به نوعی الزامی است و ریشه‌های هر گونه برخورد منافع بین دو کشور، ممکن است از ابتدای شروع روابط یا در طول برقراری آن به وجود آید و در طول مدت ادامه روابط با شدت و ضعفی متغیر ادامه یابد و گاهی نیز منجر به جنگ شود؛ بنابراین در تجزیه و تحلیل هر جنگی لازم است علل، ریشه‌ها و یا زمینه‌های تاریخی آن نیز مورد بررسی قرار گیرد. ضمن اینکه بررسی ریشه‌های سیاسی و اقتصادی کاملاً ضروری است. درباره جنگ تحمیلی عراق با ایران نیز لازم است علت و ریشه تاریخی آن ریشه‌یابی شود، بنابراین در تهیه و تدوین تاریخ

این جنگ تحمیلی ضروری دانستیم مجملی از روابط تاریخی بین ایران و عراق را که بهانه‌ای برای حکومت متجاوز عراق برای حمله به ایران شد در مقدمات وقوع این جنگ بیان کنیم و بررسی جنبه‌های سیاسی و اقتصادی آن را به تحلیل‌گران دیگر واگذاریم. به طوری که از بررسی تاریخ قبل از اسلام منطقه خاورمیانه به دست می‌آید، قبل از ظهور دین مبین اسلام، کشور مستقلی به نام عراق در منطقه بین‌النهرین وجود نداشت. در روزگاران دور در این منطقه اقوامی به نام عیلامی‌ها، بابلی‌ها، آشوری‌ها، کلدانی‌ها و سومری‌ها زندگی می‌کردند که هر کدام مدتی در تمام یا قسمتی از بین‌النهرین حکمرانی کرده‌اند. بعد از تشکیل امپراتوری‌های ایران، یونان و روم، حکومت‌های مقتدر این منطقه تحت سلطه این امپراتوری‌ها قرار گرفته‌اند. در زمان هخامنشیان تمام منطقه بین‌النهرین جزو قلمرو حکومت ایران بوده و نظر به اینکه در آن دوران دو قدرت بزرگ آسیا و اروپا، ایران و یونان بودند که در همسایگی یکدیگر قرار داشتند. هخامنشیان به منظور نزدیک شدن به منطقه تهدید احتمالی، پایتخت خود را در شهر شوش بنا نهادند و عمده قوای خود را در کرانه شرقی دجله متمرکز کردند تا در صورت بروز جنگ با یونان، هر چه سریع‌تر بتوانند وارد عمل شوند. در آن زمان قبایل عرب در شبه‌جزیره عربستان سکونت داشتند و در حدود سده هجده پیش از میلاد، بعضی از این قبایل به سمت شمال شبه‌جزیره عربستان حرکت کردند. عده‌ای از آنان به مناطق غربی صحرای شام، که بین سوریه و عراق کنونی است، مهاجرت کردند. گروهی دیگر در شرق صحرای شام و در کرانه جنوبی رودخانه فرات ساکن و با حکومت بابلی‌ها همسایه شدند و بعد از انقراض حکومت بابل به دست هخامنشیان، اولین تماس بین ایرانیان و اقوام عرب، در جنوب رودخانه فرات برقرار شد. در آن زمان ارتش ایران در کرانه جنوبی رودخانه فرات پیشروی نکرد و اقوام عرب را به حال خود گذاشت. پس از انقراض هخامنشیان به دست اسکندر مقدونی، منطقه بین‌النهرین مانند سایر نقاط ایران به اشغال یونانیان درآمد. بعد از تشکیل حکومت ساسانی در ایران و حکومت روم در اروپا و آسیای صغیر، قسمت‌های غربی صحرای شام، که تا دریای مدیترانه ادامه داشت و شامل کشورهای سوریه، لبنان، فلسطین و اردن

امروزی می‌شد، به تصرف رومی‌ها درآمد و قسمت‌های شرقی آن که حوزه رودخانه دجله و فرات بود، در تصرف ایرانیان قرار گرفت و دو کشور مقتدر ایران و روم در طرفین صحرای شام همسایه شدند. به دلیل اهمیت راهبردی آن منطقه، ساسانیان پایتخت خود را در کنار رودخانه دجله و در شهر تیسفون بنا نهادند که بعد از پیروزی اسلام بر ارتش ساسانی آن شهر به «مداین» تغییر نام یافت. دلیل انتخاب کرانه دجله برای پایتخت، این بود که فرمانروایان ساسانی با ارتش خود در مهم‌ترین منطقه راهبردی حضور داشته باشند و بتوانند در هنگام بروز خطر از طرف روم به سرعت عکس‌العمل نشان دهند.

در زمان ساسانیان قبایلی سامی به نام «لخمی» در کرانه جنوبی فرات ساکن بودند و نوعی حکومت نیمه‌مستقل داشتند و خراج‌گذار ایرانیان بودند. مرکز قلمرو آنان شهر «حیره» بود که نزدیکی کوفه کنونی قرار داشت. حکمرانان ساسانی برای جلوگیری از پیشروی سایر قبایل عرب به سمت شمال و تهدید قلمرو ایران از این منطقه به‌عنوان سد و حائل استفاده می‌کردند و به اصطلاح نظامی به وسیله قبایل لخمی، جناح جنوبی خود را در کرانه رودخانه فرات تأمین می‌کردند. حکومت لخمی‌ها در تمام مدت حکومت ساسانیان برقرار بود و قصر خورنق که در ادبیات ایران به آن اشاره شده، متعلق به یکی از رؤسای این قبیله بود. آخرین حکمران لخمی‌ها همان «نعمان بن منذر» بود که در حدود سال ۶۰۲ میلادی به دستور خسرو پرویز، پادشاه ساسانی، از حکومت معزول، زندانی و سرانجام کشته شد و قلمرو لخمی‌ها ضمیمه ایران گردید و سدی که ساسانیان در مقابل جنگ قبایل عرب به وجود آورده بودند، به دست خود آنان شکسته شد. این واقعه زمانی رخ داد که پایه‌های حکومت ساسانیان به لرزه در آمده و ضعف و ناتوانی در دستگاه آنها ایجاد شده بود و اولین آثار این ضعف در نبرد با لخمی‌ها مشاهده شد. جریان چنین بود که در زمان خسرو پرویز، قبایل لخمی به انتقام قتل نعمان بن منذر، علیه حکومت ساسانی قیام کردند. جنگی بین ارتش ساسانی و قبایل عرب در منطقه حیره در گرفت و در این جنگ ارتش ساسانی شکست خورد و ضعف این ارتش بر اعراب روشن شد. این واقعه مبنای شکست کامل حکومت ساسانی از ارتش اسلام شد.

بخش دوم

ایران و عراق بعد از اسلام تا تشکیل امپراتوری عثمانی

بعد از ظهور دین مبین اسلام و حرکت مسلمانان به سمت شمال شبه‌جزیره عربستان، اولین منطقه‌ای که از مناطق تحت نفوذ ایرانیان به تصرف اسلام در آمد، منطقه حیره و کرانه جنوبی رودخانه فرات بود. این واقعه در سال ۱۱ هجری و در زمان خلافت ابوبکر اتفاق افتاد. با تصرف منطقه جنوبی رودخانه فرات به وسیله ارتش اسلام، حکومت اسلامی با حکومت ساسانیان همسایه شد. البته قبل از آن نیز برخوردهایی بین ایرانیان و قبایل عرب در کرانه جنوبی خلیج فارس و رودخانه فرات به وقوع پیوسته بود، ولی تا زمان ظهور دین اسلام، حکومت واحدی بر شبه‌جزیره عربستان حکمرانی نداشت، بنابراین برخورد ایرانیان با اعراب، جنبه محلی و قبیله‌ای داشت، اما بعد از تشکیل حکومت اسلامی در عربستان و تصرف حیره به وسیله ارتش اسلام، حکومت ایران در مقابل یک حکومت متشکل و سازمان‌یافته و مجهز به قوی‌ترین نیروی جنگی، یعنی نیروی ایمان، قرار گرفت. اولین ارتباط سیاسی بین حکومت اسلامی و حکومت ساسانیان در سال هفتم هجری و با ارسال نامه پیغمبر اکرم(ص) به خسرو پرویز، پادشاه ساسانی برقرار شد. گرچه پادشاه ساسانی این نامه را پاره کرد و وقعی به آن ننهاد، ولی این امر مبنای رابطه بین دو دولت گردید. در سال ۱۱ هجری، ارتش اسلام به فرماندهی «خالد بن ولید»، حیره و تمام کرانه جنوبی فرات را تصرف کرد و حکومت اسلامی با دو قدرت بزرگ آن روز، یعنی ایران و روم همسایه و هم‌مرز شد و ناگزیر بین حکومت اسلامی و امپراتوری‌های ایران و روم رابطه برقرار گردید. پیشروی ارتش اسلام در آن زمان - سال ۱۱ هجری - در کرانه رودخانه فرات متوقف شد؛ اما در زمان خلافت عمر، ارتش اسلام به قلمرو هر دو امپراتوری ایران و روم یورش کرد. در قلمرو ایران از رودخانه

فرات گذشت؛ ابتدا تمام منطقه بین‌النهرین و سپس تمام قلمرو ساسانی را تصرف کرد. منطقه بین‌النهرین بعد از جنگ قادسیه، که در حوالی کوفه قرار دارد، به تصرف مسلمانان در آمد. این جنگ در سال ۱۶ هجری اتفاق افتاد و بعد در جنگ‌های بزرگ «جلولا» و «نہاوند»، تمام قسمت‌های غربی ایران به دست مسلمانان فتح شد و بعد از جنگ نہاوند، ارتش اسلام به سمت شرق پیشروی کرد و با برخورد با مقاومت‌های سبک، قسمت‌های دیگر ایران را تصرف و تا رودخانه سیحون و جیحون و سند پیشروی کرد. اشغال ایران به دست مسلمانان با وجود حکومت ساسانی قریب بیست سال طول کشید و در سال ۳۱ هجری با کشته شدن یزدگرد سوم در مرو، حکومت ساسانی در ایران به کلی منقرض شد و از آن پس نیز نه تنها عراق بلکه تقریباً تمام ایران بزرگ به تصرف مسلمانان در آمد.

درباره اطلاق کلمه عراق بر منطقه بین‌النهرین، مشخص نیست از چه زمانی این نام به این منطقه داده شده است. در فرهنگ معین، معنی لغوی عراق به معنی کنار رودخانه و منطقه آبگیر و دریا بیان شده است. با توجه به این معنی و نظر به اینکه منطقه عمومی عراق به منطقه بین رودخانه‌های دجله و فرات اطلاق می‌شده، احتمالاً اعراب پس از دستیابی به این منطقه این نام را به بین‌النهرین تغییر داده‌اند، اما در تاریخ و ادبیات ایران بعد از اسلام، عراق با دو مفهوم منطقه‌ای به کار رفته است که مفهوم اصلی آن همان منطقه بین‌النهرین و عراق امروزی است؛ اما یک مفهوم وسیع‌تر آن به تمام مناطق غربی ایران بزرگ، که حتی شامل اصفهان نیز می‌شد، اطلاق می‌شده است و سبک شعر فارسی که به نام سبک عراقی شناخته شده، سبکی است که شعرای تمام مناطق غربی ایران بزرگ به آن سبک شعر می‌سروده‌اند. با وجود اینکه مسلمانان با توسل به اسلحه ایمان و توحید اسلامی، امپراتوری ایران و روم را به زانو درآوردند و قلمرو آنان را تصرف کردند اما تا زمان خلافت امام علی(ع) مرکز خلافت همان مدینه بود و تغییری نیافت؛ ولی در زمان خلافت امام علی(ع) تغییراتی در شکل ظاهری حکومت اسلامی پیدا شد. معاویه، حکمران شام، از دستور مرکز خلافت سرپیچی کرد و امام(ع) مجبور شد برای نزدیک‌تر شدن به منطقه تهدید، کوفه را برای مقرر خلافت

برگزیند و بعد از شهادت ایشان، معاویه مرکز حکومت اسلامی را در شهر دمشق تأسیس کرد. این مرکز در تمام مدت حکومت امویان باقی بود. اولین جنگ داخلی اسلام در کنار رودخانه فرات، بین نیروهای حکومت اسلامی و مخالفان آن، طلحه، زبیر و عایشه، در جنگ جمل رخ داد و جنگ با معاویه نیز، که نبرد صفین بود، در کنار همین رودخانه اتفاق افتاد. بنابراین این منطقه در تاریخ اسلام نقش حساسی پیدا کرد. جنگ‌های جمل و صفین و بعد نهروان دو مسئله حساس را در تاریخ اسلام به وجود آوردند. اول آن‌که، مرکز خلافت از مدینه به کوفه و بعد به دمشق انتقال یافت. دیگر آنکه درباره خلافت اسلامی دو عقیده پیدا شد: یکی حکومت برحق علی(ع) و خاندان او بود که بر پایه ولایت، وصایت و امامت قرار داشت. - البته این عقیده از واقعه غدیر خم به دستور پیغمبر اکرم(ص) بنیان‌گذاری شد و بلافاصله بعد از رحلت ایشان هم مورد توجه طرفداران ولایت قرار گرفت، ولی در انتخاب جانشین پیغمبر در سقیفه بنی ساعده، مسئله دگرگون شد. عقیده دیگر، حکمیت شورا و انتخاب بود که این عقیده در عمل و به ظاهر پیروز شد و چهار خلیفه اول، که به نام «خلفای راشدین» نامیده می‌شوند از این طریق به خلافت برگزیده شدند، اما معاویه هر دو عقیده مسلمانان را زیر پا نهاد و حکومت امپراتوری اسلامی بنی‌امیه را بنیان گذاشت که عملاً در تمام طول تاریخ حکومت‌های اسلامی این روش اعمال شده و تا گسترش فلسفه حکومت جمهوری اسلامی در تمام کشورهای اسلامی ادامه داشت و هم اکنون نیز در بعضی از کشورهای عربی مسلمان، همان سنت پادشاهی و امیری موروثی پابرجاست. اما این موضوع اساسی در نظام حکومتی اسلام، سبب بروز اختلاف عقیده بین مسلمانان شد و شیعیان از جمله ایرانیان طرفدار اجرای وصیت پیغمبر اکرم(ص) بودند، در حالی که ملل مسلمان غیرشیعی آنچه را در تاریخ عملاً به وقوع پیوسته، به‌عنوان یک واقعیت پذیرفته و ملاک ادامه حکومت اسلامی دانستند. در نتیجه از همان زمان بین ایرانیان و سایر مسلمانان اختلاف عقیده به‌وجود آمد که شرح بیشتر آن از موضوع بحث خارج است. در زمان خلافت «عبدالملک بن مروان» در سال ۷۱ هجری، مردم عراق، که قسمتی از ایران قبل از اسلام بود، علیه حکومت مرکزی قیام کردند و جنگ‌های سختی بین عراقی‌ها و ارتش

حکومت اسلامی در گرفت، ولی عراقی‌ها شکست خوردند و عبدالملک برای ساکت کردن عراقی‌ها یکی از خونخوارترین امرای خود را، که «حجاج بن یوسف» بود، به حکومت عراق منصوب کرد. این مرد خونخوار، یکی از بزرگترین فجایع تاریخ بشر را مرتکب شد و عده زیادی از افراد بی‌گناه را از دم تیغ گذراند که اغلب آنان پیروان ولایت امام علی(ع) و خاندان او بودند. ایرانیان که دوستداران خاندان پیامبر اکرم(ص) بودند از این سفاکی حجاج بن یوسف دل‌آزرده شدند و اختلاف بین ایرانیان شیعه و اعراب طرفدار حکومت اموی ریشه عمیق‌تری یافت. به هر حال در دوره خلافت امویان که تا سال ۱۳۰ هجری قمری ادامه داشت، تمام متصرفات ایران قبل از اسلام از جمله عراق، جزو متصرفات حکومت اسلامی بود. در زمان خلافت امویان دو جریان مذهبی مخالف حکومت وجود داشت که یک جریان از طرف خاندان عباس، عموی پیغمبر اکرم(ص)، هدایت می‌شد و مرکز آن شهر دمشق بود. جریان دیگر به وسیله اولاد امام علی(ع) داماد، وصی و جانشین الهی پیغمبر اکرم(ص) هدایت می‌شد که مرکز آن مدینه بود. ایرانیان آن زمان عده‌ای طرفدار بنی‌عباس و عده‌ای طرفدار خاندان علی(ع) بودند، اما طرفداران اموی بسیار اندک بود تا اینکه طومار امویان به وسیله ایرانیان، به فرماندهی «ابومسلم خراسانی» در هم پیچیده شد. ابومسلم به دستور پیشوای عباسی قیام کرد. ابتدا حکومت اموی را از بین برد و در اوایل سال ۱۳۳ هجری قمری، سپاه ایران به فرماندهی یکی از سرداران ابومسلم وارد کوفه شد و ارتش امویان را در قادسیه و در همان محلی که اولین شکست ایرانیان بعد از اسلام رخ داده بود، شکست داد و پیشروی را به سمت سایر متصرفات اموی در آسیا و آفریقا ادامه داد و خلافت امویان پایان یافت. پیشوای روحانی عباسی که «ابوالعباس بن عبدالله» بود، با کمک عده‌ای خود را خلیفه اعلام کرد و لقب «سفاح» یعنی خونریز را برای خود انتخاب کرد؛ در حالی که تعداد کثیری از ایرانیان طرفدار خلافت علویان بودند. ابومسلم نامه‌ای به امام جعفر صادق(ع) نوشته و از ایشان دعوت کرد خلافت مسلمانان را بپذیرد، اما پیشوای عباسی پیشدستی کرد و زمام امور را به دست گرفت و ایرانیان در مقابل عمل انجام‌شده قرار گرفتند.

با زوال امویان، حکومت مطلقه آنان بر متصرفات اسلامی تا حدودی از بین رفت و ملیت‌های دیگر، از جمله ایرانیان، در اداره مملکت اسلامی دخالت داده شدند و اولین حکمران ایرانی، که ابومسلم بود، برای خراسان بزرگ تعیین گردید. در زمان حکومت عباسیان، مرکز خلافت از دمشق به بغداد انتقال یافت و عراق مرکز خلافت اسلامی شد. بعد از مرگ هارون الرشید، خلیفه مقتدر عباسی، بر سر جانشینی، بین پسران او اختلاف افتاد و مأمون پسر هارون که حاکم خراسان بود، با کمک ایرانیان به فرماندهی طاهر بن حسین ملقب به «ذوالیمین» بر برادرش پیروزی یافت و عنان خلافت را به دست گرفت و بار دیگر نفوذ ایرانیان در دستگاه خلافت روشن شد. بعد از مرگ مأمون در ۲۱۸ هـ.ق. طاهر بن حسین، که والی خراسان بود، از اطاعت حکومت بغداد سر باز زد و خراسان از محدوده متصرفات دستگاه خلافت خارج و سلسله طاهریان به عنوان اولین سلسله ایرانی بعد از اسلام در خراسان تشکیل شد. در این زمان عراق به دلیل اینکه مرکز خلافت عباسی بود، شکل فرهنگ ایرانی خود را به مرور از دست داد و به صورت یک منطقه کاملاً عربی در آمد و فرهنگ عمومی آن منطقه از فرهنگ سایر مناطق ایران جدا گردید؛ در نتیجه پایه جدایی عراق از بقیه نقاط ایران نهاده شد. اما در سایر نقاط ایران قیام‌هایی علیه حکومت عباسی برپا شد و حکومت‌های محلی تشکیل گردید که از نظر رابطه مذهبی تابع مرکز خلافت اسلامی بودند، ولی از نظر اداره مستقل بودند. این وقایع سبب شد خلفای عباسی اعتماد خود را نسبت به ایرانیان از دست داده و برای تشکیل قدرت سیاسی و نظامی خود به غلامان ترک روی آوردند که پایه‌گذار حکومت ترکان سلاجقه و بعد ترکان عثمانی در قلمرو خلافت عباسی شدند و برای دستگاه خلافت مشکلاتی به بار آوردند. در این زمان «یعقوب لیث صفاری» یکی از حکام محلی که از سیستان برخاسته و خراسان و جنوب ایران را تصرف کرده بود، علیه دستگاه خلافت قیام کرد و به سمت مرکز خلافت، یعنی بغداد، لشکر کشید و تا کرانه رودخانه دجله پیش راند و بغداد را محاصره نمود؛ ولی بخت با او یاری نکرد و در این لشکرکشی شکست خورد و به سمت خوزستان عقب‌نشینی کرد. یعقوب لیث در همین موقع بیمار شد و در حوالی دزفول درگذشت. قبر او اکنون در نزدیکی دزفول است. این امر در ۲۶۵

ه. ق. روی داد. لازم به یادآوری است که در این نبرد، رودخانه دجله عامل مهمی در عدم موفقیت ارتش صفاریان شد زیرا به صورت یک مانع غیر قابل عبور بود.

بعد از یعقوب لیث، قریب هفتاد سال نیروهای ایرانی به سمت عراق، حرکتی نکردند و فقط حکومت‌های محلی و منطقه‌ای تشکیل دادند تا اینکه حکمرانان آل‌بویه که از شمال غربی ایران برخاسته بودند و قسمت‌های غربی و جنوبی ایران را تحت سلطه خود درآورده بودند، به سمت مرکز خلافت عباسی پیشروی کردند و در سال ۳۳۴ ه. ق. وارد شهر بغداد شدند. نظر به اینکه آل‌بویه شیعه مذهب بودند، برای نخستین بار قلمرو حکومت اسلامی تحت نفوذ حکمرانان شیعه قرار گرفت. البته حکمرانان بویه‌ای با خلفای عباسی کنار آمدند و حکومت مذهبی آنان را پذیرفتند، ولی اختیار اداره کشور در دست حکمرانان آل‌بویه بود. معروف‌ترین حکمران دیلمی یا بویه‌ای، «عضدالدوله دیلمی» بود. دیلمیان حدود یکصد سال در بغداد حکمرانی کردند و در سال ۴۴۰ ه. ق. به دست ترکان سلجوقی منقرض شدند. ترکان سلجوقی که از آسیای صغیر به سمت عراق پیشروی کرده بودند، دیلمیان را سرنگون کردند و دستگاه خلافت عباسی را تحت نفوذ خود قرار دادند؛ اما این دوره چندان به طول نینجامید و «المستنصر»، خلیفه عباسی این‌بار برای رهایی از سلطه ترکان سلجوقی به ارامنه متوسل شد و سپاهی از ارامنه تشکیل داد و با کمک آنان و دیگر طرفداران عرب خود، موفق شد دست ترکان سلجوقی را از منطقه عراق کوتاه کند. این امر در ۴۶۶ ه. ق. رخ داد، ولی قدرت حکومت ترکان سلجوقی در منطقه آسیای صغیر، شام و متصرفات آفریقایی دستگاه خلافت همچنان باقی ماند. در این هنگام جنگ‌های صلیبی به‌وسیله مسیحیان برای خارج کردن بیت‌المقدس از دست مسلمانان آغاز شد، که بیش از یکصد و پنجاه سال ادامه داشت. در این جنگ‌ها تا حدودی وحدت نظر کلی بین حکمرانان مسلمان برقرار بود و توانستند در مقابل ارتش‌های اروپایی مسیحیان پایداری کنند. از سرداران مشهور اسلام در جنگ‌های صلیبی «صلاح‌الدین ایوبی» است، که از اهالی کردستان بود. گرچه سلجوقیان از اقوام بزرگ ماوراءالنهر بودند، ولی به هر حال ملیت ایرانی داشتند. آنها در سال ۴۳۱ ه. ق. غزنویان را سرنگون کردند و طغرل سلجوقی -

که یک حکمران ایرانی محسوب می‌شد - در ۴۴۷ وارد بغداد شد. مدتی بعد سلاجقه به دو قسمت شدند. گروهی از آنان در ایران و گروهی در آسیای صغیر حکومت کردند و به همین جهت گروه دوم را «سلاجقه روم» می‌گویند؛ زیرا در آن زمان هنوز قسمت‌هایی از آسیای صغیر از جمله شهر مهم قسطنطنیه مرکز روم شرقی - بیزانس - هنوز به وسیله مسلمانان فتح نشده بود و ترکان سلجوقی قسطنطنیه را فتح کردند و به حکومت روم شرقی پایان دادند و به این جهت نام سلاجقه روم به آنان داده شد. جریان به وجود آمدن دو گروه سلجوقی به‌طور مختصر این بود که ملک‌شاه دو پسر داشت که داعیه جانشینی پدر را در سر داشتند. بعد از مرگ ملک‌شاه بین دو برادر اختلاف عمیق‌تر شده و منجر به تشکیل دو حکومت در قلمرو سلجوقیان شد که یکی در ایران و دیگری در آسیای صغیر بود. در اواخر دوره سلجوقیان ایران، خلیفه عباسی موفق شد از قید نفوذ سلجوقیان ایران خارج شود و در ۵۴۰ ه. ق. حکومت مستقل در عراق تشکیل دهد، اما پس از انقراض سلجوقیان ایران به‌دست خوارزمشاهیان، بار دیگر ارتش ایران به‌سمت غرب حرکت کرد و در سال ۶۱۴ ه. ق. به‌حوالی عراق نزدیک شد؛ اما به‌دلیل بروز سرمای سخت زمستانی، ارتش ایران مجبور به توقف گردید تا در سال بعد، پیشروی را به سمت عراق ادامه دهد، لیکن در سال بعد، ایران مورد تهاجم قبایل مغول قرار گرفت و یک فصل دردناک و مشقت‌بار در تاریخ ایران گشوده شد که نه تنها ایران بلکه بیش از نیمی از تمام سرزمین‌های دنیای آباد آن روز را فرا گرفت و خلافت عباسی نیز به دست آنان سرنگون شد. شرح مختصر این جریان در رابطه با تاریخ ایران و عراق در ذیل بیان می‌شود.

ایران و عراق در زمان حکمرانان مغول

اولین برخورد بین مغول‌ها و ارتش ایران در سال ۶۱۲ هجری قمری - بعد از فتح چین به‌وسیله خان مغول - اتفاق افتاد، اما در سال ۶۱۶ هجری قمری حمله جدی ارتش مغول به سرزمین ایران آغاز شد و در سال ۶۱۷ قسمت عمده متصرفات شمالی و شرقی ایران به اشغال مهاجمان مغول در آمد و سلطان محمد خوارزمشاه در شوال

همین سال در یکی از جزایر دریای خزر - آبسکون - مُرد یا کشته شد، ولی هنوز قسمت عمده‌ای از ایران به اشغال مهاجمان مغول در نیامده بود و سلطان جلال‌الدین خوارزمشاه در مقابل مغول‌ها، پایمردی می‌کرد و نبرد را در خراسان ادامه می‌داد. در سال ۶۱۸ آخرین جنگ در کنار رودخانه سند بین سلطان جلال‌الدین و مغول‌ها رخ داد که با شکست حکمران ایران تمام شد و خوارزمشاهیان به کلی منقرض شدند، اما هنوز قسمت‌های غربی ایران از جمله عراق در دست حکمرانان منطقه‌ای و محلی ایرانی بود. بعد از شکست سلطان جلال‌الدین مغول‌ها متوجه قسمت‌های مرکزی و غربی ایران شدند و تا رودخانه دجله پیش رفتند و در جنگ‌هایی که در سال ۶۳۴ هجری بین مسلمانان و مغول‌ها در کنار رودخانه دجله درگرفت، مسلمانان مقاومت دلیرانه‌ای کردند و ارتش مهاجم مغول را شکست دادند، اما ارتش مغول موفق شد حکومت سلاجقه روم را در سال ۶۴۰ نابود کند و تمام آسیای صغیر را تصرف نماید. در سال ۶۵۱ هجری قمری، هلاکو خان از نواده‌های چنگیز، مأموریت یافت بقیه سرزمین حکومت اسلامی را، که هنوز به تصرف مغول‌ها در نیامده بود، اشغال کند. در نتیجه این پیشروی، تمامی متصرفات حکومت اسلامی در آسیا و آفریقا، از جمله عراق، به تصرف مغول‌ها در آمد و تمام ایران و اکثر نقاط جهان میدان تاخت و تاز بلامنازع مغول‌ها شد که در ایران تا سال ۷۵۶ هجری، یعنی به مدت ۱۰۵ سال ادامه داشت. پیشروی هلاکو خان به سمت عراق آغاز شد و در ماه صفر همان سال بغداد به تصرف مغول‌ها در آمد و به مدت هفت روز مورد غارت و کشتار بی‌رحمانه مغولان واقع گردید. آخرین خلیفه عباسی، «المستعصم بالله»، به قتل رسید و حکومت عباسیان منقرض شد و عراق مانند سایر نقاط ایران به اشغال سپاه مغول درآمد. «هلاکو خان» منطقه حکمرانی خود را که به تصویب قویبیلای قآن، خان بزرگ مغول، به او واگذار شده بود به پنج منطقه تقسیم کرد و حکمرانی منطقه عراق و خراسان و مازندران را به یکی از فرزندانش محول نمود. پایتخت هلاکو شهر مراغه بود و «خواجه نصیرالدین طوسی» یکی از شخصیت‌های علمی و سیاسی، مشاور و وزیر او بود. هلاکو در ۶۶۳ هجری در جنوب دریاچه ارومیه مُرد.

در دوران حکومت مغول در ایران، مسئله خاصی درباره عراق به وجود نیامد، زیرا تمام مناطق ایران بزرگ و قلمرو حکومت اسلامی و حتی تقریباً تمام اروپا و آسیای مرکزی و شرقی در تصرف مغول‌ها بود و اگر اختلافاتی بر سر مناطق تحت سلطه بین ایلخانان مغول به وجود می‌آمد، یک امر قبیله‌ای و خانوادگی بود و به مردم مناطق تحت سلطه ارتباطی نداشت. اولین جنگ مهمی که در زمان ایلخانان مغول بین ارتش مغول و مسلمانان روی داد، در سال ۶۹۹ هجری و در زمان حکمرانی هلاکو خان مغول بود که بین ایلخان مغول و حاکم مسلمان مصر و شام آغاز شد و تا سال ۷۰۲ ادامه داشت و سرانجام سپاه مغول شکست خورد. این جنگ در نزدیکی شهر دمشق اتفاق افتاد. این امر نشان می‌دهد که در آن موقع عراق، جزئی از متصرفات ایلخانان غرب ایران بوده است. دومین نبرد بین مسلمانان و ایلخانان مغول در سال ۷۱۲ هجری در زمان حکمرانی «سلطان محمد خدابنده» در شام رخ داد که بار دیگر، خان مغول شکست خورد. این جنگ در کنار غربی رودخانه فرات در حوالی حله از بلاد شام اتفاق افتاد. آخرین خان مقتدر مغول که در منطقه غربی ایران حکومت داشت، «ابوسعید بهادر» پسر سلطان محمد بود که در سال ۷۳۶ مُرد و بعد از مرگ او اختلافات شدید بر سر جانشین ایلخانی بروز کرد و متصرفات ایرانی مغول به دو قسمت شرقی و غربی تقسیم شد و بعد از مدت کوتاهی به قطعات کوچکتر تجزیه شد. از جمله این قطعات تجزیه‌شده عراق بود که حاکم‌نشین مستقل شد - سال ۷۴۰ هجری - و سرانجام حکومت ایلخانان مغول در سال ۷۵۶ هجری به پایان رسید و فصل جدیدی از تاریخ برای ایران و عراق گشوده شد. جنگ‌های محلی خونینی بین ایلخانان محلی در گرفت و سلسله‌های کوچکی چون آل جلایر، چوپانیان، آل مظفر، اینحو و سربداران در مناطق مختلف ایران حکمرانی کردند. این مرحله از تاریخ ایران قریب یکصد سال طول کشید. در این دوره، جلایریان بر منطقه غربی ایران حکومت می‌کردند که عراق نیز جزو آن بود و غالباً مرکز حکومت آل جلایر، شهر بغداد بود.

ایران و عراق در زمان تیموریان

حکومت حکمرانان مغول در سرزمین ایران بزرگ از اواسط قرن هشتم هجری رو به ضعف نهاد. متأسفانه این ضعف نیز نه به نفع ملت ستمدیده ایران، بلکه علیه آن جریان یافت و قوم خونخوار و جبار دیگری به سرکردگی «تیمور لنگ» از آسیای مرکزی به سمت غرب به حرکت در آمد و از دهلی تا دمشق و مسکو تا بغداد را زیر سم ستوران خود ویران کرد و اهالی این مناطق را به خاک و خون کشید. تیمور که از اهالی ترکستان بود، در سال ۷۷۱ هجری در بلخ زمام امور خراسان را به دست گرفت و سلسله گورکانیان را تأسیس کرد که ۱۲۸ سال - از ۷۷۱ تا ۸۹۹- بر تمام ایران بزرگ حکومت کردند. پیشروی ارتش خونخوار تیموری به سمت غرب از سال ۷۸۸ آغاز شد که در آن موقع در هر قطعه‌ای از ایران حکومت کوچکی از ایلخانان مغول حکومت داشتند و قسمت‌های غربی ایران در دست آل‌جلایر بود. سپاه تیمور به آسانی موفق شدند حکومت‌های محلی ایران را یکی بعد از دیگری از میان بردارند و به سمت غرب پیشروی کنند و حکومت آل‌جلایر را در غرب ایران از میان بردارند. بغداد در سال ۷۹۵ هجری به تصرف سپاه خونخوار تیمور درآمد و حکومت جلایریان این منطقه منقرض شد و عراق مانند سایر نقاط ایران تحت سلطه تیموریان قرار گرفت، ولی «سلطان احمد جلایر»، حکمران منطقه غرب ایران، موفق به فرار به منطقه ترکمانان شمال ایران شد و با کمک ترکمانان علیه تیمور قیام کرد. این امر سبب شد تیمور برای بار دوم به سمت غرب ایران لشکرکشی کند و خونریزی و ویرانگری‌های بیشتری نماید و عراق را بار دیگر زیر پای سپاه خود لگدمال سازد. این موقع همزمان با تشکیل حکومت عثمانی در آسیای صغیر بود و احمد جلایر و «قرا یوسف»، رئیس ترکمانان، به دربار عثمانی پناهنده شدند. پادشاه عثمانی «ایلدروم بایزید» بود که قسمت‌های بزرگی از آسیای غربی و قسمتی از اروپا را تحت سلطه خود درآورده بود و با یورش‌هایی که به سمت شرق کرده بود، آذربایجان و مرکز آن، شهر تبریز را به تصرف خود درآورده بود و در خاک عراق تا رودخانه فرات پیش رفته بود. بنابراین آغاز جدایی عراق از ایران و ضمیمه شدن آن به حکومت عثمانی از این زمان بود، ولی سپاه تیمور موفق شد در سال ۸۰۳ هجری ارتش

عثمانی را شکست سختی دهد و باردیگر تمامی عراق، شام و آسیای صغیر را به تصرف خود درآورد. در آخرین جنگی که بین سپاه تیمور و ایلدروم بایزید، سلطان عثمانی در حوالی آنقره - آنکارای کنونی - درگرفت، سلطان عثمانی شکست خورد و تمام متصرفات آسیایی عثمانی به اشغال سپاهیان تیمور درآمد.

تیمور در سال ۸۰۷ و بعد از ۳۶ سال ویرانگری و خونریزی مُرد و مانند اغلب جهانگشایان خونخوار، بعد از مرگ او بر سر میراث به‌جا مانده از وی بین ورثه اختلاف افتاد. در متصرفات تیموری، حکمرانان محلی سر به شورش برداشتند و از بین آنان «میرزا شاهرخ» موفق شد زمام حکومت را به دست گیرد. از حوادث دوران زمامداری او که به این گفتار مربوط می‌شود، قیام قرايوسف ترکمن در غرب ایران و لشکرکشی گورکانیان به این منطقه است. سپاه میرزا شاهرخ در سال ۸۰۹ هجری برای سرکوبی قرايوسف به سمت ری، زنجان، تبریز و مراغه پیشروی کرد و سپس برای تعقیب ترکان قره‌قویونلو به سمت شمال غرب حرکت نمود و حکومت آنان را به کلی سرنگون کرد. بعد از مرگ میرزا شاهرخ در سال ۸۵۰ هجری، قدرت حکمرانی گورکانیان رو به زوال نهاد و حکمرانان محلی علیه گورکانیان قیام کردند که از جمله آنان، طایفه ترکمن آق‌قویونلو بودند. در جنگی که بین آنان و سلطان ابوسعید، حاکم گورکانی، در سال ۸۷۲ هجری درگرفت، فرمانروای آق‌قویونلو پیروز و حاکم گورکانی دستگیر شد و سپس به قتل رسید. سرانجام آخرین نفر از سلسله تیموری در سال ۹۱۳ هجری به دست ازبک‌ها از میان رفت و این فصل از تاریخ ایران نیز بسته شد؛ در حالی که دو قدرت نیرومند در مناطق غربی متصرفات گورکانیان در حال شکل‌گیری بودند که عبارت از حکومت صفویه در ایران و حکومت عثمانی در آسیای صغیر بودند. بعد از پایان کار تیموریان، این دو قدرت در آسیای غربی در مقابل هم قرار گرفتند و فصل جدیدی درباره تسلط ایران بر عراق گشوده شد که در بخش بعدی این کتاب به اختصار بیان می‌شود.

بخش سوم

روابط تاریخی ایران و عراق در زمان حکومت عثمانی

در این دوره از تاریخ، اساس اختلافات بین دو قدرت همجوار برای تسلط بر آن پایه‌گذاری شد، که تا به امروز به مدت بیش از پنج قرن ادامه یافته و حداقل به ظاهر، انگیزه اصلی بروز جنگ بین عراق و ایران شده است که خونین‌ترین و زیان‌بارترین جنگ بعد از جنگ جهانی دوم به‌شمار می‌رود. بنابراین ریشه اصلی و تاریخی اختلاف ایران و عراق را باید در این دوره از تاریخ جست‌وجو کرد و ما در حدود مقدمات به آن می‌پردازیم.

۱. روابط تاریخی ایران و عثمانی در زمان صفویه

بعد از ظهور دین مبین اسلام و گسترش متصرفات حکومت اسلامی در آسیا، آفریقا و قسمتی از جنوب غربی اروپا، حکومت اسلامی به مدت پنج، شش قرن با سلطه‌ای متفاوت و متغیر بر مناطق مسلمان‌نشین فرمانروایی کرد و حکمرانان منطقه‌ای و محلی که از قرن سوم هجری در نقاط مختلف، تحت قلمرو حکومت اسلامی حکومت می‌کردند، به نوعی حکومت مرکزی خلفای عباسی را قبول داشتند، اما بعد از حمله مغول و انقراض دستگاه خلافت عباسی در بغداد، وضع مناطق اسلامی به کلی دگرگون شد و هیچ مرکزی، ولو اسمی و ظاهری، باقی نماند. متصرفات حکومت اسلامی میدان تاخت و تاز مغول، ترک و تاتار گردید که قریب سه قرن ادامه داشت. حکومت ترکان سلجوقی از اواسط دوران خلافت عباسی در قسمت غربی آسیای صغیر شکل گرفت و حرکت آن به‌طور عمده‌ای به سمت غرب و متصرفات روم شرقی بود. ترکان سلجوقی تا سال ۷۴۰ هجری - ۱۳۶۱ میلادی - موفق شدند قسمت عمده‌ای از متصرفات روم شرقی را تصرف کنند، ولی فتح قسطنطنیه - کنستانتینوپل - مرکز

حکومت روم شرقی، تا سال ۱۴۵۳ میلادی - حدود ۸۳۰ هجری - به تأخیر افتاد که دلیل آن یورش سپاه تیمور گورکانی به متصرفات ترکان سلجوقی و درگیر شدن ترک‌ها با سپاه تیمور بود، که در بخش دوم به اختصار بیان شد؛ ولی بعد از ضعف جانشینان تیمور، ترک‌ها موفق شدند قدرت خود را بازیابند و هنگامی که حکمرانی سلسله صفویه در ایران در حال شکل‌گیری بود، ترکان عثمانی نیز موفق شدند در مناطق قلمرو شرقی تحت سلطه خود پایه‌های حکومت خود را مستحکم سازند. بنابراین از این زمان بود که رابطه مستقیم تاریخی بین حکومت ایران و عثمانی برقرار شد و با توجه به اینکه حکومت صفویه قوی‌ترین حکومت ایرانی بعد از اسلام بود و از طرفی حکومت عثمانی در آن زمان قوی‌ترین کشور در آسیای غربی و اروپای شرقی به حساب می‌آمد، روابط بین دو کشور مقتدر طبعاً با حوادث زیادی مواجه گردید، که در قسمت مربوط به عراق به‌طور مختصر بیان می‌شود.

تأسیس رسمی حکومت صفویه از ۹۰۵ هـ ق. با قیام شاه اسماعیل آغاز شد. در این زمان ایران درگیر حکومت‌های ملوک‌الطوایفی و جنگ‌های داخلی بود و حکومت عثمانی که امپراتوری بزرگی را در آسیای غربی و اروپا تشکیل داده بود، به فکر اشغال ایران و ضمیمه کردن آن به قلمرو خود افتاد، ولی روی کار آمدن صفویه در ایران مانع اجرای این نقشه امپراتوری عثمانی گردید و نبردهای شدیدی بین دو حکومت در گرفت، که تا حدودی منجر به تثبیت وضعیتی که هم‌اکنون در سرزمین ایران، ترکیه و عراق وجود دارد شد. اولین حرکت شاه اسماعیل برای کشورگشایی از اردبیل به سمت گرجستان و قفقاز انجام گرفت و با موفقیت توأم شد. سپاه صفویه به‌طور عموم از طبقات عامه مردم شیعه‌مذهب ایران بود که با ایمان مذهبی به گرد شاه اسماعیل جمع شده بودند و همین ایمان مذهبی عامل اصلی موفقیت این سلسله شد. حرکت بعدی برای نابودی سلسله آق‌قویونلو بود، که در آذربایجان غربی و کردستان حکومت داشتند. ابتدا حکمرانان آق‌قویونلو برای نابود کردن شاه اسماعیل به آذربایجان شمالی - جمهوری آذربایجان فعلی - لشکر کشید و در حوالی نخجوان بین دو ارتش نبرد در گرفت. سپاه آق‌قویونلو شکست خورد و نابود شد و شاه اسماعیل در سال ۹۰۶ به تبریز وارد شد و در

آنجا تاجگذاری کرد. در این زمان عراق تحت سلطه امپراتوری عثمانی نبود. «علاءالدوله ذوالقدر» از طایفه آق‌قویونلو بر عراق حکومت می‌کرد که تا حدودی تحت نفوذ عثمانی بود. شاه اسماعیل پس از جلوس بر تخت سلطنت، ابتدا متوجه سایر نقاط غربی ایران شد و آق‌قویونلوها را در غرب ایران از بین برد و مناطق تحت سلطه آنها را تصرف کرد، ولی عراق هنوز در اختیار علاءالدوله ذوالقدر و تحت نفوذ سلطان بایزید، امپراتور عثمانی، باقی بود. در سال ۹۱۴ شاه اسماعیل به قصد عراق حرکت کرد؛ ولی حاکم عراق با اشاره سلطان عثمانی برای مقابله برخاست، اما شکست خورد و عراق و مرکز آن بغداد به تصرف ارتش ایران درآمد و سلسله آق‌قویونلو به کلی منقرض شد. کربلا، نجف و سایر مقابر متبرکه شیعیان به دست ایرانی‌ها افتاد و ایران به صورت یک قدرت قابل ملاحظه در مقابل امپراتوری عثمانی قرار گرفت.

اولین سفیر عثمانی در سال ۹۱۲ و در زمان بایزید دوم به دربار صفوی اعزام شد. این سفیر، فتح عراق به وسیله نیروهای ایرانی را به شاه اسماعیل تبریک گفت و تمایل سلطان عثمانی برای توسعه روابط با ایران را به اطلاع پادشاه ایران رسانید. سلطان عثمانی برای پادشاه ایران دو نامه نوشته بود، یکی درباره تبریک رسمی فتح عراق و دیگری درباره مسائل مذهبی شیعه و سنی ساکنین ایران و به سفیر دستور داده بود در صورتی که مسائل مذهبی شیعه و سنی درست باشد، فقط همان نامه را به شاه ایران بدهد و نامه مربوط به تبریک فتح عراق را نگه دارد. سفیر همین کار را کرد و نامه مربوط به عراق را نداد، ولی به هر حال این نامه اولین باب روابط سیاسی بین امپراتوری عثمانی و ایران را گشود، گرچه متن آن چندان خوشایند شاه اسماعیل نبود. شاه اسماعیل در جواب نامه سلطان عثمانی، نامه ملایمی نوشت تا از بروز اختلافات جلوگیری شود؛ ولی سلطان عثمانی نامه شدیدالحنی برای شاه اسماعیل نوشت و مسئله مذهب شیعه و سنی را مطرح کرد و نوعی اولتیماتوم به شاه اسماعیل داد و تهدید به لشکرکشی به ایران کرد. شاه اسماعیل به این نامه سلطان عثمانی پاسخ نداد و بسیج نیرو کرد.

در سال ۹۱۸ سلطان بایزید به دست پسرش، «سلطان سلیم»، مسموم و کشته شد. سلطان سلیم که سنی متعصبی بود و نسبت به ایران احساس منفی شدیدی داشت، دستور قتل عام شیعیان ساکن عثمانی را صادر کرد و تعدادی از شیعیان در این واقعه به قتل رسیدند. سرانجام سلطان سلیم در ۹۲۰ هجری آماده حمله به ایران شد، ولی قبل از حمله چهار نامه برای شاه اسماعیل فرستاد و او را دعوت به اطاعت از حکومت عثمانی کرد و شاه اسماعیل فقط یک نامه برای او نوشت و مقاصد خود را بیان داشت. سرانجام در ماه رجب سال ۹۲۰ هجری در منطقه مرزی چالدران در شمال غربی شهر خوی، نبرد سختی بین ارتش نیرومند عثمانی و ارتش جوان و نوپای ایران درگرفت که در این جنگ ارتش ایران شکست خورد.

نظر به اینکه هدف ما از تدوین این تاریخ فقط ذکر کلیات روابط تاریخی است از ذکر جزئیات این جنگ و سایر مسائل خودداری می‌کنیم. ارتش عثمانی تا تبریز پیشروی کرد و پایتخت ایران را تصرف نمود، ولی مقاومت مردمی ایرانیان چنان عرصه را بر سپاه عثمانی تنگ کرد که سلطان عثمانی مجبور شد ارتش خود را به داخل خاک عثمانی عقب بکشد و تبریز مجدداً در اختیار شاه اسماعیل قرار گرفت. این جنگ سبب شد که پادشاهان کشورهای اروپایی که از حکومت عثمانی دل پری داشتند، به فکر دخالت در سیاست این منطقه برآیند. در نتیجه اولین قدم دخالت اروپاییان در این منطقه برداشته شد.

سلطان سلیم در سال ۹۲۶ قمری مُرد و شاه اسماعیل نیز در سال ۹۳۰ هجری درگذشت. آتش جنگ بین دو رقیب فروکش کرد، اما این آتش باردیگر در سال ۹۴۰ شعله‌ور شد. ارتش عثمانی به مناطق غربی ایران حمله کرد و عراق و آذربایجان را اشغال و تا سلطانیه پیشروی کرد. در این موقع، «شاه طهماسب» صفوی در خراسان درگیر جنگ با ازبک‌ها بود. بنابراین عمده قوای ایران در آن جنگ، درگیر بودند؛ اما این بار نیز ارتش عثمانی با مشکلات منطقه‌ای و مقاومت مردم ایران مواجه شد و مجبور به عقب‌نشینی به قلمرو عثمانی گردید، اما بغداد به تصرف عثمانی‌ها در آمد و پایه جدایی عراق از ایران بنا نهاده شد. یک سال بعد برای بار سوم ارتش عثمانی به غرب ایران حمله

کرد، ولی مانند دو بار اول مجبور به عقب‌نشینی شد تا اینکه در سال ۹۵۳ هجری یک اختلاف داخلی در دربار صفوی به وجود آمد. یکی از شاهزادگان به دربار عثمانی پناهنده شد و سلطان سلیمان را برای لشکرکشی به ایران ترغیب کرد. عثمانی‌ها برای چهارمین بار به ایران حمله کردند و قسمتی از مناطق غربی ایران را تصرف نمودند، ولی باز به داخل قلمرو عثمانی عقب نشستند و سرانجام بعد از این جنگ‌های طولانی بی‌نتیجه که بین دو کشور مسلمان جریان داشت، در سال ۹۶۲ هـ.ق. مذاکرات سیاسی برای متارکه جنگ بین طرفین به عمل آمد و قرارداد صلحی بین طرفین امضا شد که نخستین معاهده رسمی بین ایران و عثمانی بود. از جمله مفاد این معاهده این بود، که ایران تسلط عثمانی بر عراق را پذیرفت و عراق از ایران جدا گردید و نتیجه نهایی این جنگ‌ها به نفع عثمانی تمام شد. قریب ۲۵ سال آرامش نسبی در مرز بین ایران و عثمانی برقرار گردید. در سال ۹۸۶ هجری قمری و در زمان سلطنت «سلطان محمد صفوی»، باردیگر ارتش عثمانی به ایران تجاوز کرد و آذربایجان را اشغال نمود و آماده پیشروی به طرف قزوین، که از زمان شاه طهماسب پایتخت ایران شده بود، گردید، اما در این موقع (۹۸۷) «عثمان پاشا»، فرمانده ارتش عثمانی، به علت بیماری درگذشت و در ارتش عثمانی که بی‌فرمانده بود، خلل ایجاد شد. ارتش ایران به فرماندهی «حمزه میرزا صفوی» از فرصت استفاده کرد و از طرف شمال غربی به متصرفات شرقی عثمانی حمله نمود. ارتش عثمانی نتوانست پیشروی ارتش ایران را متوقف سازد و بنابراین سلطان عثمانی صلاح در آن دید که با ایران صلح کند. بنابراین نیروی هر دو طرف به داخل قلمرو خود بازگشتند؛ اما باردیگر در سال ۹۹۴ بین ارتش ایران و عثمانی جنگ در گرفت و بدون نتیجه متوقف شد. «شاه عباس بزرگ» در سال ۹۹۶ به سلطنت رسید و با توجه به وضع داخلی ایران صلاح بر آن دید که با حکومت عثمانی مصالحه کند. بنابراین در سال ۹۹۸ معاهده‌ای بین ایران و عثمانی در شهر استانبول به امضا رسید، که فقط شامل سه ماده بود. اولین ماده آن این بود که تمام شهرهایی که در موقع انعقاد قرارداد در تصرف نیروهای عثمانی است به آن دولت واگذار شود و پادگان‌های عثمانی در آن محل‌ها باقی بماند. با این قرارداد، جدایی عراق از ایران

تأیید گردید؛ اما شاه عباس در مدت حدود ده سال موفق شد ارتش ایران را تجدید سازمان دهد و سپاه قزلباش را منحل و به جای آن سپاه شاهسون را، که با وسایل و تجهیزات و روش‌های جدید آشنا می‌شدند، تشکیل دهد. او در سال ۱۰۱۱ به غرب ایران که در تصرف عثمانی بود لشکرکشی کرد و تمام نقاطی را که برابر قرارداد ۹۹۸، بنا به مصلحت، به عثمانی واگذار شده بود تصرف کرد، اما عراق همچنان در دست عثمانی بود. شاه عباس در سال ۱۰۱۳ هجری برای تصرف بغداد لشکرکشی کرد و بغداد را محاصره نمود. ارتش عثمانی در بغداد مقاومت کرد، اما نقاط دیگری از قلمرو عثمانی در منطقه موصل و دیاربکر به تصرف ایرانی‌ها درآمد. در این جنگ، درگیری سختی بین ارتش ایران و عثمانی در گرفت و بعد از هشت سال جنگ در ۱۰۲۰ هـ.ق. قراردادی بین ایران و عثمانی به امضا رسید و حکومت عثمانی قبول کرد که تمام مناطق غربی قلمرو ایران، از جمله عراق، به ایران واگذار شود و در مقابل ایران سالانه دویست بار ابریشم به حکومت عثمانی بدهد و به همین علت این قرارداد به نام «قرارداد ابریشم» نامیده شد. اما این قرارداد چندان دوام نیاورد و در سال بعد حوادثی اتفاق افتاد که سلطان عثمانی بر خلاف قرارداد عمل کرد و در نتیجه شاه عباس نیز از دادن دویست بار ابریشم به حکومت عثمانی خودداری نمود و در نتیجه باردیگر حالت خصمانه بین دو کشور ایجاد شد. در سال ۱۰۲۵ جنگ دیگری در کردستان بین ارتش ایران و عثمانی در گرفت که با پیروزی ایرانیان پایان یافت. سرانجام آخرین جنگی که در زمان شاه عباس بین ایران و عثمانی به وقوع پیوست در سال ۱۰۳۳ تا ۱۰۳۴ هجری قمری بود و آن بر سر حاکمیت بر عراق بود که عثمانی‌ها تصمیم گرفتند عراق را از ایران جدا سازند، ولی در طی دو سال جنگ‌های سخت، موفق نشدند و مجبور به قرارداد صلح گردیدند که به موجب آن حاکمیت ایران بر عراق را پذیرفتند. در مقابل شاه عباس موافقت کرد سالانه صد بار ابریشم به عثمانی بدهد و به همین علت این قرارداد صلح به نام قرارداد دوم ابریشم معروف است.

شاه عباس اول در سال ۱۰۳۸ درگذشت. سلطان عثمانی از این فرصت استفاده کرد و در سال ۱۰۳۹ هجری قمری به ایران حمله نمود. ابتدا عراق و بعد قسمت‌های

روابط تاریخی ایران و عراق در زمان حکومت عثمانی / ۳۹

دیگری از غرب ایران به تصرف ارتش عثمانی درآمد. این مرحله از جنگ‌های ایران و عثمانی ده سال ادامه داشت که هدف اصلی جنگ، تصرف و نگهداری بغداد بود و گاهی ارتش ایران و زمانی ارتش عثمانی موفقیت به دست می‌آوردند. سرانجام این کشمکش‌ها در سال ۱۰۴۸ پایان یافت و قرارداد صلحی بین ایران و عثمانی منعقد شد که به موجب آن عراق به عثمانی واگذار شد و ایروان در تصرف ایران قرار گرفت. این معاهده به طور کلی به ضرر ایران بود، ولی این زمان مصادف با افول دوران صفوی بود و بعد از آن قدرت نظامی و سیاسی ایران تضعیف شد. عراق، که موضوع اصلی بحث ماست، در اختیار حکومت عثمانی قرار گرفت؛ ولی در این زمان حکومت عثمانی نیز در متصرفات اروپایی گرفتاری‌هایی داشت که به او اجازه فعالیت در جبهه شرق را نداد و در نتیجه تهدید جدی برای ایران به وجود نیامد. در بقیه دوران سلطنت سلسله صفوی که تا سال ۱۱۳۵ هجری ادامه یافت، حوادث مهمی در مرزهای ایران و عثمانی به وجود نیامد.

۲. روابط ایران و عثمانی در زمان نادرشاه

سلسله صفوی در سال ۱۱۳۵ هجری قمری به دست محمود افغان منقرض شد و مدتی قسمتی از ایران میدان تاخت و تاز عشایر افغانستان گردید. در این دوره نیز ارتش امپراتوری عثمانی به مرزهای غربی ایران تجاوز کرد و آذربایجان را اشغال نمود. در این موقع نیروهای مدافع ایرانی، فقط مردم منطقه بودند که با نیروهای مردمی تلفات سختی به ارتش عثمانی وارد آمد؛ ولی نتیجه نهایی به نفع عثمانی‌ها بود. بعد از مرگ محمود، امپراتور عثمانی به طمع گسترش قلمرو خود در ایران افتاد و ارتش خود را به سمت اصفهان گسیل داشت. اشرف افغان که زمام امور را به دست گرفته بود، متوسل به طرح مسائل مذهبی برای تضعیف روحیه سربازان عثمانی، که سنی مذهب بودند، شد و با تبلیغاتی که کرد تزلزل در سپاه عثمانی ایجاد شد. تعدادی از افراد ارتش عثمانی از جنگیدن با ارتش سنی مذهب افغانی سر باز زدند. همین امر سبب شکست ارتش

عثمانی شد و ارتش عثمانی مجبور به عقب‌نشینی گردید. اشرف افغان در سال ۱۱۳۹ هجری به سمت متصرفات عثمانی لشکر کشید و در کرمانشاه نبردی بین ارتش عثمانی و افغانی رخ داد. ارتش عثمانی شکست خورد. در نتیجه این جنگ، معاهده صلح دیگری بین عثمانی و سردار اشغالگر افغانی درباره ایران بسته شد که تقریباً تأیید معاهدات قبلی بود. فتنه افغان بیش از هشت سال دوام نداشت و در سال ۱۱۴۲ به دست نادرشاه از میان رفت. در مدتی که افغان‌ها ایران را اشغال کرده بودند، بازماندگان صفویه هنوز بر قسمت‌هایی از ایران حکمرانی می‌کردند، که مرکز آن آذربایجان و محال خمسه و قزوین بود و عثمانی‌ها نیز قسمت‌های وسیعی از غرب ایران را اشغال کرده بودند. نادر پس از عقب راندن افغان‌ها از ایران در سال ۱۱۴۳ هجری قمری قصد بیرون راندن عثمانی‌ها از مناطق غربی ایران را کرده و تبریز را از اشغال ارتش عثمانی خارج ساخت.

در این موقع در سپاه ینی‌چری عثمانی اختلاف افتاد و عده‌ای شورش کردند. سلطان احمد سوم را کشتند و سلطان محمود پنجم را به جای او منصوب کردند. این واقعه سبب شد سپاه عثمانی از تمام مناطق متصرفی قلمرو ایران خارج شود، اما حسادت بی‌موقع شاه طهماسب دوم صفوی به قدرت، سبب شد که عمل نابخردانه‌ای انجام دهد. بدین ترتیب در غیاب نادر که در خراسان درگیر بود، به فکر توسعه مناطق اشغالی ایران در قلمرو عثمانی افتاد و لشکری به دور خود جمع کرد و به کشور عثمانی حمله کرد، اما نتیجه بسیار ناگوار بود. ارتش شاه طهماسب شکست سختی از ارتش عثمانی خورد و خود او تا اصفهان عقب‌نشینی کرد و بار دیگر ترکان عثمانی قسمت‌هایی از غرب ایران را اشغال کردند. سلطان عثمانی برای اینکه نادر را در مقابل عمل انجام‌شده‌ای قرار دهد با تدبیری باب مذاکرات صلح با شاه طهماسب را باز کرد. در بغداد بین نمایندگان امپراتور عثمانی و شاه طهماسب مذاکره شد و معاهده صلحی تنظیم و امضا گردید که مایه ننگ ایران بود و تمام قفقاز و ولایات غربی ایران را به عثمانی واگذار می‌کرد - ۱۱۴۴ هجری قمری - طبعاً این موافقت‌نامه ننگین نمی‌توانست مورد تأیید نادر قرار گیرد، بنابراین پس از اطلاع از آن نادر تصمیم گرفت اول عامل این ننگ را که شاه طهماسب بود از میان بردارد و در سال ۱۱۴۵ هجری او را از سلطنت خلع

کرد و سرانجام در سال ۱۱۴۸ جانشین او را نیز از سلطنت برداشت و خود زمام کامل امور کشور را در دست گرفت. نادر به محض اینکه به قدرت رسید، قبل از هر کار، نامه تهدیدآمیزی به احمد پاشا، والی بغداد، نوشت و به او اعلان جنگ داد. وی در سال ۱۱۴۵ هجری قمری به طرف عراق حرکت کرد و عتبات عالیات را تصرف نمود و شهر بغداد را محاصره کرد. این محاصره یک سال به طول انجامید. سرانجام سلطان عثمانی یک ارتش یکصدهزار نفری به فرماندهی «توپال عثمان پاشا» به کمک محاصره‌شدگان بغداد اعزام کرد و در حالی که سپاه نادر حدود ۶۲ هزار نفر بود، جنگی در نزدیکی کرکوک بین ارتش ایران و عثمانی درگرفت که به شکست ارتش ایران منتهی شد. نادر مجبور به عقب‌نشینی به همدان گردید، ولی یک سال بعد، یعنی در ۱۱۴۶ باردیگر به عراق حمله کرد و در نبردی که در آق‌در بند در کنار رودخانه دیاله بین سپاه ایران و عثمانی درگرفت، ارتش عثمانی شکست خورد و توپال عثمان پاشا، اسیر و کشته شد. نادر به سمت بغداد پیشروی کرد؛ ولی احمد پاشا، والی بغداد، از طرف امپراتور عثمانی درخواست صلح نمود و قراردادی بین ایران و عثمانی منعقد شد که به موجب آن متصرفات ایران برابر آخرین قرارداد بین دو کشور در زمان شاه سلطان حسین صفوی گردید و به این ترتیب نبردهای ایران و عثمانی به‌طور موقت پایان یافت. پس از چندی، سلطان عثمانی قرارداد را به بهانه اینکه احمد پاشا نماینده رسمی او نبوده، یک جانبه لغو کرد و آماده جنگ با ایران شد. نادر پیش‌دستی کرد و به متصرفات عثمانی در قفقاز حمله کرد. در این جنگ برای اولین بار پای امپراتوری روسیه به میان کشیده شد. تزار روس، که دشمن سرسخت عثمانی‌ها بود از ایران حمایت کرد و در ۱۱۴۸ هـ. ق. در شهر گنجه اولین معاهده بین ایران و روس، که علیه عثمانی بود، منعقد شد. در این جنگ که یکی از خونین‌ترین جنگ‌های ایران و عثمانی بود، ارتش ایران پیروز شد و تمام بلاد قفقاز به تصرف ایران درآمد و قرارداد صلح دیگری بین ایران و عثمانی به امضا رسید که طبق آن در منطقه قفقاز، فقط ایالت قارص در اختیار عثمانی باقی ماند.

بعد از این که نادر به‌طور رسمی پادشاه شد، مدتی بین ایران و عثمانی صلح برقرار بود؛ ولی در سال ۱۱۵۵ باردیگر اختلافاتی بین دو دولت بروز کرد و نادر مجبور

شد در سال ۱۱۶۵ هـ.ق. به عراق لشکرکشی کند. ارتش ایران به سمت کرکوک، بصره و اربیل در سه محور پیشروی کرد و فتوحاتی را به دست آورد، اما این واقعه ریشه مذهبی داشت و حکمرانان ایران و عثمانی نمی‌خواستند اختلاف مذهبی بیش از آن ریشه‌دارتر گردد. در نتیجه این جنگ با وساطت علمای شیعه و سنی پایان یافت و نادر به ایران مراجعت کرد.

در سال ۱۱۵۸ هـ.ق. بار دیگر سلطان عثمانی به فکر گسترش قلمرو خود در سرزمین ایران افتاد و لشکر سنگینی متشکل از ۱۵۰ هزار سوار و پنجاه هزار پیاده برای حمله به ایران تجهیز کرد. نادر متوجه مقاصد سلطان عثمانی شد و سپاهی ترتیب داد و برای مقابله با ارتش عثمانی به طرف شمال غرب ایران حرکت کرد. نبرد بسیار سختی بین دو ارتش در منطقه موصل و مرادتیپه در گرفت که به شکست ارتش عثمانی انجامید و قرارداد صلح دیگری بین طرفین منعقد گردید که تأیید قرارداد زمان شاه عباس بود. این قرارداد در ۱۱۶۰ هـ.ق. منعقد شد و اساس کلی این قرارداد واگذاری تمام قفقاز به ایران و واگذاری منطقه موصل و کرکوک و بغداد و بصره به عثمانی بود. نادر در همان سال انعقاد قرارداد، به دست عده‌ای از سپاهیان‌ش به قتل رسید و این مرحله از تاریخ ایران نیز بسته شد.

۳. روابط ایران و عثمانی در زمان زندیه

در اوایل دوره زندیه که بعد از مرگ نادر آغاز شد، حوادث مهمی بین ایران و عثمانی رخ نداد و قراردادی که در زمان نادر منعقد شده بود، رعایت می‌شد، ولی در اواخر حکومت کریم خان زند -۱۱۸۷ هـ.ق. - مسائل مرزی بین ایران و عثمانی پیش آمد که منجر به لشکرکشی کریم خان زند به قلمرو عثمانی شد. در اواخر سال ۱۱۸۸ هـ.ق. ارتش ایران به سمت عراق پیشروی کرد و به کرانه رودخانه دجله رسید و در اوایل ۱۱۸۹ با ساختن پلی بر روی دجله از رودخانه عبور کرد و ارتش عثمانی را که در کرانه غربی دجله دفاع می‌کرد، شکست داد. ارتش عثمانی به سمت بصره عقب‌نشینی کرد و ارتش ایران بصره را محاصره کرد به طوری که این محاصره سیزده ماه به طول انجامید. سرانجام بصره به تصرف ارتش ایران درآمد که تا آخر حکومت کریم

روابط تاریخی ایران و عراق در زمان حکومت عثمانی / ۴۳

خان زند در اختیار ایرانیان بود. بعد از درگذشت کریم خان زند که در ماه صفر ۱۱۹۳ رخ داد، «صادق خان زند»، حاکم عراق، برای به دست گرفتن زمام حکومت با سپاه تحت فرماندهی خود به شیراز رفت. عثمانی‌ها از این خلأ فرماندهی ایران استفاده کرده و تمام مناطق عراق از جمله شهر بصره را به تصرف خود درآوردند و از آن به بعد ارتش ایران موفق به اجرای عملیات قابل‌ملاحظه‌ای برای تصرف بصره و سایر قسمت‌های عراق نشد و منطقه عراق یا بین‌النهرین از ایران جدا گردید.

۴. روابط ایران و عثمانی در زمان قاجاریه

سلسله قاجاریه بلافاصله بعد از مرگ کریم خان زند و فرار آقا محمد خان قاجار به استرآباد و بسیج نیرو برای تصرف ایران پایه‌گذاری شد. در سال ۱۲۰۹ هـ.ق. که «لطفعلی خان زند»، آخرین بازمانده حکمران زندیه، به‌دست سپاه قاجار دستگیر و کشته شد، سلسله قاجاریه به‌طور رسمی تأسیس گردید که مدت ۱۳۵ سال دوام داشت. در دوران قاجار پیشروی ارتش روسیه تزاری به سمت جنوب و به قلمرو متصرفات ایران آغاز شد، ولی پیشروی نیروهای عثمانی تقریباً متوقف گردید. بیشتر جنگ‌های دوره قاجاریه با ارتش منظم روسیه تزاری بود، ضمناً در زمان قاجاریه حرکت‌های سیاسی استعماری کشورهای اروپایی، به‌ویژه انگلستان در آسیا و آفریقا به اوج خود رسید و ایران نیز در مسیر این جنگ قرار گرفت و میدان برخورد تضادهای سیاسی بین قدرت‌های اروپایی شد. به‌عنوان نمونه در ۱۲۲۴ هـ.ق. موافقت‌نامه‌ای بین ایران و انگلستان به امضا رسید که ماده اول آن این بود که اگر دولت ایران با هر دولت دیگری وارد جنگ شود، دولت انگلستان قسمتی از نیروهای نظامی خود را که در هندوستان مستقر است به کمک دولت ایران می‌فرستد. این گونه حضور اروپاییان در صحنه سیاست ایران، تأثیر عمیقی در رابطه ایران و عثمانی نیز داشت که اساساً رقابت نظامی این دو همسایه مسلمان به مسائل سیاسی کشانده شد. با این وجود در زمان سلطنت «فتحعلی شاه قاجار» در مدت زمان بین دو جنگ ایران و روس، جنگی بین ایران و

عثمانی درگرفت که آخرین جنگ بین ایران و عثمانی در زمان قاجاریه بود. این جنگ در ۱۲۲۶ هـ.ق. رخ داد که در این جنگ ابتدا ارتش ایران به فرماندهی «عباس میرزا» موفق شد قسمت‌هایی از قلمرو عثمانی را تصرف کند. این جنگ تا سال ۱۱۳۸ به طول انجامید. در آن سال در عراق بیماری وبا بروز کرد و هر دو طرف هم از جنگ خسته شده بودند؛ بنابراین شرایط برای متارکه جنگ و برقراری صلح مساعد بود. فتحعلی شاه بر خلاف میل عباس میرزا، فاتح این جنگ، میرزا تقی خان فراهانی - امیرکبیر مشهور - را برای عقد قرارداد متارکه جنگ به ارزنة الروم - ارض روم فعلی - فرستاد. این مذاکرات منجر به عقد قراردادی شد که به قرارداد ارزنة الروم مشهور است که در سال ۱۲۳۹ رسمیت یافت. این قرارداد که شامل یک مقدمه و نه فصل بود، وضعیت کلی مناطق مرزی را روشن کرد؛ ولی جزئیات مربوط به خط مرزی مبهم باقی ماند و فقط حدودی که در قرارداد سال ۱۱۵۹ در زمان نادرشاه منعقد شده بود، تأیید گردید که در آن نیز خط مرز، کامل مشخص نشده بود. بنابراین از همان اوایل انعقاد این قرارداد، دولت ایران به علت تضییع حقوقی که در آن احساس کرد، با مفاد آن مخالفت نمود و این اختلافات تا پایان دوره قاجاریه باقی بود. در زمان محمد شاه قاجار در سال ۱۲۵۴ هـ.ق. باردیگر بین ایران و عثمانی برخوردی روی داد که به تحریک انگلیسی‌ها بود. موضوع این بود که ارتش ایران برای رفع غائله افغان‌ها به آن منطقه اعزام شد و هرات را محاصره کرد. در این هنگام یکی از سرداران عثمانی به نام «علیرضا پاشا» که حاکم بغداد بود از طریق بصره به خرمشهر - محمره نام قدیمی آن است - حمله کرد و آنجا را تصرف نمود و تا سال ۱۲۵۸ خرمشهر در اشغال ارتش عثمانی بود، ولی در این موقع دولت‌های روس و انگلیس صلاح بر این دیدند که در روابط ایران و عثمانی دخالت کنند و از بروز برخوردهای نظامی بین دو کشور جلوگیری نمایند؛ بنابراین در این کار دخالت کردند و کمیسیون حل اختلاف ایران و عثمانی با شرکت نمایندگان ایران، عثمانی، روس و انگلیس در ۱۲۵۹ در ارز الروم تشکیل شد که مدت بیش از سه سال ادامه داشت. نماینده ایران در آن کمیسیون، میرزا تقی خان فراهانی بود. سرانجام در ۱۶ جمادی الثانی ۱۲۶۳ هـ.ق. معاهده دوم ارزنة الروم تهیه شد

که بر اساس آن سلیمانیه به عثمانی‌ها واگذار شد و تمام مناطق شمالی و شرقی شط العرب - اروندرود- به ایران تعلق گرفت. دو دولت آزادی کشتیرانی هر دو طرف را در اروندرود قبول کردند و قرار شد برای رفع اختلافات مرزی، کمیسیون‌های دیگری تشکیل دهند. این قرارداد در ۱۲۶۳ هـ.ق. - ۱۸۴۷ میلادی - تهیه شد و قرار شد دو ماه بعد به تأیید پادشاه ایران و سلطان عثمانی برسد و اسناد مبادله شود، ولی دولت عثمانی از پرداخت غرامتی که به مبلغ پنج کروور تومان تعیین شده بود، خودداری کرد. در نتیجه ایران نیز از مبادله قرارداد امتناع کرد تا اینکه با وساطت دولت‌های انگلیس و روس، یک سال بعد، یعنی در سال ۱۲۶۴ هـ.ق. - ۱۸۴۸ میلادی - قرارداد امضا شد، اما در این قرارداد امضا شده، تحریفاتی به دسیسه نماینده انگلیس انجام شد که به زبان ایران بود. موضوع این بود که متن اولیه قرارداد، که با حضور نماینده ایران، که میرزا تقی خان فراهانی بود، تهیه شده بود؛ ولی در امضای قرارداد، او حضور نداشت و دولت ایران به وزیرمختار خود در فرانسه، یعنی «میرزا محمد علی خان»، که در حال برگشت به ایران بود دستور داد در سر راه خود، در خاک عثمانی از جانب ایران قرارداد مورد نظر را امضا کند. در هنگام امضای قرارداد، میرزا محمد علی خان فریب انگلیسی‌ها را خورد و علاوه بر امضای موافقت‌نامه اصلی، یادداشتی را نیز که متضمن تغییراتی در قرارداد بود، بدون آگاهی از چگونگی آن و بدون کسب اجازه از دولت ایران، امضا کرد که پس از روشن شدن موضوع، مورد اعتراض ایران قرار گرفت و دولت ایران آن را مردود اعلام کرد؛ زیرا در این یادداشت حقوق مسلم ایران در اروندرود به طور مطلق به عثمانی، واگذار شده بود. این قرارداد اساس اختلاف مرزی ایران و عراق را تشکیل داد که تا به امروز ادامه دارد و به وسیله سیاست مزورانه انگلستان به دو ملت همجوار تحمیل شده است. دولت عثمانی برای تحمیل قرارداد ۱۸۴۸ م. به ایران لشکر کشید و قسمت‌هایی از آذربایجان را اشغال کرد. ایران هم مجبور شد قرارداد را رعایت کند و مقرر شد کمیسیون تعیین حدود مرزی تشکیل شود.

این کمیسیون در ۱۸۵۰م. تشکیل شد و به دلیل بروز جنگ بین روسیه و عثمانی در کریمه و همچنین ایران و انگلیس در محمره - خرمشهر - در کار کمیسیون اختلال ایجاد شد و نقشه‌های مرزی تا سال ۱۸۶۹ تکمیل شد. در ۱۸۶۹م. باردیگر کمیسیون تعیین خط مرزی بین ایران و عثمانی تشکیل شد؛ ولی در این کمیسیون نمایندگان طرفین برداشتهای مختلفی از متن قرارداد ۱۸۴۸ داشتند، بنابراین کمیسیون به نتیجه مطلوبی نرسید.

در سال ۱۹۱۱م. - ۱۳۲۹ هـ ق - بین وزارت امور خارجه ایران و سفیر عثمانی در تهران، مقوله‌نامه‌ای امضا شد و مقرر شد کمیسیونی در اسلامبول تشکیل شود و به اختلافات مرزی رسیدگی کند. همچنین موافقت شد چنانچه این کمیسیون نتواند در ظرف مدت شش ماه به نتیجه مطلوب برسد، موضوع حل اختلافات مرزی بین ایران و عثمانی به دیوان دادرسی بین‌المللی لاهه محول شود. این مقوله‌نامه که اساس پروتکل ۱۹۱۴ استانبول را تشکیل می‌داد، هیچ‌گونه صحبتی درباره اقدام غیرمجاز میرزا محمد علی خان در امضای قرارداد ۱۸۴۸ به میان نیامد و معاهده ارز - الروم هم به طور جدی تأیید نشد و از آن فقط به عنوان اساس مذاکرات یاد شد.

در سال ۱۹۱۳م. - ۱۳۳۰ هـ ق. - کمیسیون دیگری در استانبول تشکیل شد و دولت‌های روس و انگلیس که بر اساس قرارداد ۱۹۰۷ استعماری، ایران را بین خود تقسیم کرده بودند در این کمیسیون اعمال نظر کردند. نماینده عثمانی باردیگر یادداشت الحاقی ۱۸۴۸ را که میرزا محمد علی خان امضا کرده بود مطرح کرد، ولی دولت ایران آن را بی‌اعتبار خواند. سرانجام در ۲۱ ژانویه ۱۹۱۳ موافقت‌نامه‌ای بین ایران و عثمانی به امضا رسید. صدراعظم عثمانی و سفیر کبیر ایران و سفرای روس و انگلیس آن را امضا کردند و بر اساس آن مقرر شد نمایندگان چهار دولت ایران، عثمانی، روس و انگلیس حدود خط مرزی بین ایران و عثمانی را مشخص سازند. در تعیین حدود خط مرز بر سر نماینده ایران کلاه رفت و موضوعی مطرح شد که در جریان مذاکرات نماینده عثمانی آن را اصلاً مطرح نکرده بود؛ آن موضوع، واگذاری آبراه اروندرود به عثمانی بود. نظر به این که جنگ جهانی اول (۱۸ - ۱۹۱۴ م) در شرف وقوع بود، به نظر می‌رسید دولت انگلستان فکر تجزیه عثمانی و تصرف آن را کرده

روابط تاریخی ایران و عراق در زمان حکومت عثمانی / ۴۷

بود و به‌عمد جریان امور را به نحوی چرخانده بود که بعدها بتواند مقاصد پلید استعماری خود را به کشورهای این منطقه تحمیل کند.

جنگ جهانی اول وضعیت منطقه را به کلی دگرگون کرد و حکومت عثمانی تجزیه شد و فصل جدیدی از تاریخ روابط ایران با کشورهای دیگر این منطقه گشوده شد که در بخش چهارم به اختصار بیان می‌شود.

بخش چهارم

تجزیه دولت عثمانی

حکومت بسیار طولانی عثمانی از اواخر خلافت عباسیان در آسیای صغیر تشکیل و از ۱۳۶۱ میلادی در اروپا نیز پیشروی کرد و در سال ۱۴۵۳ میلادی قسطنطنیه، پایتخت روم شرقی را تصرف نمود و در مدت پنج قرن در سه کنجی آسیا و اروپا و آفریقا بر قسمت عمده‌ای از این منطقه تسلط داشت و سرانجام مانند تمام امپراتوری‌های بزرگ تاریخ، از اواخر قرن هجدهم میلادی رو به انحطاط گذاشت. در سال ۱۷۷۴م. روسیه تزاری شبه‌جزیره کریمه را که در تصرف عثمانی بود، از دست او خارج کرد. از آن پس روسیه تزاری به متصرفات عثمانی دست‌اندازی کرد و غالباً موفق شد. از اوایل قرن نوزدهم میلادی حکومت‌های مقتدر اروپا، مانند اتریش و انگلستان به انتظار تجزیه قلمرو حکومت عثمانی نشستند. در سال ۱۸۵۳ تزار روسیه خطاب به سفیر انگلیس در مورد عثمانی گفت: «مردی بیمار در برابر ما است. هر لحظه ممکن است به‌طور ناگهانی بمیرد». این جمله در اروپا مشهور شد و از آن پس حکومت عثمانی به عنوان مرد بیمار اروپا مشهور گشت. بنابراین بی‌مناسبت نیست اگر گفته شود در اختلاف بین ایران و عثمانی که نمایندگان دولت‌های انگلیس و روس همیشه حاضر می‌شدند، فقط به فکر میراث‌خواری از این بیمار بودند و نه حل اختلافات بین ایران و عثمانی. در سال ۱۸۷۷ دولت روسیه تزاری حمله سختی به قلمرو عثمانی کرد و عثمانی را شکست داد و برای بررسی نتیجه این جنگ در ۱۸۷۸ کنفرانسی در برلین تشکیل شد و منجر به عقد معاهده‌ای شد که به موجب آن قسمت‌های اروپایی عثمانی

از او جدا شد و کشورهای شبه‌جزیره بالکان شامل بلغارستان و صربستان و رومانی و غیره استقلال یافتند. جزیره قبرس نیز حق‌الارث انگلستان شد و سرانجام در پایان جنگ جهانی اول تمام متصرفات آسیایی و آفریقایی عثمانی نیز از او جدا شد و فقط آسیای صغیر به نام کشور ترکیه در متصرفات عثمانی باقی ماند. توضیح این که در آغاز جنگ جهانی اول که عمدتاً آلمان علیه دیگر کشورهای اروپایی جنگ را بر دنیا تحمیل کرد، حکومت عثمانی متحد آلمان بود و دیگر متحد آنان ایتالیا بود. این سه کشور در مقابل سایر کشورهای اروپایی قرار داشتند که به نام «متفقین» نامیده می‌شدند و بعد آمریکا نیز علیه آلمان به متفقین پیوست. از جمله مراحل این جنگ، ورود نیروهای مسلح بریتانیا به خلیج فارس و حمله به عراق از طریق بندر فاو و شط‌العرب بود. ارتش انگلستان به سادگی موفق شد بندر بصره را تصرف کند و به سمت مرکز عراق پیشروی نماید. حکومت عثمانی قادر نبود جلوی پیشروی ارتش انگلستان را بگیرد، ولی در این هنگام علمای مذهبی شیعه اعلان جهاد دادند و نزدیک دویست هزار نفر مجاهد به رهبری علمای مذهبی شیعه آماده جهاد شدند و به مقابله با نیروهای متجاوز انگلیس برخاستند تا قوای کمکی عثمانی فرا رسید و نبرد در سلمان پاک، نزدیک ایوان مدائن درگرفت، ولی ارتش عثمانی شکست خورد و انگلیسی‌ها موفق شدند بغداد را اشغال نمایند و پایه تشکیل دولت عراق را بنا سازند. قوای انگلیسی در ۱۹۱۵ وارد بصره شدند، ولی نیروهای مردمی و ارتش عثمانی تا اوایل سال ۱۹۱۷ مقاومت کردند و اشغال بغداد در مارس سال ۱۹۱۷ اتفاق افتاد.

دولت انگلستان قبل از مشخص شدن نتیجه نهایی جنگ اول، وضعیت متصرفات عثمانی را مشخص کرد و بلافاصله بعد از خاتمه جنگ، اعلامیه چهارده ماده‌ای ویلسون در اکتبر ۱۹۱۸ منتشر شد و همان موقع دولت عثمانی تقاضای متارکه جنگ کرده بود؛ بنابراین زوال امپراتوری عثمانی فرا رسید و منطقه عراق که از بصره تا موصل در اشغال ارتش انگلیس بود، در اختیار انگلستان باقی ماند و طبق قرارداد «سان رمو» قیمومیت انگلستان بر عراق مورد قبول کشورهای فاتح اروپایی قرار گرفت؛ ولی این قیمومیت مورد قبول ملیون عراق و روحانیون شیعه نبود. بنابراین مبارزه استقلال طلبانه

آغاز شد و انگلستان در ۱۹۲۰ مجبور شد استقلال نسبی عراق را بپذیرد. سرانجام در ۱۹۲۱ زمینه تشکیل دولت پادشاهی در عراق فراهم گردید و «امیر فیصل» در یازدهم ژوئیه ۱۹۲۱ از طریق بصره وارد عراق شد و پس از مراجعه ظاهری به آرای عمومی و تصویب مجلس وزرا به ریاست «سید عبدالرحمان آفندی» در تاریخ ۲۳ اوت ۱۹۲۱ (۱۸ ذی حجه ۱۳۳۸ قمری) امیر فیصل رسماً پادشاه عراق شد و در بغداد تاج‌گذاری کرد. برای اولین بار در بین‌النهرین کشور مستقلی در همسایگی جنوب غربی ایران به وجود آمد که وارث بیش از سه هزار سال رابطه تاریخی و بیش از ۱۳۰۰ سال رابطه مخصوص مذهبی مردم آن با مردم ایران بود. با استقلال عراق رابطه همجواری چند صد ساله ایران با عثمانی به دو قسمت تفکیک شد که قسمت شمالی آن همچنان مربوط به حکومت جدید ترکیه، جانشین حکومت عثمانی، و قسمت جنوبی آن مربوط به حکومت جدید عراق گردید. آن قسمت از مسائل مرزی که مربوط به ترکیه می‌باشد به سادگی با توافق طرفین حل شد؛ ولی آن قسمت که مربوط به عراق می‌باشد هنوز حل نشده و بالاخره بهانه اصلی تاریخی جنگ تحمیلی ۱۳۵۹ گردید.

تشکیل دولت پادشاهی عراق و روابط آن با ایران

دوران سلطنتی حکومت عراق تا سال ۱۹۵۸ م. - ۱۳۳۷ ش. به مدت سی سال ادامه داشت که خلاصه روابط ایران با عراق در این دوران سی ساله به شرح زیر است:

در ابتدای تشکیل دولت عراق، دولت ایران از شناسایی آن دولت خودداری کرد و این شناسایی را موکول به قبول رسمی حقوق ایران در اروندرود نمود. دولت انگلستان بر اساس سیاست استعماری خود وارد معرکه شد. وزیر مختار انگلیس، در تهران طی یادداشتی در یازده مارس ۱۹۲۹ م. - ۱۳۰۸ ش. به وزیر خارجه ایران اعلام کرد، چنانچه دولت ایران دولت جدید عراق را به رسمیت بشناسد، دولت انگلیس برای احقاق حقوق ایران در شط‌العرب وساطت خواهد کرد. این موضوع در زمان حکمرانی رضاخان پهلوی در ایران مطرح شد. بر پایه وعده انگلستان مبنی بر وادار کردن حکومت عراق به قبول

حقوق ایران در اروندرود، دولت ایران، دولت جدید عراق را به رسمیت شناخت و اولین وزیر مختار ایران در همان سال به بغداد اعزام شد و رابطه سیاسی رسمی بین ایران و عراق برقرار شد. بعد از برقراری این رابطه، دولت ایران در بهار سال ۱۳۱۰ شمسی -۱۹۳۱م. مسئله اختلافات مرزی را مطرح کرد و نمایندگان ایران، عراق و انگلیس در بصره جلسه حل اختلاف تشکیل دادند، اما حکومت جدید عراق از قبول حقوق ایران در اروندرود خودداری کرد و نماینده انگلیس نیز موذیانانه از نظر نماینده عراق حمایت نمود، بنابراین دولت ایران طی یادداشت رسمی شماره ۳۲۸۶ مورخه دهم آذرماه ۱۳۱۰، تجدید حدود موافقت‌نامه ۱۹۱۴م. -۱۲۹۳ ه.ش. را بی‌اعتبار اعلام کرد و رابطه بین دو کشور تیره شد که منجر به برخوردهای مرزی گردید. ملک فیصل ابتدا اظهار تمایل کرد که اختلافات از طریق مذاکره حل شود و برای این منظور در اردیبهشت‌ماه سال ۱۳۱۱ به ایران آمد و با حکمران ایران مذاکره کرد و وعده کرد که درباره شط‌العرب نظر ایران را مورد توجه قرار دهد و موافقت شد مذاکرات در بازدید رضاشاه از عراق در بغداد دنبال شود؛ ولی قبل از مسافرت حکمران ایران به عراق، ملک فیصل در سوئیس درگذشت و این بازدید انجام نگرفت و مسئله اختلافات مرزی لاینحل ماند. بعد از فوت ملک فیصل اختلاف مرزی ایران و عراق شدیدتر شد. عراق در سال ۱۹۳۲ به عضویت جامعه ملل درآمد. در سال ۱۹۳۴م. -۱۳۱۲ ه.ش. درباره مسئله مرزی با ایران به جامعه ملل شکایت کرد و به عهدنامه ارض‌روم و پروتکل ۱۹۱۳ و تجدید حدود ۱۹۱۴ استناد کرد. دولت ایران بر اساس سوابق ممتد این قراردادهای اعلام کرد که هیچ‌یک از آنها را معتبر نمی‌داند، بلکه در اروندرود فقط قوانین شناخته شده و معتبر بین‌المللی را قبول دارد که برابر آن خط مرز آبی بین تمام کشورهای جهان، خط تالوک - خط میانه مسیر رودخانه در عمیق‌ترین نقاط - است. جامعه ملل در ۲۶ ماه می ۱۹۳۵ برای بررسی شکایت عراق تشکیل جلسه داد. در این جلسه نمایندگان شوروی و ترکیه عدم تعهد خود را نسبت به قراردادهای مورد نظر اعلام کردند. شکایت عراق راه به جایی نبرد و دولت عراق مجبور شد در مذاکرات مستقیم با ایران، اختلافات را حل کند و برای این منظور در سال ۱۳۱۴ ه.ش. «نوری سعید»، نخست وزیر عراق، به همراه وزیر دادگستری عراق و

رئیس انگلیسی بندر بصره به تهران آمد و در مذاکرات موافقت کرد تا خط تالوک، خط مرزی در اروندرود باشد. این توافق اساس قرارداد ۱۳۱۶ را تشکیل داد.

بر اساس موافقت‌نامه با نخست وزیر عراق در تیرماه ۱۳۱۶ هـ ش - ۱۹۳۷ م. - قرارداد جدیدی بین ایران و عراق منعقد شد، گرچه دارای نکات مبهمی بود، ولی تا حدودی حقوق ایران را در اروندرود تأمین می‌کرد. در همین مذاکرات عقد پیمان منطقه‌ای برای عدم تعرض بین ایران، عراق، ترکیه و پاکستان در تهران، در جریان بود و چهار روز بعد از امضای موافقت‌نامه مرزی با عراق، پیمان عدم تعرض بین چهار کشور در کاخ سعدآباد تهران به امضا رسید که به همین علت آن پیمان به نام پیمان سعدآباد شناخته شد.

با وجود اینکه قبول قرارداد ۱۳۱۶ از طرف ایران به دلیل شرایط خاص جهانی بود و حقوق کامل ایران را تأمین نمی‌کرد، ولی حکومت عراق همان قرارداد را نیز هرگز رعایت نکرد. سرانجام با شروع جنگ جهانی دوم در ۱۳۱۹ و اشغال خلیج فارس، ایران و عراق از طرف نیروهای متفقین در ۱۳۲۰، مسئله اختلافات بین دو کشور ایران و عراق برای مدتی معوق ماند.

بعد از پایان جنگ جهانی دوم و خروج نیروهای متفقین از ایران و عراق، دولت ایران باردیگر در ۱۳۲۵ تذکریه‌ای به دولت عراق تسلیم کرد و مسئله اروندرود را مطرح نمود و نسبت به عدم اجرای قرارداد ۱۳۱۶ به عراق اعتراض کرد. در سال ۱۳۲۸ اعتراضیه دیگری در این باره به دولت عراق داد. در این سال «ملک عبدالله»، ولیعهد و نایب‌السلطنه عراق، به اتفاق وزیر امور خارجه آن کشور به ایران آمد، ولی درباره اروندرود موافقتی حاصل نشد. با توجه به اینکه حکومت عراق به‌طور عملی دست‌نشانده انگلستان بود، در تمام این مذاکرات عامل اصلی عدم حل اختلافات، سیاست مکارانه انگلستان بود که نمی‌خواست صلح و صفا بین دو کشور هم‌کیش و همسایه برقرار شود. از جمله مسائل بین‌المللی که بعد از جنگ جهانی دوم رایج شد، ایجاد پیمان‌های منطقه‌ای بود که در بلوک غرب، پیمان ناتو و در بلوک شرق، پیمان ورشو بین کشورهای ذی‌نفع بسته شد. بلوک غرب برای تقویت زنجیر دفاعی خود در مقابل

شوروی و بلوک کمونیست، کشورهای بی‌طرف را وادار می‌کردند پیمان‌هایی بین خود ببندند و به نحوی با پیمان ناتو ارتباط راهبردی برقرار کنند. در خاورمیانه نیز ابتدا ترکیه و عراق در ۱۹۵۵ پیمان دفاعی بستند که به پیمان بغداد مشهور است و در همان سال پاکستان و ایران نیز به آن پیمان ملحق شدند. در سال ۱۹۵۷ شورای وزیران کشورهای عضو پیمان بغداد در کراچی تشکیل شد و در آن شورا نخست وزیران ایران و عراق موافقت کردند، مسئله اختلافات مرزی را با مذاکره حل کنند و یک فرد سوئدی به عنوان ناظر بی‌طرف در کمیسیون حل اختلافات شرکت داده شود، ولی نوری سعید، نخست وزیر عراق پس از مراجعت به بغداد آن وعده‌ها را نادیده گرفت. در سال بعد «فیصل دوم» پادشاه عراق به ایران آمد و در مذاکرات با شاه ایران مسئله اروندرود نیز مطرح شد و پادشاه عراق وعده‌هایی برای حل اختلاف داد، ولی پس از مراجعت به بغداد همه آن وعده‌ها فراموش شد تا اینکه سرانجام در اوایل ۱۳۳۷ بین ایران و عراق موافقت شد، مسئله اروندرود با حکمیت یک کارشناس سوئدی حل شود که در همین احوال، در ۱۴ ژوئیه ۱۹۵۸ - تیرماه ۱۳۳۷ - در عراق کودتا شد. ملک فیصل، نوری سعید و ملک عبدالله کشته شدند و سرلشکر «عبدالکریم قاسم» زمام امور عراق را به دست گرفت و حکومت جمهوری در عراق اعلام گردید و فصل دیگری در روابط تاریخی ایران با عراق باز شد.

بخش پنجم

روابط ایران با جمهوری عراق و تشدید اختلافات

پس از کودتای ارتش عراق به رهبری ژنرال عبدالکریم قاسم در ۱۴ ژوئیه ۱۹۵۸-۲۳ تیرماه ۱۳۳۷- و سرنگونی حکومت سلطنتی نوپای عراق که فقط ۳۷ سال دوام داشت، رژیم جمهوری در کشور عراق اعلام شد و فصل جدیدی در روابط عراق با کشورهای دیگر جهان گشوده شد. حکومت جدید بر پایه ناسیونالیسم قرار داشت و دست کم هدف ظاهری آن مانند کودتاهای دیگر، از بین بردن عوامل بازدارنده پیشرفت ملت عراق بود. بنابراین کودتاگران دست به اقداماتی در داخل کشور عراق زدند، اما بنا به طبیعت همه کودتاها، اقدامات و اصلاحات داخلی معمولاً چندان چشمگیر و مهیج نیستند و در مدت زمان کوتاه به ثمر نمی‌رسند. مثلاً ساختن یک سد یا احداث یک جاده و تأسیس یک کارخانه مهم دست کم پنج سال طول می‌کشد تا به مرحله بهره‌دهی چشمگیر مردم برسد و برای داغ نگه‌داشتن بازار کودتاگران لازم است اقدامات مهیج‌تری به وسیله گردانندگان به عمل آید که نتایج آن چشمگیر و زودرس باشد. به همین دلیل دستگاه رهبری کودتای عراق نیز برای مهیج کردن مسئله کودتا به سیاست خارجی متوسل شد. بهترین وسیله برای این منظور مطرح کردن مسائل سیاسی و اقتصادی مورد اختلاف با کشورهای همسایه بود. بر این اساس حکومت جدید عراق مسائل مورد اختلاف ایران، کویت و عربستان را مطرح کرد و کفه ترازو را به نفع بلوک شرق و به ضرر بلوک غرب تغییر داد که به‌طور مختصر در بررسی سیاسی همین بخش مورد تجزیه و تحلیل قرار می‌گیرد. بعد از خروج از پیمان بغداد، حکومت عراق مسائل مرزی مورد اختلاف با ایران را مطرح کرد؛ روابط بین دو کشور تیره شد و درباره کویت، اعلان حاکمیت مطلق بر آن امیرنشین کرد و آن را جزئی از خاک عراق اعلام کرد. درباره

مسئله مرزی با عربستان نیز خواسته‌های تندی نسبت به منطقه مورد اختلاف «بریمی» که تا کنون به حالت بی‌طرف مانده است داشت و ادعای مالکیت کرد و حتی آماده لشکرکشی به کویت و عربستان شد که با جبهه‌گیری حکومت ایران و اعلام طرفداری از تمامیت ارضی کویت و عربستان و اعمال فشار قدرت‌های بزرگ، دست از حمله به کویت و عربستان برداشت.

عبدالکریم قاسم در دسامبر ۱۹۵۹ - آذرماه ۱۳۳۸ - اظهارات تندی علیه ایران کرد که سبب قطع رابطه سیاسی ایران با عراق شد و با توجه به فلسفه ناسیونالیستی افراطی حکومت عراق، مسئله عربیت ملیت عراق را مطرح کرد و شروع به اذیت و آزار ایرانیان مقیم عراق و وادار کردن آنها به خروج از عراق نمود و مزاحمت‌هایی در اروندرود برای حرکت کشتی‌هایی که به مقصد بندر خرمشهر و آبادان رفت و آمد می‌کردند، فراهم کرد و رفت و آمد این کشتی‌ها را بر خلاف مفاد قراردادهای موجود آن زمان مختل کرد به نحوی که حقوق ایران حتی بر اساس همان قراردادهای نیز مورد تجاوز عمال عراق قرار گرفت. مسلماً در بروز این حوادث دست سیاست‌بازان بین‌الملل در کار بود که ما از وارد شدن به آن بحث‌ها حتی‌المقدور خودداری می‌کنیم. سیاست خصمانه عراق نسبت به ایران و ایرانیان مقیم عراق چنان تشدید شد که تحمل آن برای دولت وقت ایران مشکل بود. به‌ویژه اینکه بعد از کودتای ۲۸ مرداد ۱۳۳۲ و تجدید حیات حکومت سلطنتی در ایران، حکمران ایران و گردانندگان دولت او نیز به نوبه خود و برای حفظ موقعیت داخلی و خارجی‌شان نمی‌توانستند هر گونه گردنکشی و تجاوزگری حاکم جدید عراق را تحمل کنند. به این دلیل دولت ایران در مقابل حرکات تجاوزگرانه حکومت عراق جبهه‌گیری کرد و تمرکز واحدهای نظامی در مرز با عراق را بیشتر نمود و برخورد سیاسی شدید بین حکومت ایران و عراق به‌وجود آمد تا اینکه شرایط نسبتاً مساعدی برای وادار کردن حکام جدید برای مذاکره جهت حل اختلاف ایجاد شد. سال ۱۳۳۹ مذاکراتی بین نمایندگان ایران و عراق انجام شد و دولت ایران به دولت عراق اعلام کرد اداره امور بندری بنادر ایران در اروندرود را شخصاً به عهده خواهد گرفت. دولت عراق به این تصمیم ایران اعتراض کرد، ولی دولت ایران اعلام کرد حق بندرداری

در بنادر ایران حق مسلم ایران است و این حق هیچ گونه ارتباطی با قرارداد ۱۳۱۶ هـ ش. ندارد. عراقی‌ها در مقابل این اقدام ایران عکس‌العمل شدیدی نشان دادند و مانع ورود کشتی‌ها به مقصد بنادر ایران شدند. این امر خسارات زیادی برای ایران در بر داشت؛ زیرا در آن موقع بندر آبادان بزرگترین بندر نفتی ایران بود و اختلال در صدور نفت ایران، مشکلات بزرگی برای دولت ایران ایجاد می‌کرد. از طرفی در آن موقع ایران دارای آن‌چنان قدرت نظامی نبود که بتواند با توسل به زور حق خود را استیفا کند.

آن‌زمان من - نگارنده - افسر ارتش ایران بودم و در حدود درجه و مقام نظامی‌ام، در جریان وضعیت ارتش ایران قرار می‌گرفتم. به خاطر دارم که ارتش ایران در آن‌زمان قدرت رزمی قابل ملاحظه‌ای نداشت تا بتواند در یک جنگ با کشور خارجی شرکت کند. بعد از کودتای سال ۱۳۳۲ و ورود ایران به پیمان بغداد، ایران در شبکه دفاعی غرب قرار گرفت و کمک‌های نظامی آمریکا به ایران جریان یافت که از جمله این کمک‌ها، هدیه حدود چهارصد دستگاه تانک (ام - ۴۷) به ایران بود در حالی که قبل از آن تانک‌های ارتش ایران از نوع (ام - ۴) و (ام-۲۴) و زره‌شکن‌های (ام-۱۸) و (ام-۳۶) آمریکایی بود که پس‌مانده جنگ جهانی دوم بودند و آمریکا بعد از پایان جنگ، آنها را بابت هزینه لشکرکشی از ایران برای کمک به شوروی، به ایران داده بود. تانک‌های قدیمی در آن موقع قدرت مبارزه با تانک‌های جدید را نداشتند، بنابراین اولین کمک آمریکا به ایران بعد از ورود ایران به پیمان بغداد، تحویل تانک‌های (ام-۴۷) و تجهیزاتی دیگر بود. از اواخر سال ۱۳۳۴ مستشاران آمریکایی در ارتش ایران وارد خدمت شده بودند، اما این وسایل و تجهیزات در حدی نبود که ایران را قادر سازد در یک جنگ تمام‌عیار شرکت کند. گرچه در آن موقع ارتش عراق نیز قدرت قابل ملاحظه‌ای نداشت، اما در کل نظام حکومتی دو طرف یک اختلاف وجود داشت و آن اینکه دولت جدید کودتایی عراق با احساس نسبتاً تندی به دنبال خودنمایی و به‌دست آوردن نام و نشان بود؛ درحالی‌که دولت پادشاهی ایران با برخورداری از یک روحیه محافظه‌کاری سنتی مایل نبود که دست به ماجراجویی بزند. بنابراین هنگامی که بین ایران و عراق در اوندروود منطقه رو به وخامت گذاشت، شاه ایران به صلاحدید خود یا با اشاره مستشاران

آمریکایی و سیاستمداران صحنه‌آرای بین‌المللی صلاح در آن دید که دست از لجاجت برای استیفای حقوق خود بر حق ایران در ارون‌دروود بردارد. به این سبب دولت ایران در مقابل زورگویی عبدالکریم قاسم، حاکم عراق، کوتاه آمد و وضع کشتیرانی در ارون‌دروود به حالت اولیه برگشت. در اوایل سال ۱۹۶۱ م. - ۱۳۴۰ هجری شمسی - باردیگر مذاکرات سیاسی بین ایران و عراق برای حل اختلافات مرزی انجام شد، ولی این بار هم مذاکرات به نتیجه مطلوب نرسید.

حکومت عبدالکریم قاسم در کودتای ۸ فوریه ۱۹۶۳ به وسیله یار و همکار صمیمی کودتای ۱۹۵۸ - سرهنگ عبدالسلام عارف - سرنگون شد. لازم به یادآوری است که حکومت پنج ساله عبدالکریم قاسم چندان هم با آرامش همراه نبود و در مدت زمامداری، دوبار علیه حکومت او کودتا طرح‌ریزی شده بود که اولی به وسیله «عبدالسلام عارف» و دیگری به وسیله «عبدالوهاب شراف» رهبری می‌شد؛ یک بار نیز در ۱۷ اکتبر ۱۹۵۹ به جان وی سوء قصد شد و کردهای عراقی نیز از زمان پیروزی کودتا سرسازش با جمهوری پیدا نکردند. سرانجام در کودتای سوم، عبدالکریم قاسم به دست سربازان عراقی طرفدار عبدالسلام عارف کشته شد. عبدالکریم قاسم یک ناسیونالیست مستقل بود اما رهبران کودتای اخیر، عاملان کمونیست‌ها و حزب بعث و ناسیونالیست‌های طرفدار جمال عبدالناصر، رهبر مصر، و طرفدار پان عربیسم بودند. به این خاطر به محض پیروزی کودتا، عراق به اتحادیه مصر و سوریه پیوست. بعد از این کودتا عبدالسلام عارف، رئیس‌جمهور و «احمد حسن البکر» نخست‌وزیر شد. عارف ایجاد اتحادیه سوسیالیستی عربی را اعلام کرد و تعدادی از مؤسسات اقتصادی خصوصی عراق را ملی کرد.

پس از روی کار آمدن دولت جدید در عراق در اواخر سال ۱۳۴۳ وزیر خارجه دولت بعثی عراق به منظور حل اختلافات با ایران در رأس هیئتی به ایران آمد و مذاکراتی انجام گرفت، ولی قیام کردهای عراق بهانه‌ای شد که دولت عراق از ادامه مذاکرات با ایران خودداری کند و برعکس ارتش عراق به بهانه تعقیب کردهای شورشی به مرزهای زمینی و هوایی ایران تجاوز کرد و روابط با ایران را تیره‌تر کرد. دولت ایران متقابلاً اعلام کرد که دولت عراق بارها قرارداد ۱۳۱۶ را نقض کرده، برای همین دولت

ایران نیز آن را نقض شده تلقی می‌کند. در این احوال، کودتای دیگری به‌وسیله سرهنگ عبدالرزاق به وقوع پیوست، (سپتامبر ۱۹۶۵) که به شکست منجر شد. عبدالسلام عارف در ۱۳ آوریل ۱۹۶۶ در اثر سقوط بالگرد کشته شد و برادرش سرلشکر عبدالرحمان عارف به ریاست جمهوری عراق برگزیده شد. سرلشکر عبدالرحمان عارف پس از قرار گرفتن بر مسند حکومت عراق اظهار تمایل کرد اختلافات عراق با ایران را از طریق مذاکره حل کند؛ به این منظور در آذرماه ۱۳۴۵ هیئتی به ریاست وزیر خارجه ایران به بغداد رفت، لیکن باز با بی‌نتیجه ماندن مذاکرات، به ایران بازگشت. بنا به دعوت دولت ایران، عبدالرحمان عارف در اسفندماه ۱۳۴۵ به ایران آمد و مذاکراتی درباره مسائل مرزی انجام شد و موافقت گردید تا مذاکرات در سطح پایین‌تر و بر اساس قوانین بین‌المللی دنبال شود؛ به همین منظور در اوایل تیرماه ۱۳۴۷ «طاهر یحیی»، نخست‌وزیر عراق، به ایران آمد و موافقت شد برای بررسی اختلافات، کمیسیون‌هایی تشکیل شود ولی چند روز بعد از مراجعت او به بغداد در ۱۷ ژوئیه ۱۹۶۸ - تیرماه ۱۳۴۷ - کودتای دیگری در عراق انجام گرفت که رهبری آن با حزب بعث و در رأس آن احمد حسن‌البکر و صدام حسین بودند. این هیئت حاکمه عراق بعد از به‌دست گرفتن زمام قدرت بر مبنای راهبرد کلی حزب بعث، تصمیم گرفت تا مسئله شط‌العرب را با ایران یکسره کند و ابتدا راه حل مذاکرات را انتخاب کرد و رئیس جمهور جدید عراق، یعنی احمد حسن‌البکر موافقت کرد «سپهبد حردان تکریتی»، وزیر دفاع و معاون رئیس جمهور عراق، برای ادامه مذاکرات قبلی به ایران سفر کند. این سفر انجام شد و سپهبد حردان تکریتی در آذرماه سال ۱۳۴۷ به ایران آمد، اما این بار نیز مانند دفعات قبل نظر دولت عراق تحمیل خواسته‌های خود به ایران بود، نه حل اختلافات بر اساس روح قراردادهای قبلی و رعایت حقوق شناخته شده بین‌المللی. به هر حال سپهبد حردان تکریتی بدون اینکه قدمی برای حل اختلافات بردارد به بغداد مراجعت کرد و فقط موافقت شد که مذاکرات در آینده ادامه یابد. به‌همین منظور در اواخر دی‌ماه ۱۳۴۷ یک هیئت سیاسی نظامی به سرپرستی «عباسعلی خلعتبری»، معاون سیاسی وزارت خارجه ایران، به بغداد رفت ولی مذاکرات نتیجه‌ای نداد و حکومت عراق سرسختی بیشتری

نشان داد و هیئت ایرانی در اوایل بهمن‌ماه ۱۳۴۷-۱۲ فوریه ۱۹۴۷- به ایران بازگشت. از این پس روابط ایران و عراق به شدت تیره شد که منجر به تمرکز قوای ارتش‌های دو طرف در نزدیکی مرز شد و وخامت اوضاع تا مرحله برخورد جدی نظامی پیش رفت. این وضعیت مدت شش سال تمام ادامه داشت و سرانجام منجر به عقد قرارداد ۱۹۷۵ الجزایر شد. شرح این ماجرا را در بخش بعدی این موضوع بیان می‌کنیم؛ اما نظر به اینکه معمولاً هر جنگ و نزاعی دارای ریشه‌های عمیق سیاسی و اقتصادی است و مناقشه ایران و عراق نیز در طول چند قرن از این قاعده کلی مستثنی نبود، با وجود اینکه هدف ما در تهیه و تدوین این کتاب اصولاً جنبه‌های نظامی اختلافات می‌باشد، ولی برای روشن‌تر شدن علل سیاسی و اقتصادی این اختلاف چند صد ساله اشاره مختصری به انگیزه‌های سیاسی و اقتصادی می‌کنیم و مسلماً تحلیل‌گران سیاسی و اقتصادی در این باره عمیقاً بررسی می‌کنند:

۱. انگیزه‌های سیاسی

همان‌گونه که بیان شد، حکومت جمهوری عراق حدود نه ماه بعد از روی کار آمدن، از پیمان بغداد خارج شد و خط سیاسی خود را از خط سایر هم‌پیمانان از جمله ایران جدا کرد. همین تغییر مشی و راهبرد کلی نشانگر آن است که در راهبرد کلی عراق در رابطه با ایران تغییراتی حاصل شد که عموماً در جهت مخالف بود. در تدوین دکترین سیاسی جدید عراق، مسلماً تمایلات سیاسی ابرقدرت‌ها و گردانندگان سیاست‌های بین‌المللی مؤثر بود. عراق بعد از این واقعه از گروه کشورهای طرفدار غرب خارج شد و به طرف شرق متمایل گردید و با اتحاد شوروی قرارداد دوستی طولانی منعقد کرد؛ در حالی که دولت ایران بیش از پیش به غرب وابسته‌تر می‌شد. پیمان بغداد در ارتباط با زنجیر دفاعی غرب در پیمان ناتو علیه شوروی بود و جدا شدن عراق از این پیمان نشانگر جدا شدن او از حلقه دفاعی غرب بود. گرچه در زنجیر دفاعی که پیمان بغداد خط مقدم آن را در آسیای غربی تشکیل می‌داد، کشور عراق به صورت یک حلقه فرعی بود و مستقیماً در خط مقدم قرار نداشت، اما می‌توانست نقش پشتیبانی خط دفاعی پیمان بغداد را ایفا کند. لازم است یادآوری شود که در خط دفاعی پیمان بغداد

که بعد از خروج عراق از آن به نام «سنتو» خوانده شد، مسیر جبهه مقدم در ایران، ارتفاعات زاگرس بود، یعنی ارتفاعاتی که از آذربایجان شروع می‌شود و در استان‌های کردستان، کرمانشاه، جنوب استان اصفهان، فارس و کرمان امتداد می‌یافت و در استان سیستان و بلوچستان به ارتفاعات بلوچستان پاکستان متصل می‌شد، در نتیجه در این خط دفاعی تقریباً تمام مناطق اصلی ایران بدون دفاع و رها شده محسوب می‌شد؛ البته فلسفه این خط دفاعی همین بود. نظر به اینکه حکومت ایران قادر به مقاومت قابل ملاحظه‌ای در مقابل تهاجم احتمالی ارتش شوروی به سمت خلیج فارس نبود و افغانستان و پاکستان نیز همین شرایط را داشتند بنابراین اتکا به غرب، برای دفاع از این منطقه باید به قدرت نظامی خود آنان به‌ویژه آمریکا باشد و کشورهای این منطقه باید با عملیات تأخیری مدت کوتاهی پیشروی ارتش شوروی را به تأخیر اندازند تا از طریق خلیج فارس نیروهای پیمان ناتو به این منطقه برسند و به همان روشی که در دو جنگ جهانی اول و دوم نیروهای انگلیس و آمریکا وارد این منطقه شدند، عمل شود. اساس این طرح به ظاهر مورد موافقت حکومت ایران نبود و مطالبی که جسته و گریخته در مطبوعات یا به طور غیررسمی در محافل نظامی گفته می‌شد حاکی از این بود که حکومت وقت ایران نسبت به خط دفاعی زاگرس در پیمان بغداد اعتراض دارد، زیرا در این صورت در همان روزهای اول جنگ باید بیش از چهار پنجم ایران را بدون دفاع رها سازد. به هر حال این پیمان به ایران قبولانده شد و حکومت وقت ایران بنا به مصالح بین‌المللی آن روز از جمله دینی که از جریان کودتای ۲۸ مرداد سال ۱۳۳۲ به غرب داشت و نیز به خاطر وحشتی که از نفوذ کمونیسم در ایران داشت، وارد آن پیمان شد، اما درباره عراق، وضع متفاوت بود و اصولاً نیازی به عضویت در این پیمان نداشت. بودن یا نبودنش هم در این پیمان تأثیر چندانی در راهبرد جهانی نداشت، زیرا عراق نمی‌توانست نقش مهمی در این پیمان دفاعی ایفا کند، اما این در حالی صدق می‌کرد که حداقل عراق بی‌طرف می‌ماند یا بدون این که وارد پیمان باشد، مخالف غرب و موافق شرق نباشد؛ اما اگر از پیمان خارج می‌شد و موافق شرق می‌شد می‌توانست نقطه خطری در پشت خط دفاعی پیمان بغداد باشد حتی اگر خیلی ضعیف باشد. مسلماً این برآوردها

در محاسبات راهبردی شرق و غرب به طور جدی مورد توجه بود و جدا شدن عراق از پیمان بغداد عملاً این وضع را به وجود آورد و نقطه تهدیدی برای اعضای دیگر به ویژه ایران به حساب می‌آمد. با توجه به اهمیت فوق‌العاده مسئله از همان آغاز کودتای عراق، جبهه‌گیری نظامی و سیاسی عراق با ایران آغاز شد که من - نگارنده - شاهد کوچکی در آن جریان بودم. مطابق طرح دفاعی پیمان بغداد که به طور مختصر بیان شد، ارتش ایران طرح گسترده جدیدی تهیه کرد که بر اساس آن طرح، استقرار واحدهای ارتش در مرز شمالی و نقاط راهبردی ارتفاعات زاگرس بود. قبل از سال ۱۳۳۵، سال ورود ایران به پیمان بغداد - ۱۱ اکتبر ۱۹۵۵ - گسترش نیروهای مسلح ایران در داخل به صورت استانی بر اساس مقابله با حوادث احتمالی داخلی و امکانات تدارک محلی و سایر مسائل داخلی طرح‌ریزی شده بود و معمولاً در استان‌های مهم کشور که قدرت عشایری نیز زیاد بود، لشکر یا تیپ و گردانی مستقر بود. به عنوان مثال یک لشکر زرهی در اصفهان مستقر بود که من هم در همان لشکر خدمت می‌کردم، در صورتی که از نظر راهبرد نظامی برون مرزی، این لشکر فاقد ارزش بود و با امکانات بسیار ضعیف حمل و نقل آن روز، این لشکر نمی‌توانست در هیچ نقطه مرزی ایران در صورت لزوم به موقع وارد عمل شود. واحدهای نظامی ایران در آن موقع در شیراز، کرمان، اهواز، بهبهان، دزفول، مشهد، تبریز، خرم‌آباد، سنندج و بعضی نقاط دیگر مستقر بودند که چندان هماهنگی با یک طرح راهبرد دفاعی نظامی نداشت و جابه‌جایی این لشکرها با توجه به امکانات آن روز چندان ساده و امکان‌پذیر نبود. به هر حال چنین گسترشی فقط می‌توانست در مواقع بروز بحران داخلی مورد بهره‌برداری حکومت وقت ایران قرار گیرد، که هدف هم همین بود، اما بعد از ورود ایران به پیمان بغداد، طرح دفاعی حساب‌شده‌ای بر اساس راهبرد کلی دفاعی غرب در مقابل شوروی به ایران دیکته شد و بر اساس این طرح، ارتش ایران باید در مناطق شمالی و غربی کشور مستقر می‌شد. برای این منظور لشکرهای فارس، کرمان و خوزستان باید به مناطق شمالی و غربی تغییر مکان می‌دادند. این طرح تهیه و ابلاغ شده بود. گویا نام طرح، افشین بود؛ اما تا کودتای ۱۳۳۷ در عراق این طرح به مرحله اجرا گذاشته نشده بود. پادگان‌هایی در گرگان و شمال خراسان و آذربایجان

غربی و شرقی در دست احداث بود. بلافاصله بعد از کودتای عراق، فرماندهی ارتش ایران دستور داد طرح تغییر گسترش اجرا شود و واحدهای نظامی مستقر در مناطق داخلی و جنوبی ایران به مناطق شمالی و غربی تغییر مکان دهند که از جمله این تغییرات در گسترش، تغییر مکان لشکر بم به سبزوار، شاهرود، تغییر مکان لشکر اصفهان به آذربایجان و تغییر مکان لشکر فارس به گرگان و خراسان بود. از لشکر اهواز نیز تیپ بهبهان به آذربایجان تغییر مکان یافت. من در آن موقع در لشکر اصفهان خدمت می‌کردم. طرح تغییر گسترش به لشکر اصفهان ابلاغ شده بود، اما قرار بود که یک یا دو سال دیگر اجرا شود و اتفاقاً واحدی که من فرماندهی آن را به عهده داشتم، قرار بود جزو تیپ پیاده در اصفهان باقی بماند، اما بعد از کودتای ۱۳۳۷ عراق - اواخر تیرماه - به لشکر اصفهان دستور داده شد به سرعت واحدها را به مناطق گسترش تعیین شده جدید اعزام کند. در آن موقع من با واحد تحت فرماندهی ام که واحد کوچکی بود، - یک دسته شناسایی - در اردوگاه سیوند شیراز به همراه عناصر پیاده لشکر اصفهان در حال اجرای برنامه اردویی دو ماهه تابستانی بودم. در اول مردادماه به من ابلاغ شد که باید فوراً به اصفهان برگردم و با واحد خودم همراه گردان تانک لشکر در سوم مردادماه به کاشان بروم و با قطار به مراغه عزیمت کنم؛ یعنی فقط ۴۸ ساعت مهلت به من داده شد تا از شیراز به اصفهان برگردم و از اصفهان به آذربایجان حرکت کنم. سایر واحدها نیز همین وضعیت را داشتند و این عجله و شتاب بیانگر احساس خطر جدی بود که کودتای عراق برای زنجیر دفاعی غرب به وجود آورده بود. ضمناً لازم به یادآوری است که آن سالها بحرانی‌ترین سالهای روابط شرق و غرب بود. جنگ کره بعد از سه سال مبارزه شرق و غرب تازه به پایان رسیده بود و در نقاط مختلف جهان، قیام‌های ملی علیه منافع غرب جریان داشت. در منطقه خاورمیانه اولین قیام علیه غارتگران نفت ایران به وسیله ملت ایران آغاز شد که با کودتای خائنانه ۲۸ مرداد ۱۳۳۲ سرکوب گردید. در مصر در ۱۹۵۳ علیه سلطه انگلستان بر آن کشور و رژیم فاسد «ملک فاروق» قیامی صورت گرفت و کانال سوئز، ملی اعلام شد. به‌طور کلی در وضعیت کلی سیاسی جهان تحولات عمیقی انجام گرفت یا در شرف انجام بود و تلاش عمده دو قدرت بزرگ شرق و غرب آن بود که

هر چه بیشتر این تحولات را به نفع خود به حرکت در آورد و یکی از عمده‌ترین نقاط متحول جهان، منطقه خاورمیانه و شرایط سیاسی ایران و عراق از جمله عوامل مؤثر در هر گونه تحولات این منطقه بود. کودتای ۱۴ ژوئیه عراق تحول سیاسی این منطقه را به نقطه بحرانی شدید نزدیک کرد و امکان دخالت ابرقدرت‌ها را در تعیین خط مشی کلی سیاسی این منطقه محتمل نمود، ولی محاسباتی که خود آنان در آن زمان کردند، تشدید بیشتر بحران را به صرفه و صلاح خود ندیدند و تلاش کردند رقابت خود را از حدود سیاسی فراتر ببرند و هرگونه مبارزه برای دستیابی به قدرت بیشتر را با اعمال نفوذ در کشورهای این منطقه از جمله ایران و عراق محدود سازند، بنابراین از آن زمان به بعد حکومت عراق تحت نفوذ شوروی قرار گرفت، در حالی که حکومت ایران هر چه بیشتر تحت نفوذ غرب قرار می‌گرفت و موضوعی که کمتر مورد توجه زمامداران خودی و بیگانه بود، منافع اصلی ملت‌ها و مردمان محروم این کشورها بود. در ورای اعمال نفوذ قدرت‌های بزرگ، موضوع سیاسی دیگری نیز در بین خود حکومت‌های منطقه مطرح بود و آن کسب برتری سیاسی، اقتصادی و نظامی هر چه بیشتر در منطقه و حاکم شدن بر تعیین خط مشی سیاسی منطقه بود. این موضوع در هیئت حاکمه وقت ایران و عراق به شدت جریان داشت و هر دو حکومت به فکر به دست آوردن برتری مطلق در منطقه و تحت نفوذ قراردادن حکومت‌های دیگر منطقه بودند و به اصطلاح رایج‌شده هر کدام می‌خواستند ژاندارمی منطقه خلیج فارس را در اختیار بگیرند و منافع سیاسی خود را بهتر تأمین کنند. راهبرد سیاسی قدرت‌های بزرگ نیز به این احساس دامن می‌زد تا حکومت‌های منطقه را به جان یکدیگر بیندازد و از نتیجه تضادهای سیاسی بین حکومت‌های منطقه، منافع اقتصادی بیش از پیش نصیب آنها شود که چگونگی آن در قسمت اقتصادی همین بحث بیان می‌شود. اما یک عامل بسیار مؤثر برای تحریک و تهییج هر چه بیشتر حکومت‌های منطقه برای ایجاد بحران‌های سیاسی و بهره‌برداری از آن برای مقاصد احتمالی داخلی و بین‌المللی وجود داشت، که بهترین وسیله محرکه بود و آن ترویج احساسات ناسیونالیستی در حکومت‌ها و ملت‌ها بود که به طور مختصر درباره ایران و عراق بیان می‌شود.

۲. ناسیونالیسم و اشاعه آن در ممالک عربی

به هیچ وجه نمی توان منکر علاقه مندی و احساس مالکیت و مسئولیت حفاظت و نگهداری اموال، املاک، منافع و مقدسات فردی و اجتماعی انسان ها شد، زیرا این احساس حتی در حیوانات هم وجود دارد و هر حیوانی کوچک و یا بزرگ خود را مسئول دفاع از قلمرو منافعش می داند و با حداکثر توانش از آن دفاع می کند. بنابراین طبیعی است که انسان نیز که کامل ترین موجودات زنده روی زمین است، دارای احساس تنازع بقا و حفظ موجودیت خود و منافع حیاتی خود باشد و در زندگی اجتماعی و گروهی نیز وجود احساس مسئولیت مشترک برای حفظ منافع همگانی و گروهی امری طبیعی است و اگر وجود نداشته باشد، غیرطبیعی است و هیچ اجتماع سالمی بی تفاوت به حفظ منافع عمومی نمی باشد. احساس مسئولیت فردی در زندگی گروهی و اجتماعی مستلزم همبستگی گروهی، اجتماعی، علاقه مندی فردی و اجتماعی به حفظ منافع مشترک و دفاع از آن در مقابل تجاوزات افراد خارج از گروه می باشد، زیرا از خصوصیات طبیعی موجودات زنده و در رأس همه آنها انسان، افزون طلبی و برتری جویی است. انسان طبعاً زیاده طلب و مقام پرست است، حتی انسان هایی که در زمینه های غیرمادی حرکت می کنند؛ آنها هم در طلب خواسته خودشان، خواست برتر شدن دارند. مثلاً یک دانشمند همیشه آرزو می کند بیش از آنچه می داند، بداند، یک زاهد و عابد نیز همیشه آرزو می کند بیش از آنچه زهد و تقوی دارد، داشته باشد. بنابراین افزون طلبی یکی از خصوصیات طبیعی همه انسان هاست، فقط ممکن است نوع خواسته ها متفاوت باشد. اما این افزون خواهی و برتری جویی موقعی می تواند موجه باشد که زیانی به دیگران وارد نکند و منافع دیگران را مورد تهدید قرار ندهد. ناسیونالیسم یک مکتب فکری است که خواسته های جمعی و گروهی یک گروه اجتماعی را که دارای آداب، رسوم، سنن، تمایلات سیاسی، اقتصادی، اجتماعی و مذهبی هستند، هماهنگ می کند و به سمت پیشرفت و بهزیستی هدایت می نماید؛ هدف های عمومی و کلی برای گروه اجتماعی تعیین می کند و تلاش گروهی را برای وصول به آن بسیج می نماید و نتیجه نهایی آنکه می تواند عامل وحدت بین گروه های اجتماعی هم هدف باشد و همبستگی گروه های

مختلف تشکیل دهنده یک جامعه با خصوصیات عمومی زندگی مشترک را استحکام بخشد و اقوام و ملل را در سازمان قومی و ملی خود منسجم نماید. اما اگر ناسیونالیسم سبب افزون‌طلبی و برتری‌جویی محلی و منطقه‌ای شود، سبب ایجاد تضاد منافع بین گروه‌های متنوع و متشکل و جدایی آنها از یکدیگر می‌گردد، زیرا رقابت‌های ناموجه بین گروه‌های انسانی به وجود می‌آورد. هر گروه اجتماعی خود را برتر و بالاتر از دیگری احساس می‌کند و متوقع منافع بیشتری می‌شود. به همین علت ناسیونالیسم در منطقه و کشوری که چند گروه متفاوت در آن زندگی می‌کنند، می‌تواند نیرویی منفی باشد و به جای ایجاد همبستگی و وحدت تلاش سبب بروز ناهماهنگی‌ها و تضاد منافع و جدایی‌ها و سرانجام زدوخوردها و ویرانگری‌ها شود. بهترین نمونه این نتیجه مصیبت‌بار در جهان عصر جدید، افکار تند ناسیونالیستی آلمان و ایتالیاست که سبب بروز دو جنگ جهانی و از بین رفتن ده‌ها میلیون نفر انسان شد، در حالی که قبل از رسیدن به مرحله انفجار، همین ناسیونالیسم سبب پیشرفت سریع علمی، صنعتی و اقتصادی این کشورها شد و همچنین در کشورهایی که مورد حمله و تجاوز بی‌رحمانه فاشیستی قرار گرفته بودند؛ همین فلسفه ناسیونالیسم سبب تقویت روحیه مبارزه‌جویی و تسلیم‌ناپذیری آنها شد و آنها را وادار کرد در مقابل ارتش‌های متجاوز فاشیسم که با تکیه بر روحیه ناسیونالیستی افراطی، این کشورها را مورد تاخت و تاز قرار داده بودند، مقاومت کنند و ارتش‌های متجاوز را از قلمرو منافع برحق ملی خود بیرون برانند. بنابراین ناسیونالیسم می‌تواند دو نتیجه کاملاً متفاوت داشته باشد، چنانچه در حد معقول و منطقی و با رعایت قسط و عدل عمومی در روابط با دیگران مورد بهره‌برداری قرار گیرد، می‌تواند یک عامل مهم وحدت ملی و وحدت تلاش برای پیشرفت ملت‌ها باشد، ولی اگر به حد افراط منطقه‌ای و فاشیستی برسد، می‌تواند سبب بروز اختلافات شدید بین گروهی و ملی و منطقه‌ای گردد و منجر به بروز حوادث خونین و ویرانگر شود و اجتماعات بشری را که می‌توانند با صلح و صفا و با رعایت حقوق متقابل یکدیگر در کنار هم زندگی کنند از هم جدا سازد. بهترین نمونه این تأثیر منفی ناسیونالیسم را در تجزیه امپراتوری عثمانی و تشکیل کشورها و امیرنشین‌های قد و نیم‌قد در متصرفات عثمانی می‌توان مشاهده کرد و زیان آن را

برای مردمان محروم این منطقه به خوبی احساس نمود. گر چه عامل اصلی این قطعه قطعه شدن متصرفات عثمانی سیاست استعماری انگلستان بود، که بر مبنای فلسفه تفرقه بینداز و حکومت کن به مرحله اجرا گذاشته شد، ولی در هر حال وسیله اجرایی، حکام و شیوخ و تا حدودی خود اهالی این مناطق بودند که با گرایش افراطی به منافع شخصی و قومی و قبیله‌ای سبب ایجاد این جدایی‌ها و چندگونگی‌ها شدند. با وجود اینکه حداقل متصرفات منطقه خاورمیانه عربی عثمانی کلاً از لحاظ زبان، دین، سنت، منطقه و همه مسائل سیاسی، اقتصادی و اجتماعی یک گروه واحد اجتماعی را تشکیل می‌دهند، اما احساسات قومی و قبیله‌ای و ملی‌گرایی افراطی توأم با حرص و طمع حکام و شیوخ و فرمانروایان محلی و بی‌خبری و ناآگاهی مردمان ساکن این منطقه مانع از آن شد که یک کشور واحد، حداقل در منطقه عربی خاورمیانه، تشکیل شود؛ بنابراین بعد از تجزیه عثمانی سیزده کشور و امیرنشین شامل عراق، سوریه، اردن، فلسطین اشغالی، لبنان، عربستان سعودی، یمن شمالی و جنوبی، کویت، بحرین، قطر، مسقط، عمان و امارات متحده عربی، که خود از هفت امیرنشین^۱ تشکیل شده است، تأسیس شد. ضمن این که در متصرفات آفریقایی عثمانی نیز چندین کشور مستقل به وجود آمد و جامعه مسلمان عرب‌زبان این منطقه در ۲۲ واحد اجتماعی متشکل گردید. تازه بعد از این تجزیه و پاره پاره شدن، احساسات مشترک قومی و قبیله‌ای و دینی آنها گل کرد و به فکر تشکیل اتحادیه عرب افتادند و اتحادیه عرب را به وجود آوردند که در حقیقت جامع بین‌الاضداد است و هرگز نتوانسته است کوچک‌ترین خاصیت وجودی قابل ملاحظه‌ای داشته باشد. در طول تاریخ استقلال کشورهای عربی، علاوه بر اتحادیه کلی عرب بیش از پانزده بار اتحادیه‌های خصوصی بین کشورهای متشکله این گروه اجتماعی به وجود آمده که بعضی از آنها بیش از یک روز دوام نداشته است و به منظور روشن‌تر شدن روحیه ناسیونالیستی افراطی در این کشورها، از جمله عراق، این اتحادیه‌ها را نام می‌بریم:

۱. ۱۹۵۸ تشکیل جمهوری متحده عربی بین مصر و سوریه سه سال دوام داشت.
۲. ۱۹۵۸ اتحاد مصر، سوریه و عراق به دلیل اختلاف جمال عبدالناصر با عبدالکریم قاسم، حاکم عراق شکل نگرفت.

^۱ - ابوظبی - دبی - شارجه - رأس‌الخیمه - فجیره - حجامان و ام‌القوین.

۳. ۱۹۵۸ اتحاد عراق و اردن فقط یک روز دوام داشت.
 ۴. ۱۹۶۳ اتحاد مجدد مصر و سوریه به دلیل اختلاف ناصر با بعثی‌ها به هم خورد.
 ۵. ۱۹۶۳ اتحاد مصر و عراق دیری نپایید.
 ۶. ۱۹۶۶ پیمان مشترک مصر، سوریه و اردن بعد از جنگ شش روزه ۱۹۶۷ به فراموشی سپرده شد.
 ۷. ۱۹۶۹ منشور طرابلس، مصر، لیبی و سودان سرنوشت نامعلومی داشت.
 ۸. ۱۹۷۰ فدراسیون مصر و لیبی پس از چند هفته از هم پاشید.
 ۹. ۱۹۷۱ فدراسیون جماهیر عرب بین مصر، سودان و لیبی چندان دوام نداشت.
 ۱۰. ۱۹۷۴ اتحاد لیبی و تونس دوامی نیافت.
 ۱۱. ۱۹۷۸ اتحاد سوریه و عراق؛ یک هفته بعد از انعقاد، سران دو کشور دشمن خونی یکدیگر شدند.
 ۱۲. ۱۹۸۰ اتحاد سوریه و لیبی تا کنون سرنوشت مشخصی پیدا نکرده است.
 ۱۳. ۱۹۸۳ اتحاد یمن شمالی و جنوبی پس از مراجعت رهبران به پایتخت‌های خود فراموش شد.
 ۱۴. تشکیل مغرب بزرگ عربی بین الجزایر، مراکش و تونس؛ هم اکنون دشمنی سختی بین الجزایر و مراکش بر سر صحرا است.
 ۱۵. ۱۹۸۴ اتحاد لیبی و مراکش فعلاً شکل نگرفته است.
- تجزیه و تحلیل انگیزه تشکیل این اتحادیه‌های نیم‌بند و عدم موفقیت همه آنها نتیجه‌ای جز این واقعیت نمی‌تواند داشته باشد که در بین مردم این کشورها یا حداقل هیئت حاکمه آنها، روح ناسیونالیستی و قومی و قبیله‌ای خیلی برتر از سایر عوامل همبستگی از جمله زبان، دین، سنت و پیوندهای تاریخی و جغرافیایی منطقه‌ای است و انگیزه اصلی این اتحادیه‌ها نیز وجود یک دشمن مشترک به نام اسرائیل در قلب این کشورها می‌باشد، ولی برای رفع شر این دشمن مشترک هم این دولت‌ها نتوانستند به یک راهبرد مشترک قابل اجرا و نتیجه‌بخش برسند و حتی دولت‌های خط مقدم جبهه اسرائیل هم نتوانسته‌اند وحدت قابل توجهی بین خود ایجاد کنند. عامل اصلی این عدم

موفقیت ناسیونالیسم غیرموجه و افراطی، گرایش به منافع قومی و محلی در کشورهای منطقه است. اما این نتیجه منفی نه تنها مانع وصول آنها به یک وحدت نسبی برای مقابله با دشمن بوده بلکه سبب بروز اختلافات شدید بین خود آنها نیز شده است.

اغلب کشورهای عربی با وجود داشتن سرزمین‌های وسیع هنوز بر سر تصاحب چند کیلومتر بیابان لم‌بزرع یا یک واحه و چشمه آب اختلاف دارند. انگیزه این روش سیاسی آن است که اغلب این کشورها از یک نوع ناسیونالیسم منفی پیروی می‌کنند و به منظور نشان دادن برتری خود به همسایگان و دیگر کشورهای جهان به یکدیگر شاخ و شانه کشیده و خودنمایی می‌کنند، اما کشور ایران به علت همجواری با این کشورها به‌ویژه عراق که یکی از افراطی‌ترین حکومت‌های ناسیونالیستی منطقه است، از آثار منفی این اعتقاد در امان نمانده است و جنگ تحمیلی عراق با ایران نتیجه منفور این ملی‌گرایی افراطی حکام بغداد است که دو ملت مسلمان و هم‌کیش ایران و عراق را درگیر یک جنگ ویرانگر نموده و سبب کشتارهای خونین ده‌ها هزار نفر ایرانی و عراقی شده است، در صورتی که کشورهای اسلامی با تکیه بر دین مبین اسلام عامل وحدت بسیار قوی‌تری دارند که می‌توانست و می‌تواند جایگزین بسیار مؤثری بر فلسفه ناسیونالیسم اروپایی شود و از این گونه برخوردهای زیانبار به ملل اسلامی جلوگیری کند.

اما بررسی این موضوع در این بحث ضروری است که روشن شود چرا اقوام و ملل مسلمان منطقه عربی خاورمیانه به جای توسل به وحدت اسلامی به ملی‌گرایی گرایش یافتند، در حالی که اصولاً در طول سیزده قرن اسلام به عنوان بهترین عامل وحدت بین مردم این منطقه بود. برای پی بردن به این مسئله باید چگونگی تشکیل این کشورها را بعد از تجزیه دولت عثمانی مرور کرد. کشورهای عربی بعد از ظهور دین مبین اسلام و گسترش آن در آسیا و آفریقا، بیش از شش قرن تحت لوای پرچم اسلام متحد و یکپارچه به زندگی سیاسی خود ادامه می‌دادند. بعد از حمله مغول در آسیا و آفریقا مدتی این اتحاد اسلامی از میان رفت و اوضاع سیاسی همه متصرفات مغول‌ها از جمله ایران و مناطق دیگر مسلمان‌نشین دگرگون شد و حکومت‌های محلی و منطقه‌ای به

نوعی تحت نفوذ حاکم مقتدرتری به زندگی سیاسی ادامه دادند؛ تا اینکه حکومت عثمانی در آسیای صغیر شکل گرفت و حرکت تاریخی این حکومت از کرانه دریای سیاه به سمت جنوب در امتداد مناطق غربی و به سمت غرب شبه‌جزیره بالکان بود که حرکت به سمت جنوب بعد از تصرف مناطق عربی آسیای در کرانه جنوبی دریای مدیترانه و در شمال آفریقا ادامه یافت و تمام مناطق عرب‌زبان مسلمان به تصرف عثمانی‌ها درآمد. حکومت عثمانی خود را جانشین خلافت اسلامی اعلام کرد و لقب خلافت را برای خود برگزید و سلطان عثمانی خود را جانشین پیغمبر اسلام خواند و اداره امور مناطق مسلمان‌نشین را تحت عنوان خلیفه مسلمین در دست گرفت. درباره به‌حق یا ناحق بودن اصل این موضوع بحثی نیست؛ اما آنچه از نظر واقعه تاریخی عینیت داشت، این بود که خلیفه عثمانی تحت این عنوان قریب پنج قرن بر این منطقه حکومت کرد و مناطق عرب‌زبان مسلمان را با استفاده از فلسفه اتحاد مسلمین تحت حکمرانی یک حکومت واحد اداره کرد، اما انقلاب علمی و صنعتی اروپا - رنسانس - سبب تحولات فلسفی و اجتماعی نیز شد که از جمله این تحولات، گسترش فلسفه ناسیونالیسم در اروپا بود. این فلسفه ابتدا نوعی جهت‌گیری در مقابل حکومت اروپایی کلیسا بود و از نتایج آن نیز تجزیه مسیحیت به کاتولیک، پروتستان، ارتدوکس و غیره بود. حکومت‌های اروپایی با استفاده از فلسفه ناسیونالیسم و ترویج آن در بین طبقات مختلف مردم ساکن مناطق تحت قلمرو خود، موفق شدند رقابت علمی و صنعتی بین ملت‌های اروپایی ایجاد کنند و همین روش سبب پیشرفت‌های فوق‌العاده علمی و صنعتی شد که به تبع آن پیشرفت‌های اقتصادی و اجتماعی و تقویت قدرت نظامی نیز به‌وجود آمد. ملت‌های اروپایی به مرور به قدرت‌های عظیم علمی، صنعتی، نظامی و اقتصادی دست یافتند که البته ملت آمریکا نیز، که از مهاجران اروپایی به‌وجود آمده بود، در مسیر پیشرفت‌هایی نظیر اروپا قرار گرفت. پیشرفت شگرف ملل اروپایی همزمان با افول تدریجی قدرت حکومت مقتدر عثمانی بود و این حکومت درست در خلاف جهت پیشرفت اروپایی و به قدرت رسیدن آنان حرکت می‌کرد. این اختلاف مسیر سرانجام نتیجه‌ای را به بار آورد که غیر از آن نمی‌توانست باشد و اضمحلال امپراتوری عثمانی را تسهیل کرد. عده‌ای از

مردمان تحصیل کرده و روشنفکر عثمانی که به قدرت حکومت عثمانی علاقه مند بودند، از این وضعیت افول قدرت متأثر شدند و در تجزیه و تحلیل علت این سقوط عظیم تاریخی به این نتیجه رسیدند که عامل پیشرفت ملل اروپایی روحیه ناسیونالیستی آنها بوده است. بنابراین عده‌ای از اهالی عثمانی به این فکر افتادند که فلسفه حکومت اسلامی و خلافت را رها سازند و به دنبال اشاعه و نشر افکار ناسیونالیستی باشند. به این منظور در سال ۱۹۰۸ در ترکیه گروهی دور هم گرد آمدند و گروه جوانان ترک را تشکیل دادند که اساس فکری آنها ترویج فلسفه ناسیونالیسم و پان‌ترکیسم بود. با این عمل خود مردم ترک‌زبان امپراتوری عثمانی، بذر افکار ناسیونالیستی را در قلمرو حکومت عثمانی کاشتند. این فلسفه به تدریج در مناطق متصرفی حکومت عثمانی و در بین گروه‌ها و اقوام ساکن این مناطق نیز رواج یافت و کم‌کم جایگزین فلسفه وحدت اسلامی شد؛ در صورتی که اصولاً دین اسلام با فلسفه ناسیونالیسم به مفهوم فاشیستی و برتری‌جویی گروهی و قومی آن مخالف است. هدف اسلام وحدت همه مسلمانان و حتی وحدت همه ملل است و می‌گوید «همه به ریسمان خدا بپیوندید و از جدایی‌ها پرهیز کنید»^۱ و اولین اصل دین اسلام توحید است؛ یعنی یگانگی در تمام جوانب زندگی افراد بشر اعم از سیاسی و اجتماعی و عبادی و اسلام، بر خلاف مسیحیت دین را از سیاست جدا نمی‌داند و اگر سیاست را به مفهوم کلی، آن یعنی مدیریت کلی زندگی فردی و اجتماعی اطلاق کنیم، نتیجه آن می‌شود که اسلام دین را از مدیریت کلی زندگی این جهان جدا نمی‌داند و فقط برای آن جهان نیست. در قرون اخیر، فرهنگ اروپایی، آمریکایی که به اصطلاح عمومی، فرهنگ غربی نامیده می‌شود به علت قدرت سیاسی و اقتصادی و نظامی، که پشتیبان این فرهنگ بود پیروز شد و با وجود تلاش‌هایی که تعدادی از رهبران مذهبی اسلامی مانند: «سید جمال‌الدین اسدآبادی»، «محمد عبده» و «عبدالرحمان کواکبی» و علمای شیعه ایرانی و عراقی برای ایجاد وحدت در میان مسلمانان کردند، تلاش آنان به ثمر نرسید و فرهنگ قدرتمند غربی مسلمانان ساکن قلمرو عثمانی را تحت تأثیر قرار داد و آنها را از لحاظ تشکیل حکومت و مرکز اداره

۱. وَاعْتَصِمُوا بِحَبْلِ اللَّهِ جَمِيعًا وَلَا تَفَرَّقُوا ... (سوره آل عمران، آیه ۱۰۳)

مناطق سکونت، پیرو فلسفه ناسیونالیسم ساخت. البته این نکته را نیز باید یادآور شد که بنیانگذار ملی‌گرایی در ممالک اسلامی، وهابی‌های عربستان بودند که تحت عنوان اینکه ملل غیرعرب موفق نشده‌اند قوانین دین اسلام را در ممالک اسلامی به اجرا درآورند و فقط ملت عرب و به ویژه مردم شبه‌جزیره عربستان که ساکنان مرکز نزول وحی پیغمبر اسلام هستند، می‌توانند از عهده این وظیفه اسلامی برآیند، در ۱۷۴۷ میلادی - ۱۱۲۶ هـ. ش. - در عربستان قیام کردند که رهبر آنها «آل‌سعود» بود. این گروه مذهبی موفق شدند در ۱۷۹۹ میلادی - ۱۱۸۸ هـ. ش. - تمام عربستان را از زیر سلطه عثمانی‌ها خارج سازند و همزمان با آنها محمدعلی پاشا نیز در مصر قیام کرد و از زیر سلطه حکومت عثمانی خارج شد. به تدریج که حرکت تاریخ به جلو رانده می‌شد، افکار ناسیونالیستی نیز با این حرکت به نقاط دیگر منتقل می‌شد. مناطق دیگر نیز تحت تأثیر این فلسفه اجتماعی قرار گرفتند، گرچه قیام وهابی‌ها به وسیله حکومت عثمانی و با کمک محمدعلی پاشا در هم کوبیده شد، ولی سرمنشأ قیامی به ظاهر اسلامی و در عمل محلی و ملی در ممالک اسلامی شد که هم جنبه مذهبی و هم جنبه ملی داشت. به هر حال توسعه اصلی ناسیونالیسم در قرن نوزدهم بود که تقریباً تمام ملت‌های جهان را تحت تأثیر قرار داد و برای این توسعه اروپایی‌ها به هر وسیله ممکن به اعزام مسیونرها و انتشار کتاب در مناطق مورد نظر خود اقدام کردند، در حالی که در مناطق مستعمراتی خود به شدت با آن مبارزه می‌کردند. نویسندگان و جامعه‌شناسان قرن نوزدهم را قرن ناسیونالیسم دانسته‌اند.

به هر حال حرکت ناسیونالیسم قرن نوزدهم، امپراتوری عثمانی را نیز تحت تأثیر قرار داد. ابتدا این تأثیر در خود جامعه ترک در ۱۹۰۸ آغاز شد و مقدمات شروع جنگ جهانی اول و فعالیت‌های سیاسی انگلستان برای تسریع تجزیه حکومت عثمانی، سبب توسعه سریع آن در جهان عرب گردید، چنان که «لوید جرج» وزیر خارجه انگلستان در جریان جنگ جهانی اول در خاطرات خود نوشت: «اساس نهضت ملی اعراب: تحریک انگلستان و فشار دیکتاتوری عثمانی، فکر تجزیه‌طلبی اعراب را تشدید کرد و مرکز این نهضت‌ها که ابتدا در سوریه بود، به عربستان منتقل شد و «حسین بن علی»، شریف مکه پرچمدار این نهضت بود». ظهور فلسفه جدایی‌طلبی اعراب از عثمانی تنها به عربستان و فکر یکپارچگی اعراب به آن

صورتی که وهابی‌ها می‌خواستند، محدود نشد؛ بلکه داخل اقوام و ملیت‌های مختلف عربی نیز گسترش یافت و سه گروه استقلال‌طلب در ممالک عربی متشکل شد که عبارت بودند از اعراب سوریه، عراقی‌ها و گروه شریف حسین در مکه.

در مراحل نخست سوریه و لبنان مرکز نشر افکار ناسیونالیستی بودند؛ در حالی که در عراق به علت وجود علمای شیعه، افکار وحدت اسلامی گسترش بیشتری داشت، ولی با شروع جنگ جهانی اول و اشاعه افکار ناسیونالیستی به وسیله عمال انگلستان مانند «کلنل لورنس»، افکار ناسیونالیستی در بین تمام اقوام و قبایل عرب توسعه پیدا کرد و به دلیل بافت اجتماعی عشیره‌ای و قبیله‌ای که در مناطق عرب‌زبان وجود داشت، افکار ناسیونالیستی باب طبع کامل حکام و شیوخ و رهبران سیاسی عرب قرار گرفت و هوای استقلال قومی و قبیله‌ای در بین آنان وزیدن گرفت و به نتیجه مطلوب انگلستان منتهی شد. قلمرو عرب‌زبان عثمانی مانند گوشت قربانی قطعه قطعه شد و هر قطعه به حاکمی، شاهی و یا شیخی بخشیده شد که در نتیجه آن ۲۲ کشور در یک محدوده مسلمان عرب‌زبان به وجود آمد. بنابراین اساس و شالوده تشکیل این کشورها از جمله عراق بر اساس فلسفه ناسیونالیستی بنا نهاده شد، در حالی که در آن زمان حداقل مردم مسلمان و عامی ساکن این منطقه هنوز پیرو متعصب مکتب اسلام و وحدت مسلمانان بودند و وحدت اسلامی را بر فلسفه دیگری ترجیح می‌دادند. در ابتدا رهبران سیاسی اقوام و قبایل عرب، ظاهر این امر را حفظ می‌کردند و مسئله عربیت اسلامیت را مطرح می‌نمودند و فلسفه پان‌عربیسم به ظاهر به صورت پان‌اسلامیسم مطرح می‌شد، در صورتی که این افکار پایه و اساس محکمی نداشت و هر یک از حکام عرب می‌خواستند تحت پوشش این کلمات مورد پسند عامه، خود، رهبری تمام جهان عرب را به دست بگیرند. از جمله کسانی که در این راه قدم برمی‌داشت، نوری سعید، سیاست‌مدار کهنه‌کار عراق بود. به همین دلیل تلاش‌هایی که بعد از قطعه‌قطعه شدن مناطق مسلمان عرب‌زبان بعد از جنگ جهانی اول برای ایجاد وحدت بین اعراب به عمل آمد، هیچ‌کدام تا کنون به کمترین نتیجه‌ای نرسیده و حتی اختلافات بین کشورهای عربی روز به روز شدیدتر شده و در بعضی موارد کار به جنگ و خون‌ریزی نیز کشیده است.

اما مختصری به ناسیونالیسم عراق اشاره کنیم. اساس تأسیس کشور عراق، تکیه بر ناسیونالیسم عربی بود. بعد از اشاعه افکار ناسیونالیستی در ممالک عربی و تشکیل دول عربی، این فلسفه تا مدتی به طور طرح‌ریزی شده و مدون در نیامده بود تا این که «میشل عفلق» که خود مذهب مسیحی داشت و در سوریه به دنیا آمده و تحصیلات خود را در پاریس گذرانده بود و پرورش یافته غرب بود، اولین حزب سوسیالیست عرب را در ۱۹۴۰ تأسیس کرد که فلسفه و نظریه آن حزب بر مبنای ناسیونالیسم عربی بود و نام این حزب را «البعث العربی الاشتراکی» گذاشت. این حزب نقش مهمی در تاریخ معاصر سوریه و عراق ایفا کرد. هدف عفلق در نظریه حزب بعث، در سه کلمه یا سه شعار خلاصه می‌شد: حریه، اشتراکیه و وحده (آزادی، سوسیالیسم و وحدت). درباره نقش دین اسلام، میشل عفلق عقیده داشت که اسلام در جنبه ایجاد وحدت توانسته است عامل موافقی در بین اعراب باشد و به نوعی نقش ناسیونالیسم را در جهان عرب ایفا کند و مطالبی درباره دین اسلام و پیغمبر اسلام مطرح کرد که مورد اعتراض مسلمانان قرار گرفت؛ ولی بعداً نظریه‌هایی ارائه کرد که عقاید خود را برای عامه مردم عرب مسلمان توجیه نمود، به نحوی که آنها اسلام را با ناسیونالیسم مغایر ندانستند و از سوء باطن نسبت به ناسیونالیسم کاسته شد، در حالی که نظر واقعی او این بود که در دنیای امروز، اسلام نمی‌تواند نقشی را که در گذشته توانسته است ایفا کند، ایفا نماید. به هر حال افکار ناسیونال سوسیالیستی میشل عفلق پایه نظریه حزب بعث سوریه شد و به مرور زمان حکام عراق را تحت تأثیر خود قرار داد به حدی که مسئله هلال خصیب و تشکیل سوریه بزرگ، که طرح کلی حزب بعث و ناسیونالیست‌های سوریه، عراق و اردن بود، به کنار گذاشته شد و سوریه، عراق و اردن هر کدام راه سیاسی جداگانه‌ای را برای استفاده از فلسفه ناسیونالیسم انتخاب کردند به نحوی که امروز (زمان نوشتن این مطالب) حکومت‌های این سه کشور در تضاد سیاسی کاملی به سر می‌برند. عامل اساسی این تضاد، روحیه برتری‌جویی است که در حکام بعثی عراق وجود دارد. این روحیه از کودتای ۱۹۵۸ آغاز شد و روز به روز تشدید شد و بعد از به قدرت رسیدن صدام حسین در ۱۹۶۷ و کنترل کامل قدرت در دست حزب بعث، این روحیه برتری‌جویی افزایش

فوق‌العاده‌ای یافت و نیروی متراکمی در هیئت حاکم بعث عراق به وجود آمد که باید در نقطه‌ای منفجر می‌شد و آن انفجار یا باید در مرزهای سوریه و اردن و یا عربستان و کویت و یا سرانجام در مرز ایران رخ می‌داد، که به دلیل شرایط ویژه‌ای که بعد از انقلاب اسلامی در ایران رخ داد و نیروی مقاومت در مرز ایران تضعیف شد، به زعم حکام عراق بهترین موقعیت برای منفجر کردن نیروی متراکم ناسیونالیستی در مرز یک کشور غیرعرب به وجود آمد و سرانجام این انفجار به دست حکام عراق رخ داد، ولی آثار آن دامنگیر خودشان نیز شد که در مطالب آینده بیان خواهد شد.

۳. جنبه‌های اقتصادی جنگ تحمیلی

قبل از بیان هر مطلبی در این باره، ذکر این نکته کاملاً ضروری است که اصولاً جنبه‌های اقتصادی جنگ تحمیلی به هیچ‌وجه برای حکومت عراق منافی در بر نداشت و نمی‌توانست داشته باشد؛ زیرا منافع این جنگ کلاً نصیب ابرقدرت‌ها و کشورهای بزرگ، صنعتی و فروشندگان اسلحه و تجهیزات نظامی و کالاهای غیرنظامی بوده و هست. طبیعت جنگ‌های جدید این است که به علت عدم امکان اشغال و نگهداری سرزمین‌های دیگران، بهره اقتصادی نصیب هیچ یک از کشورهای متجاوز و اشغالگر نمی‌شود، چنان‌که حتی حکومت اشغالگر صهیونیستی اسرائیل نیز که علاوه بر غصب اراضی ملت فلسطین، که بر اساس طرح استعمارگرانه انگلستان بعد از جنگ جهانی اول از اعراب گرفته شد و به صهیونیست‌ها واگذار شد، بعداً نیز در جنگ‌های ۱۹۴۸ و ۱۹۶۷ قسمت‌های دیگری از اراضی متعلق به فلسطین و اردن و مصر را با پشتیبانی ابرقدرت آمریکا اشغال کرد و تا کنون قسمت عمده‌ای از اراضی اشغالی اردن را نیز در اختیار دارد، ولی از نظر اقتصادی نگهداری این اراضی نه تنها به سود حکومت صهیونیستی نبوده که حتی وبال گردن او نیز شده است. حکومت صهیونیستی مجبور است برای نگهداری و تأمین این اراضی، سالانه چندین میلیارد دلار هزینه کند و اگر کمک‌های بی‌دریغ سیاسی و اقتصادی و نظامی آمریکا نباشد، این رژیم نمی‌تواند پایدار بماند و هم‌اکنون به علت بحران اقتصادی که بر اثر تأثیر همین مناطق اشغال‌شده در فلسطین اشغالی وجود دارد، وضعیت اقتصادی آن کشور در شرایط بسیار نامطلوبی قرار دارد و

نرخ تورم در آن کشور از بالاترین تورم‌ها در کشورهای جهان است. با توجه به این واقعیت که بیان شد، این سؤال مطرح می‌شود که غیر از انگیزه سیاسی و روحیه برتری‌جویی حکام عراق که پیش از این بیان شد، کدام انگیزه اقتصادی عامل مؤثر در تحریک عراق برای دست زدن به این جنگ ویرانگر، گردید؟ تنها پاسخی که به آن می‌توان داد، این است که حکام بغداد به قدری غرق در اوهام و خیالات توسعه‌طلبی و برتری‌جویی بودند که اصولاً سایر مسائل مؤثر در جنگ را درک نمی‌کردند و آنها فقط یک بُعد جنگ را می‌دیدند و آن اثبات برتری خود در منطقه خلیج فارس و در جهان عرب بود و درباره سایر مسائل کاملاً کور شده و قدرت واقع‌بینی خود را از دست داده بودند؛ اما آتش‌افروزان واقعی جنگ برعکس حکام عراق، کاملاً بصیر و آگاه بودند؛ زیرا آنها مانند حکام عراق یک‌بُعدی فکر نمی‌کردند. آنها، یعنی قدرت‌های بزرگ، مخالف حرکت اسلامی ایران در منطقه و در جهان علاوه بر بُعد سیاسی جنگ که از بین بردن یا حداقل محدود کردن حرکت اسلامی و به قول خود آنان حرکت فلسفه بنیادگرایی اسلامی در خاورمیانه و در جهان اسلام بود، به بُعد اقتصادی این مسئله نیز توجه کامل داشتند، که نقش اساسی در تمامی مسائل و روابط انسان‌ها ایفا می‌کند. طبعاً در جنگ که یکی از مهمترین مسائل بشری است، اقتصاد، عامل سرنوشت‌سازی خواهد بود، به ویژه در جنگ‌های مهیب و پرهزینه و بسیار گران‌قیمت جهان امروز، جنبه اقتصادی جنگ، مقدم بر تمام عوامل مؤثر در آن می‌باشد. برای درک این واقعیت کافی است نظری به تجهیزات مورد نیاز جنگ و هزینه آن انداخته شود. ارزش هر هواپیمای جنگی به طور متوسط حدود پانزده میلیون دلار است و هر دستگاه تانک به طور متوسط بیش از یک میلیون دلار خرید و فروش می‌شود. هر گلوله توپخانه و تانک به طور متوسط قریب یک هزار دلار هزینه برمی‌دارد و موشک‌های زمین به زمین و زمین به هوا هر فروند صدها هزار دلار تمام می‌شود. مهمات مصرفی یک ارتش یکصدهزار نفری، روزانه به میلیون‌ها گلوله توپ، تانک، خمپاره، جنگ‌افزارهای سنگین و سبک بالغ می‌شود. با توجه به وسعت فوق‌العاده میدان‌های جنگ و صحنه‌های عملیات، تمام واحدهای نظامی موتوریزه و مکانیزه شده‌اند. هزینه سوخت و قطعات

یدکی و نگهداری خودروهای چرخدار و شنی‌دار این واحدها، روزانه به صدها هزار دلار می‌رسد. سرانجام هزینه آموزش و تدارک و تغذیه نیروی انسانی ارتش‌های چند صد هزار نفری ارقام بسیار درشتی را تشکیل می‌دهد. به منظور روشن‌تر شدن اهمیت مطلب به این نکته اشاره می‌کنم که طبق محاسبات آماری نسبتاً دقیقی که مسئولان مالی ارتش جمهوری اسلامی ایران درباره هزینه‌های جنگ تحمیلی از آغاز تجاوزات عراق تا پایان شهریورماه سال ۱۳۶۳، یعنی برای مدت چهار سال اول جنگ محاسبه کرده‌اند، هزینه این جنگ تحمیلی شامل هزینه‌های ریالی و ارزش ضایعات و خسارات وارده بر وسایل و تجهیزات و تأسیسات فقط ارتش ایران حدود ۹,۹۳۹,۸۵۹,۰۰۰,۰۰۰ ریال بوده و یک عدد سیزده رقمی را تشکیل داده است که با تبدیل تقریبی به دلار، بیش از یکصد میلیارد دلار خواهد بود. ضمن اینکه علاوه بر این خسارات و ضایعات نظامی، خسارات و ضایعاتی نیز به تأسیسات غیرنظامی وارد شده که آن نیز رقمی در همین حدود یا بیشتر را تشکیل می‌دهد. مطابق این آمار، هزینه نظامی جنگ ایران و عراق سالانه بیش از ۲۵ میلیارد دلار بوده و با توجه به این که درآمد سالانه نفت ایران که حدود ۲۲ میلیارد دلار برآورد می‌گردد و ۸۰ درصد درآمد ملی ایران را تشکیل می‌دهد، از نظر برآورد اقتصادی به نظام متداول شرقی و غربی آن، معمولاً دولت ایران باید در مدت کمتر از شش ماه بعد از آغاز جنگ به زانو درآید.

و اما جنبه اقتصادی جنگ تحمیلی از نظر امپریالیست‌های شرق و غرب از دو لحاظ حائز اهمیت بود: اول اینکه با وارد کردن ضربات اقتصادی به ایران که نمونه آن در بالا گفته شد، می‌توانستند اقتصاد ایران را فلج کنند و دولت جمهوری اسلامی ایران را دچار چنان مشکلات اقتصادی کنند که از اداره کشور ناتوان گردد و مجبور به تسلیم سیاست‌های جهانی ابرقدرت‌ها و قدرت‌های بزرگ شرق و غرب شود و حرکت اسلامی در منطقه خلیج فارس و در جهان متوقف و محکوم به شکست شود. این جنبه اقتصادی جنگ ابزاری برای تحقق اهداف سیاسی بود، اما جنبه دیگر اقتصادی جنگ تحمیلی برای آتش‌افروزان اصلی این جنگ که در پشت صحنه قرار داشتند و بازیگر ظاهری صحنه را که حاکم عراق بود، وادار به ایفای نقش قهرمان این بازی سیاسی اقتصادی

کردند، صرفاً بهره‌برداری اقتصادی بود و این هدف پلید جهان‌خواران مانند هدف‌های پلید جنگ در قرون و اعصار گذشته بود که صرفاً جنبه اقتصادی داشت. هدف نهایی جنگ غارت‌داری و هستی‌دیگران بود، یعنی در جهان به ظاهر متمدن و دارای احساس حقوق بشر امروز، دست به همان اقدامی می‌زدند که از قرون ماقبل تاریخ بین افراد بشر برای تملک‌داری دیگران و امکان ادامه زندگی وجود داشت. واقعاً چقدر جای تأسف است که انسان متمدن امروزی وقتی که منافع و مصالح اقتصادی خود مطرح می‌شود دست به همان کاری می‌زند که انسان‌های ماقبل تاریخ می‌کردند و برای ربودن یک عدد ماهی یا لاشه شکار از دست دیگری، دست به قتل و غارت می‌زدند. آیا واقعاً طبیعت انسان‌ها با وجود پیشرفت عظیم علم و صنعت و حرکت انسان به سوی کمال و انسانیت تغییر چندانی نکرده است؟ و آیا این همه تعالیم فلسفی و مذهبی و اخلاقی هنوز نتوانسته است در اساس نفع‌پرستی انسانها تأثیری داشته باشد. بهتر است به ادامه این بحث بپردازیم.

باری، جنبه اقتصادی جنگ به مفهوم کاملاً اقتصادی آن برای کشورهای فروشنده اسلحه و استعمارگران نفت خلیج فارس سفره عظیمی بود که برای دولت‌مردان خبیث و اشتهای سیری‌ناپذیر جهان‌خواران فراهم گردید و بارقه‌امیدی برای سوداگران و دلالان و سرمایه‌داران و سازندگان اسلحه و تجهیزات نظامی در شرق و غرب شد. من نگارنده برای مأموریت نظامی به چند کشور اروپایی اعزام شدم. در مذاکراتی که با فروشندگان اسلحه در این کشورها داشتیم چیزی که اصلاً حتی به اندازه بال مگسی برای آنان ارزش نداشت و مطرح نبود خود جنگ تحمیلی عراق با ایران بود. ما قریب یک ماه در چند کشور با شرکت‌های تهیه‌کننده و فروشنده اسلحه و تجهیزات تماس گرفتیم. آنها حتی یک بار و به‌خاطر کسب اطلاع هم که باشد از ما درباره چگونگی جنگ سؤال نکردند و چانه‌زدن معامله تسلیحاتی ما برای آنان حتی از چانه‌زدن درباره نخود و لوبیا هم بی‌اهمیت‌تر بود. آنها فقط به یک مسئله توجه داشتند و بس؛ آن هم بالا بردن هر چه بیشتر قیمت‌ها و قانع کردن ما برای خرید هر چه بیشتر وسایل و تجهیزات بود. به عنوان مثال شرکتی تلاش می‌کرد لاشه تانک‌های قدیمی خارج از رده

(ام - ۴۷) را به دو برابر قیمت تانک‌های جدید به ما بفروشد ضمن اینکه خریدهای عراق از تجهیزات روز و مدرن شرقی و غربی سر به فلک می‌زد و با ما قابل مقایسه نبود و من که از جبهه جنگ خوزستان برای این مأموریت اعزام شده بودم و به مشکلات تجهیزاتی ارتش ایران واقف بودم، با برخورد با این بی‌تفاوتی و حرص و طمع دلان بین‌المللی دچار تأثیری عمیق شدم؛ اما اینگونه تأثرات هیچ‌گونه تأثیری در پول‌پرستان نداشت زیرا اصولاً آنها این جنگ تحمیلی را برای همین منظور به دو ملت مستضعف ایران و عراق تحمیل کرده بودند و خواست آنان فقط وصول به اهداف خودشان بود. البته من به هیچ وجه نمی‌خواهم از طریق واقع‌بینی خارج شوم. تا دنیا بوده همیشه همین بوده و احتمالاً هم همین خواهد بود و تنها راه مبارزه با این نفع‌پرستان جهانخوار این است که از نظر علم، صنعت و اقتصاد آن قدر قوی باشیم که نه تنها دست نیاز به طرف آنان دراز نکنیم، بلکه آنها را مجبور کنیم دست طلب به سوی ما دراز کنند. البته در عین حال منکر لزوم برقراری روابط عادلانه بر اساس احترام متقابل و حفظ منافع برحق یکدیگر و همکاری مشترک در رفع نیازهای معنوی و مادی همه اقوام و ملل و انسان‌ها و به تعبیر قرآن جمیع‌الناس نباشیم و نخواهیم بود.

باری این جنگ تحمیلی سود کلانی برای جنگ‌افروزان حقیقی داشت. اقتصاد ورشکسته فرانسه در اثر این جنگ رونق گرفت. معاملات تسلیحاتی چندین میلیارد دلاری بین کشورهای حوزه خلیج فارس و کشورهای فروشنده آواکس و میراژ و تانک‌ها و توپ‌های جدید انجام گرفت و به طور کلی درآمد نفتی کشورهای این منطقه به بازارهای فروش اسلحه و مهمات و تجهیزات شرق و غرب جریان یافت. هزاران کارخانه فعال شدند، برای میلیون‌ها کارگر بیکار کار ایجاد شد، بازار اقتصادی شرق و غرب رونق بیشتری یافت و در این میان آنان که عملاً مانند جنگ‌های قرون وسطی و ماقبل آن مورد غارت قرار گرفتند، ملت‌های منطقه خلیج فارس بودند که غارتگران عصر تسخیر فضا با شیوه‌ای جدید و با تحمیل این جنگ در منطقه ثروتمند خلیج فارس، موفق به غارت و چپاولگری گشتند. بحث و تحلیل بیشتر درباره جنبه‌های اقتصادی این جنگ را به تحلیل‌گران اقتصادی وامی‌گذاریم.

بخش ششم

شش سال روابط بحرانی و انعقاد قرارداد الجزایر

در بخش قبل گفتیم که بعد از روی کار آمدن حکومت جمهوری در عراق، روابط آن کشور با ایران به وخامت گرایید و حتی به مرحله برخورد نظامی رسید. در سال ۱۳۳۹ مبارزه جدی در اروندرود به وجود آمد، ولی ضعف آن روز دولت ایران و عدم پشتیبانی کشورهای عضو پیمان سنتو از نظریات کلی ایران، حکمران ایران را به سختی تکان داد و شاه ایران متوجه خطری که از جانب عراق، ایران را تهدید می‌کرد، گردید. از طرفی نیز متوجه شد که پیمان‌های دفاعی منطقه‌ای، کلمات بی‌محتوایی بیش نیستند و فقط در مواقعی که منافع کشورهای ذی‌نفع ایجاب کند به مفاد پیمان‌ها متوسل می‌شوند. دربارهٔ ایران مسئله اروندرود در ۱۳۳۹ در محافل مربوط به پیمان سنتو چنین توجیه شد که پیمان سنتو فقط مربوط به همکاری کشورهای عضو پیمان در مقابله با تهدید شوروی است، بنابراین پشتیبانی از ایران نشد و با توجه به این که شاه به موقعیت خود در داخل کشور نیز اطمینان چندانی نداشت، در این مرحله از اختلاف با عراق کوتاه آمد، اما در مقابل پیمان سنتو سردی نشان داد و به گونه‌ای اعتراض‌آمیز با اعضای آن برخورد کرد و بر خلاف طرح کلی دفاعی سنتو در طرح دفاعی ایران تغییراتی داده شد و به دفاع در جبهه عراق تقدم داده شد. گفتیم فعالیت نظامی آمریکا در ایران بعد از کودتای ۱۳۳۲ عملاً از اواخر سال ۱۳۳۴ آغاز شد، ولی این فعالیت تا ۱۳۳۹ نتیجه چشمگیری نداشت و هنگامی که شاه ایران برای مقابله با تهدید عراق برآورد وضعیت نظامی کرد، متوجه شد تمام آن کمک‌های آموزشی و تجهیزاتی طبل توخالی بوده و ایران نه تنها نمی‌تواند در مقابل ارتش شوروی چند ساعت هم مقاومت کند بلکه در مقابل ارتش عراق نیز چندان قدرتی ندارد. گفتیم که ارتش ایران تا سال ۱۳۳۷

تجهیزات قدیمی باقیمانده از جنگ جهانی دوم را داشت که به طور متوسط بیش از پانزده سال از عمر ساخت آنها گذشته بود. از اواخر جنگ تحولات عظیمی در صنایع نظامی به وجود آمده بود که دیگر برای وسایل نظامی زمان جنگ، ارزشی باقی نگذاشته بود. نمونه بارز آن دستیابی به قدرت اتمی و انفجار عملی آن در هیروشیما و ناکازاکی بود. در چنین شرایطی دیگر وسایل کهنه نظامی زمان جنگ نمی‌توانستند کاری انجام دهند، ضمن این که مهمات و قطعات یدکی آنها نیز دیگر به وسیله کشورهای سازنده ساخته نمی‌شد. به عنوان شاهد مثال در سال ۱۳۳۶ در لشکر اصفهان معاون گروهان شناسایی بودم که مجهز به تانک‌های (ام - ۲۴) زمان جنگ بود. یکی از تانک‌ها قطعه یدکی لازم داشت و به خاطر آن قطعه بیش از یک سالی می‌شد که غیرقابل استفاده شده بود. روزی ژنرال «راجرز»، رئیس گروه مستشاری نظامی آمریکا در ایران، برای بازدید لشکر ۹ زرهی به اصفهان آمد و در هنگام بازدید از گروهان شناسایی مسئولان لشکر به او گفتند که این تانک بیش از یک سال است به خاطر قطعه یدکی خوابیده است. ژنرال راجرز از رئیس گروه مستشاری لشکر که یک سروان آمریکایی یهودی مذهب بود، توضیح خواست. سروان آمریکایی در جواب او گفت: «برای دریافت این قطعه اقدامات وسیعی شده، ولی تا کنون موفق به دریافت آن نشده‌ایم.» ژنرال گفت: «در جزیره سنگاپور از این نوع تانک‌ها فعلاً در خدمت هست؛ به مستشاری نظامی آنجا تلگراف بزنید تا چنانچه از این قطعه داشته باشند برای ایران بفرستند.» این اقدام هم نتیجه نداد و اما برای من خاطره‌ای از این مسئله باقی مانده که اکنون که ایران دارای یک رژیم مردمی اسلامی شده و قدم در راه خودکفایی برداشته، می‌تواند نمونه بارزی برای تلاش در این راه باشد و آن خاطره این است که من که در سال ۱۳۳۷ به دلیل کودتا در عراق و تغییر گسترش واحدهای ایران، مأموریت یافتم واحد تحت فرماندهی خودم را از اصفهان به مراغه ببرم. همان تانکی را که بیش از دو سال بود از کار افتاده بود و تمام تلاش مستشاران آمریکایی برای دریافت قطعه یدکی آن به نتیجه نرسیده بود، در مدت یک ساعت و با صرف فقط پنجاه ریال - آری فقط پنجاه ریال - و با استفاده از قطعه یدکی فرسوده به وسیله یک تعمیرکار ایرانی آن قطعه را ساختم و بر

تانک مربوطه سوار کردیم و تانک به کار افتاد و تا موقعی که این تانکها از رده خارج شدند در ارتش ایران حاضر به کار بود. این مثال نمونه‌ای از وضعیت ارتش ایران در سال ۱۳۳۷، یعنی زمان کودتای عراق بود. در آن سال تعدادی وسایل و تجهیزات نظامی از جمله چهارصد دستگاه تانک (ام - ۴۷) از طرف دولت آمریکا به عنوان کمک نظامی به ارتش ایران تحویل شد که تا سال ۱۳۳۹، یعنی سال بروز وضعیت بحرانی در اروندرود، هنوز ارتش ایران این وسایل جدید را جذب نکرده و آموزش کافی آنها را ندیده بود.

وقوف بر ضعف ارتش ایران سبب تغییراتی در راهبرد ایران شد و دولت آمریکا بر خلاف راهبرد جهانی خود که قسمتی از آن را به‌طور غیررسمی در پیمان سنتو اعمال می‌کرد - زیرا آمریکا در تمام طول عمر این پیمان عضو رسمی آن نبود اما همه‌کاره اصلی بود - مجبور شد تا حدودی راهبرد دفاعی شاه را بپذیرد و فقط به‌عنوان این‌که ارتش ایران تعلیمات می‌خواهد نه تجهیزات، سر ایران را شیره نماند. لازم به یادآوری است که عبارت ارتش ایران تعلیمات می‌خواهد نه تجهیزات در آن موقع اساس روابط نظامی ایران و آمریکا قرار گرفته بود و علت آن، سیاست کلی جهانی آمریکا بود که بحث درباره آن از گفتار ما خارج است.

اما نکاتی که بر خورد ۱۳۳۹ به حکمران ایران داد، او را وادار کرد به فکر تقویت ارتش برآید. این کار از ۱۳۴۰ به طور جدی آغاز شد و در ۱۳۴۳ اولین لشکر زرهی ارتش ایران مجهز به جدیدترین تانک‌های آن روز جهان، که تانک (ام ۶۰) آمریکایی بود، در خوزستان تشکیل شد و من به علت شغلی که در مرکز زرهی ایران داشتم در تهیه و تنظیم جدول سازمانی این لشکر سهمی را عهده‌دار بودم. باید بگویم که ارتش ایران اولین ارتشی بود که موفق به دریافت این نوع تانکها می‌شد و یک لشکر زرهی مجهز به جدیدترین تانک‌های دنیا در نزدیکی مرز عراق تشکیل می‌داد، اما این امر بی‌دلیل نبود؛ زیرا بعد از خروج عراق از پیمان بغداد - اوایل ۱۳۳۸ - حکومت شوروی کمک‌های بی‌دریغ خود را به آن کشور آغاز کرد و عراق مسابقه تسلیحاتی با ایران را زودتر شروع نمود. گرچه بهانه عراق مبارزه با اسرائیل بود، ولی واقعیت غیر از آن بود و عراق خود را برای اعمال فشار به ایران، کویت و عربستان مجهز می‌کرد. به هر حال

تقویت ارتش ایران از سال ۱۳۴۰ به بعد به طور جدی جریان یافت که همپای آن تقویت ارتش عراق نیز به جلو می‌رفت. ذکر این نکته نیز ضروری است که از ۱۳۴۰ به بعد قسمت عمده تجهیزات نظامی که آمریکا به ایران می‌داد به صورت فروش و دریافت بهای آن بود و نه کمک نظامی و حدود چهارصد دستگاه تانک (ام - ۶۰) نیز که از آمریکا دریافت شد، خریداری شده بود و مجانی نبود. بعد از افزایش جهانی قیمت نفت در اوایل دهه ۱۳۴۰ که در نتیجه آن درآمد ایران مانند سایر کشورهای صادرکننده نفت افزایش یافت، قسمت عمده‌ای از دلارهای اضافی فروش نفت به صورت خرید وسایل و تجهیزات نظامی مجدداً به جیب خریداران نفت بازمی‌گشت و این بازگشت دلار از کشورهای صادرکننده نفت با شدت بیشتری ادامه یافت و جنگ تحمیلی عراق با ایران یکی از عوامل و یا بهتر است بگوییم مهمترین عامل این بازگشت شد.

ارتش ایران و عراق مسابقه تسلیحاتی را در سال‌های اول دهه ۱۳۴۰ ادامه دادند و از سال ۱۳۴۶ تحریکات مرزی به وسیله عراق تشدید شد و هر قدر حکومت جمهوری عراق که متکی بر احساسات ناسیونالیستی افراطی و فاشیستی، بود قوی‌تر می‌شد، خطر برای ایران جدی‌تر می‌گردید. به خاطر دارم در سال ۱۳۴۶ برای اولین بار این خطر در محافل نظامی ارتش ایران به طور جدی مورد ارزیابی قرار گرفت. در آن سال من (نگارنده) بعد از طی دوره دانشکده فرماندهی و ستاد به لشکر زرهی اهواز منتقل شدم و در شغل افسر عملیات لشکر مشغول انجام وظیفه شدم. در پاییز سال ۱۳۴۶ ارتش ایران - احتمالاً به دستور شاه - مأموریت یافت یک طرح تمرین پاسگاه فرماندهی در رده نیروهای مشترک، یعنی با شرکت نیروهای زمینی، هوایی و دریایی در منطقه عملیاتی خوزستان اجرا کند و من بر حسب شغل نظامی که داشتم و با وجود این که در درجه سروانی بودم، در کمیته طرح‌ریزی این تمرین شرکت داده شدم و اگر حمل بر عراق نباشد، مشغول تنظیم طرح تمرین شدم؛ زیرا تا آن موقع با وجود تلاش ده ساله مستشاران آمریکایی در ایران هیچ‌گونه پیشرفت قابل ملاحظه‌ای در سطح آموزش افراد ارتش ایران به وجود نیامده بود و در ارتش ایران افسرانی که بتوانند حداقل طرح یک تمرین کاغذی را تهیه کنند، بسیار معدود بود. به هر حال فرضیات کلی طرح تمرین از

ستاد مشترک ابلاغ شده بود و همین نکته بود که مرا متوجه مسئله عراق کرد. در فرضیات کلی چنین فرض شده بود که نیروهای عراقی غافلگیرانه و بدون اعلان جنگ به ایران حمله کرده و قسمت‌هایی از خوزستان را اشغال نموده‌اند و در ارون‌درود و در خلیج فارس نیز موانعی در رفت و آمد کشتی‌ها به مقصد بنادر ایران ایجاد کرده‌اند. به ارتش ایران مأموریت داده شده بود تا طرح عملیات متقابل را برای بیرون راندن ارتش عراق از ایران تهیه و به صورت تمرین روی نقشه و تجزیه و تحلیل‌های ستادی تمرین کند. من در مقام یک افسر ارتش ایران از همان موقع با این طرح و این مسئله درگیر شدم و سرنوشت من چنین بود که تا به امروز که درست هجده سال از آن تاریخ می‌گذرد با این مسئله به نوعی درگیر باشم. اما آیا واقعاً تهدیدی از جانب عراق برای ایران وجود داشت؟ باید بگویم حداقل به ظاهر چنین بود، زیرا در همان سال ۱۳۴۶ یا اوایل سال ۱۳۴۷ ارتش عراق در منطقه فکه به داخل خاک ایران تجاوز کرد و تعدادی از مهندسان و کارگران ایرانی و خارجی را که در منطقه فکه و در داخل خاک ایران مشغول بررسی زمین‌شناسی و اکتشاف نفت بودند، به اسارت گرفت و به داخل خاک عراق برد. ارتش ایران مأموریت یافت در صورت عدم آزادی کارگران و مهندسیان اسیرشده ایرانی و خارجی به وسیله عراق، به هر وسیله مقدر نظامی دست بزند. این مأموریت به لشکر اهواز واگذار شد و لشکر به وسیله فرمانده تیپ زرهی دزفول، اولتیماتومی به مرزبانان عراق در فکه داد و نیرویی نیز از دزفول به فکه اعزام شد. یک ستون نظامی نیز از لشکر کرمانشاه از طریق اسلام‌آباد ایلام، مهران و دهلران به‌عنوان نمایش قدرت به منطقه فکه اعزام شدند و عراق مجبور شد اسرای غیرنظامی را ظرف مدت ۴۸ ساعت آزاد سازد و من در شغل افسر عملیات لشکر اهواز طراح این عملیات لشکر بودم. تهدید عراق به مرور جدی‌تر می‌شد، بنابراین یک تمرین وسیع‌تر در سال ۱۳۴۷ در منطقه خوزستان تهیه و به مرحله اجرا گذاشته شد. سرانجام در اواخر سال ۱۳۴۷ علت این نگرانی حکومت ایران روشن شد.

در بخش قبل گفتیم که آخرین هیئت حل اختلاف ایرانی در دی‌ماه ۱۳۴۷ به بغداد اعزام شد. این هیئت ترکیبی سیاسی و نظامی داشت. هیئت ایرانی بدون اخذ

نتیجه به ایران بازگشت. رئیس گروه نظامی هیئت ایرانی، ارتشبد «بهرام آریانا»، رئیس ستاد مشترک وقت بود. هیئت نظامی در مراجعت از این مأموریت ناموفق از طریق بغداد بصره، خرمشهر و اهواز به ایران آمد. فرمانده لشکر اهواز ضمن استقبال و پذیرایی از هیئت، یک جلسه آشنایی رئیس هیئت با افسران لشکر ترتیب داد که من هم در آن جلسه شرکت داشتم. رئیس هیئت نظامی، سخنرانی کوتاهی درباره مأموریت خود در عراق و چگونگی مذاکرات با مسئولان عراقی را برای افسران لشکر ایراد کرد و در نتیجه کلی سخنرانی خود گفت: یک تهدید نظامی کاملاً جدی از جانب عراق در مرزهای غربی ایران شکل گرفته است که هر زمان ممکن است خوزستان را مورد حمله و تجاوز قرار دهد و اضافه کرد اگر ارتش ایران در خط مقدم لشکر زرهی اهواز، غافلگیر شود، در مقابل خطرات بزرگی قرار خواهد گرفت.

بعد از مراجعت هیئت نظامی ایران از اهواز به تهران، مسئله‌ای در منطقه اهواز و خرمشهر به وجود آمد که به عمد یا غیرعمد کاملاً مرتبط با دفاع ایران در مقابل حمله ناگهانی احتمالی ارتش عراق بود. آن جریان، سیل بسیار عظیم در منطقه جنوب اهواز تا خرمشهر و آبادان بود که به ظاهر بر اثر باز کردن ناگهانی دریچه‌های سد دز و وارد کردن آب پشت سد رودخانه دز و کارون بود، به طوری که آب رودخانه کارون تا حدود پانزده متر بالا آمد. شهر اهواز و مناطق جنوبی دشت خوزستان مورد تهدید سیل قرار گرفت و از جمله نقاطی که در شهر اهواز در مسیر سیل واقع شد، کوی افسران قدیم اهواز بود. من هم با خانواده‌ام در یکی از این خانه‌ها، که اتفاقاً در گودترین نقاط قرار داشت، ساکن بودم و اولین خانه‌ای را که سیل فراگرفت، خانه مسکونی من بود. این سیل که بنا به گفته اهالی بومی خوزستان در چندین دهه گذشته بی‌سابقه بود، تمام منطقه دشت خوزستان را از جنوب جاده یزدنو که در حدود پنجاه کیلومتری جنوب غربی اهواز قرار دارد، تا خرمشهر و آبادان به زیر آب فروبرد. حتی جاده اهواز-خرمشهر نیز در قسمت‌های کم‌ارتفاع به زیر آب رفت و جاده خرمشهر، شلمچه نیز در قسمت‌هایی به وسیله جریان سیل قطع شد. این سیل از لحاظ نظامی در آن موقع بهترین وسیله دفاعی در منطقه عملیاتی اهواز، خرمشهر بود؛ زیرا امکان هر گونه

لشکرکشی و عملیات نظامی در این منطقه را از بین برد. سیلاب به قدری زیاد بود که عملاً رودخانه کارون به رودخانه دجله و هورالهویزه متصل شد. در آن موقع به دلیل وخیم بودن روابط سیاسی ایران با عراق و احتمال حمله عراق به ایران، چنین شایع شد که باز کردن دریچه‌های سد دز به دستور مقامات بلندپایه ایران و عمدی بوده است تا این منطقه به زیر آب رود و از نظر عملیات نظامی غیرقابل استفاده شود که من نمی‌دانم این نظر صحت داشت یا نه! اما عملاً این سیل در طرح دفاعی ایران در مقابل عراق مؤثر افتاد، زیرا در آن موقع ارتش ایران آمادگی برای مقابله با تهدید جدی عراق را نداشت و با جریان سیل از خرمشهر و نهر خین در جنوب تا رودخانه کرخه در شمال سوسنگرد، منطقه‌ای به عرض بیش از ۱۵۰ کیلومتر در مرز ایران و عراق به صورت غیرقابل عبور درآمد و عرض جبهه احتمالی نبرد به همین مقدار کمتر شد. البته لازم است یادآور شوم که در آن سال در حوزه رودخانه‌های جاری در خوزستان و رودخانه‌های جاری در خاک عراق، بارندگی شدیدی رخ داد و اغلب رودخانه‌های این منطقه از جمله کرخه و کارون در خاک ایران و دجله در خاک عراق در منطقه دشت، طغیان کردند و این طغیان به قدری وسیع بود که مناطق پست، تبدیل به دریاچه شد و به خلیج فارس و اروندرود متصل گردید؛ در حالی که آثار این طغیان و سیل تا اوایل سال ۱۳۴۹ در این منطقه باقی بود. احتمال برخورد نظامی هر روز بیشتر می‌شد و در اوایل فروردین‌ماه ۱۳۴۸ کاملاً جدی شد. نیروی دریایی عراق در اروندرود جلو کشتی‌هایی را که به مقصد خرمشهر و آبادان در حرکت بودند، گرفت. در نتیجه در سوم فروردین‌ماه ۱۳۴۸ اولین دستور اعزام نیرو به کرانه اروندرود و مقابله با قایق‌های مسلح عراق به لشکر اهواز ابلاغ شد. به‌طور تصادفی سرنوشت از همان روز مرا در مسیر این قسمت از تاریخ قرار داد و تا ششم فروردین‌ماه سال ۱۳۵۴ که این مرحله از رابطه ایران و عراق به مدت شش سال ادامه داشت، من به دلیل مسئولیت شغلی که در لشکر اهواز داشتم، درگیر جنبه‌های نظامی آن شدم و شاید فرصتی به‌دست آید و توفیق نوشتن تاریخ این مدت شش ساله را در کتابی جداگانه بیابم و برای درج در تاریخ، تقدیم ملت ایران نمایم. در این گفتار فقط به قسمت‌هایی که رابطه کلی با جنگ دارد اشاره می‌کنم.

در ۲۶ فروردین ماه ۱۳۴۸ - پانزده آوریل ۱۹۶۹ - معاون وزیر خارجه عراق، سفیر ایران را به دفتر خود احضار کرد و اظهار داشت:

«دولت عراق شطالعرب را جزیی از قلمرو خود می‌داند و از دولت ایران می‌خواهد پرچم خود را در شطالعرب از فراز کشتی‌ها پایین بیاورد و نفرت نیروی دریایی ایران از کشتی‌های تجاری خارج شوند و آلا دولت عراق متوسل به زور خواهد شد و در آتیه اجازه نخواهد داد کشتی‌هایی که مقاصد آنها بنادر ایران است، وارد شطالعرب شوند».

این یادداشت شدیدالحن شفاهی در حقیقت یک هشدار جدی نظامی عراق به ایران بود که مغایر با مفاد تمام عهدنامه‌های موجود بین ایران و عراق بود. به‌دنبال این هشدار عراق، قائم‌مقام وزارت خارجه ایران در سی فروردین ۱۳۴۸ طی نطقی در مجلس سنای ایران اعلام کرد از نظر ایران قرارداد ۱۹۳۷ از طرف عراق نقض شده، بنابراین دولت ایران نیز آن را بی‌اعتبار اعلام می‌کند. به‌دنبال آن وزارت خارجه ایران اعلامیه‌ای رسمی در هفتم اردیبهشت‌ماه ۱۳۴۸ صادر کرد و در آن اعلام کرد که قرارداد ۱۹۳۷ لغو شده است و دولت ایران حاضر است قرارداد جدیدی بر اساس قوانین متداول بین‌المللی با عراق منعقد سازد. به‌دنبال این اعلامیه وزارت خارجه ایران، سفرای طرفین به کشور خود بازگشتند و روابط به مقام کارداری تنزل یافت و سرکنسولی‌های ایران در کربلا و بغداد و بصره بسته شد و متقابلاً ایران سرکنسولی‌های عراق را در کرمانشاه و خرمشهر تعطیل کرد.

در اواخر فروردین‌ماه ۱۳۴۸ تغییراتی در سطح بالای ارتش ایران داده شد. رئیس ستاد مشترک و فرمانده نیروی زمینی تغییر یافت. به واحدهای ارتش ایران در غرب و جنوب دستور داده شد تا مواضع مناسب دفاعی را در نزدیکی مرز اشغال کنند و آماده برای دفاع در مقابل حمله ناگهانی ارتش عراق باشند، زیرا در آن موقع ارتش عراق عمده قوای نظامی خود را در نزدیکی مرز ایران مستقر کرده بود. به خاطر دارم در دوم اردیبهشت‌ماه ۱۳۴۸ فرمانده جدید نیروی زمینی که به خوزستان آمده بود، به لشکر اهواز دستور داد فوراً پادگان‌ها را تخلیه کند و به مناطق مرزی عزیمت نماید. من در شغل افسر عملیات لشکر، مأمور تهیه طرح گسترش واحدهای لشکر در مناطق مرزی شدم. البته طرح‌های مقدماتی قبلاً تهیه شده بود، ولی جریان سیل ۱۳۴۷ که بیان شد

تغییرات وسیعی در وضعیت نظامی منطقه به وجود آورد و باید طرح جدیدی بر مبنای وضعیت موجود زمین منطقه عملیات تهیه می‌شد. این طرح با دقت کم و سرعت زیاد همان شب دوم اردیبهشت‌ماه تهیه شد و خلاصه آن با تلگراف و رمز و پیک مخصوص به واحدهای لشکر ابلاغ گردید و از روز سوم حرکت واحدها به مناطق عملیاتی آغاز شد. اما اجرای طرح در ابتدای کار با مشکلاتی مواجه شد که علت آن ناآگاهی و بی‌دانشی بعضی از افسران بود. لازم می‌دانم به منظور آگاهی ملت ایران وضعیت ارتش آن روز را که حاکی از عدم آمادگی برای شرکت در عملیات نظامی بود، بیان کنم.

در اوایل فروردین‌ماه ۱۳۴۸ فرمانی از طرف شاه صادر شد که طی آن فرمان، یک فرماندهی عملیات مشترک در خوزستان تشکیل شد. نظر به این که مأموریت اصلی این فرماندهی اجرای عملیات احتمالی در منطقه اروندرود بود، نام آن فرماندهی عملیات مشترک اروندرود گذاشته شد که به‌طور اختصار و با استفاده از حروف اول سه کلمه (عملیات مشترک اروندرود) نامگذاری (عما) نامیده شد و ما هم حوادث این مدت زمان را به همان نام عما یاد می‌کنیم. این فرماندهی ابتدا به صورت مستقل از نیروی زمینی و مستقیماً زیر نظر ستاد مشترک قرار گرفت که فرماندهی مستقیم آن با شاه بود و فرمانده رده بعدی آن فرمانده لشکر اهواز تعیین شده بود. به لشکر اهواز دستور داده شد طرح عملیات دفاع از خوزستان را فوراً تهیه و به ستاد مشترک ارسال کند تا به نظر شاه، که فرمانده کل قوا بود، برسد. البته در آن موقع یک فرماندهی به نام واحدهای جنوب در شیراز مستقر بود که لشکر اهواز نیز از نظر سازمان عمومی نیروی زمینی جزو آن فرماندهی بود؛ ولی آن فرماندهی قدرت نفوذ چندانی در امور لشکر اهواز نداشت. بعد از ابلاغ فرمان تشکیل فرماندهی عما و دستور تهیه طرح عملیاتی افسران عملیات نیروی زمینی و فرماندهی واحدهای جنوب به اهواز آمدند تا با همکاری لشکر طرح عملیاتی مورد نظر ستاد فرماندهی کل قوا را تهیه کنند. طبق معمول آن زمان که کارهای پرزحمت را به گردن ضعیف‌ترها می‌انداختند، تهیه پیش‌نویس طرح را به من، که سرگرد بودم و درجه‌ام از همه پایین‌تر بود، محول کردند. من این طرح را تهیه کردم و در شورای فرماندهی لشکر با شرکت نمایندگان نیروی زمینی و واحدهای جنوب مورد

بررسی قرار گرفت و با مختصر تغییراتی به تصویب رسید. فرمانده لشکر آن را امضا کرد و به ستاد مشترک و نیروی زمینی ارسال شد. تدبیر کلی این طرح بر این مبنا بود که اگر احتمال حمله عراق قطعی به نظر برسد نباید به ارتش عراق اجازه داده شود در حمله پیش‌دستی کند و قسمت‌هایی از خوزستان را اشغال کند؛ زیرا در این صورت ایران در مقابل عمل انجام‌شده‌ای قرار خواهد گرفت و بیرون راندن ارتش عراق از سرزمین‌های اشغالی به سادگی امکان‌پذیر نخواهد بود. لازم است یادآور شوم این تدبیر بر اساس طرز فکر من بود، زیرا من مدت شش سال استاد تاکتیک در مرکز زرهی بودم و با بررسی‌هایی که کرده بودم به این نکته رسیده بودم که در آغاز جنگ نباید به دشمن اجازه داد وارد قلمرو خودی شود؛ زیرا در این صورت بر فرض این که امکان بیرون راندن دشمن وجود داشته باشد اغلب ویرانی‌ها و تلفات و خسارات جنگ در منطقه نبرد رخ خواهد داد. بنابراین منطقه نبرد در خاک هر کشوری باشد اعم از این که پیروز شود یا شکست بخورد، خسارات و ضایعات زیادی در بر خواهد داشت و از نظر امکان اخذ غرامت بعد از جنگ نیز جنگ‌های قرن اخیر به ویژه جنگ جهانی اول و دوم نشان دادند که مسئله غرامت بعد از خاتمه جنگ یک مسئله چندان جدی نمی‌تواند باشد. بر اساس همین واقعیت عینی و به عقیده تمام کارشناسان جنگ، بهترین نوع دفاع، تعرض است و یا تعرض قبل از تعرض است. مسئله دیگری که درباره جنگ فوق‌العاده حائز اهمیت است، عامل بازدارنده «وحشت» است. در مقابل دشمن باید چنان آمادگی نشان داده شود که دشمن به وحشت بیفتد و از آغاز جنگ اجتناب کند. همان مسئله‌ای که در قرآن کریم به آن اشاره شده است: «تَرَهُبُونَ بِهٖ غَدُوَاللّٰهِ وَ غَدُوَاكُمْ»^۱. طرح تهیه‌شده بر اساس تدبیر بالا بود و نظر این بود که اگر عراق بخواهد به ایران حمله کند باید ارتش ایران پیش‌دستی کند و کرانه رودخانه دجله را اشغال کند و مانع عبور نیروهای عراق از دجله شود؛ وگرنه در غرب خوزستان، منطقه کرخه و کارون به سادگی قابل دفاع نیستند. طرح مورد نظر بر مبنای این تدبیر کلی تهیه و به رده‌های بالاتر ارسال شد. بعد از چند روز افسر عملیات اداره سوم ستاد مشترک که در آن موقع جزو

۱. وَ اَعِدُّوا لَهُمْ مَا سَطَعْتُمْ مِنْ قُوَّةٍ ... (سوره انفال آیه ۶۰)

افسران با دانش حساب می‌شد، به اهواز آمد تا درباره طرح مورد نظر لشکر حضوراً مشکلات را بررسی کند. جلسه شورای فرماندهی تشکیل شد و من هم در آن جلسه شرکت داشتم. ابتدا افسر عملیات ستاد مشترک اظهار کرد که فرمانده کل قوا پیش‌دستی در تعرض را قبول ندارد. بنابراین این طرح بر اساس تدبیر ایشان نیست، به علاوه مشکلات دیگری دارد. فرمانده لشکر به من گفت بلند شو از طرح خودت دفاع کن! من در دفاع از طرح یادشده، نماینده ستاد مشترک را قانع کردم و او قبول کرد چنانچه ارتش عراق وارد ایران شود و تا رودخانه کرخه و کارون پیشروی کند، ارتش ایران به سادگی قادر نخواهد بود تا ارتش عراق را از سرزمین‌های ایران عقب براند. قرار شد به تهران مراجعت کند و نظریات لشکر را بازگو نماید، اما بعداً مسائل دیگری پیش آمد که آن طرح مسکوت ماند و تدبیر کلی که دفاع در مواضع داخلی بود، به مرحله اجرا گذاشته شد. باید این نکته را واقع‌بینانه بگویم که در همان موقع قدرت ارتش عراق خیلی بیشتر از ارتش ایران بود. اتکا ارتش ایران فقط به کیفیت نیروی انسانی بود که بهتر از ارتش عراق برآورد می‌شد، اما این برتری در میدان عمل آزمایش نشده بود. به طور مثال نتیجه جنگ‌های اعراب با اسرائیل که در آن ارتش‌های عرب نتوانستند از برتری عددی خود استفاده کنند و این امر دلیل بر ضعف کیفیت نیروهای انسانی ارتش‌های عرب محسوب می‌شد. در محافل نظامی جهان از جمله ایران به این عامل اهمیت فوق‌العاده‌ای داده شد، ولی در آن زمان شاه بهتر از هر کسی در جریان وضعیت حقیقی ارتش ایران و عراق بود؛ زیرا دقیق‌ترین اطلاعات داخلی و خارجی را سازمان‌های اطلاعاتی بین‌المللی مانند اینتلیجنت سرویس انگلستان، موساد اسرائیل و سی‌ای آمریکا و ساواک ایران با تحریفاتی در اختیار او قرار می‌دادند. او به پشتیبانی مردم ایران هم چندان اعتمادی نداشت؛ زیرا به خوبی می‌دانست که برنامه انقلاب سفید هیچ‌گونه جنبه مردمی دربر نداشته اما از نظر نظامی درباره چگونگی برخورد احتمالی با عراق و طرحی که لشکر اهواز ارائه داده بود، در محافل نظامی چنین شایع شد که رئیس ستاد مشترک، اساس طرح لشکر را با نظر موافق به شاه ارائه داده بود. شاه گفته بود: مگر شما چقدر نیرو دارید که می‌توانید در جبهه پانصد کیلومتری حمله کنید و به رودخانه دجله

برسید؟ بر فرض اینکه توانستید با یک لشکر زرهی اهواز و واحدهای کمکی این قسمت طرح را با موفقیت انجام دهید و با دادن تلفاتی به رودخانه دجله برسید. بعد از آن با اتکا به کدام نیروی پشتیبانی کننده می‌توانید تلفات و ضایعات را جایگزین کنید و در صورت ادامه جنگ به نبرد ادامه دهید؟ این اطلاع اعم از اینکه واقعیت داشته یا نداشته باشد، حقیقت ضعف ارتش آن روز را نشان می‌داد؛ زیرا در آن روز ارتش ایران فقط یک لشکر زرهی مجهز داشت که آن هم لشکر اهواز بود. لشکرهای دیگر چندان آمادگی زرهی نداشتند. به علاوه از نظر تعداد هم، واحدهای رزمی ایران قابل ملاحظه نبودند. برای روشن‌تر شدن مطلب خاطره‌ای را بیان می‌کنم و هدفم از ذکر این مطالب فقط بیان تاریخ است و همچنین توجه دادن خوانندگان به این نکته که ارتش جمهوری اسلامی ایران با وجود ازهم‌پاشیدگی بعد از انقلاب و از دست دادن بیش از پنجاه درصد استعداد زرهی خود چگونه با اتکا به چند عامل روانی توانست در مقابل ارتش عراق که در آغاز جنگ، قدرت آن چندین برابر قدرت زمان شاه شده بود، مقاومت کند.

جریان بازدید شاه از منطقه نظامی اهواز

شاه در آذرماه سال ۱۳۵۱ و حدود چهار سال بعد از بروز اختلاف شدید با عراق و تمرکز نیروهای نظامی در مرز برای بازدید واحدهای نظامی مستقر در اهواز، به منطقه لشکر آمد. البته او هر سال به خوزستان می‌آمد، ولی از واحدهای نظامی بازدید نمی‌کرد. توجیه ستادی جزو برنامه بازدید او از لشکر بود و من در مقام رئیس رکن سوم لشکر، مسئولیت توجیه وضعیت واحدهای خودی را به عهده داشتم. قبل از آمدن شاه، افسران مسئول، توجیه مطالب خود را برای ارائه آماده کرده بودند و باید تمرین می‌شد. از جمله افسران مسئول توجیه، رئیس رکن دوم لشکر بود که باید وضعیت ارتش عراق را در مقابل لشکر اهواز، که در منطقه خوزستان مستقر بودند، ارائه می‌کرد. رئیس رکن دوم بر مبنای اطلاعاتی که نیروی زمینی به لشکر داده بود، استعداد کلی واحدهای عراقی مستقر در مقابل خوزستان را در یک متنی شفاف برای ارائه نوشته بود و تا آنجا که به خاطر دارم در این شفاف حدود ۲۵ گردان رزمایشی - پیاده و زرهی و مکانیزه - و حدود ۲۵ گردان توپخانه از انواع مختلف و همچنین تعدادی گردان پدافند هوایی و تانک نشان

داده شده بود، در حالی که من استعداد کلی واحدهای خودی را در مقابل نیروهای عراقی و بر حسب وضعیتی که حقیقتاً وجود داشت، در یک شفاف تهیه کرده بودم. از نظر نیروی، رزمایشی کمتر از دوسوم و از نظر توپخانه، کمتر از یک‌سوم واحدهای عراقی بود. من در بررسی مقایسه توان رزمی به رئیس رکن دوم اعتراض کردم و گفتم با مقایسه این دو نیرو چگونه می‌توانیم مأموریت واحدهای فرماندهی عما را موجه ارائه کنیم. حقیقت مطلب این که به رئیس رکن دوم گفتم اگر ممکن است بعضی از واحدهای عراقی را که در مناطق دورتر از مرز هستند و به اصطلاح نظامی نیروهای تقویتی دوردست هستند، از آن شفاف حذف کنید. ولی نظر من مورد موافقت سایر افسران قرار نگرفت. اولین برنامه آن روز، بازدید اتاق جنگ و توجیه ستادی بود. شاه طبق معمول آن زمان به محوطه ستاد لشکر وارد شد و افسران توجیه‌کننده که من هم جزو آنان بودم و فرمانده لشکر و فرمانده سپاه ۳ - آن موقع سپاه ۳ تشکیل شده بود - در اتاق جنگ لشکر به خط ایستاده بودیم و منتظر آمدن شاه بودیم. شاه وارد اتاق شد و پشت سر او فقط نخست وزیر - هویدا - و رئیس شرکت نفت - دکتر اقبال - و پزشک مخصوص شاه - سپهبد ایادی - وارد اتاق جنگ شدند.

بعد از نشست شاه در محل پیش‌بینی شده، اجازه داد توجیه آغاز شود. رئیس رکن دوم اولین افسری بود که باید توجیه می‌کرد. پس از قرار گرفتن او در پشت سخنگاه طبق برنامه همان شفاف کذایی بر روی پرده ظاهر شد. شاه نگاهی به آن انداخت و از همان نگاه اول ناراحت شد، به طوری که من که تقریباً به موازات مبل شاه در کنار دیوار و داخل صف افسران توجیه‌کننده قرار داشتیم، ناراحتی او را کاملاً احساس کردم. سرانجام شاه با اعتراض به افسر توجیه‌کننده و با لحن خشم‌آلودی گفت: «این همه واحدی که در شفاف نشان داده‌اید چه اسلحه‌ای دارند؟» در همان لحظه جلسه به هم ریخت و وضعیت بسیار مضحکی بر جلسه حکمفرما شد. فرمانده سپاه و لشکر دست‌پاچه شدند و مدارک از دست رئیس رکن دوم به زمین افتاد و صدای آن، جلسه را به هم زد. شاه با ناراحتی بلند شد و در حال ترک جلسه این جمله را گفت: «خدا را شکر کنید که دشمن تان پفیوز است!» و با این وضع، بازدید از لشکر با بدبینی و سردی

به پایان رسید. چند روز بعد فرمانده لشکر تعویض شد، اما آنچه واقعیت داشت این بود که شاه می‌دانست واحدهایی که از ارتش عراق در مقابل ارتش ایران نشان داده شده درست است، اما او تمایل نداشت این ضعف ارتش ایران، به رخ او کشیده شود. این وضع در سال ۱۳۵۱ بود که ارتش ایران خیلی قوی‌تر از سال ۱۳۴۸ بود. باری در ادامه برزو اختلافات در اوایل سال ۱۳۴۸ دو ارتش ایران و عراق در نزدیکی مرزسرزمین‌های خود مستقر شدند و به اصطلاح صف‌آرایی کردند و بروز جنگ بین دو طرف بسیار محتمل بود. علاوه بر لشکر اهواز یک تیپ زرهی از مراغه و یک تیپ پیاده از چهل‌دختر به خوزستان اعزام شدند و در منطقه مرزی از دهلران تا شلمچه در مقابل معابر نفوذی احتمالی ارتش عراق گسترش یافتند، اما همان‌گونه که قبلاً گفتم سیل طبیعی یا ساختگی به ارتش ایران کمک کرد و منطقه بین بستان تا شلمچه که حدود ۱۵۰ کیلومتر بود، به علت آب‌گرفتگی باتلاقی شد. فقط واحد کوچکی در گمرک خرمشهر شرق پل نو و یک گردان مکانیزه هم در کنار جاده جفیر مستقر شدند. سایر عناصر لشکر و واحدهای کمکی در منطقه عملیاتی شوش، دزفول و دهلران مستقر شدند و مسئولیت منطقه مهران هم ابتدا به لشکر کرمانشاه محول شده بود ولی بعد از مدتی به لشکر اهواز واگذار شد که اتفاقاً در طول اختلافات نسبت به سایر نقاط خطرناک‌ترین منطقه بود و تنها نبرد حقیقی در همان محل اتفاق افتاد که بعداً بیان می‌شود.

با تشدید اختلافات در ۲۶ فروردین‌ماه ۱۳۴۸ - پانزده آوریل ۱۹۶۹ - معاون وزیر خارجه عراق، سفیر ایران را در بغداد احضار کرد و یادداشت شدیدالحنی برای ایران داد - متن آن قبلاً بیان شد- بعد از آن وضعیت بحرانی‌تر شد و هر زمان ممکن بود آتش جنگ با انفجار یک گلوله روشن شود. اتفاقاً در همین روزهای سخت بحرانی چنین گلوله‌ای رها شد، ولی بر حسب تصادف منفجر نشد. جریان آن، چنین بود که در آن روزها بر اساس هشدارهای که عراق به ایران داده بود، حرکت کشتی‌ها در اروندرود به مقصد خرمشهر و آبادان با مشکل مواجه شد. دولت ایران تصمیم گرفت این بار بر خلاف سال ۱۳۳۹ برای به کرسی نشاندن حرف خود عکس‌العمل شدید نشان دهد، بنابراین دستور داده شد اولین کشتی با پشتیبانی نیروی دریایی ایران و با پرچم ایران از

اروندروود خارج شود. به خاطر دارم اسم این کشتی ابن سینا بود. برای اینکه ارتش ایران آماده عکس العمل سریع در مقابل عملیات احتمالی ارتش عراق باشد، دستور آماده باش کامل به واحدها داده شد، به نحوی که واحدهای در خط مقدم حتی برای جنگ افزارها گلوله گذاری هم کرده بودند. در آن لحظات، دلهره و اضطرابی خاص وجود داشت. دستور چنین بود که اگر واحدهای عراق مشکلاتی برای حرکت کشتی ابن سینا فراهم کنند، به هر قیمت شده با مشکلات مقابله شود و در مقابل ارتش عراق عکس العمل نشان داده شود؛ اما دستور داده شده بود به هیچ وجه در روشن کردن آتش جنگ پیش دستی نشود. کشتی ابن سینا از بندر خرمشهر به طرف خلیج فارس به حرکت درآمد. همه نیروهای ایران منتظر بروز حوادث احتمالی بودند. کشتی ابن سینا با همروی نیروی دریایی ایران، اروندروود را طی کرد و طبق اطلاعاتی که به قرارگاه لشکر رسید ناوچه های عراقی جلو کشتی ابن سینا را بستند، ولی ناوچه های ایرانی بدون تیراندازی به سمت ناوچه های عراقی پیش رفتند. ضمناً در کرانه شمالی اروندروود چندین قبضه تفنگ ۱۰۶ مستقر شده بود. آنها هم به طرف ناوچه های عراقی نشانه رفتند و نمایش قدرت دادند. ناوچه های عراقی بدون تیراندازی خود را عقب کشیدند و راه را برای عبور کشتی ابن سینا و ناوچه های نیروی دریایی ایران باز کردند و بدین طریق بعد از تشدید بحران، اولین کشتی ایرانی با پرچم ایران از اروندروود عبور کرد و متعاقب آن رفت و آمد کشتی ها با پرچم ایران ادامه یافت، اما یک حادثه جالبی هم در آن روز اتفاق افتاد و آن این بود که طبق دستور، تمامی توپ ها گلوله گذاری کرده بودند تا به محض شروع جنگ از طرف عراق، منابع حیاتی عراق را در کرانه دور اروندروود نابود سازند. در آن لحظات بحرانی یک درجه دار رئیس توپ به لوله توپ تکیه داده بود و سربازی از خدمه توپ بدون توجه به خطر احتمالی، با ماشه توپ بازی می کرد که ناگهان ماشه توپ می چکد و سوزن ضربت می زند و گلوله توپ پرتاب می شود که بر اثر حرکت ناگهانی لوله توپ، دست درجه دار توپ از بازو قطع می گردد و به همین دلیل گلوله توپ رها شده به جای کرانه دور به داخل اروندروود می افتد و اتفاقاً منفجر هم نمی شود و در نتیجه از بروز یک

برخورد خود به خود جلوگیری می‌گردد، زیرا اگر این گلوله توپ به کرانه ارون‌درود در داخل خاک عراق می‌خورد، احتمال بروز جنگ بسیار زیاد می‌شد.

صف‌آرایی نظامی در نزدیکی مرز بین دو کشور همچنان ادامه داشت، ولی از نیمه دوم سال ۱۳۴۸ بحران نسبتاً فروکش کرد و به مرور احتمال برخورد ضعیف‌تر شد. بنابراین تعداد زیادی از واحدهای ایران از مرز به نزدیکی پادگان‌ها بازگشتند و در مناطق پراکندگی خارج از پادگان‌ها گسترش یافتند، تا ضمن آمادگی در مقابل حملات احتمالی هوایی عراق آسیب‌پذیری کمتری داشته باشند. این لشکرکشی ضعف‌های ارتش ایران را روشن کرد و از سال ۱۳۴۸ به بعد بود که شاه ایران به طور بسیار جدی و گسترده به فکر تقویت هر چه بیشتر ارتش افتاد و خرید وسایل و تجهیزات سنگین شامل تانک‌های چیفتن و هواپیماهای جدید و سایر وسایل و جنگ‌افزارها، آغاز شد. نظر به سیاست‌های غرب در آن برهه زمانی، شاه متوجه شوروی شد و مقدار زیادی وسایل سنگین به‌ویژه نفربرهای زرهی، تریلرهای تانک‌بر و خودروهای چرخدار از شوروی خرید. این ژست شرق‌گرایی، کشورهای غرب را وادار کرد تا در فروش اسلحه به ایران سازشکارتر شوند.

اما روابط سیاسی با عراق همچنان تیره بود و مبارزات سیاسی ادامه داشت و پس از این که در آذرماه سال ۱۳۵۰ حاکمیت ایران بر سه جزیره ابوموسی، تنب بزرگ و کوچک اعاده شد، عراق روابط سیاسی خود را به کلی با ایران قطع کرد، یعنی تا آن موقع با وجود آن همه وخامت و بحران روابط سیاسی در سطح کاردار وجود داشت و این خود مسئله‌ای است که در تحلیل سیاسی این بحران شش ساله باید بررسی شود، ولی چون از موضوع گفتار ما که بیشتر هدف جنبه‌های نظامی مسائل می‌باشد، خارج است، از آن می‌گذریم.

نبرد عراق و ایران در منطقه مرزی مهران

واحدهای نظامی، همچنان در نزدیکی مرز مستقر بودند، ولی مذاکرات سیاسی بین دو کشور و در سطح بین‌الملل فعال بود که در نتیجه این فعالیت‌های سیاسی، عراق در مهرماه ۱۳۵۲ تقاضای برقراری مجدد روابط سیاسی کرد. در اواخر سال ۱۳۵۲ سفرا

بین دو کشور مبادله شدند و روابط سیاسی برقرار شد، اما دست‌هایی در کار بود که نمی‌خواست بحران بین ایران و عراق فروکش کند و مسلماً این دست‌ها از آستین امپریالیست‌های شرق و غرب و فروشندگان اسلحه به در آمده بود. بنابراین در همان زمانی که ایران و عراق برای بهبود روابط سیاسی به توافق رسیده بودند، در بهمن‌ماه ۱۳۵۲ نبرد شدیدی بین نیروهای عراقی و ایرانی در منطقه مرزی مهران به وقوع پیوست که دست‌کم برای ایران غیرمنتظره بود. من در روز این نبرد به منطقه عملیات رفته و صحنه نبرد را بازدید کردم. جریان این نبرد ناگهانی چنین بود که منطقه مهران از جمله مناطق مرزی مورد اختلاف بود و در ارتفاعات شمال‌غربی سد کنجان‌چم واقع در شمال مهران، درباره مالکیت چند تپه نظامی در قراردادهای مرزی اختلافاتی بین ایران و عراق وجود داشت. با توجه به صف‌آرایی نظامی در مناطق مورد اختلاف، از جمله نقاطی که از نظر مأموریت نظامی حائز اهمیت فوق‌العاده بود، همین تپه‌ها بودند و به همین علت، هم ارتش ایران و هم ارتش عراق در تمام مدت بحران شش ساله، نیروهای نظامی کافی در آن منطقه مستقر کرده بودند. نیروهای ایرانی معمولاً عبارت بودند از یک گردان پیاده مکانیزه تقویت‌شده با یک گروهان تانک و یک گردان تقویت‌شده توپخانه، یک واحد ژاندارمری مرزی که دارای یک گروهان نیروی عشایری به نام دلاوران بود و بعد از تخفیف بحران دولت ایران به منظور نشان دادن حسن نیت نسبی خود، فرماندهی این منطقه را به ژاندارمری محول کرده بود و واحدهای ارتش را تحت فرماندهی ژاندارمری آن منطقه قرار داده بود. در سال ۱۳۴۸ چند بار واحدهای عراقی مواضع واحدهای ایرانی را در حوالی سد کنجان‌چم و پاسگاه مرزی رضآباد، بهرام‌آباد و فرخ‌آباد گلوله‌باران کردند که واحدهای ما عکس‌العمل نشان دادند و عراقی‌ها دست از ادامه عملیات کشیدند. ذکر این نکته هم ضروری است که یکی از دلایل شدت اختلاف در این منطقه، احداث سد کنجان‌چم به وسیله ایران در مسیر این رودخانه بود که به وسیله آن، آب سد وارد دشت مهران می‌شد؛ زیرا قبل از احداث این سد، تمام آب رودخانه کنجان‌چم که از ارتفاعات ایران تأمین می‌شد، وارد خاک عراق می‌شد و ایران هیچ بهره‌ای از این حق طبیعی خود نمی‌برد. بنابراین سدی در مسیر رودخانه احداث

شده بود تا قسمتی از آب وارد دشت مهران در ایران شود و قسمتی هم به داخل عراق برود و دشت بدره و زرباطیه را در داخل عراق آبیاری کند، اما عراقی‌ها خواهان همه آب رودخانه بودند و می‌خواستند با اشغال ارتفاعات اطراف سد آن را تخریب نمایند. البته سد چندان بزرگ نیست و حالت آب‌بند را دارد، ولی به قدر کافی مرتفع است که آب را وارد دشت مهران کند. بنابراین عراقی‌ها در شمال مهران دو هدف داشتند: اول، اشغال ارتفاعات مشرف به سد کنجان‌چم، دوم، تخریب سد و روانه کردن آب رودخانه کنجان‌چم به خاک عراق.

اما موضوع نبرد این بود که در ساعت ۴ بامداد روز مقرر نیروهای عراقی، با پیش‌بینی‌های قبلی به سمت مواضع نیروهای ایرانی، که در دامنه تپه ۳۴۳ و تپه‌های اطراف آن موضع گرفته بودند، پیشروی کردند. نظر به اینکه در آن موقع نزدیک پنج سال از آغاز بحران می‌گذشت و در این مدت پنج سال به‌طور مداوم واحدهای نظامی و شبه‌نظامی در مواضع و سنگرها مستقر بودند و بعد از سال اول، یعنی ۱۳۴۸ به بعد حوادث مهمی هم رخ نداده بود، این طول زمان به طور طبیعی یک نوع حالت عادی و بی‌تفاوتی برای مدافعین به وجود آورده بود. بنابراین هنگامی که نیروهای عراقی غافلگیرانه به سمت مواضع نیروهای ایرانی پیشروی کردند، ابتدا نیروهای مواضع مقدم ایران غافلگیر شده و تعدادی از آنان که از گروهان دلاوران بودند، شهید و تعدادی دیگر مواضع را ترک کرده ولی بعد از کشف حمله، نبرد سختی بین نیروهای مدافع ایرانی و نیروهای مهاجم عراقی در گرفت و دوازده ساعت به طول انجامید. نزدیک غروب آفتاب روز حمله، عراقی‌ها با دادن تلفات سنگین مجبور به عقب‌نشینی شدند. من همان گونه که قبلاً گفته‌ام در تمام این مدت شش سال مسئول عملیات خوزستان بودم. درست به خاطر دارم کلیه مقامات ایرانی آن قدر به بهبود روابط با عراق خوش‌بین بودند که انتظار یک حمله ناگهانی را نداشتند. در همان روز نبرد مهران، سپاه سوم ایران در حال اجرای تمرین پاسگاه فرماندهی در منطقه عملیاتی خوزستان بود، که لشکر اهواز هسته اصلی این تمرین بود و من هم مسئول اصلی هدایت تمرین لشکر بودم و تمام مقامات نظامی بی‌خبر از وقایع مهران مشغول عملیات تمرینی بودند، تا این که حدود ساعت ۱۱ به

لشکر اطلاع رسید که در منطقه مهران بین نیروهای ایرانی و عراقی نبرد آغاز شده است. علت این تأخیر اطلاعات، نقص سامانه ارتباطی بود؛ زیرا گردان مستقر در مهران باید اطلاعات را به تیپ دزفول می‌داد و تیپ دزفول هم به لشکر مخابره می‌کرد و چون دستور حفاظت مخابراتی این بود که بدون استثنا کلیه پیام‌ها به صورت رمز مخابره شوند و رمز کردن پیام‌ها دست‌کم دو ساعت وقت می‌گرفت، این عامل حفاظتی سبب این کار پرخطر شد. به هر حال در آن زمان از ستاد مشترک به لشکر ابلاغ شده بود که رئیس رکن سوم لشکر شخصاً به منطقه مهران برود و وضعیت را از نزدیک بررسی کند و چگونگی آن را به سرعت گزارش نماید. این پیام نشان می‌داد که ستاد مشترک زودتر از لشکر که در منطقه بود، در جریان امر قرار گرفته بود. علت آن هم وجود شبکه اطلاعاتی ساواک بود که فوق‌العاده قوی‌تر از ارتش بود و بهترین وسیله ارتباطی را در اختیار داشت. ساواک مهران به سرعت وضعیت را به مرکز گزارش کرده بود و احتمالاً به طور مستقیم به اطلاع شاه رسیده بود. باز این نکته را یادآوری می‌کنم که بیان این وضعیت برای روشن‌تر شدن وضعیت ارتش آن روز و مقایسه آن با ارتش ایران در جنگ تحمیلی است. در اجرای این مأموریت به خلبان بالگرد جت رنجر لشکر، دستور دادم که آماده پرواز باشد. به فرودگاه رفتیم؛ اما در فرودگاه تانکر بنزین سوخت ویژه بالگرد آماده نبود، ولی بنزین در حلب موجود بود. بنابراین خدمه بالگرد مجبور شدند با پیت بنزین، آن را سوخت‌گیری کنند. این امر بیش از یک ساعت به طول انجامید. از اهواز به دزفول پرواز کردیم تا در آنجا بالگرد تجدید سوخت کند. در پایگاه هوایی دزفول هم مدتی معطل سوخت‌گیری شدیم، بعد به سمت مهران کردیم. خلبان گفت که اگر با یک باک پر به مهران برویم نمی‌توانیم به اهواز مراجعت کنیم، بنابراین باید در دهلران نیز سوخت‌گیری کنیم که در آنجا هم سوخت‌گیری با حلب بود. سرانجام پرواز ما با بالگرد آن‌قدر به تأخیر افتاد که ما حدود ساعت ۵ بعدازظهر به مهران رسیدیم، در حالی که در ساعت ۴ بعدازظهر جنگ تمام شده بود. من به قرارگاه فرماندهی منطقه مهران رفتم. در مسیر شاهد حمل مجروحان و کشته‌شدگان خودی و دشمن بودم که به عقب‌تر از منطقه نبرد تخلیه می‌شدند. تا به قرارگاه برسم شب فرا رسید و هوا تاریک شد، بنابراین

نتوانستم به خط مقدم جبهه بروم و در قرارگاه با فرمانده و معاون او و همچنین با فرمانده واحد اعزامی از لشکر، درباره چگونگی این نبرد سؤالاتی کردم. نتیجه‌ای که گرفتم این بود که با وجود اینکه نیروهای ایران در مقابل حمله ناگهانی عراق غافلگیر شده بودند و در دقایق اول حمله عراق حدود چهل نفر از افراد گروهان دلاوران کشته شده بودند، ولی واحدهای لشکر با شجاعت جلوی پیشروی واحدهای عراقی را سد کرده و تلفات سنگینی به آنها وارد ساخته بودند که جسد ۲۶ نفر از آنان در خاک ایران افتاده بود و روز بعد به منطقه عقب تخلیه گردید. نتیجه کلی، آن که عراقی‌ها با دادن چند صد نفر تلفات مجبور به عقب‌نشینی شده بودند و طبق گفتار فرماندهان عمل‌کننده در حین عقب‌نشینی، اسرای ایرانی را عمداً کشته بودند. من دو روز در مهران ماندم. البته گزارش لازم را به لشکر مخابره کردم. روز بعد از منطقه نبرد بازدید کردم. نکته بسیار جالب برای من این بود که افراد نیروهای دو طرف در مواضع خود با خیال راحت مشغول آفتاب‌گیری بودند. مانند اینکه اتفاقی نیفتاده است. در موقعی که من با تعدادی از فرماندهان بر بالای تپه ۳۴۳ رفتم، به خیال خودم خواستم تا اصول تأمین نظامی را رعایت کنم. خواستم درازکش کنم و به دیگران هم بگویم که درازکش کنند، اما افسر فرمانده خط مقدم گفت، فلانی نمی‌خواهد درازکش کنید! آنها، یعنی عراقی‌ها، تیراندازی نمی‌کنند. عملاً گفته او درست بود و با وجود اینکه فاصله ما با مواضع عراقی‌ها کمتر از پانصد متر بود، ما در بالای تپه ۳۴۳ ایستاده بودیم. تعدادی از افراد عراقی نیز در بالای تپه مقابل ایستاده بودند و همدیگر را تماشا می‌کردیم؛ اما نه آنها به ما تیراندازی می‌کردند و نه نیروهای ما به آنها. جریان این زد و خورد محلی دوباره سبب تشدید بحران ایران و عراق شد، دولت ایران به این حمله و تجاوز عراق اعتراض کرد و دولت عراق نیز دست بالا گرفت و از ایران به شورای امنیت شکایت کرد و ایران را متجاوز اعلام کرد. همان‌گونه که درباره شروع جنگ تحمیلی این ادعا را داشت، در حالی که واقعیت همان بود که گفتم. در فروردین‌ماه سال ۱۳۵۳ نماینده دبیرکل سازمان ملل بر مبنای شکایت عراق برای تحقیق، ابتدا به عراق رفت و سپس به ایران آمد و از منطقه نبرد بازدید کرد و نتیجه مشاهدات خود را به دبیرکل سازمان ملل داد که به شورای

شش سال روابط بحرانی و انعقاد قرارداد الجزایر / ۱۰۱

امنیت احاله شد و شورای امنیت طی قطعنامه ۳۴۸ طرفین را برای حل اختلاف از طریق مذاکره دعوت کرد.

قطعنامه شورای امنیت، باب مذاکرات مستقیم بین ایران و عراق را برای حل اختلافات گشود. البته مشاجرات درباره زد و خورد مهراں مدتی ادامه داشت که از ذکر آنها خودداری می‌شود. در اجرای مفاد قطعنامه ۳۴۸ شورای امنیت در شهریورماه ۱۳۵۳، نمایندگان طرفین در استانبول با یکدیگر ملاقات و مذاکره کردند. این مذاکرات هفده روز به طول انجامید و مبنای مذاکرات بعدی شد که منجر به انعقاد قرارداد الجزایر گردید. در مهرماه ۱۳۵۳ مذاکراتی بین وزرای خارجه دو کشور در نیویورک انجام شد. ادامه این مذاکرات در آخر دیماه ۱۳۵۳ در استانبول دنبال شد، ولی به توافق نهایی نرسید تا این که کنفرانس سران کشورهای عضو اوپک در اسفندماه ۱۳۵۳ در الجزایر تشکیل شد. در جریان این کنفرانس رئیس جمهور الجزایر تلاش کرد تا ترتیب ملاقات خصوصی بین شاه ایران و صدام حسین، معاون شورای فرماندهی انقلاب عراق را فراهم سازد. این ملاقات صورت گرفت و موافقت‌های کلی درباره حل اختلافات مرزی به عمل آمد و اعلامیه مشترکی منتشر شد که بعد از بیان مقدمه‌ای، چهار اصل اساسی موافقتنامه به این شرح اعلام گردید:

مرزهای زمینی بین دو کشور بر اساس پروتکل ۱۹۱۳ قسطنطنیه و صورت جلسه‌های کمیسیون تعیین مرز سال ۱۹۱۴ تعیین شود.

مرزهای آبی بر اساس خط تالوک تعیین شود.

با این امر دو کشور امنیت و اعتماد متقابل را در امتداد مرزهای مشترک خویش برقرار سازند.

طرفین توافق کردند که اصول یادشده بالا عوامل تجزیه‌ناپذیر جهت یک راه کلی می‌باشد و نقض هر یک از آنها مغایر با روحیه توافق کلی الجزایر است.

۱۰۲ / تاریخ نظامی جنگ تحمیلی تا ۳۱ شهریور ۵۹ ج ۱

به دنبال موافقت‌نامه اصولی الجزایر، کمیسیون وزرای خارجه دو کشور در ۲۴ اسفندماه ۱۳۵۳ در تهران تشکیل شد و یک پروتکل برای موافقت‌نامه الجزایر تهیه گردید و موافقت شد سه کمیته برای علامت‌گذاری مرز خاکی تعیین شود و حدود مرز آبی بر اساس خط تالوک^۱ باشد.

برای ارائه حسن نیت ایران در ششم فروردین‌ماه ۱۳۵۴ به لشکر اهواز که مسئولیت قرارگاه عما (عملیات مشترک اروندرود) را نیز عهده‌دار بود، ابلاغ گردید تا عملیات عما پایان یابد و قرارگاه عما منحل‌شده تلقی گردد. بنابراین این عملیات بعد از شش سال و سه روز که من به نوعی درگیر آن بودم، پایان یافت و دستور داده شد همه واحدهای نظامی نزدیک مرز به پادگان‌ها مراجعت کنند؛ فقط یک واحد کوچک در مواضع عین‌خوش و یک گروهان دژ، در دژهای خط‌مقدم، که در منطقه مرزی شلمچه تا طلاییه در طول ۹۰ کیلومتر احداث شده بود، باقی ماند. در ضمن دستور داده شده مواضع استحکاماتی که بیش از ۷۵ درصد عملیات ساختمانی آنها انجام شده تکمیل شوند و کمتر از آن مقدار یا تخریب شوند یا به همان حال رها شوند. مشروح جریان این عملیات نظامی شش ساله مفصل است و از محدوده این کتاب که هدف از آن، بیان و نگارش تاریخ نظامی جنگ تحمیلی است، خارج می‌باشد، بنابراین به همان مختصر اشاره شده، اکتفا می‌شود.

رابطه ایران و عراق بعد از انعقاد قرارداد الجزایر

در ادامه حل اختلاف در فروردین‌ماه ۱۳۵۴ نخست‌وزیر ایران به دعوت صدام حسین به عراق مسافرت کرد و در پایان این دیدار اعلامیه‌ای حاکی از تأیید مجدد موافقت‌نامه الجزایر منتشر شد. دومین کنفرانس وزیران خارجه ایران و عراق با شرکت وزیر خارجه الجزایر در آخر فروردین‌ماه ۱۳۵۴ در بغداد تشکیل شد و در اردیبهشت‌ماه ۱۳۵۴ صدام حسین به دعوت نخست‌وزیر ایران از ایران بازدید کرد. وی قبل از آمدن به ایران در یک مصاحبه با خبرنگار واشنگتن پست اظهار داشت که درباره امنیت خلیج

^۱. مقیاس‌المیاه که آب رودخانه را در گودترین مسیر رودخانه مابین دو کشور مجاور رودخانه تقسیم می‌کنند.

شش سال روابط بحرانی و انعقاد قرارداد الجزایر / ۱۰۳

فارس با شاه ایران مذاکره خواهد کرد. در پایان سفر صدام حسین به ایران، اعلامیه مشترکی صادر شد که قسمتی از آن چنین بود:

«در مورد روابط دو کشور طرفین، تصمیم قاطع خود را نسبت به اجرای کامل مفاد

توافقنامه الجزایر و پروتکل تهران و تصمیمات گرفته شده در بغداد اعلام داشتند».

صدام حسین در پایان دیدار خود از طرف رئیس جمهور عراق از شاه ایران دعوت

کرد تا به عراق مسافرت کند. سومین اجلاس مشترک وزیران در آخر اردیبهشتماه

۱۳۵۴ تشکیل شد و روش تهیه پروتکل نهایی را مشخص کرد. سرانجام در آخر

خردادماه ۱۳۵۴ عهدنامه مرزی و حسن همجواری بین دو کشور تهیه شد و به امضای

وزرای خارجه دو کشور رسید و بدین طریق اختلاف مرزی چند ده ساله ظاهراً به پایان

رسید. در پنجم دیماه ۱۳۵۴ موافقتنامه‌های دیگری بین ایران و عراق امضا شد و

مراحل رسمی و قانونی معاهدات بین دو کشور و اسناد آن در اول تیرماه ۱۳۵۵ در

تهران بین وزرای خارجه دو کشور مبادله شد و این فصل از روابط پرآشوب خاتمه یافت.

بعد از آن تا زمان پیروزی انقلاب اسلامی ایران روابط بین دو کشور حداقل به ظاهر

خوب بود. بر اساس موافقت‌های انجام‌شده، عراق موافقت کرد که زائران ایران به عتبات

عالیات مسافرت کنند و قرار شد هر سال دوازده هزار زائر به عتبات بروند. در سوم

خردادماه ۱۳۵۷، عراق موافقت کرد این تعداد به ۲۴ هزار نفر و حتی تا ۳۶ هزار نفر در

سال افزایش یابد. در ۲۵ مردادماه سال ۱۳۵۷ یک خبرنگار ایرانی - عبدالله گله‌داری -

در بغداد با صدام حسین مصاحبه‌ای انجام داد و درباره چگونگی رابطه با ایران در مقابل

سؤال خبرنگار، صدام حسین این گونه اظهار کرد که:

«روابط ما با ایران خوب است و روابطی که بر امکان همزیستی میان رژیم‌هایی که

نظام‌های اجتماعی مختلفی دارند، مبتنی است. البته در صورتی که طرفین اراده

کنند از دخالت در امور داخلی طرف دیگر بپرهیزند. وقتی که ایران تمایل خود را

برای برقراری چنین روابطی اعلام کرد و عراق هم همان کار را کرد این رابطه از

مارس ۱۹۷۵ تحقق یافت و هنوز هم در همان جهت ادامه دارد.»

و درباره شورش کردهای عراق گفت: «جنبشی که از ۱۹۶۱ آغاز شده از بین

نرفته و به نظر من کردها از ترکیه پشتیبانی می‌شوند.»

اما دقت در کلمات این نظریه نشان می‌دهد که احساس صدام حسین چندان هم مثبت نبوده است. بعد از انعقاد قرارداد الجزایر، کمیسیون‌های تحدید حدود تشکیل شد و در مرز زمینی بر اساس مفاد قرارداد ۱۹۱۴ علامت‌گذاری آغاز گردید، اما در عمل مشاهده شد که در مرز زمینی تقریباً در همه جا مفاد آن عهدنامه به ضرر ایران بوده است و در نتیجه در قرارداد الجزایر، ایران به حقوق بین‌المللی خود در اروندرود دست یافت؛ در حالی که عراق در موافقت با این قسمت از قرارداد در اروندرود، هیچ چیزی را از دست نداد، زیرا آبراهی بود که قرن‌های متمادی کشتی‌های دو طرف در آن رفت و آمد می‌کردند که باز هم به رفت و آمد ادامه دادند. اما در مرز خاکی در اغلب نقاط قسمت‌هایی از خاک ایران به عراق واگذار شد؛ به‌طور مثال در منطقه کوشک واقع در جنوب غربی اهواز خط مرز به قدری به داخل خاک ایران تغییر یافت که ما مجبور شدیم سه دستگاه از دژهای ساخته شده مرزی را، که طرح آن را من تهیه کرده بودم و اجرا شده بود، تخریب کنیم و آن قسمت از زمین‌های ایران را به عراق تحویل دهیم. این وضع به قدری محسوس بود که در بین افسران ارتش ایران گفت‌وگوهایی حاکی از نارضایتی پیش آمد و قرارداد الجزایر عموماً به ضرر ایران تعبیر شد؛ با این وجود برای احترام به نفس قرارداد، ایران آن را اجرا کرد و میله‌گذاری مرزی آغاز شد و کمیسیون‌های تحدید حدود با فعالیت و نسبتاً با صمیمیت کار خود را دنبال کردند، اما باز وقتی که آخرین لحظات حل اختلافات سپری می‌شد و آخرین جلسه مبادله اسناد مربوط به مشخص کردن نقشه میله‌های مرزی در ۲۴ اردیبهشت‌ماه ۱۳۵۷ در تهران تشکیل شده بود، نماینده عراق استخوانی بر لای زخم چند صد ساله گذاشت و اظهار کرد: درباره ۲۱ میله مرزی باید دوباره بررسی شود تا تغییراتی در محل میله‌ها به نفع عراق داده شود و مسائل دیگری مطرح کرد که سبب تعطیل کار کمیسیون شد، در حالی که قبلاً تمام مسائل حل شده بود و جریان امر آخرین مراحل خود را می‌گذراند. این اقدام نماینده عراق سبب معوق ماندن تبادل اسناد و پایان یافتن کامل اختلافات شد. دولت ایران در ۵۷/۳/۱۷ به این تعویق مبادله اسناد اعتراض کرد و یادداشتی برای وزارت خارجه عراق فرستاد. این موضوع مصادف با شروع حرکت انقلاب اسلامی ایران بود. عراق به یادداشت ایران پاسخی نداد تا اینکه در

شش سال روابط بحرانی و انعقاد قرارداد الجزایر / ۱۰۵

شهریورماه ۱۳۵۹، یعنی بعد از گذشت بیش از دو سال، همین مسئله را بهانه کرد و کاردار سفارت ایران در بغداد را به وزارت خارجه عراق احضار کرد. به او گفته شد که عراق به ناچار برای احقاق حق خود به منطقه زین‌القوس و حوض میمک حمله کرده است؛ یعنی بعد از دو سال پاسخ نامه رسمی سیاسی ایران را با گلوله داد. این وضع اخیر در سه ماهه اول سال ۱۳۵۷ نشان داد که عراق به‌عمد در اجرای کامل مفاد قرارداد الجزایر اختلال ایجاد کرده تا در فرصت مناسب بتواند آن نیت پلید برتری‌جویی خود را در منطقه خلیج فارس به مورد اجرا بگذارد. با توجه به آثار انقلاب در ارتش ایران، رهبر عراق به زعم خود بهترین فرصت را در اواسط سال ۱۳۵۹ و بعد از جریان کودتای نافرجام تیرماه پایگاه هوایی همدان و واحدهای دیگر که به سبب آن الزاماً تعدادی از افراد ارتش از رده خارج شدند، به دست آورد و دستور حمله به ایران را صادر کرد؛ به‌طوری که شنیده شد درباره آغاز جنگ در مقابل مخالفان، خود گفته بود:

«هم اکنون بهترین فرصت تاریخی برای نشان دادن برتری عراق در خلیج فارس رسیده است.»

بنابراین جنگ را آغاز کرد و در فصول بعدی به این موضوع خواهیم پرداخت

فصل دوم

از انقلاب اسلامی ایران تا آغاز جنگ

بخش یکم

روابط عراق با جمهوری اسلامی ایران

در پایان فصل اول گفتیم قرارداد الجزایر مرحله تکمیلی خود را می‌گذرانند و در ۲۴ اردیبهشت‌ماه ۱۳۵۷ کمیسیون مبادله اسناد نهایی در تهران تشکیل شده بود. نقشه‌ی جای مشخص‌کننده‌ی میله‌های مرزی تهیه گردیده بود و بهبود زخم چند صد ساله اختلافات، آخرین روزهای خود را می‌گذرانند. به ناگاه نماینده عراق موضوعی را مطرح کرد که استخوان لای زخم باقی ماند تا دولت عراق در آینده بتواند به ادعای لزوم جراحی مجدد، این زخم چند صد ساله را چرکین کند و آن ادعا، لزوم تجدید نظر در محل ۲۱ میله مرزی بود^۱، در حالی که برابر اعتراف خود عراق^۲ برای اجرای مفاد قرارداد در مرز زمینی بین دو کشور اقداماتی در مدت زمان کوتاه انجام گرفت و کارشناسان ۶۰۱ پایه مرزی جدید در میان پایه‌های مرزی قبلی نصب کردند و کل تعداد پایه‌های مرزی نصب‌شده از خین در جنوب تا نقطه تلاقی مرز ایران و ترکیه و عراق به ۷۲۶ عدد رسید و توافق شد نقشه ۱:۲۵۰۰۰ هوایی تهیه و محل دقیق میله‌ها در آن برده شود. اما چرا در آخرین لحظات نماینده عراق از امضای اسناد و مدارک نهایی و مبادله آن خودداری کرد، بحثی است که باید در تحلیل سیاسی جنگ به آن پرداخته شود. تنها مطلبی که در این بررسی به آن اشاره می‌کنیم این است که جرقه جنگ تحمیلی به طور جدی ابتدا در همان محل میله‌های مورد نظر عراق، یعنی در منطقه‌های زین‌القوس، سیف‌سعد و حوض میمک مشتعل شد و این حادثه این تصور را در ذهن بررسی‌کننده به وجود می‌آورد که آیا واقعاً این اقدام عراق طبق یک طرح راهبرد

^۱. کتاب تحلیل جنگ تحمیلی عراق علیه ایران

^۲. ترجمه از کتاب مطامع پارسی‌ها در شط‌العرب

پیش‌بینی شده برای یک زمان مناسب جهت وادار کردن ایران برای تجدیدنظر در قرارداد ۱۹۷۵ الجزایر نبوده است. به هر حال این مسئله سبب شد که تنظیم اسناد و مدارک و نقشه‌های مرزی بر اساس قرارداد ۱۹۷۵ الجزایر، آخرین مرحله خود را نگذراند و باز مانند چند صد سال گذشته قسمتی از اختلافات لاینحل بماند. با وجود تلاش ایران برای کشاندن عراق به پای میز مذاکره و حل آخرین قسمت مورد بحث که طی یادداشت رسمی وزارت خارجه مورخه ۱۳۵۷/۳/۱۷ به عراق اعلام شد، عراق به یادداشت ایران پاسخی نداد و تلاش ایران به نتیجه نهایی نرسید در حالی که این امر با شروع حرکت انقلابی مردم ایران همزمان شده بود. باز این سؤال مطرح می‌شود که آیا وضعیت سیاسی در حال تحول آن روز ایران، عراق و همدستانش را وسوسه نکرده تا از پایان دادن به اختلافات مرزی با ایران خودداری کنند و به امید ایجاد شرایط مناسب‌تر برای تحمیل خواسته‌های خود به ایران باشند؟ چنانکه عملاً همین طور شد و در شهریورماه ۱۳۵۹، یعنی بیش از دو سال بعد از تاریخ آخرین جلسه کمیسیون حل اختلاف، وزارت خارجه عراق کاردار سفارت ایران در بغداد را احضار کرد و یادداشت شدیداللحنی که جنبه اولتیماتوم داشت، به وی تسلیم نمود که حاکی از این بود که عراق بناچار برای احقاق حق خود به منطقه زین‌القوس و حوض میمک حمله کرده است. درباره این مسئله و چگونگی آغاز جنگ تحمیلی در فصول آینده بیشتر خواهیم گفت.

مخالفت عراق با حرکت انقلابی ایران

از آغاز حرکت انقلاب اسلامی ایران، حکومت عراق با این حرکت موافقت چندانی نداشت. گرچه حکومت عراق هرگونه تضعیف موقعیت شاه ایران را موهبت بزرگی برای خود می‌دانست، اما این موضوع کاملاً روشن بود که حکام بعثی عراق بنا به راهبرد کلی خود بهترین منطقه را برای نشان دادن برتری خود، منطقه خلیج فارس می‌دانستند؛ ولی در این منطقه حریفی قوی‌تر از آنها وجود داشت و آن هم حکومت ایران بود. بنابراین هر قدر این حریف ضعیف‌تر می‌شد، عراق به همان قدر برای وصول به هدف‌های راهبردی خود امکانات بیشتری به دست می‌آورد. بنابراین اگر حکومت عراق در تجزیه و

تحلیل موقعیت و وضعیت قبل از پیروزی انقلاب ایران به این نتیجه رسیده بود که پایه‌های حکومت شاه به لرزه درآمده است، طبیعتاً به طمع بهره‌برداری از این موقعیت ایران برمی‌آمد، اما تا شهریورماه سال ۱۳۵۷ که حرکت انقلابی ایران به صورت کاملاً جدی و گسترده از تهران آغاز شد، وضع ایران برای عراق مانند همه محافل سیاسی ایران و جهان مبهم بود، بنابراین حکومت عراق روابط عادی خود را به ظاهر با حکومت موجود ایران حفظ کرد و فقط تکمیل قرارداد الجزایر را به تعویق انداخت. به مرور که ماهیت انقلاب ملت ایران شکل مذهبی خود را بروز داد، حکام عراق در تردید فرو رفتند؛ زیرا اصولاً نظریه حزب بعث که فلسفه سیاسی حکومت عراق بود، با مذهب چندان میانه خوبی نداشت. حتی می‌توان گفت تا حدودی ضدمذهب بود. بنابراین حکومت عراق در مقابل دو مسئله قرار گرفت که عبارت بودند از استقبال از تضعیف قدرت شاه ایران و یا حمایت از استحکام رژیم سلطنتی ایران که عراق راه دوم را انتخاب کرد و اولین قدم را در مخالفت با حرکت انقلاب اسلامی ایران، از عراق بود. حکومت عراق در این باره می‌گفت که برای حفظ جان امام خمینی(ره) در مقابل تهدیدهای احتمالی عوامل شاه ایران، از ایشان خواسته عراق را ترک کند^۱ و اضافه می‌کرد که ما از امام خمینی(ره) خواستیم یا به فعالیت سیاسی خود در عراق خاتمه دهد و یا این که از عراق خارج شود. اما بعد از این جریان موضوع دیگری پیش آمد که نشانگر حمایت حکام عراق از رژیم سلطنتی ایران بود و آن پذیرایی از همسر شاه در عراق بود. در پاییز سال ۱۳۵۷ همسر شاه به‌عنوان زیارت عتبات به عراق رفت. او از این مسافرت دو هدف داشت: اول فریبکاری و تظاهر به اینکه شاه و خاندان او پایبندی شدیدی به ائمه اطهار(ع) دارند تا بدین وسیله احساسات برانگیخته شده ملت ایران را که علیه بی‌بندوباری‌ها و جشن‌های فرهنگ و هنر آن‌چنانی شیراز و امثال آن بود، تسکین دهد، دوم اینکه با ملاقات با رهبران عراق و بعضی رهبران میانه‌رو روحانی ساکن عراق حمایت آنان را از رژیم سلطنتی ایران جلب نماید. به همین منظور همسر شاه در بغداد با صدام حسین ملاقات کرد و جریان این ملاقات از تلویزیون

^۱. کتاب جنگ ایران و عراق تهیه شده در عراق

ایران پخش شد و من خود آن را مشاهده کردم، اما این تلاش مذبحانه رژیم سلطنتی ایران سودی در بر نداشت و حکومت بعثی عراق نتوانست کمکی به بقای آن رژیم کند. سرانجام شاه و خانواده‌اش در ۲۶ دی‌ماه ۱۳۵۷ مجبور به ترک ایران شدند و در ۲۲ بهمن‌ماه ۱۳۵۷ حرکت انقلابی مردم ایران، که هدف اساسی آن برچیدن دستگاه سلطنتی و جایگزین کردن یک حکومت مبتنی بر عدالت اسلامی بود، به ثمر رسید و دولت جمهوری اسلامی در ایران برقرار شد.

بعد از پیروزی انقلاب اسلامی و برقراری جمهوری اسلامی در ایران، عراق مانند سایر کشورهای جهان در مقابل یک دولت جدید و با یک عقیده جدید که ریشه مذهبی داشت، قرار گرفت و با توجه به عقیده ضد مذهبی حزب بعث عراق، به‌طور طبیعی رژیم عراق نمی‌توانست نظر خوبی نسبت به دولت مذهبی ایران داشته باشد. بنابراین روابط عراق با دولت جدید ایران چندان دوستانه نبود و عراق نیز در کتاب جنگ ایران و عراق صفحه ۲۶ به این موضوع اعتراف کرده است. با این وجود بعد از پیروزی انقلاب اسلامی ایران دولت عراق این پیروزی را به ملت ایران تبریک گفت و به ظاهر حالت دوستانه‌ای با رژیم ایران به خود گرفت و بعد از انتخابات دوازدهم فروردین ۱۳۵۸ ایران و تعیین نوع حکومت در ایران که دولت جمهوری اسلامی بود و با ۹۸/۲ درصد رأی مستقیم ملت ایران، مورد تصویب قرار گرفت، حکومت بعثی عراق در همسایگی خود، یعنی ایران در مقابل عمل انجام‌شده تشکیل یک حکومت اسلامی قرار گرفت. بنابراین احمد حسن‌البکر، رئیس‌جمهور عراق، در پنجم آوریل ۱۹۷۹ - شانزدهم فروردین ۱۳۵۸ - پیام تبریکی برای رهبر کبیر انقلاب ایران فرستاد و امام پاسخی بر مبنای معیارهای اسلامی به تلگراف رئیس‌جمهور عراق داد که طبعاً خارج از قواره دیپلماسی کم‌محتوا و پرتشریفات شناخته شده بین‌المللی بود. حکومت عراق برداشت سویی از پاسخ امام کرد^۱. و بر همین اساس از آغاز پیروزی انقلاب، در عمل، روش چندان دوستانه‌ای با ایران در پیش نگرفت. از جمله شواهد این امر پناه دادن فراریان وابسته به رژیم سلطنتی ایران در عراق و کمک کردن به آنان برای پایه‌ریزی گروه‌های ضدانقلاب

^۱. کتاب جنگ ایران و عراق تهیه شده در عراق

سلطنت طلب علیه جمهوری اسلامی ایران بود. لازم است یادآور شوم که در مدت زمان اختلافات شش ساله ایران و عراق از ۱۳۴۸ تا ۱۳۵۴ نیز، عراق ابتدا همین روش را در پیش گرفت و سپهبد «تیمور بختیار» را، که اولین رئیس ساواک ایران و یکی از پرقدرت‌ترین افراد رژیم سلطنتی بود و بعد از مدتی به علل سیاسی که جای بحث آن در اینجا نیست از ایران فرار کرد. در عراق پناه داد و در آن کشور هسته مرکزی ضد رژیم سلطنتی ایران را تشکیل داد. اما زمانی که عراق احساس کرد به وسیله حمایت از سپهبد بختیار نمی‌تواند فشاری بر رژیم سلطنتی ایران وارد سازد، وسایل ترور و قتل او را فراهم کرد و تیمور بختیار در عراق به قتل رسید. عراق بعد از تثبیت رژیم جمهوری اسلامی ایران در ایران ضمن اینکه نظر مساعدی به آن نداشت، به مرور اقدامات علیه رژیم ایران را با حمایت سازمان‌دهی ضدانقلابیون ایران به‌ویژه در خوزستان و همچنین در داخل خاک عراق تشدید کرد، اما در اوایل این حرکت علیه ایران به آرامی پیش رفت و برای پی‌بردن به چگونگی سیاست کلی ایران، درباره وضعیت منطقه خلیج فارس از جمله عراق، دولت عراق در سه فوریه ۱۹۷۹ از نخست وزیر حکومت موقت ایران - مهندس مهدی بازرگان - دعوت کرد از کشور عراق دیدن کند. از آنجا که شرایط داخلی ایران بعد از انقلاب به‌ویژه درباره دولت موقت مهندس بازرگان به هیچ وجه مناسب برای انجام این مسافرت به عراق نبود، نخست وزیر ایران موفق به دادن پاسخ مناسب و اعلام قبول یا رد دعوت حکومت عراق نشد.^۱ حکومت عراق از اوایل سال ۱۳۵۸، که فعالیت گروه‌های سیاسی مخالف جمهوری اسلامی ایران آغاز شد، از گروه‌های مخالف حمایت کرد. این امر در خوزستان و به خصوص در خرمشهر کاملاً مشهود شد. از جمله گروه‌هایی که از اوایل سال ۱۳۵۸ علیه حکومت مرکزی ایران دست به اقدامات خرابکاری و تبلیغات ضددولتی و براندازی زدند، گروه‌های چپ‌گرای خوزستان بودند که مرکز فعالیت خود را در شهر خرمشهر قرار داده بودند و کنسولگری عراق در خرمشهر نیز با استفاده از همه امکانات خود از گروه‌های ضددولتی پشتیبانی می‌کرد، گرچه از نظر دیپلماسی تلاش می‌شد روابط بین دو کشور به صورت حسنه باقی بماند. چنانکه در

۱. کتاب جنگ ایران و عراق تهیه شده در عراق

اوایل خرداد، سفیر ایران در عراق، حجت‌الاسلام دعایی اعلام کرد زیارت عتبات عالیات برای مردم ایران آزاد است^۱ و روابط ایران و عراق را خوب توصیف کرد؛ اما دولت عراق خارج از قواره‌های دیپلماسی نسبت به حرکت انقلاب اسلامی در ایران و سایر کشورهای مسلمان احساس نگرانی کرد و روحانیون شیعه را در تنگنا و مضیقه گذاشت، به طوری که شهید آیت‌الله محمد باقر صدر تصمیم گرفت از آن کشور خارج شود^۲ و بر خلاف دیدگاه سفیر ایران در عراق، حکومت عراق مخالفت خود را در زمینه‌های مختلف نسبت به حکومت نوپای ایران نشان داد.

در دهم خردادماه ۱۳۵۸ فعالیت گروه‌های مخالف حکومت جمهوری اسلامی ایران در خوزستان شدت گرفت. تظاهرات و اقدامات شدیدی علیه دولت مرکزی از طرف مخالفان ابراز شد و نیروهای امنیتی به مقابله برخاسته و زد و خورد خونین در خرمشهر در گرفت که در آن دو نفر کشته و ۷۶ نفر مجروح شدند^۳. این مخالفان که اعضای کانون خلق عرب بودند، از طرف عراق حمایت می‌شدند. حادثه خونین خرمشهر سبب شد که دولت ایران تعدادی نیروی انتظامی به خرمشهر و آبادان بفرستد و امنیت را در آن منطقه برقرار نماید، اما دولت عراق ژست نامناسبی در مقابله با این کار گرفت و پاسگاه‌های مرزی آن منطقه را با نیروهای نظامی بیشتری تقویت کرد^۴. در نهم خرداد نیز بالگردهای عراقی بر فراز اروندرود به پرواز درآمدند و به حریم هوایی ایران تجاوز کردند و بر فراز پاسگاه ژاندارمری خسروآباد ظاهر شدند و ناوچه‌های مسلح عراقی در اروندرود به گشت‌های غیرعادی پرداختند. در مقابل این اعمال خصمانه، استاندار خوزستان در گفت‌وگو با عشایر عرب از دولت‌های همسایه گله کرد و اظهار نمود که دولت عراق اسلحه در اختیار شورشیان خوزستان قرار می‌دهد و دولت کویت نیز علناً مردم عرب‌زبان ایرانی ساکن خوزستان را به شورش دعوت می‌نماید^۵. اقدامات خصمانه

۱. کیهان ۲ و ۶ خرداد ۱۳۵۸

۲. کیهان ۸ خرداد ۱۳۵۸

۳. کیهان ۱۰ خرداد ۱۳۵۸

۴. کیهان ۱۲ خرداد ۱۳۵۸

۵. کیهان ۱۳ خرداد ۱۳۵۸

دولت عراق همچنان شدت می‌گرفت؛ به نحوی که در پانزده خرداد ۱۳۵۸، هواپیماهای عراقی دهکده‌های مرزی ایران را در منطقه قره‌شیر بمباران کردند که در نتیجه آن شش نفر از روستاییان شهید و چهار نفر مجروح شدند و تعدادی از دام‌های روستاییان نیز از بین رفتند. سرانجام اختلافات عراق با ایران چنان بالا گرفت که کم‌کم مسئله میانجیگری مطرح شد و در محافل سیاسی چنین احتمال داده شد که ممکن است حافظ اسد، رئیس‌جمهور سوریه درباره حل مسائل مورد اختلاف بین ایران و عراق، میانجیگری کند^۱. ایران به عراق هشدار داد از تمرکز نیروهای نظامی در مرز و پشتیبانی از گروه‌های ضدانقلاب ایران خودداری کند. این مسائل کم‌کم به محافل بین‌المللی کشیده شد؛ در روزنامه‌السیاسه چاپ کویت نوشته شد حافظ اسد مناسب‌ترین کسی است که می‌تواند بین ایران و عراق میانجیگری کند. اقدامات خصمانه عراق نسبت به ایران سبب تهییج احساسات مردم ایران شد و تظاهراتی در شهرهای ایران به‌ویژه در خوزستان علیه اقدامات دولت عراق انجام گرفت. وضعیت روز به روز وخیم‌تر شد و عملیات نظامی در مرزها انجام گردید که در بخش مربوط به عملیات نظامی محدود در مرزها بیان خواهد شد.

بررسی ابعاد کلی اختلافات بین ایران و عراق

ریشه‌های اساسی اختلافات ایران و عراق بعد از پیروزی انقلاب اسلامی شامل دو بخش کلی بود که عبارت بودند از: ریشه عقیدتی و ریشه سیاسی. ریشه سیاسی ادامه همان اختلافات چند صد ساله بود که بعد از روی کار آمدن رژیم جمهوری در عراق و به‌ویژه بعد از قرار گرفتن قدرت کامل حاکم بر عراق به دست حزب بعث، شدیدتر شد؛ زیرا حزب بعث با تکیه بر فلسفه ناسیونالیسم افراطی عراقی در قالب پان‌عربیسم عمومی هدف‌های راهبرد سیاسی، اقتصادی و نظامی مهمی را در حوزه خلیج فارس و کشورهای عربی خاورمیانه برای خود انتخاب کرده بود و تمام تلاش و امکانات خود را برای نیل به آن هدف‌ها به کار می‌برد و ما برای روشن شدن ماهیت آن قسمت از هدف‌های راهبرد

^۱. کیهان ۱۶ خرداد ۱۳۵۸

عراق که با منافع کلی ایران ارتباط پیدا می‌کند با استفاده از اسناد و مدارک خود عراق که در دسترس ما قرار گرفت در بخش دوم بیان کرده‌ایم، بنابراین در این قسمت به همین اشاره اکتفا می‌کنیم. و اما درباره ریشه‌های عقیدتی؛ این موضوع بعد از پیروزی انقلاب اسلامی ایران به وجود آمد و حرکت نهضت جهانی اسلام که متکی بر عقاید اسلامی است تقریباً تمام ملت‌ها و حکومت‌های جهان را تکان داد و دنیا را با یک پدیده جدیدی مواجه کرد که با وجود اینکه چهارده قرن بر حدود یک‌چهارم جمعیت کره زمین از نظر عقیدتی حاکم بود، ولی از نظر شکل ظاهری حکومت، آثار ظاهری نمایانی نداشت و حکومت صدر اسلام و دوران خلافت بنی‌امیه و بنی‌عباس نیز گرچه این دو حکومت چندان اسلامی نبودند از خاطره‌ها رفته بود و انقلاب اسلامی ایران یک نوع حکومت جدیدی به دنیا عرضه کرد که با اصول نظام‌مند حکومت‌های شرقی و غربی موجود در جهان هماهنگی چندانی نداشت، زیرا این حکومت، قدرت را فقط ناشی از خداوند و بعد مردم می‌دانست و اساس حکومت اسلامی، قرآن است که از منبع وحی الهی نازل شده و مافوق تمام قوانین بشری است؛ در حالی که در حکومت‌های شرقی یا غربی اساساً دین و مذهب و اعتقادات مذهبی نقشی در اداره کشور ندارند. بنابراین غیرعادی به نظر رسیدن هر پدیده جدید برای مردم و مقاومت‌های معمولی برای پذیرش آن، در مقابل پدیده جدید حکومت اسلامی ایران نیز وجود داشت. مقاومت‌ها و مخالفت‌هایی از جانب افراد، گروه‌ها، ملت‌ها و حکومت‌ها ظاهر شد، البته یک دلیل عمده مخالفت با جمهوری اسلامی از بین رفتن و یا تهدید منافع سایر کشورها در ایران اسلامی و منطقه بود و این مقاومت و مخالفت در حکومت‌های کشورهای اسلامی که مردمانی مؤمن و معتقد به دین اسلام دارند، بیشتر نمایان شد. در عراق نیز که از نظر ترکیب مذهبی جمعیت آن کشور، بیش از پنجاه درصد آن شیعه مذهب هستند و همچنین از نظر دارا بودن مرز مشترک طولانی قریب ۱۳۰۰ کیلومتر و قرار گرفتن مقابرتبرکه عتبات در آن کشور و حرکت‌های ضد مذهبی که رژیم بعث عراق در جامعه عراق می‌کرد، تأثیر پیروزی انقلاب اسلامی ایران به طور طبیعی بیشتر از سایر کشورهای جهان بود، بنابراین این امر حکومت بعثی عراق را به وحشت انداخت و آنها تصمیم

گرفتند با حداکثر توان خود از موفقیت نهایی انقلاب اسلامی ایران جلوگیری کنند و با وارد کردن ضربات انهدامی به انقلاب اسلامی ایران، آن را سرنگون سازند و یا حداقل در داخل مرزهای ایران متوقف نمایند. برای این منظور اولین عملیات ستیزه‌جویانه عراق با انقلاب اسلامی ایران تشکیل جبهه مخالف ایران به نام جبهه رهایی‌بخش خلق عربستان - خوزستان - و دادن اسلحه و تجهیزات و آموزش نظامی به آنان بود. دومین حرکت ستیزه‌جویانه، ارباب، تهدید، دستگیری، بازداشت و اعدام رهبران مذهبی امثال آیت‌الله محمدباقر صدر و خانواده آیت‌الله حکیم و دیگران بود. برای این که از هدف اصلی خود در نگارش این تاریخ دور نشویم از بحث بیشتر در این باره خودداری می‌کنیم، اما ذکر این نکته را برای تاریخ ضروری می‌دانیم که بعد از پیروزی انقلاب اسلامی ایران بنا به خاصیت طبیعی هر انقلاب نابسامانی‌هایی در نظام حکومتی و مدیریت کلی کشور ایران به وجود آمد و اشخاص غیرمسئول غالباً بدون توجه به حساسیت مسائل کلی که ناشی از عدم آگاهی کافی آنان از مسائل اداره کشور بود، اظهاراتی در محافل و مجالس کردند که به هیچ وجه جنبه رسمی نداشت و فقط اعتقادات شخصی آنان یا بهتر است گفته شود احساسات تهییج شده آنان به علت پیروزی مکتب اعتقادی‌شان بود. این‌گونه اظهارات نمی‌توانست بیانگر خط مشی رسمی حکومت جمهوری اسلامی ایران باشد، اما در مجامع بین‌المللی خارج از ایران گاهی آن اظهارات غیررسمی ملاک خط مشی حکومت جمهوری اسلامی ایران قرار می‌گرفت و این امر بر تشدید اختلافات کشورهای دیگر با ایران می‌افزود، در حالی که این شرایط در تمام انقلاب‌های بزرگ دنیا وجود داشته است و برای پی بردن به این شرایط، کتاب کالبدشکافی چهار انقلاب نوشته «کوین بریتون»، استاد دانشگاه آمریکایی، می‌تواند پاسخگوی قانع‌کننده‌ای باشد.

پیروزی انقلاب اسلامی و تأثیر آن در محافل مذهبی عراق

آثار پیروزی انقلاب اسلامی در محافل مذهبی عراق، فوق‌العاده هیجان‌انگیز بود، به طوری که مردم عراق در بغداد به طرفداری از انقلاب اسلامی ایران تظاهرات عظیمی برپا کردند و طلاب حوزه‌های علمیه عراق نیز احساسات موافق نشان دادند؛ به نحوی که در ۲۳ خرداد ۱۳۵۸ درگیری‌هایی بین تظاهرکنندگان و مأموران امنیتی عراق به وجود

آمد و تعدادی از طلاب علوم دینی و مردم مسلمان عراق بازداشت شدند و دولت عراق به ایران رسماً هشدار داد. روزنامه «الثوره»، ارگان رسمی حزب بعث عراق، به رهبران ایران اخطار کرد در روابط خود با عراق آتش‌بازی نکنند و برای اولین بار رسماً از رهبران ایران خواست تا سه جزیره تنب کوچک، بزرگ و ابوموسی را به اعراب که به قول خودشان صاحبان اصلی آنها هستند بازگرداند.^۱ امام خمینی(ره) در مقابل این حرکت تند ضدایرانی و ضدمذهبی مقامات عراقی پیامی فرستاد و آنها را از این‌گونه اعمال برحذر داشت.^۲ بر اثر فشار افکار عمومی مردم مسلمان عراق آیت‌الله محمدباقر صدر، رهبر شیعیان عراق، از زندان آزاد شد و آیت‌الله خوبی مرجع تقلید شیعیان عراق به‌عنوان اعتراض به اعمال ضداسلامی حکومت عراق از نجف خارج شد و به کوفه مهاجرت کرد.

در ۲۶ خرداد ۱۳۵۸ روزنامه الثوره عراق حملات شدیدی به ایران کرد و مطالبی به «نام حمایت از خلق‌های عرب خوزستان» علیه حکومت ایران نوشت. این حمله تبلیغاتی به‌دنبال حمله هواپیماهای عراقی به داخل مرز ایران در دو روز پیش از آن بود.^۳ حمله هوایی عراق در منطقه پاسگاه‌های انجیره، نی‌خزر و هلاله انجام گرفته بود و همزمان با حمله هوایی عراق، نیروهای زمینی عراق نیز پاسگاه‌های مرزی را مورد تهدید قرار داده بودند که پس از رسیدن قوای کمکی ایران به پاسگاه‌ها نیروهای عراق به داخل مرز عراق عقب‌نشینی کردند. در روزهایی که مقامات بعثی عراق سنگ خلق عرب را به سینه می‌زدند، آیت‌الله «شبیر خاقانی»، رهبر مذهبی خوزستان، از تمام اهالی خوزستان خواست از هرگونه نفاق و تفرقه‌جویی کنند و با هم متحد شوند و به ریسمان الهی چنگ بزنند. مردم مسلمان دزفول نیز در راهپیمایی عظیم شرکت کرده و انزجار خود را از اقدامات دولت عراق نسبت به ایران ابراز داشتند.

۱. کیهان ۲۳ خرداد ۱۳۵۸

۲. کیهان ۲۴ خرداد ۱۳۵۸

۳. کیهان ۲۶ خرداد ۱۳۵۸

حرکت اسلامی مردم عراق روز به روز شدیدتر می‌شد و کنترل حکومت عراق نیز تشدید می‌گردید، ولی این حرکت مردم عراق افکار حکام بعثی را پریشان می‌کرد. صدام حسین برای دگرگون جلوه دادن انقلاب اسلامی ایران سخنانی ایراد کرد و اعمال حکومت ایران را غیراسلامی خواند و تأکید کرد که جوانان عراق را باید از گرایش به چنین اسلامی بر حذر داشت.^۱ هنوز مسئله اختلافات به طور رسمی بین حکومت ایران و عراق مطرح نشده بود و هر دو طرف سعی می‌کردند از این که به این مسئله جنبه رسمی و سیاسی دهند، خودداری شود، بنابراین سفیر عراق که مدت مأموریتش در ایران تمام شده بود، ایران را ترک کرد و هنگام ترک ایران در مصاحبه‌ای از بروز حوادث مرزی اظهار تأسف نمود و آن را به دلیل ادامه عملیات درون‌مرزی ارتش عراق که در تعقیب عوامل مخالف در داخل خاک عراق انجام می‌گرفت، تلقی کرد.^۲

استاندار خوزستان برای ابراز حسن نیت ایران نسبت به همسایگان در ۲۹ خرداد اعلام کرد که ایران نسبت به هیچ یک از همسایگان خود احساس دشمنی ندارد، ولی ضعفی هم در مقابل آنان ندارد.

در این روز به دنبال دیدار حافظ اسد، رئیس‌جمهور سوریه، از عراق، اتحاد سوریه و عراق رسماً اعلام شد، ولی بعد از مدت کوتاهی این اتحاد از هم گسست و یاسر عرفات در ریاض اعلام کرد که سازمان آزادی‌بخش فلسطین تلاش می‌کند بین ایران و عراق رابطه‌ی حسنه برقرار کند. مسئله انقلاب اسلامی ایران روز به روز برای دنیا اهمیت بیشتری پیدا می‌کرد و حکومت‌های مخالف آن دست به اقدامات تبلیغاتی سیاسی شدیدی می‌زدند. در محافل بین‌المللی شایعه شد که آمریکا قصد دارد یک نیروی یکصد هزار نفری برای کنترل خلیج فارس به این منطقه اعزام کند.^۳ سرانجام در ۳۱ خرداد، آیت‌الله روضانی، نماینده امام در عراق به‌وسیله عوامل امنیتی عراق دستگیر شد و در نجف حکومت نظامی اعلام گردید. در شهرهای بصره، سماوه و بغداد نیز وضع ناآرام شد

^۱. کیهان ۲۷ خرداد ۱۳۵۸

^۲. کیهان ۲۷ خرداد ۱۳۵۸

^۳. کیهان ۳۱ خرداد ۱۳۵۸

و تیرگی روابط ایران و عراق جدی‌تر شد، به‌نحوی که دکتر ابراهیم یزدی، وزیر خارجه ایران ضمن اعتراف به آن گفت: «تیرگی روابط ایران و عراق به نفع این کشورها نیست، بلکه به نفع امپریالیسم جهانی است.» دکتر یزدی درباره تجاوزات مرزی عراق گفت: «عراقی‌ها کراراً به مرزهای ایران تجاوز کرده‌اند و ما هم رزمایشی نظامی در نزدیکی مرز انجام دادیم تا به دولت عراق نشان دهیم که قدرت نظامی ایران آن‌طور هم که آنها فکر می‌کنند، متلاشی نشده است و ما قادر به دفاع از خود هستیم، اما اعلام می‌کنیم که هرگونه اختلاف بین دو کشور به نفع هیچ کدام از کشورهای این منطقه نیست بلکه به نفع آمریکا و صهیونیسم است. بنابراین کوشش می‌کنیم از طریق دیپلماسی از تشدید اختلافات جلوگیری کنیم.^۱»

روز بحران در منطقه خلیج فارس آثار اقتصادی را به‌وجود آورد، به‌طوری که قیمت نفت این منطقه به ۲۳ دلار افزایش یافت.

مسئله‌ای که از نظر ملت ایران اهمیت فوق‌العاده داشت، این بود که در همان موقعی که تهدید عراق در مرز غربی ایران رو به شدت بود، به‌دلیل نابسامانی داخلی ایران بعد از انقلاب، افکار تندى علیه ارتش در بعضی محافل ایران وجود داشت که حتی به مقامات رسمی نیز سرایت کرده بود و صحبت از انحلال کامل یا کاهش قدرت نظامی ایران بود، به‌نحوی که رادیو لندن از قول دکتر یزدی وزیر خارجه ایران گفت، بعضی سلاح‌هایی که دولت ایران در زمان شاه خریداری کرده است دیگر مورد لزوم ارتش ایران نیست و ایران مایل است این وسایل را به آمریکا بفروشد. رادیو کلن از ورود یک هیئت آمریکایی به ایران برای خرید وسایل فروخته شده قبلی خبر داد. این سلاح‌ها عبارت بودند از هواپیماهای جنگی جدید، موشک‌های هدایت‌شونده و سامانه رادارهای نظامی که بر اساس قرارداد بین ایران و آمریکا، ایران حق فروش این وسایل را به کشور دیگری نداشت.^۲ البته همین امر دلیلی بود بر این که دولت ایران به هیچ وجه قصد تجاوز به خاک کشوری را ندارد.

^۱. کیهان ۳ تیرماه ۱۳۵۸

^۲. کیهان ۹ تیرماه ۱۳۵۸

در تیرماه ۱۳۵۸ صدام حسین در مصاحبه با هفته‌نامه اشپیگل گفت: «ایران قصد دارد روابط خود را با اعراب بهبود بخشد» و درباره اختلاف عراق با ایران گفت: «ما به حفظ حسن همجواری علاقه‌مندیم» و درباره رهبران ایران اظهار نظر کرد که «آنها قصد دارند روابط خود را با کشورهای عربی بهتر سازند» و اضافه کرد «رهبران ایران به اسلام روح تازه‌ای بخشیده‌اند» اما درباره امکان بروز انقلاب اسلامی در عراق، گفت که «این امر غیرممکن است؛ زیرا حکومت عراق با مردم عراق مانند شاه رفتار نمی‌کند^۱». انقلاب اسلامی ایران به مرور مورد توجه عمیق حکمرانان جهان قرار گرفت و اکثراً در جبهه مخالف آن قرار گرفتند، ولی بعضی از رهبران کشورهای اسلامی با نظر مثبت به آن توجه کردند. به‌عنوان مثال سرهنگ معمر قذافی، رهبر لیبی، در مصاحبه‌ای با روزنامه المستقبل گفت: «انقلاب ایران نعمتی است از جانب خداوند که فقط به مردم ایران عطا نشده بلکه متعلق به تمام اعراب نیز هست.» قذافی درباره اختلاف ایران و عراق گفت: «اکنون انقلاب ایران وحشت بزرگی در قبال آرزوی استعمار و صهیونیسم به وجود آورده است و بر ما ملت عرب است که عراقی و غیرعراقی در کنار ملت ایران بایستیم.» خبرنگار المستقبل گفت چندی پیش در عراق بودم و از مسئولین عراقی شنیدم که مسئله ایران و عراق در رابطه با خوزستان و حقوق خلق عرب است، زیرا که این خلق عرب بسیار ستم کشیده است و از قذافی پرسید نظر شما در این رابطه چیست؟ قذافی پاسخ داد: «انقلاب ایران، انقلاب فارسی نبوده بلکه انقلاب اسلامی است، به دور از نزاع‌های منطقه‌ای و من مطمئنم که ایرانی‌ها به خصوص رهبری انقلاب راضی به هیچ ستمی نخواهند بود. علاوه بر آن در ایران غیر از خوزستان مناطق دیگری نیز هستند که فارسی‌زبان نیستند^۲». در متن این مصاحبه ملاحظه می‌شود که خبرنگار اعتراف می‌کند در آن زمان که هنوز کمتر از پنج ماه از انقلاب ایران گذشته بود در دستگاه حکومتی عراق، مسئله تجزیه خوزستان از ایران مطرح بوده است و با استناد به مدارک منتشر شده، در همان زمان که در ایران صحبت‌های تندی درباره انحلال و یا

^۱. کیهان ۱۳ تیرماه ۱۳۵۸

^۲. کیهان ۱۸ تیرماه ۱۳۵۸

تضعیف ارتش بود، دولت عراق به شدت به فکر تقویت ارتش این کشور بود و مسلماً این تقویت برای به کارگیری در نقطه دیگری غیر از ایران نبود. در اواسط تیرماه خبرگزاری فرانسه خبر داد که «ریمون بار»، نخست وزیر فرانسه، با مقامات عراقی در بغداد امکان همکاری نظامی بین عراق و فرانسه را مورد بررسی قرار داده و به عراق امکان داده شده است بتواند از فرانسه تجهیزات پیشرفته نظامی خریداری کند و منابع مطلع، مذاکرات فروش تجهیزات پیشرفته زمینی، هوایی و دریایی فرانسه به عراق را تأیید کردند.^۱

در تیرماه ۱۳۵۸ فعالیت سیاسی بین ایران و عراق برای بهبود بخشیدن به روابط دوجانبه آغاز شد. سفیر جدید عراق به ایران آمد و در دیدار با دکتر یزدی وزیر خارجه ایران موافقت شد طرفین در این باره تلاش کنند. برای برداشتن اولین قدم موافقت شد تا حملات تبلیغاتی دو کشور قطع شود و سفیر عراق اظهار کرد دولت عراق قول داده است از به کار بردن نام‌های مجعول برای خوزستان و شهرهای آن در رسانه‌های گروهی عراق جلوگیری کند. دکتر یزدی برای ابراز حسن نیت متقابل گفت: «تجاوزات مرزی که نیروهای عراقی در مرزهای ایران انجام داده‌اند به دنبال اجرای عملیات نظامی در داخل خاک عراق بوده و امکان دارد اشتباهاً وارد قلمرو ایران شده باشند که دولت عراق در این گونه موارد همیشه پوزش خواسته است.» احمد حسین السامرای، سفیر جدید عراق، در مصاحبه مطبوعاتی گفت امیدوار است روابط عمیق ایران و عراق همچنان پایدار و با دوستی و صداقت باقی بماند. او گفت، مسائل بین ایران و عراق به دلیل تحریکات خارجی به وجود آمده است و عراق با تکیه بر حسن نیت سعی بر رفع آنها خواهد کرد. سفیر عراق درباره مسائل مرزی گفت: «ممکن است پیش‌آمدهایی رخ داده باشد و ما با توجه به تمام قراردادهای بین دو کشور مسائل را بررسی می‌کنیم و برای رفع آنها می‌کوشیم.^۲»

در ۲۶ تیرماه ۱۳۵۸ ژنرال احمد حسن البکر از ریاست جمهوری عراق استعفا کرد و صدام حسین جانشین او و حاکم مطلق عراق شد که طبعاً سیاست جدیدی در

۱. کیهان ۲۰ تیرماه ۱۳۵۸

۲. کیهان ۲۵ تیرماه ۱۳۵۸

روابط عراق با جمهوری اسلامی ایران / ۱۲۳

دستگاه حکومتی عراق حکمفرما شد. گرچه حسن البکر در استعفای خود گفت در تغییرات رهبری عراق هیچ‌گونه تغییری در سیاست کلی کشور داده نخواهد شد، اما عملاً خلاف این امر ثابت شد. حکومت عراق بیش از پیش به سمت غرب گرایش پیدا کرد و نسبت به کشورهای منطقه به خصوص ایران، رفتار خشن‌تری در پیش گرفت. در این روز سفیر عراق در تهران با نخست‌وزیر ایران دیدار کرد و در این دیدار اظهار کرد: عوامل بین‌المللی در دوستی ایران و عراق اخلاص می‌کنند و اظهار امیدواری کرد این گونه اخلاص‌ها سبب ایجاد اخلاص در روابط دو کشور خواهد شد.

در پی تلاش برای بهبود روابط ایران و عراق پس از انتصاب صدام حسین به ریاست جمهوری عراق، مهندس مهدی بازرگان، نخست‌وزیر دولت موقت ایران، پیام تبریکی برای صدام فرستاد و صدام حسین در پاسخ بازرگان ضمن تشکر از او آرزوی موفقیت ملت ایران را کرد. اما مسئله انقلاب اسلامی ایران هر روز بیشتر در حکمرانان کشورهای دیگر وحشت و اضطراب ایجاد می‌کرد و در این باره آمریکا خود را پیشرو کشورها قرار داده بود، گرچه او می‌خواست از این موضوع برای حضور ناوگان آمریکا سوءاستفاده کند. در اوایل مردادماه ۱۳۵۸ خبرگزاری‌ها از قول وزیر دفاع آمریکا اعلام کردند که آمریکا در خلیج فارس به زور متوسل می‌شود و در این باره هیچ‌یک از کشورهای خلیج فارس اعتراضی ندارند، اما او نگفته بود که علیه چه نیرویی متوسل به زور می‌شود.^۱ به هر حال این اظهارات نشانه نیت آمریکا برای ورود به خلیج فارس و دریای عمان و تحت فشار قرار دادن جمهوری اسلامی ایران بود. در ششم مردادماه ۱۳۵۸ سفیر ایران در عراق - حجت‌الاسلام دعایی - گفت: «عناصر اخلاص‌گر می‌خواهند روابط ایران و عراق را تیره کنند.» ایشان گفت در دیداری که با امام خمینی (ره) داشته امام فرمودند، کوشش شود عراق به حسن نیت ایران واقف گردد. سفیر ایران در عراق اضافه کرد: عناصری در این کار اخلاص می‌کنند و اشخاص غیرمسئول در کارها دخالت دارند. دعایی برای هفته آینده آماده مراجعت به بغداد بود^۲ که در آن موقع در داخل

^۱. کیهان اول مرداد ۱۳۵۸

^۲. کیهان ۴ مرداد ۱۳۵۸

عراق حادثه‌ای رخ داد و تعدادی از افراد حزب بعث علیه صدام کودتا کردند، ولی کودتا نافرجام ماند و پنج تن از اعضای حزب بعث و تعدادی از افسران ارتش بازداشت شدند که بعداً محاکمه و اعدام گردیدند. البته گفته شد اعدام‌شدگان ۳۴ نفر بودند که دو تن از آنان شیعه‌مذهب بودند. مرداد ۱۳۵۸ هنگامی که سفیر ایران - دعایی - در عراق آماده مراجعت به بغداد بود، گفت: «سفارت ایران در عراق لانه جاسوسی نخواهد بود» و درباره وارد کردن اسلحه از عراق برای مخالفین ایرانی، اظهار نظر کرد: «ممکن است این سلاح از جانب دولت عراق به ایران ارسال نشده باشد و بعضی افراد افراطی حزب بعث چنین اقدامی کرده باشند.» تمام این گفتارها تلاش برای بهبود روابط و جلوگیری از وخامت آن بود و حاکی از حسن نیت دولت ایران بود. دعایی افزود دولت عراق باید درباره کنترل مرزها توجه بیشتری مبذول دارد. او همچنین درباره ارتباط با شیعیان عراق گفت: «من با آنها ارتباط نگرفته‌ام و صلاح هم همین بود و امیدوارم در بازگشت به عراق برای بهبودی بیش از پیش روابط اقدام کنم^۱». فعالیت موزیانه بین‌المللی برای تیره کردن فضای حوزه خلیج فارس، همچنان رو به گسترش بود و به قدری وضعیت این منطقه وخیم شد که شرکت بیمه «لویدز» لندن اعلام کرد که منطقه خلیج فارس را از ۲۳ مردادماه به عنوان یک منطقه طبقه‌بندی جنگی تلقی می‌کند و علت این عمل خود را انقلاب اسلامی ایران و ناآرامی‌های منطقه توجیه نمود و نرخ بیمه کشتیرانی را در این منطقه بالا برد^۲. استاندار خوزستان در مقابل فعالیت‌های مرموز در خلیج فارس اعلام کرد که ایران آمادگی نظامی برای مقابله با حوادث احتمالی در خلیج فارس را دارد و اضافه کرد گروهی می‌خواستند خرمشهر را به خاک و خون بکشند ولی ما جلوی آنها را گرفتیم. ما متجاوز نیستیم، ولی اجازه تجاوز به دیگران را نیز نمی‌دهیم^۳. این بیانات نشانگر ناآرامی‌ها در خرمشهر و احتمال دخالت یک کشور خارجی در تحریک این ناآرامی‌ها بود. در رسانه‌های گروهی عراق عنوان شده بود که وزیر خارجه عراق به ایران

^۱. کیهان ۹ مرداد ۱۳۵۸

^۲. کیهان ۱۱ مرداد ۱۳۵۸

^۳. کیهان ۱۶ مرداد ۱۳۵۸

سفر خواهد کرد، ولی وزارت خارجه ایران این خبر را تکذیب کرد و اعلام نمود ایران از وزیر خارجه عراق دعوتی به عمل نیاورده است.

وضع ایران بعد از پیروزی انقلاب

در این روزها همان‌گونه که وضع داخلی ایران ناآرام بود، وضع داخلی عراق هم چندان آرام نبود. آثار کودتای نافرجام، هنوز از نظرها محو نشده بود و هر روز تعدادی اعدام می‌شدند. با توجه به اینکه روابط باطنی ایران و عراق چندان حسنه نبود، این ناآرامی‌ها به طور رسمی و غیررسمی به کشور دیگر نسبت داده می‌شد.

اما دولت ایران در حالی که به شدت درگیر مسائل داخلی در کردستان و خوزستان و ترکمن صحرا و مناطق دیگر بود از نظر روابط خارجی، روش فعال و انقلابی نسبت به حکومت‌های چپاولگر و مخالف انقلاب اسلامی ایران در پیش گرفته بود. به عنوان مثال در بیستم مرداد، سخنگوی دولت ایران اعلام کرد: «قرارداد نه میلیارد دلاری تسلیحاتی ایران با آمریکا لغو شد.» این قرارداد شامل خرید هواپیماهای (اف - ۱۶)، ناوشکن و آواکس بود. اعلام شد آمریکا باید قطعات یدکی خریداری شده را به ایران تحویل دهد^۱، و هفت روز بعد، یعنی در ۲۷ مردادماه ۱۳۵۸ آقای سیدعلی خامنه‌ای، معاون وزیر دفاع ایران گفت: «ایران به نیروی دفاعی کامل در مقابل امپریالیسم نیاز دارد.» دولت ایران بعد از پیروزی انقلاب از پیمان سنتو خارج شد و اظهار تمایل خود را در تماس با بعضی از کشورهای عضو جنبش غیرمتعهد ابراز نمود تا در این جنبش وارد شود. تمایل ایران مورد استقبال کشورهای عضو قرار گرفت. کنفرانس غیرمتعهدها در هفتم شهریورماه ۱۳۵۸ در هاوانا، پایتخت کوبا، تشکیل شد و هیئت ایرانی به ریاست دکتر یزدی، وزیر خارجه ایران در این کنفرانس شرکت کرد. هیئت ایرانی مورد استقبال گرم هیئت‌های دیگر قرار گرفت و در رأس هیئت عراقی شرکت‌کننده در این کنفرانس، صدام حسین قرار داشت. بنابراین فرصتی پیش آمد که برای اولین بار بعد از پیروزی انقلاب یک مقام رسمی دولت ایران با صدام حسین ملاقات کند. این دیدار متعاقب

^۱. کیهان ۲۰ مرداد ۱۳۵۸

دیدار وزیر خارجه ایران با وزیر خارجه عراق در هاوانا بود. در این دیدار مسائل مربوط به خوزستان و کردستان مطرح شد. دکتر یزدی نتیجه مذاکرات را رضایت‌بخش خواند و اظهار نمود، قرار است مذاکرات در آینده ادامه یابد^۱، اما همزمان با این دیدارها در خارج از دو کشور، وضع در داخل کشورها به نوع دیگری بود. در کردستان ایران آشوب و ناامنی بسیار شدید شده بود. دولت ایران سرخ موضوع کردستان را در عراق پیدا کرده بود، بنابراین در همان روز ملاقات دکتر یزدی با صدام، دولت ایران در مورد کردستان به دولت عراق هشدار داد و اعلام کرد، دولت عراق مهاجمان و فراریان ایرانی را پناه می‌دهد و در دوازدهم شهریور ۱۳۵۸ سخنگوی دولت ایران گفت: «دخالت خارجی‌ها در کردستان مسلم است» و درباره عراق گفت: «دولت عراق در زبان دیپلماسی اعلام حسن همجواری می‌کند، ولی در عمل تمام ضدانقلابیون ایران را که فرار می‌کنند، پناه می‌دهد. امیدواریم هم اکنون که مذاکراتی در هاوانا بین وزیر خارجه ایران و صدام حسین جریان دارد این مسائل روشن شود تا ایران در مقابل همسایه‌اش تکلیفش را بداند^۲». دکتر یزدی درباره ملاقاتش با صدام حسین گفت: «من گفت‌وگوی صادقانه‌ای با ایشان داشتم.» دکتر یزدی با اشاره به نتایج مذاکراتش با صدام حسین اظهار نظر کرد که سازمان‌های جاسوسی اسرائیل و آمریکا روابط همسایگان را تیره می‌کنند^۳؛ اما دکتر یزدی پس از مراجعت به ایران در گزارش سفر خود به هاوانا دعوت از صدام حسین را تکذیب کرد^۴ و در کنفرانس مطبوعاتی که در ۲۷ شهریورماه تشکیل داد، درباره نتایج مسافرتش به هاوانا و مذاکراتش با صدام حسین گفت: «دو بار با صدام حسین ملاقات کردم. مسائل بین دو کشور مربوط به پیش از پیروزی انقلاب مطرح شد و از ایشان سؤال کردم چرا حالا که همه اعراب از ایران پشتیبانی می‌کنند، عراق موضع دیگری دارد؟ (پاسخ معلوم نیست) اما عراقی‌ها نیز نگرانی‌هایی داشتند که ناشی از آثار انقلاب

۱. کیهان ۱۱ شهریور ۱۳۵۸

۲. کیهان ۱۲ شهریور ۱۳۵۸

۳. کیهان ۱۴ شهریور ۱۳۵۸

۴. کیهان ۲۱ شهریور ۱۳۵۸

ایران بود و ما نیز نمی‌خواهیم در هیچ یک از کشورها از جمله عراق دخالتی بکنیم.^۱» در این روزها دولت‌های مخالف انقلاب اسلامی ایران از جمله دولت‌های اروپای غربی و آمریکا تلاش می‌کردند انقلاب ایران را به‌صورت مانع جدی برای منافع خود تلقی کنند و آن را به مردم دنیا تلقین نمایند، بنابراین با توسل به ایجاد جو مخالف علیه انقلاب ایران و تبلیغات شدید تلاش می‌کردند تا افکار عمومی جهانیان را علیه انقلاب ایران تحریک کنند. اولین مسئله مناسب برای این منظور که اغلب کشورها و ملت‌ها به‌طور مستقیم یا غیرمستقیم در آن منافی داشتند، آزادی کشتیرانی در خلیج فارس و ادامه جریان نفت این منطقه به نقاط دیگر جهان بود. به همین جهت مسئله امنیت خلیج فارس را مطرح کردند و بیش از همه دولت آمریکا با تبلیغات و هیاهوی زیاد آن را عنوان کرد و از این مسئله برای وارد کردن ناوگان خود به خلیج فارس سوء استفاده نمود. ایران نیز حدود مقدرات خود در این مورد ساکت نشست و برای نشان دادن قدرت نظامی خود و حفظ امنیت خلیج فارس اولین رزمایش نیروی دریایی را طرح‌ریزی و اجرا کرد. این رزمایش در اوایل مهرماه به اجرا درآمد و توجه جهانیان را به خود جلب کرد؛ زیرا دنیا اصولاً ارتش ایران را متلاشی شده می‌دانست و تصور نمی‌کرد به این زودی‌ها ایران بتواند ارتش منظمی را سازمان دهد. دکتر یزدی وزیر خارجه در این باره گفت: «به آمریکا گفته‌ایم که تسلط آنها بر آب‌های خلیج فارس تمام شده است.» رادیو لندن برای تهییج هر چه بیشتر مخالفان ایران در پنجم مهرماه ۱۳۵۸ اعلام کرد که تمام محافل بین‌المللی نگران کاهش نفت هستند و این نمونه‌ای از روش آماده کردن افکار عمومی جهان برای حضور ناوگان آمریکا در خلیج فارس بود. درباره آثار رزمایش نیروی دریایی ایران در خلیج فارس، فرمانده نیروی دریایی گفت: «کشورهای حوزه خلیج فارس از رزمایش نیروی دریایی ایران به وحشت افتاده‌اند، زیرا آنها تصور نمی‌کردند نیروی دریایی ایران چنین آمادگی رزمی را داشته باشد.»

به روابط ایران و عراق و مسائل مربوط به آن باز می‌گردیم. روزنامه دی‌ولت چاپ آلمان در ۱۳۵۸/۷/۱۷ تحت عنوان «عراق می‌خواهد ژاندارم خلیج فارس باشد» نوشت،

^۱. کیهان ۲۷ شهریور ۱۳۵۷

در دوران جدید رهبری ایران، روابط ایران و عراق به شدت رو به وخامت گرایید و با همسایگان دیگر نیز تیره شد. در حقیقت احتمال اعمال فشار ایرانی‌ها در خلیج فارس از ناحیه یک عضو شورای انقلاب به نام «آیت‌الله صادق روحانی» بروز کرد و گفتار ایشان به عنوان آغاز صدور انقلاب ایران به خارج از کشور جلوه‌گر شد. او از اقلیت شیعه بحرین دعوت کرد تا رهبر فاسد خود را اخراج کنند و با توجه به اینکه حدود پنجاه درصد اهالی کویت و بحرین، شیعه‌مذهب و ایرانی‌الاصل هستند، این عامل می‌تواند وحشتی در این کشورها ایجاد کند. در این میان عراق از موقعیت استفاده کرده و به کشورهای حوزه خلیج فارس وعده داد که هر کمکی را که از عراق بخواهند در اختیار آن کشورها قرار خواهد داد. البته این ژست عراق چندان خوشایند عربستان سعودی نبود، بنابراین عربستان سعودی نیز قول هر گونه کمک به بحرین را داده. از طرفی، مقامات رسمی ایران اعلام کردند که هیچ‌گونه مداخله‌ای در امور داخلی بحرین نخواهند کرد و به دولت بحرین نیز این اطمینان را دادند، اما عدم اعتماد اعراب به ایران هیچ‌گاه تا این حد نبوده است و عراق می‌خواست از این وضعیت استفاده کند و در نظر داشت خود را به‌عنوان قوی‌ترین کشور خلیج فارس مطرح نماید (از نشریه اداره دوم).

به روابط ایران و عراق و مسائل مربوط به آن بازگردیم. در نوزدهم مهرماه ۱۳۵۸ صدام حسین به‌عنوان معاون اول حزب بعث عراق انتخاب شد و در جلسه انتخابیه میشل عفلق، بنیان‌گذار حزب بعث، نیز حاضر بود و در سخنرانی خود از نقش رهبری صدام در حزب بعث تعریف و تمجید کرد^۱. بنابراین صدام حسین یک پله دیگر به اوج قدرت حکومت عراق نزدیک‌تر شد. بعد از این انتخاب صدام با خبرنگار روزنامه المستقبل مصاحبه کرد. در این مصاحبه به طور ضمنی از انقلاب ایران انتقاد کرد و اظهار نظر کرد که مناسب این است که سوریه، اردن، عراق و سازمان آزادی‌بخش فلسطین جبهه متحدی تشکیل دهند و تمام کشورهای عرب را نیز برای ورود به این اتحادیه تشویق نمایند. صدام در رابطه با شوروی گفت، روابط شوروی و عراق بر اساس دوستی واقعی است و علت سردی روابط آن کشور با انگلستان را سابقه امپریالیستی

^۱. کیهان ۱۹ مهرماه ۱۳۵۸

انگلستان دانست و درباره رابطه با آمریکا گفت: «زمانی که احساس کنیم آمریکا از عراق و اعراب جانبداری می‌کند با آن کشور رابطه سیاسی برقرار می‌کنیم.» صدام حسین در این مصاحبه آشکارا به سخنان بعضی از روحانیون ایران اشاره کرد که درباره کشورهای خلیج فارس اظهار نظر کرده بودند و درباره انقلاب اسلامی ایران گفت: «اگر انقلابی قرار است اسلامی باشد، باید در ابتدا دوستی برای انقلاب اعراب باشد». این اظهار نظر او نشان می‌داد که او انقلاب اسلامی ایران را دوست اعراب نمی‌دانست، بلکه خطری برای اعراب تلقی می‌کرد؛^۱ در حالی که ایران از روز اول پیروزی انقلاب، خود را پشتیبان اعراب اعلام کرده بود و بلافاصله بعد از پیروزی انقلاب، سفارت اسرائیل غاصب در تهران اشغال و پرچم اسرائیل پایین کشیده شد و پرچم فلسطین بر بالای آن به اهتزاز درآمد. امام در روز ۲۴ مهر، یعنی چند روز بعد از مصاحبه صدام با المستقبل، در دیدار با «ابوجهاد» یکی از اعضای عالی‌رتبه سازمان آزادی‌بخش فلسطین، گفتند: «ایران با تمام وسایل مقدور از فلسطینی‌ها حمایت می‌کند.»^۲ اختلاف اعتقادی ایران و عراق هر روز نمایان‌تر می‌شد. دولت عراق در ۱۳۵۸/۷/۲۳ با بلدوزر، تعدادی از میله‌های مرزی را به نفع خود جابجا کرد و قسمتی از قلمرو ایران را به خاک خود اضافه نمود. دولت ایران به این تجاوز آشکار عراق به سرزمین ایران، اعتراض کرد و سه فقره یادداشت رسمی به دولت عراق تسلیم کرد، ولی دولت عراق از دادن پاسخ به یادداشت‌های رسمی ایران اعراض نمود. در ۲۴ مهر ۵۸ دکتر یزدی وزیر خارجه ایران گفت: «در هاوانا پایتخت کوبا - در کنفرانس غیرمتمعه‌دها - با قاطعیت در مقابل صدام سخن گفتیم و به نظر ما فلسفه حزب بعث یک تز فاسد است.» دکتر یزدی درباره اظهار نظر صدام راجع به انقلاب اسلامی ایران گفت: «آن چه صدام گفته، برداشتی از کنفرانس هاوانا است و درباره بعضی از نظریات او محکم ایستادیم، اما صدام فقط فلسفه حزب بعث را قبول دارد و نه اسلام را، فلسفه‌ای که بر اساس قومیت عربی و ناسیونالیستی است.»^۳ این مشاجره‌های

۱. کیهان ۲۲ مهرماه ۱۳۵۸

۲. کیهان ۲۴ مهرماه ۱۳۵۸

۳. کیهان ۲۴ مهرماه ۱۳۵۸

بیانی نشان می‌داد که برخورد صدام با وزیر خارجه ایران در هاوانا، که اولین ملاقات بین دو مقام رسمی دو کشور بود، چندان دوستانه و با حسن تفاهم نبوده است.

در ۲۶ مهرماه بنی‌صدر، عضو شورای انقلاب ایران، درباره دخالت عراق در مسائل داخلی ایران گفت: «آنها چهار مرکز تعلیم و تربیت خرابکاری در سلیمانیه تشکیل داده‌اند و برای درهم شکستن انقلاب ایران خرابکار تربیت می‌کنند.» او گفت: «به‌طور کلی عراق و کشورهای جنوبی خلیج فارس علیه انقلاب ایران توطئه می‌کنند.» وی همچنین راجع به عراق گفت: «در آنجا یک رژیم فاشیستی حکومت می‌کند و تا کنون حتی کمک زبانی هم به مردم عراق نکرده‌ایم و کوچک‌ترین کمکی هم به مردم حق‌طلب عراق در مبارزه با رژیم بعثی که مانند رژیم شاه مخلوع در نزد جامعه عراق منفور است، انجام نداده‌ایم.^۱» با این اظهار نظرها روابط بین ایران و عراق تیره‌تر شد و جبهه‌گیری بین دو کشور شدیدتر گردید. در ملاقاتی که بین مرزبانان ایرانی و عراقی در منطقه کرمانشاه به عمل آمد، مرزبان ایرانی به همتای عراقی خود چهار مسئله مهم مرزی را یادآور شد: ۱. لزوم محافظت طرفین از مرز و همکاری متقابل در این امر ۲. فرار ضدانقلابیون ایرانی به عراق ۳. مسئله خرابکارانی که از ایران به عراق می‌روند و علیه ایران توطئه می‌کنند ۴. سرقت‌های عمده‌ای که از ایران می‌شود، مانند دزدیدن کامیون‌ها و سارقانی که با اموال سرقت‌شده به عراق می‌گریزند. مرزبان ایرانی از مرزبان عراقی سؤال کرد که آیا دولت عراق به این مسائل آگاه است یا نه و اگر آگاه است، چرا از آنها جلوگیری نمی‌کند؟ بر اثر تحریکات عراق علیه ایران مسائل روز به روز جدی‌تر شد و به اظهارنظرهای علنی مقامات ایرانی کشیده شد. آیت‌الله منتظری در خطبه‌های نماز جمعه شدیداً به رژیم عراق اعتراض کرد و گفت: «نقشی را که رژیم شاه اجرا می‌کرد، اکنون صدام ایفا می‌کند و می‌خواهد ژاندارم خلیج فارس شود، به همین منظور علیه ایران انقلابی توطئه کرده و علیه ایران در کویت اعلامیه صادر نموده و نسبت به مسائل کردستان و خوزستان اظهار نظرهای توطئه‌جویانه کرده است.^۲» در

۱. کیهان ۲۶ مهرماه ۱۳۵۸

۲. کیهان ۱۲ آبان ۱۳۵۸

آن روزها عراق خواسته‌های جاه‌طلبانه خود را در خلیج فارس بروز داد و ادعاهای خود را نسبت به اراضی متعلق به ایران در خلیج فارس ابراز کرد.

در چهارده آبان ۱۳۵۸ استاندار کرمانشاه اعلام کرد: «ارتش عراق در منطقه مرزی ایران رزمایش نظامی اجرا می‌کند و تانک‌ها و بالگردهای عراقی در حوالی منطقه بیشکان نمایش قدرت می‌دهند و بعید نیست که عراقی‌ها با این رزمایش قصد تجاوز به خاک ایران را داشته و سعی در برآوردن خواسته‌های خود از طریق تهدید نظامی دارند.»

استاندار کرمانشاه گفت: «دولت عراق از مذاکرات ایران با نمایندگان کردهای ایران به وحشت افتاده و می‌ترسد ایران به کردها امتیازاتی بدهد که در نتیجه عراق نیز مجبور شود همان امتیازات را به کردهای عراقی بدهد.^۱» این اظهار نظر گرچه از طرف یک مقام نیمه‌رسمی ایران ابراز شده بود، ولی به هر حال بیانگر وخامت روابط دو کشور و احتمال برخورد نظامی بین دو کشور و پیش‌دستی عراق در تجاوز به ایران و آغاز این برخورد احتمالی می‌باشد، چنانکه آثار این نگرانی عملاً در ایران و کرمانشاه مشاهده شد و مردم کرمانشاه به اعتراض علیه دخالت‌های عراق در ایران، کنسولگری عراق در کرمانشاه را اشغال کردند. وزارت خارجه عراق اعلام کرد، رایزن فرهنگی عراق در کنسولگری خرمشهر به علت فعالیت‌های مشکوک از ایران اخراج شده و اطلاع رسید مأموران عراق نیز دو تن از اعضای کنسولگری ایران در بصره را بازداشت کرده و محل سرکنسولگری را اشغال نمودند و مردم انقلابی خرمشهر نیز به عنوان عمل متقابل در مقابل خانه سرکنسول عراق تظاهراتی علیه عراق انجام دادند.^۲ اما روز بعد دو نفر دیپلمات ایرانی عضو سرکنسولگری بصره که از طرف مأموران عراقی بازداشت شده بودند، آزاد شدند و ایران نیز متقابلاً به اشغال کنسولگری عراق در خرمشهر پایان داد. احساسات مردم ایران روز به روز بیشتر علیه اعمال ستیزه‌جویانه عراق تهییج می‌شد و این امر در خوزستان که به ادعای پوچ حکام ناسیونال فاشیستی عراق، مسکن خلق عرب است، شدیدتر ظاهر می‌شد و

^۱. کیهان ۱۲ آبان ۱۳۵۸

^۲. کیهان ۱۶ آبان ۱۳۵۸

خشم ایرانیان عرب‌زبان علیه اقدامات ضدایرانی عراق بیشتر نمایان می‌گردید؛ به طوری که در هر فرصتی مردم به نوعی این خشم برانگیخته خود را بروز می‌دادند و در ارائه این انزجار در نوزدهم آبان ۱۳۵۸ عده‌ای از مردم عرب‌زبان اهواز مدرسه عراقی‌ها در آن شهر را اشغال کردند؛ عکس صدام را از دیوار کلاس پایین کشیدند و عکس امام خمینی(ره) را به جای آن نصب کردند. دولت عراق برای دگرگون جلوه دادن این مسائل و تحریف افکار اهالی عرب‌زبان خوزستان اعلام کرد که دولت ایران دانش‌آموزان عرب‌زبان را از مدارس اخراج می‌کند، اما به دلیل بی‌اساس بودن این مسئله دولت عراق مجبور شد آن را تکذیب کند. در ۲۱ آبان ۱۳۵۸ رادیو لندن از قول مقامات عراقی اظهار داشت که دولت عراق از دولت ایران درخواست کرده است تا کنسولگری عراق در خرمشهر دوباره برقرار شود، ضمناً اعلام شد پانزده نفر از اعضای این کنسولگری ایران را ترک کرده‌اند. در ۲۳ آبان فرمانده ناحیه ژاندارمری کرمانشاه اظهار داشت: «بالگردهای عراقی واحدهای ارتش و ژاندارمری ایران را به گلوله بسته‌اند، به همین علت مردم و واحدهای نظامی به حالت آماده‌باش درآمده‌اند» و اضافه کرد: «روز قبل دو فروند بالگرد عراقی به حریم ایران تجاوز کردند و در حوالی پاوه و شوتی به سوی واحدهای ارتش و ژاندارمری تیراندازی نمودند و واحدهای ایرانی مجبور به نشان دادن عکس‌العمل شدند.» فرمانده ژاندارمری اضافه کرد: «اخیراً یک گردان زرهی عراقی واحدهای قبلی مستقر در مرز ایران در این منطقه را تقویت کرده است.^۱» همزمان با این وضعیت، خبرگزاری پارس گزارش داد ساعت ۹/۵ دیروز دو فروند بالگرد عراقی در منطقه نوسود به حریم فضایی ایران تجاوز کرده و مدت نیم ساعت در فضای ایران پرواز کرده‌اند که با آتش‌افزار ژاندارمری پاسگاه‌های مرزی مجبور به مراجعت به عراق شدند. در ۲۴ آبان گزارشی توسط مرزبان دهلران داده شد که موضوع جدید و حائز اهمیتی را مطرح می‌کرد و آن اقدام عراق برای استخراج هر چه بیشتر نفت از چاه‌های نفتی نزدیک مرز بود. مرزبان اظهار کرده بود که عراق تلاش وسیعی برای احداث جاده‌های مرزی و حفر چاه‌های نفت در نزدیکی مرز

^۱. کیهان ۲۳ آبان ۱۳۵۸

روابط عراق با جمهوری اسلامی ایران / ۱۳۳

ایران کرده است. برای روشن شدن اهمیت این موضوع خاطر نشان می‌شود که از اوایل دهه ۱۳۴۰ منابع عظیم نفت در حوزه نفتی وسیع واقع در طرفین مرز ایران و عراق کشف شد و فعالیت اکتشاف و استخراج این منابع نفتی از اوایل دهه ۱۳۴۰ از طرف ایران و عراق آغاز گردید. این چاه‌ها از منطقه هورالهویزه در جنوب غربی اهواز و خود شهر اهواز شروع می‌شد و تا رودخانه چنگوله در شرق دشت مهران به طول بیش از پانصد کیلومتر امتداد داشت و عرض این حوزه نفتی بین رودخانه‌های کرخه و کارون تا رودخانه چنگوله به طول حدود سیصد کیلومتر امتداد داشت و ایران و عراق در دهه ۱۳۴۰ و ۱۳۵۰ فعالیت شدیدی برای اکتشاف و استخراج نفت این منطقه کردند و در شش سال بحرانی در زمان شاه، که شرح مختصری در بخش ششم فصل اول این کتاب به آن شد، این منطقه مرکز بحران بود و کراراً حوادثی اتفاق می‌افتاد و زد و خوردهایی به وقوع می‌پیوست که من (نویسنده) شاهد و ناظر آن بودم. به‌عنوان نمونه یکی از آن حوادث را برای روشن شدن اهمیت این منطقه نفتی بیان می‌کنم. از جمله نقاطی که هم ایران و هم عراق در دهه ۱۳۵۰ فعالیت شدید اکتشاف و استخراج نفت در ارتفاعات حمرین داشتند، مسیر رودخانه میمه در ایران بود، که در غرب دهلران و شمال موسیان قرار دارد. این رودخانه وارد خاک عراق می‌شود و به نام طیب جریان می‌یابد. یک شرکت ایرانی کانادایی در سال ۱۳۵۲ در معبر بیات، که مسیر میمه و در منطقه مرزی است، مشغول حفر چاه‌های نفتی بود. روزی به لشکر اهواز گزارش رسید که چریک‌های عراقی شبانه به اردوگاه شرکت حفاری در معبر بیات حمله کرده و یک سرباز ایرانی را کشته و دکل حفاری چاه نفت را به موشک بسته‌اند. من در آن موقع رئیس رکن سوم لشکر اهواز بودم. فرمانده لشکر به من و معاون لشکر مأموریت داد تا فوراً به منطقه برخورد برویم و جریان امر را از نزدیک مشاهده و بررسی کنیم. من به همراه معاون لشکر با بالگرد به آن منطقه رفتیم. در اردوگاه شرکت حفاری، که در حدود پانصد متری مرز عراق مستقر بود، فرود آمدیم و منطقه مورد تجاوز مهاجمان عراقی را بازدید کردیم. من متوجه شدم که در فاصله کمتر از

یک کیلومتری چاه‌های نفت ایران در آن منطقه دولت عراق نیز مشغول حفر چاه نفت است و وقتی سؤالاتی از مهندسان نفت کردم، اظهار داشتند که سفره نفتی این منطقه در خاک ایران و عراق قرار دارد و سفره‌ها به سمت خاک عراق است، بنابراین چنانچه عراق موفق شود زودتر از ایران از این حوزه نفتی بهره‌برداری کند، می‌تواند ایران را از قسمتی از نفت این ذخائر زیرزمینی محروم سازد. آنها اظهار کردند که احتمالاً هدف عراق از حمله به اردوگاه شرکت و دکل چاه نفت این بوده است که مانع حفر چاه به‌وسیله ایران شود. به هر حال ما مأموریت نظامی را انجام دادیم و گزارش آن را به نیروی زمینی فرستادیم، اما این تنها مسئله درباره چاه‌های نفت منطقه مرزی نبود. حوادث بارها تکرار شد و من برای جلوگیری از تداخل مسائل از ذکر آنها خودداری می‌کنم. فقط به ذکر این نکته مهم اکتفا می‌کنم که یکی از عوامل مهم و شاید بسیار مهم اختلافات ایران و عراق از سال ۱۳۳۷ به بعد، یعنی بعد از اعلام جمهوری در عراق، وجود همین منابع عظیم نفتی در منطقه مرزی بین دو کشور و تلاش هر یک از آنها برای حفظ موقعیت خود برای بهره‌برداری از این منابع بوده است که این مسئله باید در تحلیل اقتصادی جنگ ایران و عراق مورد بررسی قرار گیرد.

در اواخر آبان‌ماه تظاهرات مردم عراق علیه حکومت صدام شدت گرفت و صدام و هیئت حاکمه عراق این تظاهرات را به ایرانیان مقیم عراق نسبت دادند؛ بنابراین آن را بهانه کرده و به اخراج ایرانیان مقیم عراق پرداختند و برای ابراز خشم خود، مأموران سازمان امنیت عراق به هیئت‌های عزاداری حمله کرده، تعدادی را دستگیر نموده و آنها را وادار کردند علیه رهبر انقلاب ایران شعار بدهند.^۱ در این زمان فرماندار دهلران اعلام کرد که اخراج ایرانیان از عراق همچنان ادامه دارد و تا کنون حدود دویست نفر از مرز دهلران به داخل ایران رانده شده‌اند.

در چهار آذرماه تعدادی از افراد مسلح به پایگاه هوایی نخجیر در استان ایلام حمله کردند و پایگاه را به آتش کشیدند و ۲۵ نظامی مستقر در پایگاه را به اسارت

^۱. کیهان ۱ و ۳ آذرماه ۱۳۵۸

گرفتند. فرمانده سپاه پاسداران قصر شیرین در رابطه با تحویل اسرای نظامی به عراق گفت: «دولت عراق به هر کسی که یک نظامی ایرانی را اسیر کند و به عراق تحویل دهد مبلغ سی هزار تومان پاداش می‌دهد.» این امر مبین آن است که دولت عراق می‌خواست در جریان آخرین وضعیت ارتش ایران باشد و این کار را می‌خواست با کسب اطلاع از نظامیان ایرانی به‌دست آورد. گرچه نظامیان فراری ایرانی، که غالباً از درجات بلندپایه بودند، دقیق‌ترین اطلاعات مربوط به ارتش ایران را در اختیار عراق قرار می‌دادند.

تظاهرات ضددولتی روز به روز در عراق شدیدتر می‌شد. در دوازدهم آذر خبرگزاری‌ها گزارش دادند در تظاهرات خونین عراق ده نفر تظاهرکننده به‌دست مأموران امنیتی کشته شده‌اند.

در چهاردهم آذر فرمانده ژاندارمری قصر شیرین گزارش داد حدود پانصد نفر مهاجم عراقی که به سلاح سنگین مجهز بودند، به پاسگاه مرزی بزمیرآباد ایران حمله کرده و آن را اشغال نموده‌اند و در پی آن ژاندارمری قصر شیرین درخواست کمک و پشتیبانی برای عقب راندن مهاجمان کرد. در همان روز دکتر یزدی که مشغول بازدید از ارومیه بود در مصاحبه‌ای گفت: «عراق، مصر و مراکش برای ایجاد توطئه علیه انقلاب ایران با یکدیگر متحد شده‌اند.» همچنین در این روز خبرگزاری پارس از ایلام گزارش داد: یک افسر و دو مهندس عراقی به ایران پناهنده شده‌اند. اختلافات ایران و عراق شدت بیشتری یافت و رادیو لندن گزارش داد، «سعدون حمادی» وزیر خارجه عراق اعتراضیه شدیداللحنی تسلیم سفیر ایران در بغداد کرد و در این یادداشت، عراق، ایران را متهم نموده است که به اعمال تجاوزکارانه خود علیه هیئت‌های دیپلماتیک عراق و عراقی‌های مقیم ایران ادامه می‌دهد و عراق از ایران خواسته است در طی هفته آینده اقدامات لازم را به عمل آورد، وگرنه دولت عراق همه کارکنان هیئت‌های دیپلماتیک خود را از ایران فرا خواهد خواند.^۱ در هجدهم آذرماه، مدرسه عراقی‌ها در خرمشهر به اشغال مردم خشمگین

^۱. کیهان ۱۵ آذر ۱۳۵۸

عرب‌زبان ایرانی درآمد و شانزده نفر معلمان این مدرسه دستگیر شدند. در بررسی ساختمان مدرسه، مقداری نارنجک و مواد منفجره کشف شد و مشخص گردید از این مدرسه برای کمک به خرابکاران استفاده می‌شده است.

در ۲۶ آذرماه ۱۳۵۸ مهاجمان عراقی به پاسگاه‌های بیشکان ذهاب و تلخاب و بازرگان و کانی شیخ از توابع ژاندارمری قصر شیرین، حمله کردند.

سرانجام حوادث گوناگون در رابطه با ایران و عراق سبب شد شورای انقلاب مسئله قطع رابطه سیاسی با عراق را مورد بررسی قرار دهد و «قطب‌زاده» وزیر خارجه ایران در این باره گفت: «تمام مدارک دخالت‌های ناروای عراق در ایران به شورای انقلاب تسلیم شده است.» «آیت‌الله موسوی اردبیلی» عضو شورای انقلاب بررسی روابط دیپلماتیک ایران و عراق را مورد تأیید قرار داد و اظهار نمود که این امر با حضور سفیر ایران انجام می‌گیرد و نتیجه نهایی به عرض امام می‌رسد؛ زیرا تصمیم نهایی در این باره با رهبر انقلاب است. در دوم دی‌ماه دکتر «حسن حبیبی» سخنگوی شورای انقلاب گفت: «موضوع قطع رابطه با عراق در شورای انقلاب بررسی شد و نتیجه آن به نظر امام رسید. امام فرمودند: رابطه را حفظ کنید ولی نحوه رابطه بستگی به برخورد دولت عراق با مسائل مربوط به ایران دارد.^۱»

در پانزدهم دی‌ماه، سرپرست سپاه پاسداران قصر شیرین اظهار داشت: مهاجمان مسلح با کمک عراقی‌ها به پنج پاسگاه مرزی حمله کردند. در این حمله، شش نفر کشته و یک نفر دستگیر شدند. مهاجمان حدود هفتصد نفر، مجهز به سلاح سبک و سنگین بودند و ابتدا مقر سپاه پاسداران را مورد حمله قرار دادند. در هفدهم دی‌ماه فرمانده ژاندارمری کرمانشاه اعلام کرد که در حمله مهاجمان عراقی به مرز ایران ۳۵ نفر مهاجم کشته شدند. این مهاجمان حدود ۱۷۰۰ نفر برآورد شدند. مسئول سپاه پاسداران قصر شیرین نیز اعلام کرد: عراقی‌ها مستقیماً به خاک ایران حمله کردند.^۲

^۱. کیهان ۲ دی‌ماه ۱۳۵۸

^۲. کیهان ۱۵ و ۱۷ دی‌ماه ۱۳۵۸

در ۲۹ دی‌ماه درگیری شدیدی بین مهاجمان عراقی و مرزداران ایرانی در منطقه مرزی قصر شیرین رخ داد که به مدت ۴۸ ساعت ادامه داشت و دولت ایران از طریق مرزبانی به این تجاوز اعتراض کرد. در بهمن‌ماه سال ۱۳۵۸ ملت ایران در تدارک انتخاب اولین رئیس‌جمهور، در تاریخ سیاسی خود و همچنین آماده شدن برای انتخابات اولین مجلس بعد از انقلاب بود و همه دولت‌ها به‌ویژه دولت‌هایی که به‌نحوی با مسائل سیاسی و اقتصادی و نظامی ایران ارتباط داشتند، در انتظار نتیجه این انتخابات بودند. بنابراین از زمان شروع فعالیت انتخاباتی در ایران یک نوع حالت صبر و انتظار، در بین دولت‌های کشورهای ذی‌نفع در ایران به‌وجود آمد که یکی از آنها دولت عراق بود. دولت عراق، در ماه بهمن تحریکات خود را عمل ایران کمتر کرد و دولت ایران نیز که درگیر انتخابات ریاست جمهوری بود همین اقدام را انجام داد تا این که نتیجه انتخابات ریاست جمهوری ایران در ششم بهمن‌ماه مشخص شد و دکتر ابوالحسن بنی‌صدر که عضو شورای انقلاب بود، با اکثریت قاطعی به ریاست جمهوری انتخاب شد. بعد از انتخاب او، مدتی دولت‌های ذی‌نفع در ایران به انتظار آثار سیاست خارجی این انتخابات نشستند و عراق نیز همین روش را اعمال نمود و تا اواخر بهمن‌ماه برای مدتی کوتاه، مبارزات تبلیغاتی فروکش کرد. اما در ۲۹ بهمن‌ماه روزنامه کیهان مصاحبه‌ای با یکی از چریک‌های عراقی عضو جنبش اسلامی عراق انجام داد و آن چریک گفت: «وضعیت کنونی عراق، درست شبیه به وضعیت ایران در چند ماه قبل از پیروزی انقلاب است و او اظهار کرد که جنبش اسلامی عراق ظرف یک سال پیروز خواهد شد.» این مصاحبه علیه دولت عراق بود. حجت‌الاسلام والمسلمین سید علی خامنه‌ای، امام جمعه تهران، در نماز جمعه به شدت از رهبران عراق انتقاد کرد و اظهار نمود که رهبران مزدور عراقی، علیه انقلاب اسلامی ایران توطئه می‌کنند. این بیانات، با توجه به این که حجت‌الاسلام خامنه‌ای عضو شورای انقلاب بود و قطعاً در جریان مسائل پشت پرده حکومت عراق قرار داشت و از توطئه‌های عراق علیه ایران کاملاً آگاه بود، ابراز می‌شد. ایشان در نماز جمعه هفته بعد نیز اظهار داشت: «آتش مقدس انقلاب اسلامی در افغانستان، عراق و خلیج فارس

برافروخته شده است.^۱» این اظهار نظرها بیانگر شدت گرفتن دوباره اختلافات بود و آثار آن در روز هجدهم اسفند بروز کرد و وزارت خارجه ایران به سفیر عراق در تهران دستور داد که ایران را ترک کند و دولت ایران روابط سیاسی خود را با عراق به سطح کاردار تقلیل داد. در اواخر اسفندماه، اولین انتخابات نمایندگان مجلس شورای اسلامی ایران برگزار شد و جمهوری نوپای اسلامی ایران شکل کامل یک حکومت سازمان یافته سیاسی را که دارای رئیس جمهور و قوه مقننه باشد، به خود گرفت و موقعیت سازمانی حکومت ایران کاملاً مشخص و مستحکم گردید. اما از اواخر اسفندماه ۵۸، تحریکات علیه ایران مجدداً شدت گرفت. شرکت بیمه لویدز لندن، خلیج فارس را منطقه جنگی اعلام کرد و حق بیمه کشتیرانی بین المللی در خلیج فارس را تا سی برابر بالا برد. در همین زمان در منطقه غرب و جنوب ایران، خرابکاری و ناامنی شدت یافت و در خوزستان چهار لوله نفت و گاز به وسیله خرابکاران که معمولاً از جانب عراق حمایت می شدند، منفجر شد و در جریان ورود نفت به پالایشگاه آبادان، اختلال ایجاد گردید. در منطقه غرب نیز عملیات مهاجمان که عمال دولت عراق بودند، شدت گرفت و زد و خورد های شدیدی رخ داد که در جریان آن چهار مهاجم کشته، چهل مهاجم مجروح و ۲۸ نفر از آنان دستگیر شدند. این حادثه در منطقه ازکله و شیخ سلم واقع شد. محسن رضایی فرمانده سپاه پاسداران قصر شیرین گفت: «اطلاع دقیقی در دست است که عراقی ها نیروهای خود را در تنگ هوان متمرکز کرده اند.^۲» بدین ترتیب در اواخر سال ۱۳۵۸ تیرگی روابط ایران و عراق شدیدتر شد و رابطه سیاسی به سطح کاردار تقلیل یافت و نبردهای مرزی شدت گرفت.

^۱. کیهان ۲۹ بهمن ماه ۱۳۵۸

^۲. کیهان ۱۹ اسفندماه ۱۳۵۸

در آستانه جنگ

جمهوری اسلامی ایران اولین سال دوران حیات خود را با مشکلات زیادی پشت سر گذاشت و مراحل سازماندهی حکومت را یکی بعد از دیگری طی کرد. نوع سیاسی حکومت، به نام جمهوری اسلامی، در فروردین‌ماه ۱۳۵۸ مشخص شد. قانون اساسی تدوین شد و با آرای مستقیم ملت ایران با اکثریت قاطع به تصویب رسید. انتخابات ریاست جمهوری انجام شد و اولین رئیس‌جمهور در تاریخ سیاسی کشور ایران، تعیین شد. انتخاب نمایندگان مجلس شورای اسلامی در اواخر اسفندماه سال ۱۳۵۸ انجام شد و تعیین وضعیت صلاحیت وکلای مجلس به اوایل سال ۱۳۵۹ موکول شد و تنها مسئله‌ای که باقی مانده بود، تعیین نخست‌وزیر و هیئت‌وزرا بر مبنای قانون اساسی جدید بود که باید بعد از تعیین وضعیت وکلای مجلس و تشکیل مجلس با اکثریت بیش از دوسوم نمایندگان، وضعیت هیئت دولت مشخص می‌شد و دولت جمهوری اسلامی ایران بر خلاف حکومت‌های انقلابی متداول در طول تاریخ که معمولاً در مدت زمان طولانی، هیئتی به‌عنوان شورای انقلاب کشور را اداره می‌کند، تلاش می‌کرد هر چه زودتر حکومت قانون را با تکیه بر آرای مردم سازماندهی کند و در کشور مستقر سازد، اما این امر با مشکلات داخلی و خارجی زیادی مواجه بود که شرح این مشکلات در بخش پنجم این فصل در حدود امکانات بیان شده است. به ترتیبی که حکومت جدید ایران به سمت استقرار و ثبات پیش می‌رفت علاوه بر مشکلات داخلی، با دو مشکل بزرگ خارجی نیز مواجه گشت: اول، مشکل مخالفت عمومی حکومت‌های کشورهای دیگر، به ویژه کشورهایی که منافع نامشروع اقتصادی و سیاسی در ایران داشتند و با انقلاب اسلامی ایران این منافع به خطر افتاده بود، که البته این قسمت از مشکلات در بخش چهارم این فصل بیان شده است. دوم، مشکلی بود که حکومت همسایه - عراق - به‌طور مستقیم برای ایران اسلامی به‌وجود آورده بود و هر قدر که زمان به جلو می‌رفت، حکومت عراق به نمایندگی از طرف قدرت‌های دیگر مخالف ایران، این مشکلات را تشدید می‌کرد و در این اقدام تا به آنجا پیش رفت که جنگی عمومی را به ایران تحمیل کرد، اما مقدمات این جنگ، چندان کوتاه نبود.

در بررسی روابط ایران و عراق در سال ۱۳۵۸ نشان داده شد که اصولاً حکومت بعثی عراق، از اوایل پیروزی انقلاب اسلامی ایران و حتی قبل از آن، با حرکت انقلاب اسلامی ایران روابط حسنه‌ای نداشت و این موضوع با خروج رهبر انقلاب ایران از عراق نمایان شد. بعد از پیروزی انقلاب نیز به ترتیبی که شکل اسلامی انقلاب روشن‌تر می‌گردید، عراق برای حکومت ناسیونال سوسیالیستی خود، به نوعی احساس خطر می‌کرد و خود را برای مقابله با این خطر احتمالی آماده ساخت. از اواسط سال ۱۳۵۸، حکومت عراق کم‌کم در مقابل این خطر احتمالی، شکل تهاجمی به خود گرفت. البته ذکر این نکته ضروری است که عراق خطر احتمالی را به‌طور مستقیم از جانب ایران تصور نمی‌کرد، بلکه احساس خطر حکومت عراق ناشی از بافت مذهبی جامعه عراق بود که مردم آن عموماً گرایش به انقلاب اسلامی از نوع ایران را داشتند و گرنه حکومت عراق به خوبی آگاه بود که حکومت جدید ایران با آن همه مشکلات داخلی به ارث رسیده از نظام طاغوت و یا ناشی از دوران اولیه انقلاب تهدیدی جدی برای کشور و ملت عراق محسوب نمی‌شود، ضمن اینکه اصولاً فلسفه اساسی انقلاب بر پایه حکومت وحدت مسلمانان بود و برای این حکومت مسئله آب و خاک اگر کمتر از مسئله مکتب اسلام نبوده است، بیشتر از آن هم نمی‌تواند باشد. بنابراین، حکومت عراق کاملاً مطمئن بود که حکومت اسلامی ایران هیچ‌گونه تعرض نظامی به عراق نخواهد کرد، ضمن اینکه تصور آن را هم در شرایط آن روز نداشت و اصولاً تجاوز بر خلاف دستور صریح قرآن است. در قرآن کریم آمده است: «در راه خداوند با کسانی که شما را وادار به پیکار می‌کنند، پیکار کنید، ولی متجاوز نباشید؛ زیرا خداوند تجاوزکنندگان را دوست نمی‌دارد.» بنابراین حکومتی که عقاید اصلی‌اش بر این اساس باشد، چگونه می‌تواند متجاوز باشد؟ البته بر اساس همین اعتقادات، موظف و ملزم به دفاع و عمل متقابل در جنگ است، زیرا این دستوری از خداوند است که در بالا بیان شد. بنابراین، حکومت عراق نسبت به حکومت اسلامی ایران احساس خطر نظامی نداشت، بلکه خطر را از جانب گسترش عقاید حکومت اسلامی در ملت مسلمان عراق احساس می‌کرد و تلاش می‌نمود به نوعی جلوی گسترش این عقاید را در عراق بگیرد، غافل از این که هیچ

عقیده، مکتب و اندیشه قابل قبولی، در یک محدوده جغرافیایی، زندانی نمی‌شود بلکه به هر وسیله‌ای سرانجام رشد و نمو می‌کند و در تمام پهنه کره زمین منتشر می‌شود. برای این امر بهترین تعبیر همان تعبیر قرآن است که می‌فرماید: «مَثَلُ الْغَفَّارِ پاك و درست مانند مَثَلِ درختی است که اصل آن همیشه پابرجا می‌ماند و شاخ و برگ آن در تمام پهنه گیتی گسترش می‌یابد و تا به آسمان‌ها هم می‌رود.» اما حکومت عراق در صدد آن برآمد تا جلوی گسترش عقاید حکومت اسلامی را در عراق بگیرد و بهترین راه که برای این منظور انتخاب کرد، این بود که تلاش کند به هر وسیله‌ای که مقدور باشد، عقاید حکومت اسلامی را در ایران با شکست سیاسی، اقتصادی، اجتماعی و نظامی مواجه سازد تا بدین وسیله کل این عقیده بی‌اعتبار و غیرمفید در جامعه عراق و در جوامع دیگر اسلامی جلوه‌گر شود. این خواست تنها منحصر به عراق نبود، بلکه تقریباً تمامی حکومت‌ها، اعم از اسلامی و غیراسلامی خواستار آن بودند، چنان‌که از بدو پیروزی انقلاب اسلامی ایران فقط سه کشور سوریه، لیبی و الجزایر از این انقلاب پشتیبانی کردند و تا به امروز نیز تقریباً همان سه کشور به اعتقاد خود پایبند مانده‌اند و حتی سازمان آزادی‌بخش فلسطین نیز بعد از مدتی، نسبت به جمهوری اسلامی ایران تغییر موضع داد. بنابراین اگر ایران می‌گوید عراق به نمایندگی از طرف همه حکومت‌های مخالف ایران جنگ تحمیلی را به راه انداخت، ادعای بی‌اساسی نیست. به هر حال حکومت عراق تصمیم گرفت که ابتدا ایران را تحت فشار سیاسی قرار دهد و برای این منظور مسئله اختلافات مرزی را مطرح ساخت. اختلافاتی که در زمان رژیم سلطنتی ایران با تمایل حکومت عراق و در رأس آن شخص صدام حسین به مرحله نهایی خود رسیده بود و قرارداد ۱۳۵۴-۱۹۷۵ میلادی - منعقد شده بود. در حالی که حکومت جدید ایران سخت گرفتار مسائل داخلی و خارجی بود، عراق میراث باقیمانده از رژیم سلطنتی را از حکومت جدید ایران طلب کرد و ادعای مالکیت بر قسمتی از قلمرو ایران را در مناطق مرزی داشت و علاوه بر آن نسبت به مالکیت اعراب به سه جزیره ابوموسی، تنب بزرگ و کوچک ادعاهایی مطرح نمود. عراق مسئله سومی را هم عنوان کرد و آن دفاع از

مردم عرب‌زبان خوزستان، به نام جعلی عربستان بود. چگونگی این مسائل در مطالب بعدی بیان شده است و در این قسمت به سیر پیشروی گام به گام حکومت عراق در وارد کردن فشار به حکومت جمهوری اسلامی ایران می‌پردازیم.

پیشروی حکومت عراق، از اوایل سال ۱۳۵۹ به مرور، شتاب بیشتری به خود گرفت تا این که در آخر شهریورماه به یک جنگ عمومی تبدیل شد. روند حرکت تجاوزکارانه عراق در شش ماهه اول سال ۱۳۵۹ چنین بود. طبق اطلاعاتی که به ایران رسید، حکومت عراق از اوایل سال ۱۳۵۹ روابط خود را با فراریان سیاسی و نظامی ایران به آن کشور محکم‌تر کرد، به نحوی که خبر رسید شاپور بختیار، نخست‌وزیر فراری زمان شاه، در دهم فروردین‌ماه وارد بغداد شد و برای طرح‌ریزی توطئه‌ای که عامل اجرای آن نظامیان فراری ایران بودند، با مقامات رسمی عراق، وارد مذاکره شده است. ضمن این که استقرار یک گروه ضدانقلاب به رهبری «سپهبد پالیزبان» در عراق غیرقابل انکار بود و یکی از افسران شرکت‌کننده در کودتای نافرجام ۲۰ مرداد ۱۳۵۹ به نام کودتای نوژه در هنگام محاکمه به این امر اعتراف کرد که در فرانسه با عوامل بختیار تماس گرفته و به دستور آنها به عراق رفته و با پالیزبان تماس گرفته است. به هر حال، وجود یک نیروی متشکل برانداز، علیه جمهوری اسلامی ایران به رهبری پالیزبان و «سردار جاف» در عراق برای ایران غیرقابل تردید بود و این امر مقامات رسمی و نیمه‌رسمی ایران را وادار به ارائه عکس‌العمل می‌کرد و آنها الزاماً در مواردی به‌عنوان گله و شکایت و اعتراض به این عمل غیردوستانه عراق، اشاره می‌نمودند و ادعاهای نامشروع عراق را تحت فشار قرار دادن حکومت جدید ایران می‌دانستند. در شانزدهم فروردین‌ماه حجت‌الاسلام خلخالی گفت: «روش خصمانه صدام حسین نسبت به ایران به نفع او تمام نخواهد شد.»

عراق همزمان با آغاز تجاوزات سیاسی به ایران، کنفرانس خلق عرب را در بغداد تشکیل داده بود. در این کنفرانس، احساسات ضد رژیم ایران از طرف مقامات عراقی تحریک شده بود، بنابراین سخنان تندى علیه منافع ایران بیان شده بود. از جمله «ابوالهول» عضو سازمان مرکزی ساف گفته بود که ایران باید سه جزیره تنگه هرمز را به اعراب واگذار کند و

روابط عراق با جمهوری اسلامی ایران / ۱۴۳

بدین علت وزارت خارجه ایران از سفیر فلسطین در ایران توضیح خواست، البته پاسخ رسمی به این یادداشت ایران داده نشد.^۱ همزمان با این مسائل، فشار بر عراقی‌های ایرانی‌الاصل شدت یافت، به طوری که استاندار ایلام اعلام کرد تعدادی از عراقی‌ها از مرز ایلام وارد ایران شدند و تقاضای پناهندگی کردند.

در هفدهم فروردین‌ماه انفجاراتی در خرمشهر، آبادان و کرمانشاه رخ داد که تلفات و خساراتی به بار آورد و در امر انتقال نفت به پالایشگاه‌های آبادان و کرمانشاه اختلالاتی به وجود آمد که این خرابکاری‌ها عمدتاً به عوامل عراقی نسبت داده می‌شد. اما در داخل عراق نیز حوادثی در جریان بود که سوءتفاهمات متقابل را تشدید می‌کرد. چنانکه در همین روز در عراق نیز تظاهراتی علیه حکومت آن کشور برپا شد که علت آن کشته شدن یک دانشجو، در عملیات سوءقصد به جان معاون نخست وزیر عراق بود. این مسائل سبب وخیم‌تر شدن روابط بین دو کشور می‌شد و دامنه بحران به جوامع بین‌المللی کشیده می‌شد چنانکه بعضی خبرگزاری‌ها خبر از میانجی‌گری یاسر عرفات بین ایران و عراق دادند، اما شرایط به هیچ وجه برای این کار مساعد نبود، زیرا آنچه عراق می‌خواست به هیچ وجه نمی‌توانست برای ایران انقلابی قابل قبول باشد.

وزیر خارجه وقت ایران - صادق قطب‌زاده - درباره اظهارات مقام فلسطینی نسبت به سه جزیره پاسخ تندی داد و گفت: «ایران یک وجب از این جزایر را به کسی نمی‌دهد.» در این موقع او عازم سفر به چند کشور عربی از جمله سوریه، لبنان و الجزایر بود تا سیاست خارجی ایران را برای این کشورها توجیه کند.^۲

در هجدهم فروردین‌ماه، عراق دوباره مسئله خروج ایران از جزایر سه‌گانه را مطرح کرد که احتمالاً پیامد کنفرانس خلق عرب در بغداد بود. این بار درخواست عراق حالت جدی داشت و به صورت تهدید عنوان شد، بنابراین ایران نیز آن را جدی تلقی نمود و برای مقابله با تهدید احتمالی عراق، به واحدهای ارتش ایران، دستور آماده‌باش

^۱. کیهان ۱۶ فروردین‌ماه ۱۳۵۹

^۲. کیهان ۱۷ فروردین‌ماه ۱۳۵۹

داده شد. اتفاقاً آن دستور را من به مناسبت شغلی که در ستاد نیروی زمینی داشتم از طرف فرمانده نیروی زمینی امضا کردم. دستور این بود:

۵۹/۱/۱۸ - ۲۰۱/۴۳/۲

از: نزاجا - عملیات و اطلاعات

به: به گیرندگان مراجعه شود

درباره آماده‌باش

چون فعالیت‌های مرزی ارتش عراق افزایش یافته و به دنبال تهدیدهای رئیس جمهور آن کشور نقل و انتقالات نیروهای عراقی در مرز شدیدتر شده است دستور فرمایید آماده‌باش مرحله ۲ را به مورد اجرا گذارده نتیجه را گزارش نمایید.

ف - نزاجا - سرهنگ فلاحی

از طرف سرهنگ ستاد حسینی

بنابراین از هجدهم فروردین ماه ۱۳۵۹ جنگ بین ایران و عراق با روندی آرام آغاز شد. بنابراین می‌توان گفت که شروع جنگ ایران و عراق از همین روز بود. در این روز اقدامات خرابکاری عوامل نفوذی عراق در کرمانشاه شدت یافت. تأسیسات نفتی کرمانشاه آسیب دید و جریان نفت به پالایشگاه کرمانشاه قطع شد و حکومت عراق در داخل کشورش نیز اقدامات ستیزه‌جویانه علیه انقلاب اسلامی را تشدید کرد و آیت‌الله محمدباقر صدر و عده‌ای دیگر از طرفداران انقلاب اسلامی را دستگیر و زندانی کرد. مقامات ایرانی علیه ادعاهای عراق نسبت به سه جزیره اظهارات تندی کردند. از جمله «علی موسوی گرمارودی»، مشاور مطبوعاتی و فرهنگی رئیس جمهور ایران گفت: «گویی زمان مرگ حکومت بعثی عراق فرا رسیده است که چنین ادعایی می‌کند» و به حکومت عراق درباره مطرح کردن چنین ادعاهایی هشدار داد. از نظر آگاهی اجمالی خوانندگان، یادآور می‌شوم که سه جزیره ابوموسی، تنب بزرگ و تنب کوچک که در غرب تنگه هرمز در خلیج فارس قرار دارد، در تمام طول تاریخ سیاسی ایران متعلق به ایران بوده است و پس از ورود اروپاییان به ویژه انگلستان به خلیج فارس این جزایر هم

روابط عراق با جمهوری اسلامی ایران / ۱۴۵

مانند سایر نقاط خلیج فارس به اشغال انگلستان درآمد. با این وجود تا زمان مظفردالدین شاه مالکیت ایران بر آن سه جزیره شناخته شده بود، ولی در سال ۱۹۰۴ انگلستان مانع ادامه کنترل ایران بر آن جزایر شد تا اینکه در ۱۹۷۱-۱۳۵۰ ه.ش. که انگلستان از مناطق مستعمراتی شرق مدیترانه عقب‌نشینی می‌کرد این جزایر را به صاحب اصلی آن، که ایران بود، تحویل داد. باری از هجده فروردین به بعد روند اخراج ایرانیان مقیم عراق شدت بیشتری به خود گرفت و مقامات مسئول اعلام کردند، تعداد رانده‌شدگان ایرانی از عراق به سیزده هزار نفر رسیده است. مسئله تشدید بحران از محدوده دو کشور فراتر رفت و توجه جهانیان را به خود جلب کرد. خبرگزاری آسوشیتدپرس از بغداد گزارش داد که عراق از ایران خواسته است هر چه زودتر جزایر سه‌گانه را تخلیه و به اعراب واگذار کند. این درخواست رسمی عراق طی یک نامه رسمی از سوی سعدون حمادی وزیر امور خارجه عراق به «کورت والد‌هایم» دبیرکل سازمان ملل تسلیم شد و از دبیرکل سازمان ملل خواسته شد تا ایران را وادار به تخلیه این جزایر کند؟ و همچنین در این نامه، عراق حکومت ایران را متهم کرد که در امور داخلی کشورهای حوزه خلیج فارس دخالت می‌کند.

رئیس‌جمهور ایران در پاسخ به یادداشت عراق اعلام کرد:

«جزایر مورد نظر متعلق به ایران است و عراق هیچ‌گونه نقشی در آنها ندارد و اصولاً به عراق چه مربوط است که در روابط بین ایران و کشورهای دیگر دخالت می‌کند.»

بنی‌صدر اضافه کرد:

«البته عربستان سعودی هم از عراق حمایت می‌کند، ولی ما هم بین اعراب حامیانی مانند سوریه و لیبی داریم، به علاوه ایران می‌تواند از نیروی سیصد هزار نفری شیعیان عراق مورد پشتیبانی قرار گیرد»^۱.

در همین روز دولت عراق به دبیر دوم سفارت ایران در بغداد دستور داد عراق را ترک کند. این اقدام عراق به تلافی اخراج یک دیپلمات عراقی از ایران بود. با این

^۱. کیهان ۱۸ فروردین‌ماه ۱۳۵۹

رویدادها اختلافات بین دو کشور شدیدتر شد و مبارزه تبلیغاتی، روند سریع‌تری یافت. دولت عراق سوءقصد به جان معاون نخست وزیر آن کشور را به ایران نسبت داد و دولت ایران نیز انفجارات و خرابکاری‌های مناطق نفتی کرمانشاه و خوزستان را از جانب عمال نفوذیافته عراقی تلقی کرد. جریان سوءقصد در عراق این بود که در اوایل آوریل ۱۹۸۰ -۱۲ فروردین‌ماه ۱۳۵۹- «طارق عزیز»، عازم دانشگاه المستنصریه بغداد بود تا برای دانشجویان سخنرانی کند. در محوطه دانشگاه نارنجکی به طرف او پرتاب شد که سبب مجروح شدن او و تعدادی دیگر گردید. عامل سوءقصد، یک دانشجوی عضو حزب الدعوة الاسلامی بود و گفته شد که وی ایرانی است. چند روز بعد، صدام از مجروحان در بیمارستان عیادت نمود و در همان جا قسم یاد کرد که انتقام این اقدام را از محرکان اصلی، خواهد گرفت و طبعاً نظر او حکومت ایران بود. چند روز بعد سوءقصد دیگری به جان وزیر فرهنگ و اطلاعات عراق انجام شد که آن هم به اعضای حزب الدعوة الاسلامی نسبت داده شد.^۱ یکی از پیامدهای این حوادث سرعت بخشیدن به اخراج ایرانیان از عراق بود و هزاران نفر از عراق اخراج شدند و اسکان آنان در اردوگاه‌های مختلف مشکلاتی برای ایران به وجود آورد. گرچه چندان مهم نبود، اما مهم، روش و رفتار غیرانسانی عراق با این انسان‌های بی‌گناه بود. عراق در نهایت شقاوت آنها را دستگیر می‌کرد، تمام اموال و دارایی آنان را که در طول ده‌ها سال به طور قانونی در عراق به دست آورده بودند، ضبط می‌نمود و آنها را که شامل زن و کودک و پیر و جوان و بیمار از مشاغل و گروه‌های مختلف اجتماعی بودند، با کامیون‌های باری و کمپرسی به نزدیکی مرز می‌آورد و مانند آشغال از کامیون‌ها تخلیه و روانه مرز ایران می‌کرد. تصور نمی‌شود که این چنین رفتاری را، هیچ حکومتی که پای‌بند به انسانیت باشد با هیچ گروه انسانی انجام دهد.

به دنبال افزایش رانده‌شدگان از عراق و اخطار رسمی عراق به ایران درباره جزایر سه‌گانه و سایر مسائل مورد اختلاف، دولت ایران جدی بودن تهدید را احساس کرد و برای اولین بار کمیسیون امنیت ملی در ستاد مشترک ارتش جمهوری اسلامی ایران با

^۱. کتاب جنگ ایران و عراق تهیه شده در عراق

حضور مقامات مسئول کشوری و لشکری تشکیل شد. وزیر امور خارجه ایران در مقابل سؤالات خبرنگاران راجع به اخطار رسمی عراق گفت: «مسئله ایران و عراق بُعدی خیلی عمیق‌تر از موضوع جزایر سه‌گانه پیدا کرده است» و اضافه کرد: «ما در حال مواجه شدن با توطئه بزرگ امپریالیست‌ها هستیم که در حقیقت دولت عراق عامل اجرایی آن است و دولت عراق در زمان شاه نیز رابط آمریکا و اسرائیل بود و به زیان مسلمانان فعالیت می‌کرد^۱». روز بعد یعنی نوزدهم فروردین‌ماه، جلسه شورای انقلاب تشکیل شد و مسائل مربوط به آمریکا و عراق مورد بررسی قرار گرفت. امام خمینی(ره) برای نخستین بار نظر رسمی خودشان را در مقابل عراق اعلام کردند و فرمودند: در مقابل عراق با تمام قدرت می‌ایستیم. ایشان با این بیان، خط مشی کلی دولت ایران را در مقابل توطئه‌های عراق اعلام کردند. آیت‌الله دکتر بهشتی عضو شورای انقلاب اظهار نظر کرد که سرچشمه اقدامات عراق از توطئه آمریکا است و ایران در مقابل هر عمل عراق، عکس‌العمل شدیدتری نشان خواهد داد. دکتر حبیبی، سخنگوی شورای انقلاب، نیز اظهار داشت که ممکن است وضعیت فوق‌العاده اعلام شود. حجت‌الاسلام خامنه‌ای، عضو دیگر شورای انقلاب گفت: «در برابر تحریکاتی که از پیش انتظارش را داشتیم مصمم به مقابله هستیم.» «سرلشکر شادمهر»، رئیس ستاد ارتش جمهوری اسلامی ایران اظهار داشت: «عراق، برای تخفیف بحران داخلی خود این‌گونه مسائل را مطرح می‌کند.» حجت‌الاسلام رفسنجانی هم گفت: «این اعمال عراق از عملیات زنجیره تحریک آمریکاست و ما آمادگی مقابله با آن را داریم و اقدامات سیاسی نیز از طریق وزارت خارجه به عمل خواهد آمد.» سخنگوی جبهه ملی گفت: «دولت باید شدیداً به گفته‌های عراق اعتراض کند و عکس‌العمل لازم را نشان دهد.» مهندس بازرگان گفت: «عراق در پی بهانه‌ای است تا امکان صدور انقلاب به آن کشور را تلافی بکند.» همان‌گونه که ملاحظه می‌شود اکثر شخصیت‌های سیاسی ایران، اظهارات تندی علیه ادعای پوچ عراق بیان کردند. اما مردم آگاه ایران نیز از همان روز که پایه جنگ تحمیلی بنا نهاده می‌شد، احساسات پاک و ایثارگرانه خود را در حفاظت از انقلاب نشان دادند و تظاهرات‌های پراحساس و از روی

^۱. کیهان ۱۸ فروردین‌ماه ۱۳۵۹

تعهد در اغلب شهرهای ایران به‌ویژه در قم و مشهد انجام گرفت که البته بازداشت و زندانی کردن آیت‌الله محمدباقر صدر رهبر شیعیان عراق، عامل مهیج مهمی در برپایی این تظاهرات بود. اما عکس‌العمل ایران در مقابل ادعاهای واهی عراق فقط به حرف و شعار خلاصه نشد. نیروی دریایی ایران در آب‌های اطراف جزایر سه‌گانه، رزمایش بزرگی طرح‌ریزی و اجرا کرد و اراده ملت و نیروهای مسلح ایران را برای مقابله با هر گونه تجاوز به حقوق مشروع ملت ایران در صحنه آب‌های خلیج فارس عملاً نشان داد. همان‌گونه که گفته شد، در آن روز جلسه فوق‌العاده شورای عالی انقلاب برای بررسی وضعیت روابط ایران با آمریکا و عراق تشکیل شد. این جلسه با حضور امام انجام شد و قطب‌زاده بعد از پایان این جلسه گفت:

«امام تأکید فرمودند که باید با نهایت قدرت جلوی عراق ایستادگی کرد. اگر عراق بخواهد دست به تحریکاتی بزند و به نام اسلام، ناسیونالیسم عرب را ارائه کند، ما به‌شدت در مقابل آن می‌ایستیم و به کشورهای عربی نیز اتمام حجت می‌کنیم که اگر کشورهای عربی جلو این گونه تحریکات را نگیرند، ما با هر قیمتی که برایمان تمام شود جلو آنها خواهیم ایستاد.»

همزمان با این حوادث مربوط به عراق، مسئله‌ای در روابط با آمریکا پیش آمد که این تقارن نمی‌تواند بدون بررسی و طرح‌ریزی قبلی بوده باشد و آن عبارت از این بود که در این روز، کارتر رئیس‌جمهور آمریکا شخصاً اعلام کرد که روابط دیپلماتیک ایران و آمریکا از ساعت دوازده روز هجدهم فروردین قطع شده است. کارتر، درباره چگونگی قطع رابطه با ایران مصاحبه تلویزیونی تشکیل داد و در این مصاحبه گفت: طبق دستور من، از امروز (هجدهم فروردین) این اقدامات به عمل می‌آید:

۱. آمریکا روابط دیپلماتیک خود را با ایران قطع می‌کند.
۲. وزیر خزانه‌داری آمریکا، رسماً تحریم علیه ایران را به اجرا می‌گذارد و تحریمات اقتصادی، طبق تصمیم شورای امنیت ملی انجام خواهد شد.
۳. وزیر خزانه‌داری آمریکا طبق دستور من فهرست دارایی دولت ایران را در آمریکا و فهرست مطالبات آمریکا را از ایران تهیه کرده است.

۴. وزیر امور خارجه و وزیر دادگستری آمریکا روادید تمام ایرانی‌هایی را که می‌خواهند در آینده به آمریکا بیایند از امروز بی‌اعتبار می‌سازد.

گرچه قطع رابطه آمریکا با ایران، به فرمایش امام(ره) برای ایران موهبتی بود اما در این بررسی نکته حائز اهمیت تقارن اقدامات ناجوانمردانه حکومت بعثی عراق با فشارهای سیاسی و اقتصادی آمریکا علیه ایران بود و ما تجزیه و تحلیل آن را به تحلیل‌گران سیاسی واگذار می‌کنیم.

اما یک نکته ویژه در جریان حوادث ایران و عراق از آغاز پیروزی انقلاب به‌ویژه از آغاز بروز اختلافات آثار ویژه‌ای در برآوردها و تحلیل‌های مقامات ایرانی دست‌کم به ظاهر در برداشت و آن تأثیر احتمالی وجود شیعیان عراق و بافت مذهبی همه ملت عراق در رابطه با انقلاب اسلامی بود و از ظاهر گفتارهای مقامات مسئول ایرانی چنین بر می‌آید که در محاسبات و احتمالات به این عامل، اثری بیش از آنچه می‌توانست داشته باشد، قائل بودند و این امر به علت اطلاعات نادرستی بود که در اختیار مسئولان ایرانی قرار می‌گرفت و آنها نیز با فرض واقعیت آن احتمالات، نظریاتی ابراز می‌کردند که نمونه آن در جریان همین روز نیز مشاهده شد و آن عبارت بود از این که بنی‌صدر، رئیس جمهور ایران گفت: «پایه‌های حکومت عراق اساس مردمی ندارد و مردم عراق رژیم دست‌نشانده بعثی را به زانو در می‌آورند.^۱» حکومت عراق نیز همین برآورد و حتی خیلی شدیدتر از آن را نسبت به مردم ایران داشت؛ زیرا در آن زمان وجود گروه‌های مختلف سیاسی داخلی مخالف دولت ایران اعم از چپی، راستی و سلطنت‌طلب، عامل اغواکننده‌ای برای حکومت عراق بودند و مقامات تصمیم‌گیری عراق تصور می‌کردند به محض این که از مرز ایران عبور کنند، گروه‌هایی از مردم ایران به ویژه هم‌میهنان شریف و پراحساس عرب‌زبان ما که ساکن خوزستان هستند با دسته گل از سربازان متجاوز عراقی استقبال خواهند کرد. علت این برآورد نادرست عراق نیز همان اطلاعات نادرستی بود که عوامل اطلاعاتی عراق به‌ویژه فراریان ایرانی به عراق اعم از نظامی و غیرنظامی در اختیار عراق قرار می‌دادند. برآورد عراق چنان خوش‌بینانه به این عامل، یعنی اقدامات

^۱. کیهان ۱۹ فروردین ۱۳۵۸

احتمالی گروه‌های مخالف ایرانی، متکی بود که حکومت عراق تصور می‌کرد اصولاً همه نظامیان ایران مخالف حکومت هستند و به محض این که ارتش متجاوز عراق وارد خاک ایران شود، ارتش ایران سر لوله‌های تفنگ خود را به سمت حکومت ایران خواهند چرخاند. درباره آثار این مسئله، در بررسی جنبه‌های نظامی، توضیحات بیشتری خواهیم داشت.

از روز بیستم فروردین ماه اقدامات عملی تجاوز عراق به ایران آغاز شد. گرچه قبلاً نیز بارها هواپیماها و عوامل زمینی عراق در مناطق مرزی به حریم هوایی و زمینی ایران تجاوز کرده بودند، اما این تجاوزات چنین توجیه می‌شد که به علت تعقیب افراد مورد تعقیب عراقی که طبعاً به سمت قلمرو ایران فرار می‌کردند صورت می‌گرفت، ولی بعد از بروز مسائل چند روز گذشته وضعیت تجاوزات مرزی عراق جنبه عمدی علیه کشور ایران به خود گرفت. در روز بیستم فروردین سه فروند هواپیمای جنگی عراق به حریم هوایی ایران تجاوز کردند و مدتی در آسمان ایران پرواز نمودند و این یک تجاوز عمدی و علنی بود.

همزمان با این اقدام، مبارزات تبلیغاتی سیاسی علیه یکدیگر شدت گرفت. ستاد مشترک ارتش ایران اعلام کرد که با هر گونه تجاوز عراق، مقابله خواهد کرد. در تمام محافل سیاسی و اجتماعی ایران علیه تحریکات عراق و همچنین مسئله قطع رابطه آمریکا، هیجانانگیز و احساسات مردم و مسئولان اوج بیشتری گرفت. امام فرمودند: «به خاطر قطع رابطه آمریکا با ایران، ملت ایران باید جشن بگیرد.» دفتر هواپیمایی عراق در تهران توسط عده‌ای از عراقی‌های رانده شده اشغال شد. شورای انقلاب بررسی‌های عمیق‌تری درباره مسائل مربوط به عراق و آمریکا انجام داد و جلسه‌ای با حضور امام تشکیل شد. در پایان این جلسه، دکتر حسن حبیبی سخنگوی شورای انقلاب گفت:

«جلسه شورا در حضور امام، مسائل مربوط به آمریکا و عراق را بررسی کرد و تصمیماتی اتخاذ شد. امام از نتیجه این حوادث خیلی راضی بودند و فرمودند: این جریان‌ها یک دلیل دیگر برای پیروزی ایران است و ملت ایران باید آن را جشن بگیرد.»

اما عوامل نفوذی عراق نیز بیکار ننشستند؛ به لوله‌های نفت خوزستان آسیب وارد کردند که سبب کاهش تولید پالایشگاه نفت آبادان شد و «معینی‌فر»، وزیر نفت ایران، در این خصوص گفت: «ما در حال جنگیم؛ به خرابکاران اجازه نخواهیم داد در کارهای مملکت اخلاقی ایجاد کنند» و سرانجام برای اینکه ملت ایران در جریان رسمی اوضاع قرار گیرد، شورای انقلاب بیانیه‌ای رسمی برای ملت ایران صادر کرد که در آن آورده بود: ارتش و ملت ایران باید آماده باشد و از شرف و موجودیت کشور و انقلاب دفاع کنند. قسمتی از پیام چنین است:

«ملت ایران با آگاهی کامل از حساسیت وضع کنونی باید بدانند که شرایط فعلی ایران شرایطی کاملاً استثنایی و فوق‌العاده است و باید آماده فداکاری، مقاومت و عمل باشد. از خود ضعف و سستی نشان ندهد و امید و اطمینان خود را به وعده الهی همچنان حفظ کند. ارتش و ارگان‌های دولتی و همه آحاد ملت باید به‌طور کامل بسیج شوند و از شرف و موجودیت کشور و انقلاب خود دفاع کنند. جناح‌های سیاسی باید اختلافات کوچک و بزرگ و مسائل گروهی را کنار بگذارند و توجه داشته باشند که هر حرکتی ناشی از گروه‌گرایی و خودخواهی ممکن است صفوف یکپارچه مردم را دچار تشتت و سرگردانی کند و این ضایعه‌ای است که ملت ایران و تاریخ آینده ما از آن اغماض نخواهد کرد.»

احتمال برخوردهای جدی نظامی از حالت محرمانه و طبقه‌بندی بودن - به اصطلاح نظامی - خارج شد و اظهارات علنی، درباره چگونگی احتمال ارائه شد. فرمانده نیروی زمینی ایران در مصاحبه‌ای چگونگی احتمال جنگ با عراق را توضیح داد و در روزنامه کیهان چاپ و منتشر شد که البته قسمتی از آن با حفاظت طرح‌های جنگ چندان هماهنگی نداشت و چون این گفتارها مبنای عملی جنگ تحمیلی شد، خلاصه آن را بیان می‌کنیم.

تیمسار فلاحی چگونگی وضعیت جنگ احتمالی را چنین توضیح داد:

«منطقه مرزی ایران و عراق از لحاظ عملیات نظامی به سه بخش متمایز تقسیم می‌شود ۱. از دالامبرداغ در منطقه تلاقی مرز ایران و ترکیه و عراق تا خسروی ۲. از خسروی تا

دهلران ۳. از دهلران تا خلیج فارس. منطقه ۱ کوهستانی است و هر گونه درگیری در آن به صورت دفاع غیرفعال خواهد بود و احتمالاً تمرکز در مرز، با اجرای آتش‌های سنگین توپخانه توأم با عملیات منظم وسیع در جبهه وسیع محدودیت‌هایی در بر خواهد داشت و با مشکلات لجستیکی همراه خواهد بود، ضمن این که هدف‌های مهم و حیاتی در آن منطقه برای طرفین وجود ندارد. درباره منطقه ۲ که منطقه مرکزی است احتمال تعرض وسیع ارتش عراق وجود دارد ولی خوشبختانه در این منطقه ارتش ایران امکانات وسیع دفاعی دارد و در این منطقه نگرانی نداریم و همه معابر وصولی به گردنه پاطاق و قلاجه منتهی می‌شود که قابل دفاع است و درباره منطقه ۳ که منطقه جنوبی کشور است از دهلران تا شلمچه زمین باز است و در یک درگیری احتمالی، سرنوشت نبرد را نیروی هوایی تعیین می‌کند. ما امیدواریم، چند روز بعد از شروع عملیات، برتری هوایی را کسب کنیم که در این صورت در جنوب نیز نگرانی نخواهیم داشت. در مجموع محاسبات ما، استعداد ارتش عراق خوب است و توانایی بعضی کارهای تاکتیکی را دارد، ولی تمایلی به اجرای توانایی‌های خود ندارد یعنی رسالت ندارد؛ در مقابل، خوشبختانه نیروی زمینی ایران یک رسالت خدایی و اسلامی و یک رسالت درباره ایرانی بودنش دارد و این ارتش که خوشبختانه مورد پشتیبانی ملت است و بعد از پیروزی انقلاب، ۲۱۹ قربانی و بیش از چند هزار مجروح و معلول تقدیم ملت ایران کرده، مورد تأیید و تصدیق ملت ایران قرار گرفته است. چنین ارتشی رسالت خدایی و اسلامی و ملی و مردمی دارد. ضمن اینکه ما مقداری کمبود نیروی انسانی و آمادی در گذشته داشتیم که خوشبختانه بدون اتکا به کشورهای خارجی از داخل کشور تهیه و تأمین کردیم. نیروی زمینی قادر است در هر یک از معابر وصولی که از کشور عراق به داخل خاک ایران منتهی می‌شود، متجاوز را متوقف کند. البته متکی به خداوند و بسیج ملت ایران هم هستیم. یکی از تکالیف ملت ایران این است که بسیج شوند و تحت رهبری و هدایت نیروی زمینی به کار برده شوند.»

فرمانده نیروی زمینی درباره حملات عراق به مناطق مرزی ایران گفت:

«در حال حاضر عملیات پراکنده‌ای در منطقه باوئسی و نفت‌شهر جریان دارد، ولی به تجاوز آشکار نیروی زمینی عراق منتهی نشده است و عملیات‌ها محدود به مبادله آتش است و توپخانه عراق از داخل خاک خود نقاطی از ایران را زیر آتش می‌گیرد و نیروهای ما را در محاصره آتش قرار می‌دهد که از دیروز تا نیمه‌شب دیشب این درگیری ادامه داشته و در نفت‌شهر یک سری تیراندازی‌های پراکنده ادامه دارد و آسیب‌هایی هم به ما رسیده است، ولی ما هم به آتش توپخانه عراق پاسخ دادیم و فعلاً توپخانه عراق خاموش است.»

تیمسار فلاحی درباره اقدامات متقابل ایران گفت:

«ایران فقط مکلف به دفاع از مرز خود است. آیین نظامی ملی ما، دفاع از سرزمین مادری ما است. ما قصد تجاوز به خاک هیچ کشوری را نداریم. نیروی زمینی مکلف است از مرزهای شناخته شده بین‌المللی دفاع کند و یک قدم فراتر از مرز نرفته ولی به هیچ قدرتی نیز اجازه نخواهد داد یک قدم وارد خاک ایران شود^۱. فرمانده ژاندارمری کشور نیز اظهاراتی در رابطه با جنگ احتمالی کرد و وضعیت پاسگاه‌های ژاندارمری منطقه مرزی را توضیح داد و درباره عملیات عراقی‌ها گفت: آنها با هواپیما و بالگرد و در بعضی پاسگاه‌ها با توپخانه و خمپاره پاسگاه‌های ما را مورد حمله قرار می‌دهند. این حملات دیروز - نوزده فروردین - در باوئسی ادامه داشت و ارتش عراق تا مساحت پانزده کیلومتری مرز ایران پیشروی کرده و در داخل خاک عراق مستقر شده است.»

فرمانده نیروی هوایی نیز درباره حمله عراق اظهار نظر کرد و گفت:

«حملات هوایی آنها فعلاً فقط با بالگرد انجام می‌گیرد و اکنون هواپیماهای عراقی عملیات شناسایی انجام می‌دهند.»

فرمانده نیروی هوایی، آمادگی این نیرو را فوق‌العاده خوب توصیف کرد و اظهاراتی نمود که تا حدودی جنبه احساسی داشت.

فرمانده واحد عملیاتی سپاه پاسداران نیز گفت:

^۱. کیهان ۲۰ فروردین ۱۳۵۹

«واحدهای ارتش عراق تا دو کیلومتری مرز نزدیک شده‌اند و حملاتی به پاسگاه‌های مرزی تپله‌کوه، باویسی، بیشگان، ازگله و تپه‌رش انجام داده که همچنان ادامه دارد و نیروهای ایرانی از قلمرو ایران دفاع می‌کنند.» این مقام سپاه گفت: «تا کنون از نیروهای ایرانی نه نفر شهید و ۲۵ نفر مجروح شده‌اند.» با توجه به حوادثی که رخ می‌داد، دامنه نبرد روز به روز وسیع‌تر می‌شد و نبرد از حالت برخورد بین افراد پاسگاه‌های مرزی به نبرد توپخانه و هوایی و حتی واحدهای رزمی کشیده می‌شد که در فصل سوم به جزئیات جنبه‌های نظامی این مرحله از جنگ خواهیم پرداخت. بنابراین در این قسمت که هدف، بررسی روند کلی سیاسی جنگ است از بیان جزئیات جنبه‌های نظامی جنگ حتی‌المقدور خودداری می‌شود.^۱ صدام حسین در فروردین ۱۳۵۹ در توجیه اقدامات خود علیه ایران مصاحبه‌ای در بغداد تشکیل داد و در این مصاحبه متوقف کردن حالت خصمانه بین ایران و عراق را مشروط به سه شرط زیر اعلام کرد:

۱. ایران بدون قید و شرط از جزایر تنب و ابوموسی خارج شود.
۲. وضعیت کشتیرانی در شط‌العرب به حالت قبل از قرارداد الجزایر برگردد (منظور این که در کنترل کامل عراق قرار گیرد).
۳. هویت عربی بودن عربستان (خوزستان) از طرف ایران به رسمیت شناخته شود.

او همچنین در سخنرانی دیگری گفت: «عراق کلیه خواسته‌های خود را به زور از ایران خواهد گرفت» و سعدون حمادی وزیر خارجه عراق نیز هنگامی که از فنلاند دیدار می‌کرد، گفت: «درگیری نظامی بین عراق و ایران محتمل است» و در قطعنامه کنگره خلق عرب که از هفده فروردین در بغداد تشکیل شده بود اعلام شد که دولت عراق طرفدار مبارزات مردم ایران است و علاقه‌مند است که ایران از قید استعمار خارجی خلاصی یابد و اقلیت‌های قومی ایران به حقوق مشروع خود برسند.^۲ ملاحظه می‌شود که

^۱. کیهان ۲۰ فروردین ۱۳۵۹

^۲. کتاب تحلیل جنگ وزارت خارجه

از اواسط فروردین ماه ۱۳۵۹ حکومت عراق رسماً به ایران هشدار داد که یا باید تسلیم به خواسته‌های عراق شود یا این که آماده جنگ باشد و طبیعی بود که ملت ایران تحت هیچ شرایطی نمی‌توانست تسلیم خواسته‌های تجاوزکارانه و زورگویانه حکومت فاشیستی عراق شود و هیچ ملت زنده‌ای نمی‌توانست و نمی‌تواند تن به چنین ذلت و خواری بدهد. بنابراین ایران مجبور بود شرط دوم را بپذیرد و آن قبول مبارزه و جنگ بود؛ زیرا دین و مذهب ما و ملیت ما قبول چنین مذلتی را به هیچ وجه جایز نمی‌داند و فراموش نمی‌کند که امام سوم، حسین ابن علی(ع) گفت: «هیئات من الذله» و بدین ترتیب زمینه جنگ تحمیلی از دهه سوم فروردین ۱۳۵۹ عملاً فراهم شد.

بررسی جریان‌های سیاسی و نظامی جنگ ایران و عراق

در ۲۳ فروردین ماه ۱۳۵۹ رسماً در ایران از طرف رئیس جمهور حالت فوق‌العاده جنگی اعلام شد. نیروهای عراقی با واحدهای بزرگتر به منطقه مرزی نزدیک شدند. نبرد جدی در منطقه پاسگاه باویسی از توابع ژاندارمری قصرشیرین بین نیروهای ایران و عراق در گرفت. این پاسگاه نزدیک به چهار ماه بود که به اشغال نیروهای عراقی درآمده بود و نیروهای ایرانی در این روز موفق شدند که نیروهای عراقی را از حوالی این پاسگاه عقب برانند و آن را تصرف کنند. در این روز، فرمانده نیروی زمینی و سرپرست سپاه پاسداران انقلاب اسلامی، شخصاً برای بررسی وضعیت عملیاتی، به منطقه قصرشیرین رفتند و بعد از بررسی آن منطقه، تمام مناطق مرزی غرب و جنوب را با بالگرد بازدید کردند. در درگیری‌های آن روز از نیروهای ایرانی یک درجه‌دار شهید و دو نفر مجروح شدند. شدت نبرد علاوه بر پاسگاه باویسی در حوالی پاسگاه دارخور، تنگ هوان، تپه کوه و بیشگان نیز جریان داشت. کم‌کم دامنه نبرد به منطقه خوزستان نیز کشیده شد و در روز ۲۲ فروردین عوامل نفوذیافته عراقی به پاسگاه ژاندارمری یزدنو که در جنوب غربی هویزه قرار دارد، حمله کردند و نبردی بین افراد پاسگاه و مهاجمان عراقی در گرفت که مهاجمان، مجبور به فرار شدند.

جنگ تبلیغاتی همچنان اوج می‌گرفت. گفتارهایی در این جنگ تبلیغاتی به وسیله مقامات مسئول و غیرمسئول ایرانی و عراقی بیان می‌شد که معمولاً هدف ایجاد جنگ روانی را داشت که در تمام جنگ‌ها و اختلافات جدی بین کشورها و حتی بین گروه‌ها و افراد مخالف نیز بیان می‌شود. به اصطلاح دوران‌های قدیم، رجزخوانی، یکی از اقدامات جنبی هر گونه اختلافاتی می‌باشد. در عصر جدید نیز جنگ روانی چنان اهمیت پیدا کرده است که برای هدایت این قسمت از جنگ، طرح‌ها و برنامه‌های وسیعی تهیه می‌شود و هزینه‌های بسیار گزافی برای هدایت عملیات روانی مصرف می‌شود. گرچه قسمتی از عملیات روانی، عمدتاً هدف تخریب روحیه نیروهای دشمن و تقویت نیروهای خودی را دارد و در صحنه عملیات معمولاً این هدف دنبال می‌شود ولی در رابطه با کل مسائل بین دو کشور اعم از سیاسی و اقتصادی و فرهنگی و نظامی، قسمتی از این تبلیغات ناشی از بعضی حقایق موجود یا دست‌کم تصورات و برآوردهای احتمالی، طرح‌ریزی و هدایت می‌شود و نمی‌تواند صرفاً جنبه تبلیغاتی و عاری از حقیقت باشد. از نظر طبقه‌بندی تبلیغات روانی، به سه طبقه سفید، خاکستری و سیاه تقسیم می‌شود. در تبلیغات سفید همه واقعیت‌ها به صورت روشن و مشخص و با ارائه مدارک قطعی انجام می‌شود. در تبلیغات خاکستری، بعضی مطالب مستند با مدارک قطعی و قسمتی مبهم ارائه می‌شود و در تبلیغات سیاه معمولاً همه ادعاها مبهم و بر اساس شواهد احتمالی و یا حتی دروغی و غیرواقعی است. اما یک نکته را در هدایت تبلیغات روانی نمی‌توان منکر شد و آن این است که به هر حال دست‌کم در تبلیغات سفید و خاکستری طرح‌ریزی و هدایت تبلیغاتی مبنی بر حقایق یا تصور حقایق انجام می‌شود بنابراین در سطح ملی این نکته، حائز اهمیت شایانی در طرح‌ریزی و هدایت جنگ‌های روانی است. در مقدمات جنگ ایران و عراق این جنگ روانی عامل بسیار مهمی در شکل‌گیری جنبه نظامی بود و هر گفتار مقامات ایرانی و عراقی در تسریع و تشدید جنگ به‌طور غیرمستقیم آثاری می‌توانست داشته باشد؛ بنابراین مقامات هر دو کشور سعی می‌کردند که حساب هیئت حاکمه را از مردم جدا کنند، زیرا دو ملت ایران و عراق همبستگی‌های تاریخی و دینی بسیار محکم و طولانی دارند که باید در محاسبات و برآوردهای سیاسی

روابط عراق با جمهوری اسلامی ایران / ۱۵۷

و نظامی، این عامل را در نظر گرفت. به این منظور رهبران ایران تلاش می‌کردند حساب مردم عراق را از حکومت آن کشور جدا کنند. رئیس‌جمهور ایران در سخنرانی نماز جمعه روز ۲۲ فروردین‌ماه در این باره چنین گفت:

«ما مردم عراق را به دولت عراق نمی‌فروشیم و ملت عراق ملت برادر ماست که زیر چکمه‌های فاشیست‌های سرخ قرار گرفته و آماده است فرصت پیدا کند تا علیه یک طاغوت سرسپرده قیام کند. برای ما چه فرصتی مغتنم‌تر از این‌که ایران امروز پس از رخوت چندین قرن اینک هیجان و جسارت خود را از نو یافته و آنچه را که دشمنان ما برای این مردم به‌وجود می‌آورند، مغتنم شمارد، برای این‌که حیات ملی ما در گرو پیروزی در مبارزه‌ای است که دشمنان ما بر ما تحمیل می‌کنند.

رئیس‌جمهور ایران در ادامه سخنان خود گفت:

«نیروهای مسلح ما آمادگی کامل برای مقابله با دشمن را دارند و ملت ما می‌خواهد مستقل زندگی کند و آماده است بهای این استقلال را بپردازد. نیروی زمینی ما صد برابر بیش از گذشته آمادگی دارد. نیروهای دیگر هم همین‌طور. پاسداران انقلاب اسلامی، همواره این وقایع را برای نشان دادن ایمان خود مغتنم می‌دانند و اگر عراق یک قدم جلو بگذارد به شدت تنبیه خواهد شد. ما آن‌قدر به آمادگی نیروهای مسلح دلگرم و امیدوار هستیم که یقین داریم اگر هم بخواهیم فرزندان اسلام و ایران را در مرزها نگه داریم آنها نخواهند ایستاد و تعقیب دشمن را فریضه خودشان خواهند شمرد و حتماً دشمن را تا درون مرزهایش تعقیب خواهند کرد.»

رئیس‌جمهور ایران درباره حکومت عراق گفت: «چرا در کارهای ایران دخالت می‌کنی و با آمریکا همصدا شده‌ای؟ تو از خودت می‌ترسی که مردم عراق مانند مردم ایران علیه تو قیام کنند و مانند شاه بیرون‌ت کنند. مردم عراق را به تو نخواهیم فروخت.» او در ادامه سخنانش راجع به اقدامات سیاسی عراق برای به‌دست آوردن خواسته‌هایش که با اعزام پیام‌ها و فرستاده‌هایی اعلام شده بود گفت:

«صدام ظاهراً قبلاً فرستاده‌هایی برای ایجاد تفاهم اعزام کرده، ولی او گمان می‌کند با انفجار چند بمب می‌تواند ما را بترساند. ما در صورتی که دولت عراق فساد نکند کاری نداریم ولی عراق اکنون تمام نیروهایش را در مرز مستقر کرده، در حالی که اسرائیل نیز به مرز لبنان لشکر کشیده است. اگر صدام راست می‌گوید برود در لبنان جلوی اسرائیل را بگیرد. صدام می‌خواهد از میهن عربی‌اش دفاع کند و گفته است فرزندان قادسیه هستیم. تو مگر دین‌داری که بر قادسیه فخر می‌فروشی؟ سربازان یزدگرد، اسلام را پذیرفتند. اگر سربازان ارتش مسلمان عراق در برابر ارتش امام خمینی(ره) ایستادند و به ارتش ما ملحق نشدند، حق با توست. ما یقین داریم این رژیم وابسته را سرنگون خواهند کرد، اگر نکردند تو فرزند قادسیه هستی. اما یقین بدان که ملت اسلام و فرزندان قادسیه تو را سرنگون خواهند کرد.»

رئیس جمهور در ادامه سخنانش گفت: «ما یقین داریم سربازان عراقی و مصری به روی سربازان اسلام اسلحه نخواهند کشید و آثار حرکت اسلامی امپراتوری‌های جدید جهان را به زیر خواهند کشید.^۱» همزمان با فعالیت داخل کشور، حکومت جمهوری اسلامی ایران تلاش‌هایی نیز در خارج از کشور آغاز کرد و اولین تلاش این بود که سفیر ایران در مسکو رسماً از دولت شوروی درخواست کرد اسلحه و تجهیزات نظامی در اختیار عراق قرار ندهد، اما دولت آمریکا با اخراج ۱۲۰ نفر دانشجوی نظامی ایرانی که در آن کشور تحصیل می‌کردند، همکاری خود را با عراق نمایان‌تر کرد و این دانشجویان به ایران مراجعت کردند.

در ۲۴ فروردین ماه، نبردهای پراکنده مرزی همچنان ادامه داشت. ارتش عراق با توپخانه سنگین مناطق مرزی ایران را زیر آتش گرفته بود. اخراج ایرانیان به رقم بیش از دوازده هزار نفر رسیده بود که در بین آنان گروهی از علمای شیعه نیز حضور داشتند. داخل عراق اعدام مخالفان شدت گرفته بود. سیزده نفر از سوءقصدکنندگان به جان نخست وزیر عراق اعدام شدند. در ۲۵ فروردین دامنه نبرد به اروندرود کشیده شد.

۱. کیهان ۲۳ فروردین ۱۳۵۹

عراقی‌ها بزرگترین ناو جنگی خود را که «البکر» نام داشت، در دهانه فاو در مدخل اروندرود به خلیج فارس مستقر کردند و برآورد شد یک تیپ دریایی عراق در بندر فاو مستقر شده است. عناصر نیروی دریایی عراق در حرکت کشتی‌های تجاری با پرچم ایران در اروندرود مزاحمت ایجاد کردند. حکومت عراق برای دومین بار درباره جزایر سه‌گانه به فیدل کاسترو، رئیس‌جمهور کوبا و رئیس‌کنفرانس غیرمتعهدها پیام فرستاد. سعدون حمادی وزیر خارجه عراق در این پیام ادعای خود را مبنی بر حاکمیت بر این جزایر تکرار کرد و از دولت کوبا خواست در رابطه با این مسئله از عراق جانبداری کند و با توجه به اینکه دولت عراق چند روز قبل شبیه همین پیام را برای دبیرکل سازمان ملل فرستاده بود به خوبی روشن می‌شود که دولت عراق در نظر داشت جو سیاسی بین‌المللی را برای قبول هرگونه اعمال خصمانه عراق نسبت به ایران به نفع خود آماده سازد و به اصطلاح چنین وانمود کند که عراق خواهان دستیابی به خواسته‌های خود از طریق سیاسی و از راه مسالمت‌آمیز است. متأسفانه در دنیای سیاست همیشه تعارفات و تشریفات و ملاحظات غیرموجه بر واقعیت‌ها برتری دارد و در این مسئله هم همین بود و گرنه آقای دبیرکل سازمان ملل و همچنین آقای کاسترو باید از حکومت عراق سؤال می‌کردند که موضوع جزایر سه‌گانه تنگه هرمز چه ربطی به دولت عراق دارد. بر فرض اینکه اگر مسئله‌ای بین ایران و کشورهای دیگر خلیج فارس در این باره وجود دارد، آن کشور امارات متحده عربی و شیخ‌نشین شارجه و رأس‌الخیمه است، نه کشور عراق. مگر بر اساس قوانین بین‌المللی کشوری حق دارد با فضولی و به‌طور غیرموجه درباره مسائل بین دو کشور دیگر دخالت کند؟ آن هم به‌طور کاملاً رسمی و از طریق بالاترین مقامات بین‌المللی. مگر کشور امارات متحده عربی یک کشور مستقل عضو رسمی سازمان ملل نیست؛ اگر مسئله مورد اختلافی درباره جزایر سه‌گانه باشد باید این کشور مطرح سازد نه حکومت عراق. اما این موضوع نشان می‌دهد که عراق با این امر می‌خواهد خود را دایه مهربان‌تر از مادر نشان دهد و بدون توجه به تمایلات کشورهای دیگر حوزه خلیج فارس، خود را رهبر قدرتمند این منطقه اعلام کند و با دستیابی به هدف خود در جزایر سه‌گانه با استفاده از این موضوع تمام کشورهای کرانه جنوبی خلیج فارس را به قید اسارت خود

درآورد و این موضوع را خود رهبران این کشورها بهتر از کسان دیگر می‌دانستند و می‌دانند. به همین علت در عین حال که در جنگ ایران و عراق به طور علنی و غیرعلنی از عراق حمایت کرده و می‌کنند، اما چندان تمایلی هم به پیروزی قطعی عراق ندارند؛ زیرا می‌دانند پیروزی عراق در جنگ برای آنان اسارت‌بارتر از هر چیز دیگری خواهد بود، در صورتی که ایران اصولاً هیچ گونه ادعای ارضی، سیاسی و اقتصادی نسبت به کشورهای این منطقه ندارد و اگر موضوع صدور انقلاب اسلامی مطرح است فقط خواستی نشأت گرفته از دین مقدس اسلام است و هدف آن رهایی تمام مسلمانان از زیر بند و اسارت استعمارگران و چپاولگران بیگانه است و هیچ طمع تجاوزکارانه سیاسی و اقتصادی و ارضی در آن مطرح نیست.

در مقابل حرکت سیاسی عراق در مجامع بین‌المللی، وزیر خارجه ایران نیز از سفرای ۲۱ کشور اسلامی مقیم تهران دعوت کرد تا چگونگی مسائل پیش آمده بین ایران و عراق را برای آنان تشریح نماید. وزیر خارجه ایران در پایان این جلسه گفت:

«به سفرای کشورهای اسلامی گفتم که علل بحران ایران و عراق غیر از آن چیزی است که عراق به ظاهر ادعا می‌کند. عراق می‌خواهد ناسیونالیسم عرب را علیه ایران تهییج کند و اضافه کرد به سفرای گفتم، حکومت عراق اسلامی نیست و ربطی به اسلام ندارد بلکه عراق دنباله‌رو سیاست آمریکا علیه ایران است و دست آمریکا و اسرائیل در این منطقه است، بنابراین ما هیچ نوع میانجی‌گری را در این کار مفید نمی‌دانیم زیرا بحران ایران و عراق تابعی از بحران ایران و آمریکاست و تا بحران ایران با آمریکا حل نشود بحران ایران و عراق نیز حل نخواهد شد.^۱»

حالت نظامی منطقه مرزی تا حدودی آرام‌تر شد ولی نبرد توپخانه، به طور پراکنده ادامه داشت و ایران نیز برای مقابله با توپخانه سنگین عراق یک واحد توپخانه ۱۳۰ میلی‌متری به منطقه قصرشیرین اعزام کرد و با توجه به اینکه برد این توپ‌ها حدود ۲۷ کیلومتر است، می‌توانست با توپخانه دوربرد عراق که آن هم از همین نوع توپ بود، اقدام به مقابله به مثل کند و هدف‌های نظامی را در درون خاک عراق

^۱. کیهان ۲۵ فروردین ۱۳۵۹

گلوله‌باران نماید. یکی از دلایل غیرموجه ادعای عراق مبنی بر کاربرد توپخانه سنگین ایران قبل از عراق، همین موضوع می‌تواند باشد که اصولاً نیروهای ایران تا قبل از ۲۵ فروردین‌ماه در منطقه کرمانشاه، توپخانه سنگین نداشتند و این توپخانه از اصفهان به آن منطقه اعزام شد و نیروهای ایرانی تقویت گردیدند. جنگ روانی توأم با تقویت واحدهای مرزی ادامه یافت. فرمانده نیروی زمینی ایران در مصاحبه‌ای گفت: «دیگر نیروهای ایران به انتظار نخواهند نشست تا ارتش عراق مواضع آنها را مورد حمله قرار دهد و بعد نیروهای ایرانی عکس‌العمل نشان دهند، بلکه از این به بعد نیروهای ایرانی عملیاتی انجام خواهند داد تا نیروهای عراقی مجبور به عکس‌العمل شوند.» فلاحی درباره کنترل مرزها گفت: «نیروهای ایرانی در نقاط حساس مستقر شده‌اند ولی همه نقاط مرز قابل کنترل نیست» و درباره علت تحریکات نظامی عراق در مرز ایران گفت: «حکومت عراق نگران انتشار انقلاب اسلامی در آن کشور است و چنانچه حکومت بعثی عراق سقوط کند تمام این درگیری‌ها خاتمه خواهد یافت.»

تهاجمات پراکنده عراق علیه ایران

در ۲۶ فروردین‌ماه خبر به شهادت رساندن آیت‌الله محمدباقر صدر و خواهرشان منتشر شد و باعث تحریک بیش از پیش احساسات ایرانیان به‌ویژه روحانیون شد. این امر نشان داد که حکومت بعثی عراق به‌طور کاملاً جدی در مقابل حرکت اسلامی در عراق مقاومت خواهد کرد. در ایران جنگ تبلیغاتی علیه عراق شدت گرفت و اقدام به شهادت رساندن آیت‌الله صدر دلیل بر ضعف داخلی عراق تلقی شد. در این روز رئیس‌جمهور ایران از منطقه نبرد ایلام و کرمانشاه بازدید کرد و در دیدار با رزمندگان، بیاناتی در رابطه با جنگ ایراد نمود و اظهار داشت ما هیچ توقعی در عراق نداریم و به ذره‌ای از خاک عراق چشم طمع نداریم و امیدواریم که لزومی به ورود نیروهای ما به خاک عراق نباشد. ما امیدواریم خود ارتش عراق حکومت بعثی را سرنگون کند، اما هیچ برنامه و هدفی داخل عراق نداریم. بنی‌صدر درباره احتمال استفاده از نیروهای مردمی بیست میلیونی ایران گفت: «ما در صورت لزوم از آن استفاده خواهیم کرد ولی فعلاً نیازی به

آن احساس نمی‌کنیم. البته اگر نیروهای دیگر به کمک عراق بیایند ما مجبور به استفاده از نیروهای مردمی خواهیم بود.» در همین روز وزیر امور خارجه نیز برای بازدید به منطقه عملیات غرب رفته بود و با رزمندگان دیدار کرده بود. گرچه این دیدار شخصیت‌های غیرنظامی، آثار مثبتی در روحیه رزمندگان داشت، ولی از نظر اعمال وحدت فرماندهی از دیدگاه نظامی چندان مثبت نبود و الزاماً نوعی دخالت به وجود می‌آورد. این شخصیت‌ها برای تحریک روحیه رزمندگان بیاناتی ایراد می‌کردند که در بعضی موارد در سیاست کلی داخلی و خارجی آثار مهمی ایجاد می‌کرد. به عنوان نمونه در همین بازدید وزیر خارجه رزمندگان منطقه پیش او گله کردند که توپخانه پشتیبانی‌کننده رزمندگان ضعیف است و همین موضوع عیناً در روزنامه‌ها چاپ شد. نکته دیگری که به او گفتند و باز همان موضوع در روزنامه‌ها چاپ و منتشر شد، این بود که به وزیر خارجه گفتند، افراد غیرمسئول در کارهای ارتش دخالت می‌کنند. وزیر خارجه پاسخ داد این گونه دخالت‌های غیرموجه در تمام سازمان‌ها وجود دارد. گرچه دشمن مقابل ما چندان درک و شعوری نداشت تا از این گفتارها برای پی بردن به توان رزمی و روحیه نیروی انسانی نیروهای مسلح ما استفاده کند، ولی به هر حال از نظر هدایت یک جنگ منظم، این گونه مصاحبه و گفتارها خالی از اشکال نبود و می‌توان بهترین دخالت را همان حضور وزیر خارجه در خط مقدم منطقه دانست. وزیر خارجه باید در خط مقدم جبهه سیاسی فعالیت کند نه در خط مقدم نبرد نظامی.^۱

وضعیت نظامی منطقه در روز ۲۶ فروردین ماه نیز فعال بود و علاوه بر جبهه غرب، در جبهه جنوب نیز حوادثی رخ داد و عراقی‌ها به سه پاسگاه مرزی ایران در منطقه بستان حمله کردند، اما با تقویتی که از چند روز پیش برای پاسگاه‌های مرزی رسیده بود، نیروهای ایرانی موفق شدند حملات عراقی‌ها را در غرب و جنوب خنثی سازند.

در عملیات خارجی که می‌توانست در رابطه با جنگ ایران و عراق باشد، دو بمب در مرکز تجارتی و خطوط هوایی عراق در بیروت منفجر شد و خساراتی به بار آورد که

^۱. کیهان ۲۶ فروردین ۱۳۵۹

روابط عراق با جمهوری اسلامی ایران / ۱۶۳

گروهی به نام مجاهدین اسلام در لبنان مسئولیت این انفجارها را به عهده گرفت. سیر حوادث همچنان پرشتاب‌تر می‌شد؛ فعالیت‌های سیاسی و نظامی و جنگ روانی شدت می‌گرفت. مقامات مسئول طرفین بیانات تندی علیه یکدیگر ابراز می‌کردند و خبرگزاری‌های داخلی و خارجی نیز که خریدار پر و پا قرص این اخبار بودند، گفتار شخصیت‌های ایرانی و عراقی را با آب و تاب در اختیار همه مردم قرار می‌دادند. خبرگزاری رویتر در ۲۷ فروردین تحت عنوان این که صدام حسین سه پیشنهاد غیرعملی به ایران داد، گزارشی مخابره کرد که بیانگر حمله شدید صدام حسین به رهبر انقلاب ایران بود. صدام در هنگام بازدید از مناطق شمال کردنشین عراق گفت: «عراق آماده است تمام خواسته‌هایش از ایران را به زور بگیرد» و اضافه کرد: «پایان اختلافات ایران و عراق منوط به قبول بی‌قید و شرط شرایط سه‌گانه اعلام شده عراق است که در رأس آنها تخلیه سه جزیره تنگه هرمز است» و خبرگزاری آسوشیتدپرس نیز از قول سعدون حمادی که مشغول دیدار از فنلاند بود گزارش داد، او گفته است احتمال برخورد نظامی با ایران وجود دارد. او گفته بود دولت عراق کوشش کرده اختلافاتش را با ایران از طریق مذاکره حل کند، اما گویا در آن کشور هیچ مقام تصمیم‌گیرنده‌ای وجود ندارد که بتواند مذاکره کند. حمادی اظهار نظر کرد، تا زمانی که ایران اصرار دارد انقلاب را صادر کند این اختلافات وجود خواهد داشت. سفیر عراق در لندن نیز اظهار داشت:

«اخراج ایرانیان از عراق صحت ندارد و اخراج‌شدگان کسانی هستند که غیرمجاز وارد عراق شده‌اند زیرا اگر قرار باشد عراق شیعیان را اخراج کند باید نیمی از اهالی عراق را از این کشور اخراج کند.»

در مقابل اظهارات مقامات رسمی عراق علیه ایران، مقامات ایرانی نیز اظهاراتی متقابل ایراد کردند. وزیر خارجه ایران گفت: «شرط اول قبول مذاکره از طرف ایران، سقوط رژیم صدام در عراق است» و ایران در روز ۲۷ فروردین‌ماه، رسماً نسبت به اقدامات تجاوزکارانه عراق به سازمان ملل شکایت کرد. درباره امکان میانجی‌گری سازمان آزادی‌بخش فلسطین بین ایران و عراق، قطب‌زاده گفت: «اگر عراق شرایط ایران را بپذیرد نیازی به میانجی‌گری باقی نمی‌ماند.» وزیر خارجه ایران گفت:

«پیش از این دولت بعثی عراق و رئیس جمهور آن کشور در گفت‌وگو با خبرگزاری‌ها سه شرط را برای توقف حالت جنگ بین دو کشور اعلام کرده‌اند که عبارت است از ۱. خروج بی قید و شرط ایران از جزایر سه‌گانه تنگه هرمز ۲. بازگرداندن شط‌العرب به حالت قبل از قرارداد الجزایر ۳. به رسمیت شناختن هویت عربی مردم خوزستان به نام جعلی عربستان. ایران نیز متقابلاً شرایط زیر را اعلام کرد: نابودی رژیم اسرائیلی صدام حسین و پیوستن عراق به کشورهای ضدامپریالیستی و ضدصهیونیستی، آزادی تمام زندانیان سیاسی عراق و مردم این کشور و ایران تا حصول این خواسته‌ها از پای نخواهد نشست.^۱»

با وجود حملات تبلیغاتی تند، در روز ۲۷ فروردین ماه مناطق نبرد نسبتاً آرام بود و حوادث مهمی رخ نداد. فقط سیل رانده‌شدگان همچنان ادامه داشت و در آن روز اعلام شد تعداد رانده‌شدگان به حدود سیزده هزار نفر رسیده است. در روز ۲۸ فروردین ماه خبر به شهادت رسیدن آیت‌الله محمدباقر صدر، به‌طور قطعی مورد تأیید قرار گرفت. به علاوه گفته شد که تعداد زیادی از پیروان ایشان نیز به شهادت رسیده‌اند، از جمله خواهر ایشان. در این روز دولت عراق برای اولین بار رسماً مسئولیت خرابکاری اجرا شده در خوزستان را به‌عهده گرفت و اعلام کرد، این اقدامات را برای آزاد کردن خلق عربستان (خوزستان) از دست نژادپرستان فارس انجام می‌دهد.

امام خمینی(ره) بعد از قطعی شدن شهادت آیت‌الله صدر بیانات تندی علیه حکومت ضداسلامی عراق ایراد کردند و مردم عراق را به قیام علیه آن حکومت دعوت نمودند. امام گفتند: «صدام می‌گوید ما عرب هستیم، یعنی اسلامی نیستیم.^۲» از نظر حالت نظامی، روزهای آخر فروردین ماه، جبهه‌ها تا حدودی آرام بود و برخوردهای شدیدی رخ نداد و بحران شدید منطقه مرزی تا حدودی خاموش شد و حملات تبلیغاتی نیز آرام‌تر گردید. در اوایل اردیبهشت‌ماه، به سفارت ایران در بیروت حمله شد. ایران این موضوع را از جانب عراق دانست و وزارت خارجه ایران اعلام کرد: «عراق طرح وسیعی

۱. کیهان ۲۷ فروردین ۱۳۵۹

۲. کیهان ۳۰ فروردین ۱۳۵۹

برای حمله به سفارتخانه‌های ایران در خارج تهیه کرده است که حمله به سفارت ایران در بیروت آغاز این اعمال تروریستی است.» در نتیجه به تمام سفارتخانه‌های ایران در خارج دستور داده شد تا اقدامات حفاظتی و امنیتی را به‌طور کامل به عمل آورند. اما همزمان با آرامش نسبی در روابط ایران و عراق، حمله شدید دیگری علیه ایران انجام گرفت که این بار مستقیماً از طرف آمریکا بود و آن ورود نیروهای آمریکا به طبرس بود که ظاهراً به منظور ربودن گروگان‌های دستگیرشده در سفارت آمریکا بود ولی به احتمال قریب یقین به قصد هدایت عملیات براندازی علیه حکومت جمهوری اسلامی ایران را داشتند. این تجاوز آشکار ابرقدرت آمریکا به ایران در پنجم اردیبهشت ۱۳۵۹ در حوالی شهر طبرس انجام گرفت. نیروهای منظم آمریکا با چند فروند هواپیمای نیروبر و چند فروند بالگرد در فرودگاه نظامی نزدیک طبرس پیاده شدند تا طرح تجاوزکارانه‌ای را علیه ایران اجرا کنند. خوشبختانه خدای بزرگ ملت ایران را یاری کرد و در همان فرودگاه، یک فروند بالگرد با یک فروند هواپیما برخورد کرد و هر دو پرنده آتش گرفتند و تعدادی از افراد مهاجم آمریکایی (حدود هشت نفر) به هلاکت رسیدند و نقشه تجاوزکارانه آمریکا نقش بر آب شد. آمریکایی‌های باقیمانده مجبور به فرار شدند، در حالی که چند دستگاه از بالگردها را در فرودگاه طبرس سالم باقی گذاشتند. این موضوع باعث ایجاد مسائل داخلی و خارجی برای ایران شد و مشکلی بر حل مسئله گروگان‌های آمریکایی افزود. نظر به اینکه در این گفتار ما فقط روابط ایران و عراق و حوادث مؤثر در این روابط را مورد مطالعه قرار می‌دهیم از شرح بیشتر مطالب مربوط به حوادث طبرس می‌گذریم، اما آنچه از نظر رابطه این موضوع با مسائل اختلافات ایران و عراق حائز اهمیت است، این است که این عملیات تجاوزکارانه آمریکا، همزمان با شدت گرفتن اختلافات ایران و عراق و تجاوز نیروهای منظم عراق به پاسگاه‌های مرزی ایران انجام گرفت. با توجه به اظهاراتی که مقامات عراقی و آمریکایی درباره برقراری روابط دیپلماتیک که از ۱۹۶۷ قطع شده بود ارائه کردند، به نظر می‌رسد که یک نوع رابطه مستقیمی بین اعمال فشار عراق به ایران و حادثه طبرس به وسیله آمریکا وجود داشته باشد و دست کم این است که اگر هم بر فرض، ارتباط مستقیم بین این دو جریان علیه

ایران وجود نداشته باشد، نتیجه آنها به یک هدف می‌رسد و آن هم تحت فشار قرار دادن حکومت ایران و در صورت مقدور وارد کردن ضربه سیاسی و نظامی به ایران بود و این حوادث نمایانگر یک توطئه بین‌المللی علیه انقلاب اسلامی ایران بود و حکومت عراق به‌صورت عامل اصلی اجرای این توطئه، با قبول مسئولیت در مقابل تمامی سازمان‌ها و حکومت‌های شرکت‌کننده در این توطئه درآمد. عراق با توجه به مرز مشترک طولانی و روابط سیاسی، اجتماعی و تاریخی که با ایران داشت، مناسب‌ترین حکومت برای اجرای این مأموریت خائنانه به آرمان دو ملت مسلمان ایران و عراق و تمام ملل مسلمان و تمام کشورهای جهان سوم بود که علیه سلطه‌گری امپریالیست‌های جهان‌خواه پرچم نهضت رهایی‌بخش را به دست گرفته بودند. از دلایل هماهنگی این توطئه بین‌المللی علیه ایران و در رأس آن عراق همین کافی است که حکومت عراق نه تنها هیچ نوع اظهار تأسفی از این مسئله نکرد، بلکه تجاوزات مرزی خود را به مانند قبل ادامه داد و حتی به مناطق دیگر مرزی نیز گسترش داد.

در روز هفتم اردیبهشت‌ماه تعدادی افراد مسلح عراقی به چاه‌های نفت ایران در منطقه مرزی دهلران حمله کردند و نیروهای ایرانی مجبور به عکس‌العمل شدند و آنها را وادار به فرار کردند. اما مردم عراق بر خلاف روش خصمانه حکومت عراق، با ملت ایران هم‌صدا بودند و در همین روزها تظاهراتی در شهرهای مختلف عراق به ویژه کربلا، نجف و کاظمین، علیه روش حکومت عراق برپا کردند که طبق گزارش خبرگزاری فرانسه دامنه تظاهرات به زد و خورد بین مردم مسلمان عراق و پلیس امنیتی آن کشور کشیده شد. ادامه اقدامات خصمانه عراق علیه ایران و تجاوز آشکار نیروهای نظامی آمریکا به جمهوری اسلامی ایران، دولت ایران را وادار کرد تا تهدیداتی را که علیه ایران در حال اجرا بود یا احتمال اجرای آن بود، به طور جدی مورد بررسی قرار دهد و در حدود مقدمات، اقدامات احتیاطی لازم را به عمل آورد که از جمله این اقدامات، بررسی وضعیت اقتصادی کشور بود و اصول طرح اقتصاد جنگی، در شورای انقلاب بررسی و به وسیله مهندس سحابی، عضو شورای انقلاب، اعلام شد. مهندس سحابی در توجیه این طرح گفت: «احتمال تجاوز عمومی عراق به ایران خیلی زیاد است بنابراین اقدامات

روابط عراق با جمهوری اسلامی ایران / ۱۶۷

پیشگیری در جنبه‌های مختلف به عمل می‌آید که از جمله آن تقویت نیروهای مسلح در غرب کشور است^۱، چنانکه در روز دوازدهم اردیبهشت‌ماه یک واحد بزرگ از نیروهای عراق به پاسگاه تنکاب نو از توابع قصرشیرین حمله کردند و تجاوزات خود را تا پاسگاه گردنو ادامه دادند. احتمال وقوع حملات هوایی عراق بیشتر شد و به نیروی هوایی ایران دستور آماده‌باش برای مقابله با تجاوزات هوایی صادر شد.

در سیزده اردیبهشت‌ماه، یک تهاجم دیگر از جانب حکومت عراق علیه ایران به اجرا درآمد که در خارج از ایران و در انگلستان بود. تعدادی مهاجم، سفارت ایران در لندن را اشغال کردند و خواسته‌های ناموجهی مطرح کردند. وزیر خارجه ایران درباره این موضوع گفت: «سلاح تروریست‌های اشغالگر سفارت ایران در لندن به وسیله عراق از طریق دیپلماتیک تهیه شده بود» و اضافه کرد: «ما می‌دانیم که این حادثه به وسیله عراق طرح‌ریزی شده و بهترین دلیل این است که تروریست‌ها درخواست کرده‌اند با سفیر عراق در لندن تماس بگیرند.» البته تروریست‌ها درخواست ملاقات با سفرای چند کشور دیگر را نیز داشتند ولی هدف آنها تبادل نظر و اطلاعات، با سفارت عراق بود. سرانجام به ظاهر سفارت عراق با تروریست‌ها تماس نگرفت و نمایندگان کشورهای سوریه، اردن و کویت با آنها تماس گرفتند و بعد از شش روز دلهره و اضطراب در سفارت ایران در لندن این اشغال با دخالت پلیس انگلستان خاتمه یافت و در این امر یکی از اعضای سفارت ایران شهید و نوزده نفر از گروگان‌ها آزاد شدند. از تروریست‌ها نیز دو نفر کشته، یک نفر زخمی و یک نفر دستگیر شد^۲. اغلب رسانه‌های گروهی جهان در تجزیه و تحلیل جریان اشغال سفارت ایران به وسیله تروریست‌ها چنین نظر دادند که در طرح‌ریزی و اجرای این عملیات، حکومت عراق دخالت داشته است و حتی حکومت انگلستان اعلام کرد، رهبر اصلی گروه تروریست‌ها، عراقی بوده که خود در عملیات شرکت نکرده بود.

در اواسط اردیبهشت‌ماه ۱۳۵۹ دوباره موضوع میانجیگری سازمان آزادی‌بخش فلسطین بین ایران و عراق، به وسیله بعضی محافل غیرایرانی مطرح شد، ولی ایران

۱. کیهان، ۱۰ اردیبهشت ۱۳۵۹

۲. کیهان، ۱۶ اردیبهشت ۱۳۵۹

حاضر به قبول هیچ نوع میانجی‌گری نشد. وزیر امور خارجه ایران گفت: «همان گونه که بارها اعلام کرده‌ایم هیچ گونه میانجی‌گری را توسط هیچ کس درباره مسئله عراق نمی‌پذیریم، زیرا دولت عراق جنایتکار است و باید از بین برود.» به نظر می‌رسد که لازم است این نظر ایران به‌طور اجمالی تجزیه و تحلیل شود.

در شرایط پیش‌آمده دولت عراق پیشنهادهایی را به‌طور جدی و رسمی اعلام کرده بود که بر محور سه مسئله اصلی شط‌العرب و جزایر سه‌گانه، تنگه هرمز و خوزستان قرار داشت. صرف نظر از هر گونه برداشتی از سرسختی حکومت ایران در عدم قبول میانجی‌گری، این نکته را به هیچ وجه نمی‌توان نادیده گرفت که اصولاً دولت ایران نمی‌توانست این مسائل را به‌طور رسمی به‌عنوان عامل اصلی اختلافات قبول کند؛ زیرا از نظر دولت ایران این مسائل اصلاً وجود خارجی نداشت و قابل طرح نبود و اگر ایران آنها را قابل طرح می‌دانست، مانند این بود که به‌طور ضمنی، لزوم مذاکره درباره آنها را پذیرفته است که در نتیجه یک رویه دیپلماتیک بین دو کشور، درباره این مسائل ثبت می‌شد. از طرف دیگر، حکومت عراق که با آن شدت و قاطعیت این مسائل را مطرح کرده بود، مسلماً در مذاکرات از تمام آن خواسته‌ها صرف نظر نمی‌کرد، زیرا در این صورت به‌عنوان یک حکومت دیوانه به‌دنیا معرفی می‌شد. بنابراین حکومت عراق باید از مطرح کردن این مسائل چیزی به‌دست می‌آورد، درحالی‌که ایران نمی‌توانست هیچ چیزی به عراق بدهد. بنابراین مطرح شدن میانجی‌گری در آن شرایط به نفع ایران نبود، مگر اینکه عراق رسماً از تمام ادعاهای خود درباره سه موضوع اعلام‌شده صرف نظر می‌کرد و مذاکراتی بی‌قید و شرط را می‌پذیرفت که البته حاضر نبود چنین کاری بکند. به‌طور کلی در اردیبهشت‌ماه ۱۳۵۹ با وجود ادامه تبلیغات سیاسی ایران و عراق علیه یکدیگر، آرامش نسبی هم در جنبه سیاسی و هم در جنبه نظامی برقرار بود، ولی حکومت عراق اخراج ایرانیان را از آن کشور ادامه می‌داد، به‌طوری‌که در اواخر اردیبهشت‌ماه اعلام شد که تعداد کل رانده‌شدگان به حدود ۳۵ هزار نفر رسید و ایران برای نمایش قدرت و ارائه آمادگی خود از جزایر تنگه هرمز یک رزمایش آب‌خاکی طرح‌ریزی کرد که در آخر اردیبهشت‌ماه در حضور رئیس‌جمهور اجرا شد. آرامش نسبی

اردیبهشت‌ماه در اوایل خردادماه نیز ادامه داشت ولی از هفتم خردادماه دوباره نیروهای عراقی تجاوزات خود را تشدید کردند و در مرز ایلام به پاسگاه ژاندارمری کلات حمله کرده و سه نفر ژاندارم این پاسگاه را به شهادت رساندند. در منطقه مهران نبرد زمینی و هوایی نسبتاً شدیدی بین نیروهای ایرانی و عراقی درگرفت. نیروی هوایی عراق، پاسگاه‌های مرزی منطقه مهران را بمباران کردند و در این حملات حدود بیست نفر نظامی و غیرنظامی مجروح شدند. در منطقه قصرشیرین نیز نیروهای متجاوز عراق با توپخانه سنگین، تنگ‌هوان و تیله‌کوه را گلوله‌باران کردند و به‌طور کلی زد و خورد‌های پراکنده از دهلران و مهران تا حوالی قصر شیرین جریان یافت. طبعاً نیروهای ایرانی نیز عکس‌العمل نشان دادند و تلفات و خساراتی به نیروهای عراقی وارد کردند. این درگیری‌ها سه روز ادامه داشت و یکی از هدف‌های مهم عراق در این عملیات، آسیب رساندن به سد کنجان‌چم در شمال مهران بود. این عملیات دامنه‌دار سبب وحشت مرزنشینان ایران شد و مردم روستاها، بخش‌ها و شهرهای مرزی شروع به رها کردن خانه و کاشانه خود و مهاجرت به مناطق امن‌تر کردند، به‌طوری که در دوازده خرداد، از وضعیت این مناطق خبر رسید اکثر اهالی مرزی، محل سکونت خود را ترک کرده‌اند. در این عملیات، شهر قصرشیرین نیز زیر گلوله‌باران توپخانه عراق قرار گرفت و حدود ۶۰ گلوله توپ به داخل شهر اصابت کرد به‌طوری که عوامل اطلاعاتی گزارش دادند، ارتش عراق از دهه دوم خرداد در عملیات علیه ایران نیروهای زرهی خود را نیز وارد منطقه عملیاتی کرده و گلوله‌باران مناطق مرزی به خصوص قصرشیرین را گسترش داده و از بالگردهای جنگی به‌طور فعال استفاده کرده است. این عملیات سبب شد که بیشتر اهالی قصرشیرین آن شهر را ترک کنند. مقامات امنیتی قصرشیرین تلاش کردند از مهاجرت اهالی جلوگیری کنند ولی با وحشتی که گلوله‌باران عراقی‌ها در مردم ایجاد کرده بود، جلوگیری از مهاجرت اهالی امکان‌پذیر نشد. از جمله مناطقی که بر اثر آتش توپخانه عراق به قصرشیرین آسیب دید، ساختمان هنگ ژاندارمری و قرارگاه سپاه پاسداران بود و پاسگاه تنگ هوان نیز به‌کلی ویران شد. البته به نیروهای عراق نیز

تلفاتی وارد شد، ولی به دلیل عدم اطلاع دقیق نمی‌توان به آمار و ارقام گزارش‌شده اعتماد کرد.

نبردهای پراکنده مرزی و به‌ویژه نبرد توپخانه، در دهه دوم خردادماه نیز ادامه داشت. خبر رسید که ارتش عراق تمام مناطق نوار مرزی را مین‌گذاری کرده است و صدمات این امر به گله‌چرانان مناطق مرزی رسید و در ۲۲ خرداد، خبر رسید که شهر سرپل‌ذهاب نیز مورد گلوله‌باران توپخانه عراق قرار گرفته است و این اولین باری بود که دامنه نبرد از محدوده قصر شیرین فراتر می‌رفت. در منطقه شلمچه نیز نبرد مرزی جریان داشت و نیروهای عراقی پاسگاه‌های این منطقه را مورد حمله قرار دادند که در نتیجه آن دو پاسدار ایران شهید شدند، البته به نیروهای عراقی نیز تلفاتی وارد شد و سرانجام عراقی‌ها مجبور به عقب‌نشینی به مواضع خود شدند. به‌طور کلی در خردادماه، منطقه نبرد مرزی فعال بود و درگیری در اغلب نقاط مرزی به‌طور متناوب و پراکنده ادامه داشت. از نظر مسائل سیاسی نیز بار دیگر بحران شدت گرفت. مأموران امنیتی عراق دو عضو سفارت ایران را در عراق بازداشت و مضروب کردند که بعداً از عراق اخراج شدند. دولت ایران نسبت به این اقدام غیرقانونی عراق اعتراض کرد.^۱ به علاوه وزیر خارجه وقت ایران نامه اعتراض‌آمیزی درباره ادعای عراق نسبت به سه جزیره تنگه هرمز به دبیرکل سازمان ملل نوشت و در قسمتی از آن بیان داشت عراق به خاطر سیاست‌های خصمانه و تحریک‌آمیزی که علیه جمهوری اسلامی ایران در پیش گرفته، چنین ادعاهایی را مطرح کرده است، در حالی که حکومت عراق چنین اجازه‌ای را ندارد که از جانب یک کشور مستقل دیگر عرب سخن بگوید و در نامه وزارت خارجه اضافه شده بود آن جزایر نه فقط از زمان عقب‌نشینی انگلستان از خلیج فارس بلکه از زمان‌های بسیار دور متعلق به ایران بوده است، بنابراین قسمتی از قلمرو لاینفک ایران است.^۲

^۱. کیهان، ۲۴ اردیبهشت ۱۳۵۹

^۲. کیهان، ۲۱ اردیبهشت ۱۳۵۹

از اوایل تیرماه، بار دیگر دامنه اختلافات سیاسی و برخورد‌های نظامی گسترش یافت. حملات تجاوزکارانه عراق به پاسگاه‌های مرزی ایران به‌ویژه در منطقه سومار و نفت‌شهر شدیدتر شد. عملیات نفوذی و خرابکاری عوامل عراقی در داخل خاک ایران فعال‌تر گردید. در اسلام‌آباد غرب، یک شبکه خرابکاری کشف شد و دو گونی‌تی.ان.تی و سه هزار متر فتیله انفجاری از آنان به‌دست آمد. عملیات ضدانقلابیون در غرب کشور به‌ویژه در پاوه و اطراف آن فعال‌تر شد و برآورد مقامات مسئول ایرانی چنین بود که این اقدامات به‌وسیله عراق رهبری و پشتیبانی می‌شود. از جمله این خرابکاری‌ها، انفجار شدید بمب در شهر اهواز بود که نه نفر کشته و حدود پنجاه نفر مجروح به جای گذاشت. در جبهه اقتصادی نیز عراق با ایران به مبارزه پرداخت و نظر به این که ایران اعلام کرده بود نفت خود را با شرایط ویژه‌ای به کشورهای خریدار از جمله ژاپن خواهد فروخت، این امر سبب کاهش فروش نفت ایران به ژاپن شده بود. دولت ژاپن با عراق وارد مذاکره شد و عراق که تمایل داشت بازار فروش نفت ایران را تصاحب کند، با ژاپن به توافق رسید و ژاپن در نهم تیرماه اعلام کرد که کمبود نفت مورد نیاز خود را از عراق خریداری خواهد کرد. در دهم تیرماه گلوله‌باران مناطق مسکونی و پاسگاه‌های مرزی ایران به‌وسیله توپخانه عراق ادامه یافت. منطقه دالاهو زیر گلوله‌باران توپخانه عراق قرار گرفت و سه نفر شهید و چهارده نفر مجروح شدند. یک بالگرد ایرانی هم که برای کمک‌رسانی در آن منطقه پرواز کرده بود، دچار نقص فنی شد و سقوط کرد. هم‌زمان با این درگیری‌ها در جبهه عراق، ایران درگیری شدیدی با آمریکا و مخالفان جدی داخلی هم داشت و تا اوایل سال ۱۳۵۹ رابطه با شوروی را در حد متعارف و معمولی حفظ کرده بود، ولی از اوایل سال ۱۳۵۹ به مرور رابطه با شوروی نیز به سردی گرایید و از تیرماه کم‌کم در روابط تیرگی ایجاد شد. نظر به این که در بخش سوم روابط ایران با سایر کشورها اجمالاً بررسی می‌شود، چگونگی رابطه با شوروی را در آن بخش دنبال خواهیم کرد.

در دهه دوم مردادماه خبر رسید ضدانقلابیون فراری به عراق با کمک عوامل اطلاعاتی آمریکا و پشتیبانی مستقیم عراق یک لشکر هفت هزار نفری در نزدیکی مرز

ایران در خاک عراق سازمان داده و مجهز کرده‌اند تا در فرصت مناسب، هماهنگ با اعمال تجاوزکارانه عراق به ایران حمله کنند. اصولاً برآورد ایران چنین بود که همه عملیات تجاوزکارانه به خاک ایران یا مستقیماً از طرف نیروهای عراقی اجرا می‌شود یا به‌وسیله ضدانقلابیون ایران با پشتیبانی همه‌جانبه ارتش عراق انجام می‌گیرد و این امر قطعی بود، زیرا در منطقه مرزی کرمانشاه، ایلام و خوزستان به ویژه از قصرشیرین به سمت جنوب هیچ گروه متشکل مخالف ایران وجود نداشت. فقط در منطقه کردستان اعضای حزب کومله و دمکرات کردستان و سایر گروه‌های مخالف بودند که به همان نسبت که با ایران وارد مبارزه شده بودند با عراق نیز مبارزه می‌کردند. حکومت عراق داخل کشور خود از خائفین به پایین‌تر تا شط‌العرب، کنترل کامل بر منطقه داشت و کوچکترین اتفاق در این منطقه از دید و حوزه اعمال قدرت نیروهای عراق به دور نبود. بنابراین هر اتفاقی که در مرز و یا داخل ایران در این قسمت انجام می‌گرفت قطعاً به‌طور مستقیم یا غیرمستقیم به وسیله نیروهای عراقی طرح و هدایت می‌شد. در پانزدهم و شانزدهم تیرماه، نبردهای پراکنده مرزی وسیع‌تر گردید و به طوری که گزارش شد در این روز در دوازده نقطه مرزی، نبرد بین نیروهای متجاوز عراق و مرزداران ایران در گرفت. از جمله نقاط فعال منطقه مرزی، سمیده در شمال فکه بود. چاه نفت سمیده مورد حمله نیروهای عراقی قرار گرفت و آسیب زیادی به تأسیسات آن وارد شد. دامنه نبرد به قدری وسیع شد که نیروی هوایی ایران وارد عمل گردید. قصرشیرین و نفت‌شهر و سرپل‌ذهاب زیر آتش توپخانه عراق قرار گرفت و به طوری که اعلام شد درگیری در این منطقه از ازگله تا خان‌لیلی گسترش داشت. در اثر اصابت گلوله‌های توپخانه عراق به تأسیسات غیرنظامی قصرشیرین شبکه برق و ارتباط رادیویی آسیب دید و برق و ارتباط رادیویی قصرشیرین قطع شد. باید یادآوری کرد که نیروهای ایرانی نیز طبعاً اقدامات متقابلی انجام می‌دادند و تلفاتی به عوامل متجاوز عراقی وارد می‌کردند، ولی نظر به این که اسناد و مدارک دشمن در دست ما نیست و گزارش‌ها درباره تلفات و خسارات عراق که به‌وسیله عناصر خودی تهیه و ارسال می‌شد غالباً غیردقیق بود از ذکر آنها خودداری می‌کنیم. به عنوان نمونه در روز هفدهم تیرماه، عوامل خودی گزارش

دادند در منطقه مرزی قصرشیرین چندین پاسگاه عراقی را منهدم کرده‌اند، در حالی که نام پاسگاه‌ها ذکر نشده است.

عملیات خصمانه عراق علیه ایران چنان آشکار و شدید بود که ایران مجبور شد آشکارا اقدام به مقابله به مثل کند. برای این منظور در نوزده تیرماه، کنفرانسی به‌وسیله رانده‌شدگان از عراق در تهران تشکیل شد و در پایان این کنفرانس تصمیم گرفته شد یک شاخه نظامی مبارزه با حکومت بعثی عراق به‌وسیله رانده‌شدگان عراق تشکیل گردد^۱. حملات هوایی عراق نیز شدت گرفت، به‌نحوی که در هجدهم و نوزدهم تیرماه هواپیماهای عراقی پایگاه رادار نخجیر و همچنین شهر سردشت را بمباران کردند و تلفاتی وارد نمودند. در همین روزها گرفتاری بزرگ داخلی دیگری برای ایران پیش آمد و آن توطئه کودتا در ارتش بود که چون مرکز اصلی توطئه پایگاه هوایی نوژه همدان بود به نام کودتای نوژه مشهور شد. جریان این موضوع در بررسی گرفتاری‌های داخلی ایران بیان می‌شود، اما نکته‌ای که لازم است در اینجا بیان شود این است که در شرایطی که روابط ایران و عراق هر روز وخیم‌تر می‌شد و احتمال بروز جنگ همه‌جانبه روز به روز قطعی‌تر می‌گردید، مسائل داخلی ایران به جای اینکه در مسیر وحدت و هماهنگی همه ارگان‌ها و سازمان‌ها و مردم برای آمادگی برای مقابله با دشمن خارجی بسیج شود، درست برعکس اختلافات و گرفتاری‌ها و جدایی‌های داخلی، هر روز بیشتر می‌شد و صفوف جامعه ما از یکدیگر دورتر می‌گردید. اولین مشکل اختلاف رئیس‌جمهور با مجلس شورای اسلامی درباره تعیین نخست‌وزیر و اعضای هیئت دولت بود. مشکلات عمده دیگر مسئله کردستان بود که از اول پیروزی انقلاب جریان داشت و مسائل دیگر هم بود که در بخش مربوطه بیان خواهد شد؛ اما موضوع کودتای نوژه بعد وسیع‌تری به مشکلات داخلی داد و سبب از هم گسستن بیشتر بافت سازمانی ارتش شد و گرفتاری‌های دیگری برای حکومت جمهوری اسلامی به‌وجود آورد. آنچه درباره این کودتا عامل قطعی به نظر می‌رسد، ارتباط مستقیم اقدام کودتاگران با تهاجمات سیاسی و نظامی عراق علیه ایران بود و مسلماً هر دوی این اقدامات علیه ایران یک هدف داشت

^۱. کیهان ۲۲ تیر ۱۳۵۹

و آن سرنگونی حکومت ایران بود. بنابراین حداقل بنا به مصداق آن جمله معروف «دشمن دشمن من دوست من است»، این دو گروه داخلی و خارجی دوست یکدیگر بودند، زیرا هدف مشترکی داشتند و در پشتیبانی آنها تمام قدرتهای بزرگ و کوچک جهان نیز قرار داشتند که به موقع در این باره سخن خواهیم گفت. کودتای نوژه شکست خورد و البته آثار شوم آن در سازمان ارتش به نحو بارزی جلوه گر شد و در آغاز جنگ تحمیلی زیانهای جبرانناپذیری به ارتش و کشور وارد کرد. به عنوان نمونه هنگامی که ارتش متجاوز عراق در ۳۱ شهریورماه در جبهه خوزستان حمله کرد، لشکر ۹۲ زرهی نه فرمانده لشکری داشت و نه فرماندهان تیپ سازمانی و مناسبی، زیرا فرمانده لشکر و دو فرمانده تیپ به اتهام شرکت در کودتا زندانی بودند. یک فرمانده تیپ نیز به عراق فرار کرده بود.

تیرماه ۱۳۵۹ با حوادث مهم داخلی و خارجی به پایان رسید. در مردادماه نیز نبردهای محلی محدود بین ایران و عراق در مناطق مرزی ادامه یافت که گاهی شدید می شد و گاهی آرامش نسبی می یافت، اما آنچه مسلم بود این است که هر چه زمان به جلو می رفت بعضی ملاحظات دیپلماتیک مؤثر در جنگ کنار گذاشته می شد و طرفین از تمامی مقدمات نظامی خود برای مقابله با طرف مقابل استفاده می کردند. چنانکه گفتیم از خردادماه توپخانه هر دو طرف فعال شد و به مرور نیروهای هوایی هر دو طرف وارد صحنه کارزار شدند. ارتش عراق به طور جدی به منطقه مرزی نفت شهر حمله کرد و نیروهای ایرانی مجبور به استفاده از همه مقدمات از جمله نیروی هوایی برای عقب راندن نیروهای متجاوز عراقی شدند. درگیری شدیدی رخ داد که طبق گزارشهای ثبت شده حدود دوازده ساعت ادامه داشت. عراق نفت شهر را زیر آتش توپخانه خود قرار داد و بیش از هجده نقطه این شهر مورد اصابت گلوله های دشمن قرار گرفت.

در پنجم مرداد صحنه عملیات نسبتاً آرام شد و عوامل اطلاعاتی ایران دلیل آن را بروز شورش و ناآرامی در خانقین و پادگان های نظامی اطراف آن دانستند. اما آثار حملات توپخانه ارتش عراق بر مردم غیرنظامی کاملاً نمایان شد و تمامی اهالی نفت شهر و روستاهای اطراف آن، خانه و کاشانه خود را ترک کردند و به اردوگاهها

یا مناطق دیگر داخلی مهاجرت نمودند. حادثه مهم در ششم مرداد آن بود که شاه خلع شده ایران، شب گذشته درگذشت و آخرین بازمانده دوران سلطنتی ایران به کلی از جهان رخت بر بست و پرونده رژیم سلطنتی در ایران به کلی مسدود شد. در ماه مرداد، بار دیگر تهاجمات نیروهای متجاوز عراق شدیدتر شد. نیروهای متجاوز عراق با یکان‌های مکانیزه و زرهی به مناطق مرزی حمله کردند. هدف اصلی این حملات نفت‌شهر بود و به نیروهای ایران تلفات نسبتاً سنگینی وارد شد که از جمله آن چهار نفر شهید و ۲۱ نفر مجروح برجای ماند، اما نیروهای ایرانی نیز اقدامات متقابل انجام دادند و شهر نفت‌خانه عراق را که در مقابل نفت‌شهر ایران قرار دارد گلوله‌باران کردند و در نتیجه تلفات و خساراتی به نیروها و تأسیسات عراقی وارد نمودند. به‌طوری که گزارش شد، واحدهای زرهی عراق تا یکصد متری پاسگاه برار عزیز پیشروی نمودند، ولی با مقاومت مرزداران ایران مواجه شده و مجبور به عقب‌نشینی گردیدند. تهاجم نسبتاً گسترده عراق، مقامات ایرانی را وادار به عکس‌العمل کرد. سرتیپ ظهیرنژاد فرمانده نیروی زمینی ایران گفت: «از این به بعد ارتش ایران مجبور است در مقابل تجاوزات مداوم عراق صرفاً به حالت تدافعی اکتفا نکند و در هر فرصت و موقعیت مناسب حالت تهاجمی بگیرد و نسبت به هر تحرک دشمن چندین برابر شدیدتر عکس‌العمل نشان دهد.» در جبهه سیاسی نیز، ایران نسبت به گلوله‌باران و بمباران شهر و مناطق غیرنظامی رسماً به عراق اعتراض کرد و هشدار انجام عملیات متقابل داد. استاندار کرمانشاه به عراق اخطار کرد که در صورت بمباران و گلوله‌باران شهرهای ایران به وسیله نیروهای عراق، نیروهای ایران نیز متقابلاً مناطق مسکونی عراق را گلوله‌باران خواهند نمود. البته باید یادآوری شود که در این زمان تقریباً همه مناطق مسکونی نزدیک به مرز ایران و عراق، در هر دو طرف مرز خالی از سکنه شده بود.^۱ همچنین عوامل اطلاعاتی ایران خبر دادند که نیروهای ایرانی در شانزده مرداد موفق شده‌اند، یک انبار بزرگ عراق را به آتش بکشند. این انبار در منطقه‌ای مقابل قصر شیرین قرار داشت و بیش از سه روز شعله‌های آتش از آن برمی‌خاست.

^۱. کیهان ۱۵ مرداد ۱۳۵۹

طبق معمول جنگ‌های روانی مبارزه تبلیغاتی بین دو کشور همچنان ادامه داشت. در روز هجدهم مردادماه شایع شد که عوامل عراقی، آب رودخانه‌های مرزی را مسموم و آلوده کرده‌اند. علت این شایعه این بود که شانزده نفر از اهالی یکی از روستاهای مرزی مسموم شده بودند و به نظر می‌رسید مسمومیت آنان به علت آشامیدن آب رودخانه‌ای بوده که در مرز جریان داشته است. اگر چه این گونه شایعات غالباً پایه و اساسی نداشت، اما در کل این موضوع باعث توسعه دامنه اختلافات پس از بروز آن و سرانجام توسعه حدود مخاصمات بود.

دولت عراق، ضمن افزایش فشار نظامی بر ایران، در صحنه سیاست بین‌المللی نیز فعال بود، درحالی‌که سیاست خارجی ایران که از فلسفه انقلاب سرچشمه می‌گرفت و برای دنیای امروز تازگی داشت، عموماً برای دولت‌ها جاذبه نداشت و نمی‌توانست خط‌مشی سیاسی خود را با خط‌مشی سیاسی معمول بین کشورهای جهان، که عموماً با تظاهر و فریب و بده‌بستان‌ها و سازش‌ها و توطئه‌ها همراه است، هماهنگ کند. از جمله اقدامات سیاسی که دولت عراق در تحکیم موقعیت خود برای وارد کردن ضربه به ایران انجام می‌داد، بهبود بخشیدن روابط سیاسی خود با کشورهای بود که قبلاً روابط خوبی با آنها نداشت که از جمله آنها اردن و عربستان سعودی بودند. کشورهای دیگری نیز که با ایران مخالف بودند، از جمله آمریکا، برای بهبودی روابط بین‌المللی عراق، فعالیت می‌کردند. روابط عراق و اردن، چند ماه قبل بهبود یافته بود و در اواسط مردادماه با عربستان سعودی نیز بهبود یافت. با مصر نیز همین‌طور رابطه حسنه شد و با وجود اینکه روابط عراق با این کشورها چندین سال تیره بود به قدری حسنه شد که در اوایل دهه سوم مرداد ۱۳۵۹ اعلام شد، دولت عراق در اجرای اعمال خصمانه خود علیه ایران، از کمک مالی عربستان و نیروهای نظامی اردن و مصر استفاده می‌کند و صحت این نظریه در جریان جنگ کاملاً ثابت شد. برای برقراری حُسن روابط، صدام حسین در مردادماه به بهانه انجام حجه‌الجمعه به عربستان سعودی رفت و با ملک فهد ملاقات کرد که همزمان با او «ضیاءالحق» نیز به همان عنوان به عربستان رفت و طبعاً

ملاقاتی بین آنها صورت گرفت که از طرف ایران چندان با حُسن ظن مواجه نبود.^۱ در اواسط مرداد، چند روز آرامش نسبی در منطقه نبرد برقرار بود. در ۲۵ مرداد، رئیس جمهور ایران به همراه فرمانده نیروی زمینی از مناطق مرزی غرب کشور بازدید کرد و در یکی از پادگان‌ها برای افراد ارتش سخنرانی کرد و گفت: «به نیروهای مسلح ایران دستور داده شد تا در مقابل عملیات تجاوزکارانه عراق عکس‌العمل شدید نشان دهند، چنانچه عراق به این اعمال تجاوزکارانه ادامه دهد، نیروهای مسلح پاسخ دندان‌شکنی به او خواهند داد.»

در ۲۶ مرداد، آرامش نسبی در مرز برهم خورد. نیروهای عراقی، پاسگاه قلعه‌سفید را زیر آتش گرفتند. در جبهه سیاسی نیز عراق پیشروی کرد و روابط خود را با آمریکا که از ۱۹۶۷ (جنگ اعراب و اسرائیل) قطع شده بود، مطرح ساخت و قدم‌های مؤثری برای بهبود روابط با آمریکا برداشت. در اثر این بهبود روابط، دولت آمریکا موافقت کرد هشت دستگاه توربین برای کشتی‌های جنگی عراق به ارزش ۱۱,۲۰۰,۰۰۰ دلار به این کشور بفروشد. در حالی که آمریکا حتی وسایلی را که به ایران فروخته بود و پول آن را گرفته بود، به ایران نمی‌داد، به عراق وسایل نظامی فروخت و منبعی دیگر برای تقویت عراق به منظور آمادگی هر چه بیشتر برای حمله به ایران فراهم شد.^۲

نکته حائز اهمیتی که در آخر مردادماه در رابطه با جنگ ایران و عراق مشاهده شد، ادعای امارات متحده عربی درباره مالکیت آن کشور به جزایر سه‌گانه تنگه هرمز بود. این موضوع از این نظر جالب بود که امارات متحده عربی که به زعم عراق و سایر کشورهای عربی حق مالکیت بر جزایر مورد نظر را دارد، چندین ماه بعد از دولت عراق این ادعا را مطرح کرد و این ادعا موقعی طرح شد که ناوگان آمریکا در دریای عمان مستقر شده بود و وزیر خارجه امارات متحده عربی، نامه‌ای به دبیرکل سازمان ملل متحد نوشت. این نامه در حقیقت پاسخی بود به نامه وزیر امور خارجه ایران که در جواب نامه عراق داده شده بود. اما این بار به جای اینکه عراق اقدامات سیاسی را درباره

^۱. کیهان ۲۳ مرداد ۱۳۵۹

^۲. کیهان ۲۷ مرداد ۱۳۵۹

سه جزیره دنبال کند، این مأموریت به امارات متحده عربی واگذار شد، زیرا یکی از نکاتی که مقامات ایرانی درباره نامۀ عراق عنوان کردند، این بود که اصولاً مسئله این جزایر به عراق چه ربطی دارد. اگر هم بر فرض مسئله‌ای باشد به ایران و امارات متحده عربی مربوط می‌شود و نه به عراق، بنابراین این بار امارات متحده عربی وارد معرکه شد تا به زعم حکومت عراق این دلیل بسیار معقول ایران را بی‌اثر سازد.

از اوایل شهریورماه ۱۳۵۹ بحران بین ایران و عراق شدیدتر شد. گزارش‌هایی که از مناطق مرزی غرب کشوری رسید، حاکی از آمادگی کامل ارتش عراق برای اجرای یک حمله همه‌جانبه بود. در اوایل شهریورماه، هواپیماهای عراقی در منطقه مرزی فعال‌تر شدند و مقامات ایرانی برای مقابله با حملات هوایی عراق به تمام سازمان‌ها و نیروها دستور آماده‌باش دادند. ارتش عراق نقل و انتقالات وسیعی در نزدیکی مرز انجام داد. عوامل اطلاعاتی گزارش دادند که در سوم شهریورماه صدام حسین وارد دربندیخان عراق شده و شخصاً دستور داده است نیروهای عراقی به منطقه باوئسی در خاک ایران حمله کنند. همزمان ارتش عراق با توپخانه و تانک مناطق تنگ توشاوه، تنگ هوان و تپه‌رش را به محاصره درآورد و در مقابل نیروهای مسلح ایران به مقابله برخاستند و نبرد شدیدی جریان یافت.^۱

نیروهای مسلح ایران نیز متقابلاً به آمادگی رزمی خود در منطقه نبرد افزودند. تنها حرکت سیاسی بین‌المللی که در این شرایط به‌طور نسبی به نفع ایران جریان یافت، تیرگی روابط سوریه و عراق و کاهش بیشتر روابط بین آن دو کشور در اوایل شهریورماه بود، که بر اثر آن اکثریت اعضای سفارتخانه‌های دو کشور به کشور خود بازگشتند. اما همزمان با این موضوع رئیس‌جمهور یمن شمالی از عراق دیدن کرد و عراق امتیاز دیگری در صحنه سیاسی به دست آورد.

در چهارم شهریورماه، نیروی هوایی عراق به مناطق مرزی تجاوز کرد. برآوردهای نظامی، حمله قریب‌الوقوع عراق را نشان می‌داد و احتمال داده شد حمله اصلی عراق از

^۱. ویژه‌نامه خبرگزاری پارس

محور نوسود و پاوه باشد، در حالی که متأسفانه این برآورد نیز مانند اغلب برآوردها بر مبنای منطق و واقع‌بینی نبود. گرچه این نظریات غالباً به‌وسیله مقامات سطح پایین محلی اظهار می‌شد، ولی چون در مطبوعات منعکس می‌شد جنبه اظهار نظر رسمی مقامات ایرانی را پیدا می‌کرد و این امر از نظر اصول طرح‌ریزی و هدایت عملیات نظامی بسیار زیان‌بار بود. در شرایط آن روز ایران، امکان تمرکز دادن به تمام تلاش‌ها از جمله تلاش‌های تبلیغاتی وجود نداشت و این امر هم یکی از مشکلات اجتماعی ایران بود.

سیر حوادث بین ایران و عراق بُعد وسیع‌تری می‌یافت و در صحنه سیاست بین‌المللی موضع قوی‌تری پیدا می‌کرد، به‌نحوی که در مجامع بین‌المللی احتمال بروز جنگ تمام‌عیار بین ایران و عراق شدت گرفته بود. کشورهای که در منطقه خلیج فارس منافع مشروع و نامشروعی داشتند با دقت تمام مراقب جریان ایران و عراق بودند و تصور می‌کردند چنانچه زد و خورد‌های مرزی بین ایران و عراق از حالت محدود و محلی خارج شود، در تمام خلیج فارس گسترش می‌یابد و بازار نفتی جهان را تحت تأثیر منفی خود قرار می‌دهد، بنابراین آن کشورها که حساسیت بیشتری به این مسئله داشتند، اظهارات تندی درباره آن ابراز می‌کردند. از جمله این کشورها آمریکا بود. رادیو صدای آمریکا در پنج شهریور، اعلام کرد، چنانچه اختلافات به خلیج فارس کشیده شود، آمریکا برای مقابله با بحران از پایگاه‌های نظامی مصر استفاده خواهد کرد. اما کاملاً مسلم بود که این مقابله علیه کدام کشور می‌توانست باشد و غیر از ایران کشور دیگری نبود.

در ششم شهریورماه نبرد شدیدی در منطقه مرزی بین نیروهای عراقی و ایرانی درگرفت و اغلب پاسگاه‌های مرزی درگیر نبرد شدند و گفته شد عراق برای اولین بار از موشک‌های زمین به زمین، علیه مواضع نیروهای ایرانی استفاده کرد. در همین روز یک هیئت سیاسی عراق به ریاست هاشم طالب از کویت دیدار کرد. به علاوه گفته شد آمریکا و ایتالیا حاضر شده‌اند دوازده فروند ناو جنگی به عراق بفروشند. «دکتر خرازی»، رئیس ستاد تبلیغات جنگ، گفت: «عوامل عراقی به منظور ایجاد گرانی و کمیابی و تورم، گندم تولیدی کشاورزان منطقه مرزی ایران را به قیمت گران‌تری می‌خرند.» تجزیه و تحلیل و ارتباط دادن این اخبار و اطلاعات نشان می‌دهد که دولت عراق چگونه

از چند ماه قبل، به‌ویژه از اوایل شهریورماه، فعالیت نظامی و سیاسی خود را علیه ایران تشدید کرده است.

بعد از عملیات ششم شهریورماه، چند روزی آتش جنگ فروکش کرد و مناطق مرزی تا حدودی آرام شد، اما حملات تبلیغاتی همچنان ادامه داشت. حجت‌الاسلام والمسلمین خامنه‌ای در نماز جمعه تهران گفت: «هر کشوری به ایران حمله کند با مقاومت ۳۶ میلیون ایرانی مواجه خواهد شد.» سرتیپ فلاحی، رئیس ستاد مشترک، نیز در مصاحبه با خبرنگار کیهان گفت:

«تمرکز نیروهای عراقی و مصری در نزدیکی مرز ایران برای ما مهم نیست، بلکه مهم این است که این نیروها چه کار می‌توانند بکنند و وقتی که ما می‌دانیم کاری نمی‌توانند بکنند، احساس خطر نمی‌کنیم. ما خطر عراق را نادیده نگرفته‌ایم و مرزها را تقویت کرده‌ایم، اما چیزی که برای ارتش عراق ایجاد خطر می‌کند، مربوط به میل رزمی ارتش عراق نسبت به استعداد رزمی‌اش است، در مقابل ارتش جمهوری اسلامی ایران متکی به قدرت لایزال الهی است.»

فلاحی گفت: «ما در محاسبات ریاضی، ارتش عراق را از لحاظ استعداد، گسترش، ترکیبات و ابعاد ظاهری مورد بررسی قرار می‌دهیم و اقدامات مناسب با تهدیدهای نظامی آنها را در مرز انجام می‌دهیم، ولی در مجموع نگرانی از ارتش عراق نداریم.» فلاحی درباره ادعای امارات متحده عربی راجع به مالکیت بر سه جزیره تنگه هرمز گفت: «یک جنگ روانی علیه ایران در جریان است که یکی از آنها همین مسئله است.» نکته‌ای که در این گونه اظهارنظرهای مقامات نظامی و سیاسی ایران نسبت به توان رزمی و میل جنگ‌جویی افراد ارتش عراق سؤال‌برانگیز است، این است که آیا این‌گونه اظهارات بر اساس اطلاعات و برآوردها و بررسی‌های دقیق و حساب‌شده بوده و واقعاً به نظر این مقامات، ارتش عراق قدرت رزمی کافی برای جنگ با ایران را نداشته است یا این که این تبلیغات صرفاً قسمتی از جنگ روانی علیه عراق و تقویت روحیه نیروهای خودی بوده است؟ اگر حالت دوم بوده باشد از نظر هدایت جنگ اشکالی ندارد و یک امر معمولی در تمام جنگ‌ها است، اما اگر حقیقتاً اعتقاد مقامات تصمیم‌گیرنده درباره

خصوصیات نیروی انسانی ارتش عراق مبنی بر عدم تمایل آنان به جنگ با ایران بوده باشد، باید گفت از نظر برآورد نظامی سخت در اشتباه بوده‌اند و متأسفانه این اشتباه برآورد آنان در اوایل جنگ به ثبوت رسید و ارتش عراق حداقل در مرحله اول جنگ که برتری کامل بر ارتش ایران داشت، موفق به رسیدن به هدف‌های اولیه خود شد. اما من (نویسنده) با مشاهدات شخصی که در اوایل جنگ داشتم، متأسفانه با این واقعیت مواجه شدم که بعضی از مقامات مسئول نظامی و سیاسی ایران عامل انسانی نیروی عراق را خیلی ضعیف‌تر از آنچه بود به حساب می‌آوردند و این اشتباه حساب، زیان‌های بزرگی در اوایل جنگ به ما وارد کرد که در موقع مناسب بیان خواهد شد.

از آغاز تشدید بحران و به‌ویژه بعد از اینکه دامنه نیروهای محدود مرزی تا شلمچه و نهر خَین و اروندرود گسترش یافت و اقدامات نیروی دریایی عراق در اروندرود با عکس‌العمل نیروی دریایی ایران مواجه شد، حکومت عراق درباره امکان مسدود شدن این آبراه منحصر به فرد خود احساس خطر کرد، بنابراین به فکر پیدا کردن آبراه مطمئن دیگری افتاد، تا اینکه روابط آن کشور با اردن بهبود یافت. یکی از مهم‌ترین آثار این امر، واگذاری تسهیلات بندری به وسیله اردن به حکومت عراق بود، به‌طوری که خبرگزاری آسوشیتدپرس در نهم شهریور گزارش داد به دنبال دیدار «سعدون قیدان»، وزیر راه و ترابری عراق از اردن، موافقت‌نامه بندری و حمل و نقل بین دو کشور امضا شد و به موجب آن به حکومت عراق امکان داده شد برای وارد کردن کالای خریداری‌شده از کشورهای دیگر از تسهیلات بندر عقبه در دریای مدیترانه و راه‌های اردن برای ترانزیت کالاهای عراقی استفاده شود. همین مسئله از آغاز جنگ تحمیلی که آبراه اروندرود و شط‌العرب مسدود شد، کمک بسیار بزرگی به واردات عراق کرد و پشتیبانی فوق‌العاده اردن در جنگ تحمیلی از عراق حتی از قبل از آغاز جنگ نمایان‌تر گردید. در همین روز خبرگزاری‌ها اعلام کردند که دولت آمریکا موافقت کرده است ۱۱ فروند جت بویینگ مسافربری به عراق بفروشد، در حالی که حتی سپرده‌های ارزی و طلاهای ایران در بانک‌های آمریکا بلوکه شده بود و آمریکا پول نقد ایران را نمی‌داد. همزمان با این حوادث، کنفرانس وزرای کشورهای اسلامی در شهر طائف عربستان سعودی برگزار شد.

در پایان این کنفرانس، رادیو ریاض - رادیوی دولتی عربستان سعودی - اعلام کرد بیست کشور عربی موافقت کردند تا برای مقابله با ناآرامی‌های سیاسی و جلوگیری از تأثیر انقلاب اسلامی، سازمان‌های امنیتی این کشورها هماهنگ و تقویت شوند.^۱

در دهم شهریورماه، بار دیگر نبردهای محدود مرزی در منطقه قصرشیرین شدت گرفت. توپخانه عراق این شهر را گلوله‌باران کرد. نیروهای ایرانی عکس‌العمل شدیدی نشان دادند و به‌طوری که گزارش شد، پاسگاه عراقی «علی‌مسیر» ویران شد. در این عملیات شانزده نفر ایرانی مجروح شدند. در منطقه جنوب نیز هواپیماهای عراقی وارد حریم فضایی ایران شدند.

از اواسط شهریورماه، نبردهای مرزی خونین‌تر شد و در پانزدهم شهریورماه، جنگ موضعی سختی بین طرفین درگرفت و تلفات سنگینی به هر دو طرف وارد شد و طرفین مناطق مسکونی یکدیگر را بمباران و گلوله‌باران کردند. شدت عملیات به میزانی رسید که خبرگزاری‌ها گزارش دادند برخوردهای مرزی ایران و عراق به جنگی تمام‌عیار تبدیل شده است. خبرگزاری فرانسه از بغداد خبر داد که سخنگوی وزارت اطلاعات عراق گفته است، گزارش‌های دولت ایران درباره برخوردهای مرزی درست نیست و مسئولیت این درگیری‌ها با ایران است.^۲ در حالی که قریب پنج ماه بود عراق به طور مداوم مناطق مسکونی ایران را گلوله‌باران می‌کرد، تازه چنین اظهار نظری از طرف عراق شده بود. البته این امر بهانه‌ای بود که عراق بعدها ادعا کرد که اصولاً علت شروع جنگ، گلوله‌باران شهرهای مرزی عراق مانند خانقین و مندلی در پانزدهم شهریورماه بوده است. ضمناً دولت عراق در سیزدهم شهریور اعلام کرده بود که در هفت روز گذشته، نیروهای ایرانی چهارده بار به مرز عراق تجاوز کرده‌اند، ولی در این عملیات هیچ آسیبی به نیروهای عراقی وارد نشده است. معلوم نیست این چگونه تجاوزی بوده که هیچ اثری در پی نداشته است! مقامات عراقی ادعا کردند که نظریات ایران درباره حوادث مرزی، اغراق‌آمیز است و عراق فقط هر از گاهی این مسائل را به اطلاع مردم می‌رساند. همین

^۱. کیهان ۹ شهریور ۱۳۵۹

^۲. گزارشهای ویژه خبرگزاری پارس، ۱۴ شهریور ۱۳۵۹

اظهارات نشانگر آن است که در اوایل بروز اختلافات، حکومت عراق سعی می‌کرد تا حقایق را از مردم مخفی کند.

رادیو صوت‌الجماهير در چهاردهم شهریور اعلام کرد که هر قدر وضعیت داخلی ایران وخیم‌تر می‌شود روابط آن با همسایگان از جمله عراق، تیره‌تر می‌گردد.^۱ در حالی که این حکومت عراق بود که هم به ایجاد فتنه و آشوب در ایران دامن می‌زد و از ضدانقلابیون حمایت می‌کرد و هم او بود که می‌خواست از مشکلات داخلی ایران برای وصول به هدف‌های تجاوزکارانه خود حداکثر استفاده را ببرد. سرانجام از پانزدهم شهریورماه به بعد، حکومت عراق طبق طرح یا به اجبار، حوادث مرزی را در رادیو و مطبوعات اعلام کرد و حملات شدیدی به رهبر انقلاب ایران ابراز کرد و رادیو بغداد جنگ روانی علیه ایران را تشدید کرد. رادیو کلن در تفسیری طولانی درباره مسائل مورد اختلاف ایران و عراق گفت:

«روابط ایران و عراق از زمان اخراج امام خمینی(ره) از عراق روز به روز وخیم‌تر شده است. جنگ تبلیغاتی به جنگ روانی تبدیل شده و هم اکنون تعداد زیادی از فراریان نظامی و غیرنظامی ایران در عراق هستند و دو فرستنده قوی رادیویی با کمک دولت عراق برقرار کرده‌اند. عراق معتقد است که سوءقصد به جان چند شخصیت عراقی به وسیله ایران طرح‌ریزی شده بود. ادعا می‌کند که ایران با کمک به مخالفان حکومت عراق مفاد قرارداد الجزایر را نقض کرده است.»

(مثل اینکه تشکیل کمیته خلق عرب در خوزستان و اعلام این استان به نام عربستان در آغاز پیروزی انقلاب ایران کمک به مخالفان محسوب نمی‌شود). رادیو پکن در تفسیر خود گفت: «خبر درگیری‌های مرزی ایران و عراق فقط از طرف ایران اعلام می‌شود و خبرگزاری عراق و سایر خبرگزاری‌ها در این باره سکوت کرده‌اند.» رادیوی دیگری نیز در برنامه روز چهاردهم شهریور گفت: «اصولاً عراقی‌ها درگیری با نیروهای ایرانی را تکذیب کرده‌اند و رادیو بغداد گفته است، درگیری‌ها در منطقه خوزستان بین نیروهای دولتی و مخالف ایران بوده است.» ملاحظه می‌شود که عراق در علل شروع

^۱. خبرگزاری پارس خبرهای ویژه

جنگ ادعا کرده که ایران بیش از چهارصد بار به قلمرو عراق تجاوز کرده، ولی قبل از شروع جنگ مسائل مرزی را بی‌اهمیت تلقی کرده است و معلوم نیست که این چهارصد بار تجاوز ایران، کی انجام شده است. به هر حال، عراق همچنان حملات رادیویی شدیدی علیه ایران اجرا می‌کرد و برای تقویت نیروهای خود اقدام می‌نمود. حتی برنامه تهیه بمب اتمی را به مرحله اجرا گذاشته بود و در نظر داشت با دستیابی به نیروی هسته‌ای، برتری کامل در منطقه خلیج فارس به دست آورد و طبعاً هدف، برتری نسبت به ایران بود و گرنه کشور دیگری در حوزه خلیج فارس هم‌تراز و بالاتر از عراق وجود نداشت؛ دولت عراق به خوبی از قدرت اتمی اسرائیل آگاه بود و می‌دانست که به هیچ‌وجه قدرت استفاده از سلاح اتمی علیه آن کشور را نخواهد داشت و کسانی که برای دستیابی عراق به نیروی هسته‌ای به آن کشور کمک می‌کردند، که در رأس آن کشور فرانسه بود، به خوبی از چگونگی این امر آگاه بودند. این عوامل و حوادث آیینی تمام‌نمای روشنی برای توطئه استکبار جهانی علیه ایران بود.

هر قدر زمان به آغاز جنگ عمومی نزدیک‌تر می‌شد، برخوردهای محدود توسعه می‌یافت و مورد توجه جهانیان قرار می‌گرفت. رادیوهای خارجی در هفده شهریور از برخوردهای شدید ایران و عراق خبر دادند و از قول رئیس ستاد مشترک ایران گفتند که او گفته است منتظر دستور امام هستیم. به محض اینکه فرمان بدهند دستور حمله عمومی را صادر خواهیم کرد و اضافه کردند که عراق دیروز شهر مهران را گلوله‌باران کرد و توپخانه ایران نیز متقابلاً شهر خانقین و زرباطیه را گلوله‌باران نموده است. خبرگزاری رویتر اظهار کرد که نبردهای روز هفده شهریور، شدیدترین نبرد در چهار ماه گذشته بوده است. خبرگزاری ایران نیز گزارش داد، در عملیات روز هفده شهریور جنگنده‌های هوایی ایران و عراق وارد عمل شدند و درگیری در تمام مرز شروع شد. نکته‌ای که جالب به نظر می‌رسد این است که در این موقعیت تیمسار فلاحی گفته‌های خود را درباره توان رزمی نیروهای مسلح ایران تعدیل کرد و به خبرنگار روزنامه کیهان گفت: «در یک جنگ طولانی با یک ارتش متوسط خارجی، ایران در درازمدت پیروز خواهد شد.» این اظهار نظر هنگامی ارائه شد که فقط چند روز به آغاز جنگ باقی مانده

بود و ارتش عراق می‌توانست در تجزیه و تحلیل خود از این اظهارات بهره‌شایانی ببرد. در هجده شهریور خبر تعطیل شدن سفارت انگلیس در ایران منتشر شد، درحالی‌که در همان روز خبر رسید، رئیس‌جمهور چاد برای صدام پیام فرستاده، بین ترکیه و عراق روابط فرهنگی برقرار شده و بین عراق و عربستان سازمان مشترک برای تولید اسلحه به وجود آمده است.

در عملیات روز هجده شهریور یک هواپیما و یک بالگرد ایران در منطقه قصرشیرین سقوط کرد و عراق ادعا نمود که با استفاده از آتشبارهای ضدهوایی خود آنها را سرنگون کرده است. از بغداد گزارش رسید، سعدون حمادی، وزیر امور خارجه عراق، با سفرای کشورهای عرب مقیم بغداد ملاقات کرد و آنها را در جریان اختلافات ایران و عراق قرار داد و خبرگزاری عراق تعداد تلفات چند روز گذشته را نه مجروح اعلام کرد. برابر گزارش خبرگزاری فرانسه از بغداد، وزیر دفاع عراق به ایران هشدار داد و تهدید کرد که هر گونه تجاوز به عراق را به شدت پاسخ خواهد داد و ایران را متهم کرد که حقوق بین‌المللی را زیر پا گذاشته است.

همزمان با اوج گرفتن اختلافات ایران و عراق روابط ایران با کشورهای دیگر نیز سردتر و در بعضی موارد تیره‌تر می‌شد. روابط با شوروی بر سر قیمت فروش گاز ایران به آن کشور و فروش اسلحه شوروی به عراق تیره می‌شد، به نحوی که به مرحله بسته شدن بعضی کنسولگری‌ها کشیده شده بود. از طرفی، نسبت به آمریکا نیز اصولاً بر سر گروگان‌ها حالت جنگ وجود داشت. کشورهای اروپایی عموماً جانب ایران را نمی‌گرفتند و با انگلستان نیز کار به مرحله تعطیل شدن سفارتخانه کشیده شد و دولت انگلستان در هجده شهریور اعلام کرد، اعضای سفارت خود را از ایران فرا خوانده است و ایران درباره عدم تحویل ناو بیست هزار تنی توسط انگلستان که قبلاً خریداری شده بود به آن دولت اعتراض کرد، ولی مسلماً چنین اعتراضاتی در آن شرایط سیاسی بین‌المللی به جایی نمی‌رسید.

راديو كلن از شدت برخوردهای مرزی ایران و عراق خبر داد و اظهار نظر کرد که در این نبردها به نیروهای عراقی تلفات سنگینی وارد شده است. راديو بغداد حملات

شدیدی به ایران و نیز به سوریه کرد و مقاله شدیدالحن روزنامه الثورة، ارگان رسمی حزب بعث عراق، را قرائت کرد که علیه ایران تهیه شده بود. خبرگزاری پارس گزارش داد، دولت عراق در نوزدهم شهریورماه با سه ژاندارم اسیر ایرانی مصاحبه تلویزیونی ترتیب داده که از تلویزیون بغداد نمایش داده شد و این سه ژاندارم وادار شده بودند که علیه حکومت ایران مطالبی اظهار کنند. ضمناً در این برنامه یک پاسگاه ایرانی در منطقه خان لیلی نشان داده شد که پرچم عراق بر فراز آن نصب شده بود. این خبرگزاری در گزارش دیگری اعلام کرد یک واحد بزرگ زرهی دشمن با حدود سیصد دستگاه تانک به مرز خسروی و نفت‌شهر نزدیک شده و در نزدیکی مرز موضع گرفته است و به طور کلی حملات عراقی‌ها بیشتر متوجه هشت پاسگاه منطقه مرزی خان لیلی بوده است و نیروهای عراقی با استفاده از تمامی امکانات زمینی و هوایی به سمت منطقه قصرشیرین، خان لیلی، سومار و نفت‌شهر پیشروی را آغاز کردند. نیروهای ایرانی به شدت دفاع کردند و نیروهای عراقی را مجبور به توقف یا عقب‌نشینی به مواضع قبلی خود نمودند، اما به طور کلی حالت جنگی کامل در منطقه قصرشیرین حکمفرما بود. مردم با هر وسیله ممکن وسایل خانه خود را برداشته و منطقه را ترک می‌کردند. آب شیرین شهر قصرشیرین قطع شد و حتی نیروهای مسلح از لحاظ تأمین آب در مضیقه قرار گرفتند؛ زیرا منبع آب قصرشیرین هدف گلوله توپخانه عراق قرار گرفت و گفته شد عوامل عراقی بر ارتفاعات مشرف به شهر قصرشیرین مسلط شده‌اند و از آن ارتفاعات، آتش توپخانه عراق را به نقاط حساس شهر قصر شیرین هدایت می‌کنند و سرانجام عراق رسماً به تجاوزات خود اعتراف کرد و خبرگزاری فرانسه در هجده شهریور از بغداد گزارش داد که در بغداد اعلام شد، نیروهای عراق موفق شده‌اند ۷۶ کیلومتر از سرزمین‌های غصب‌شده توسط ایران را آزاد کنند. آزادسازی این زمین‌ها در نبردهای گذشته که ۴۵ ساعت به طول انجامید، صورت گرفت.

روزنامه الثورة چاپ بغداد نوشت: «در هفتم سپتامبر - پانزده شهریور- دولت عراق با ارسال یادداشتی از ایران خواست منطقه زین‌القوس را که در ده سال پیش از استان دروزلی عراق جدا شده، تخلیه کند، زیرا این منطقه طبق قرارداد الجزایر به عراق

تعلق دارد.» الثوره با گله از ایران اضافه کرد، «ایران به جای اینکه اختلافات ارضی را با مذاکرات حل کند به تقویت نظامی پرداخته است.» باید گفت، کدام اختلافات؟ اگر هر کسی علیه دیگری ادعایی مطرح بکند طرف مقابل باید تن به مذاکره بدهد؟! مگر قبول مذاکره خود نوعی قبول وجود اختلاف نیست؟ از نظر ایران در آن منطقه اصلاً اختلافی نبود تا برای حل آن به پای میز مذاکره بنشینند. از طرف دیگر خبرگزاری فرانسه از بغداد گزارش داد که صدام حسین بیانیه‌ای به شورای وزیران عراق داده است که در آن اعلام شده کشورش هیچ‌گونه طمعی نسبت به اراضی ایران ندارد و طالب جنگ با ایران نیست، اما مصمم است تا حتی یک وجب از خاک عراق را هم که در اشغال ایران است - البته به زعم صدام - از تصرف این کشور خارج سازد و او این عمل را مبتنی بر قانون می‌داند و تجاوز نمی‌شمارد. صدام در این بیانیه گفت: «ما در بین ملت ایران دوستان زیادی داریم - منظور گروه‌های مخالف داخلی - در صورتی که رهبران ایران در داخل کشورشان از هیچ‌گونه حمایتی برخوردار نیستند^۱». رادیو صوت‌الجماهير عراق نیز اعلام کرد: «جوانان عرب ما در اهواز عملیات قهرمانانه خود را علیه ایران ادامه می‌دهند و با نیروهای ایرانی در تمام منطقه خوزستان درگیر شده‌اند.» ملاحظه می‌شود که محاسبات و برآوردهای عراق، نسبت به وضعیت داخلی ایران کاملاً دور از واقعیت‌ها بوده و همین اطلاعات غلط یک عامل مهم و سوسه صدام و یارانش برای حمله به ایران شد.

انتشار خبر اشغال قسمتی از قلمرو ارضی ایران به وسیله نیروهای عراق در محافل مخالف ایران سبب خوشحالی شد. خبرگزاری آسوشیتدپرس از کویت گزارش داد، روزنامه کویتی الانباء باز پس گرفتن مناطقی از ایران به وسیله عراق را ستود و اظهار کرد که عملیات نظامی تنها راه اعاده حقوق از دست رفته اعراب است. این روزنامه نوشت:

«ما دیروز شاهد نخستین پیروزی اعراب بودیم؛ زیرا تنها از طریق زور و البته بدون دیپلماسی، حقوق از دست رفته اعراب را می‌توان بازپس گرفت. اگر عربستان - خوزستان - و اسکندرون - ایالتی از سوریه قدیم که اکنون جزو ترکیه

^۱. خبرگزاری پارس خبرهای ویژه ۱۳۵۹/۶/۱۸

است - غصب نشده بود، رژیم اشغالگر قدس نمی‌توانست فلسطین را غصب کند (زهی حماقت و ناآگاهی!). ما از طریق اشغال سرزمین‌های مان تحقیر شده‌ایم و در این رابطه یک راه برای اعراب وجود دارد تا سرزمین‌های خود را آزاد کنند و یا همچنان در اسارت باقی بمانند.^۱»

حوادث چهل ساله اعراب و اسرائیل پاسخگوی این هجویات است و ما در پی پاسخگویی به این طرز فکر احمقانه نیستیم، اما آگاهی از این نوع طرز تفکر در بعضی از محافل کشورهای عربی و اسلامی، از این نظر برای ما حائز اهمیت است که آنها هنوز نتوانسته‌اند بی‌اهمیت‌ترین اختلافات بین خودشان را حل کنند که بهترین نمونه آن ناحیه‌های بی‌طرف در مرز بین عراق و عربستان سعودی و کویت است که از زمان استقلال عراق و عربستان، مورد اختلاف بین سه کشور بوده است. حال می‌خواهند اسکندرون را از ترکیه و چند پاسگاه را از ایران بازپس بگیرند و بعد هم بروند صهیونیست‌ها را از فلسطین اشغالی بیرون کنند.

خبرگزاری پارس در ۲۱ شهریور گزارش داد، تلویزیون بصره خبر حملات نیروهای مسلح ایران به عراق را پخش کرد و تلفات عراق را شش کشته و پانزده زخمی اعلام نمود و همچنین تلویزیون بصره به طور غیرعادی برنامه خود را قطع کرد و اطلاعیه وزارت دفاع را دایر بر آماده‌باش کامل افراد ارتش و ساکنین نوار مرزی عراق قرائت کرد و در ادامه نبردهای شدید جاری خبرگزاری پارس گزارش داد تا ساعت ۲۳ روز بیستم شهریور حوادث زیر رخ داده است:

۱. قسمتی از پاسگاه پرویز توسط نیروهای عراقی اشغال شده.
۲. منطقه گردگان خان لیلی به تصرف عراقی‌ها درآمد.
۳. عدم هماهنگی بین نیروهای زمینی و هوایی ایران مشهود است.
۴. نگرانی در نیروی انسانی ارتش و ژاندارمری دیده می‌شود.
۵. شهر قصرشیرین به کلی خالی از سکنه شده است.

^۱. گزارش‌های ویژه خبری ۱۳۵۹/۶/۲۱

از اوایل دهه سوم شهریورماه، حملات تبلیغاتی عراق علیه ایران شدیدتر شد و طبق گزارش‌های خبرگزاری‌ها، بخش بیشتری از برنامه رادیو و تلویزیون عراق به تبلیغات علیه ایران و سخن‌پراکنی درباره جریان زد و خوردهای مرزی اختصاص یافت. رادیو کویت نیز اخبار مربوط به جنگ را به نفع حکومت عراق منتشر می‌کرد. این رادیو در بیستم شهریورماه اعلامیه وزارت دفاع عراق، مبنی بر اشغال مناطقی از ایران را پخش کرد. مقامات سیاسی و نظامی ایران برای بررسی وضعیت منطقه عملیات غرب به کرمانشاه رفتند و جلسه بررسی مسائل مربوط به جنگ را در همان جا تشکیل دادند و این امر سنتی شد که در دو سال اول جنگ و حتی بعد از آن نیز اجرا شد. گرچه از طرف فرمانده کل قوا، رئیس ستاد مشترک، وزیر دفاع، فرمانده نیروی هوایی، فرماندهان نیروی زمینی و ژاندارمری کشور به‌عنوان هیئت نظامی هدایت عملیات در مناطق جنگی تعیین شده بودند، ولی عملاً اغلب مقامات غیرنظامی نیز در هدایت عملیات شرکت می‌کردند.

در ۲۲ شهریورماه سرتیپ فلاحی اعتراف کرد که نیروهای عراقی شش پاسگاه مرزی را، که ادعای مالکیت آن را دارند، اشغال کرده‌اند و اضافه کرد، در درگیری‌های اخیر نیروهای ایرانی نه نفر شهید و دوازده نفر مجروح شده‌اند. نبرد شدید با استفاده از توپخانه و هواپیما همچنان ادامه داشت، اما متأسفانه در حالی که آغاز جنگ تمام‌عیار حتمی به نظر می‌رسد، اختلافات داخلی در ایران نه تنها کاهش نمی‌یابد بلکه شدیدتر هم می‌شود و این امر در افکار رهبران عراق چنان اثر اغواگرانه داشت که گوینده رادیو صوت‌الجماهیر عراق در برنامه خود گفت: «اختلافات داخلی رهبران ایران، اوضاع داخلی این کشور را چنان وخیم کرده است که احتمال بروز جنگ داخلی در ایران بعید به نظر نمی‌رسد» و رسانه‌های گروهی عرب نیز این گفته صدام را که تا سرزمین‌های عراق را پس نگیرد، ساکت نخواهند نشست با آب و تاب زیاد و اهمیت فوق‌العاده پخش می‌کردند^۱. نمی‌توان منکر شد که اختلافات داخلی ایران از یک طرف و فشارهای شدید و موفقیت‌های اولیه عراق از طرف دیگر در روحیه رزمندگان ما آثار منفی نداشت.

^۱. کیهان ۲۷ مرداد ۱۳۵۹

یکی از رادیوهای خارجی هم اعلام کرد که فرمانده ژاندارمری ایران طی بخشنامه‌ای به تمامی واحدهای منطقه عملیات ابلاغ کرده است که هیچ فردی حق ندارد محل خود را ترک کند، اسلحه را زمین بگذارد، یا تسلیم شود و یا کم‌کاری کند. اصولاً صدور چنین دستوراتی آن هم در آن شرایط به هیچ وجه به مصلحت ارتش و سایر رزمندگان نبود، به‌ویژه اینکه به‌دست عوامل مخالف ایران نیز می‌افتاد^۱.

در ادامه عملیات ۲۲ شهریور، عراق منطقه مرزی مهران را به شدت مورد حمله قرار داد و چهار پاسگاه مرزی نی‌خزر، هلاله، انجیره و شورشیرین را تصرف کرد و نیروهای عراقی به سمت صالح‌آباد و ایلام پیشروی کردند. در نتیجه جبهه ایلام فعال‌تر شد و به همین دلیل رئیس‌جمهور و اعضای رهبری‌کننده عملیات به ایلام رفتند تا اوضاع جنگ را از نزدیک بررسی کنند، اما در حالی که جنگ تمام‌عیار عملاً آغاز شده بود و به منطقه جنوب غربی خوزستان نیز گسترش یافته بود و تجاوزات همه‌جانبه نیروهای عراق به طور جدی در تمام طول مرز جریان داشت تازه مرزبان خرمشهر نسبت به تجاوزات نیروهای عراقی در این منطقه به مرزبان عراق اعتراض کرد و این امر نشانگر آن است که وحدت هدایت عملیات تا آن موقع هنوز برقرار نشده بود. در این روز بار دیگر وزارت دفاع عراق به تجاوزات هوایی خود اعتراف کرد و اعلام نمود هوایمهای آن کشور مناطق مرزی به‌ویژه در استان دیاله را بمباران کردند و نبرد هوایی شدیدی بین نیروی هوایی ایران و عراق جریان یافت و منطقه خان‌لیلی به وسیله هوایمهای عراقی بمباران شد. با این همه تجاوزات آشکار عراق به ایران، رادیو صوت‌الجماهیر به نقل از روزنامه الوطن چاپ کویت اظهار داشت که تجاوزات ایران علیه عراق، تلاش برای اعاده حکومت امپراتوری پارسی است. این هم یکی از عوامل زمینه‌سازی عراق و طرفدارانش برای موجه جلوه دادن تجاوزات ناجوانمردانه عراق به جمهوری اسلامی ایران بود.

^۱. کیهان ۳۰ مرداد ۱۳۵۹

جوابیه وزارت خارجه ایران به اولتیماتوم عراق در ۲۳ شهریور ۱۳۵۹

در ۲۳ شهریورماه، نیروهای مسلح ایران عملیات گسترده‌ای برای بازپس‌گیری مناطق اشغال‌شده به وسیله نیروهای عراقی انجام دادند، اما نتیجه آن چندان مثبت نبود و برعکس هواپیماهای عراقی به بالگرد رئیس‌جمهور و نخست‌وزیر حمله کردند، ولی آسیبی به آن نرسید. اما در بحبوحه نبرد هنوز گفت‌وگوها و اعتراضات سیاسی در جریان بود. دولت عراق در هفده شهریور یادداشتی به کاردار سفارت ایران در بغداد تسلیم کرده بود و در آن بار دیگر گفته شده بود، طبق قرارداد الجزایر قسمتی از اراضی عراق در تصرف ایران است و باید ایران آن اراضی را تخلیه و به عراق واگذار کند. این یادداشت جنبه هشدار داشت و وزارت خارجه ایران در ۲۳ شهریورماه ۱۳۵۹ پاسخ تندی به این یادداشت عراق داد و چون آخرین تلاش سیاسی قبل از آغاز جنگ بود، عین یادداشت ایران بیان می‌شود:

«بسمه تعالی»

وزارت امور خارجه جمهوری اسلامی ایران با اظهار تعارفات خود به سفارت عراق، عطف به یادداشتی که در تاریخ ۱۳۵۹/۶/۱۷ - ۱۹۸۰/۹/۸ - به کاردار دولت جمهوری اسلامی در بغداد تسلیم شده است، اشعار می‌دارد:

دولت عراق حتی قبل از اینکه انقلاب اسلامی ایران پیروز شود دشمنی خود را نسبت به حرکت ملت ایران نشان داد و همگام با ابرقدرت‌ها و دولت‌های مرتجع منطقه تا آخرین لحظات در کنار شاه جانی ایستاد و او را یاری کرد. در طی سی و سومین اجلاس سازمان ملل در سپتامبر ۱۹۷۸ - مهرماه ۱۳۵۷ - وزرای خارجه وقت عراق، رژیم اشغالگر قدس و آمریکا در بین ملاقات‌های طولانی خود، طرح توطئه مشترکی را برای خفه کردن انقلاب اسلامی ایران که در حال شکل‌گیری بود، ریخته بودند و همگی از پیروزی آن توطئه چنان مطمئن بودند که هر یک به نحوی در مصاحبه‌های خود از آن ذکری به میان می‌آوردند، ولی با اراده خدای متعال که همیشه یاور ما و انقلاب ما بوده، این توطئه نیز همچون دیگر

توسطه دشمنان ما به نتیجه نرسید. بعد از پیروزی انقلاب، که بر خلاف انتظار و خواسته تمام دشمنان ما بود، آغاز به تحریک کرده و دشمنی گروه کردستانی‌ها و خوزستانی‌ها را به بهانه اقلیم‌گرایی تحریک نمود و اسلحه ساخت دولت‌های ابرقدرت را از حدود ایران عبور داده و با تطمیع عده‌ای خودفروخته آنان را علیه دولت مرکزی شوراند. دلیل روشن بر عدم حسن نیت عراق هنگامی بهتر آشکار می‌شود که در حالی که دولت انقلابی ایران با ابرقدرت‌ها و حامیان رژیم اشغالگر قدس در جریان جنگی رو در رو است، دولت عراق به‌عوض آنکه دست در دست دولت نوپای جمهوری اسلامی ایران بگذارد تا به اتفاق یکدیگر بتوانند بهتر و تواناتر دشمنان مشترک همه مستضعفان را سرکوب کنند، دست به تجاوزات آشکار خود زده و همچنین متجاوز از ۴۰ هزار عراقی را فقط به دلیل اینکه شیعه و ایرانی‌الاصل هستند با بدترین و غیرانسانی‌ترین وضعی از عراق بیرون کرد.

دولت عراق چند ماهی است که تحریکات و درگیری‌های مرزی را به نهایت حد رسانده است و در خلال چند روز گذشته با دادن یادداشتی گنگ و نامفهوم می‌خواهد مستمسکی به دست آورد تا به قول خود سرزمین‌هایی را که بنا به قرارداد ۱۹۷۵ به عراق تعلق داشته ولی موفق به تثبیت حاکمیتش بر آن نشده است، بازپس بگیرد. البته دولت عراق انتظار دارد که وزارت خارجه ایران در برابر دشمنی‌ها و ناآرامی‌هایی که تا کنون در حدود ایران و در منطقه به‌وجود آورده است، سکوت کند و این ادعای نامفهوم را که فقط بهانه‌ای برای تجاوز است، بپذیرد و به ادعاهای واهی عراق تسلیم شود و به قول او سرزمین‌های اشغالی را بازپس دهد.

دولت عراق خود به خوبی می‌داند و ما و دیگران نیز می‌دانیم که یکی از وجوه مشترک بغداد و حکومت تل‌آویو در این است که هر دو متجاوز و هر دو همگام شیطان بزرگ آمریکا قدم برمی‌دارند و تمام دول منطقه می‌دانند که حکومت جمهوری اسلامی ایران نه قصد تجاوز به خاک همسایگان را داشته و نه از لحاظ مکتبی مجوزی برای آن دارد، به‌ویژه که درگیری با ابرقدرت‌ها و رژیم اشغالگر

روابط عراق با جمهوری اسلامی ایران / ۱۹۳

قدس فرصت چنین تجاوزی را به ایران نمی‌دهد. ما انتظار داشتیم که دولت‌های منطقه سرنگونی شاه جبار و ژاندارم منطقه را استقبال کنند و با دولت انقلابی ایران همگام شوند و تمام دشمنان انسانیت را از منطقه بیرون برانند، در حالی که می‌بینیم دولت عراق دست در دست دشمنان ما گذارده و در راه ایفای مصالح و هماهنگی با آنان با ایران می‌جنگد.

ما انتظار داشتیم دولت عراق به جای اینکه اتحاد نامیمون و خائنانه مصر و رژیم اشغالگر قدس را سرمشق قرار دهد و به‌طور غیرمستقیم از آن تبعیت کند، از اتحاد برادرانه و یک‌رنگی دو دولت برادر سوریه و لیبی درس می‌گرفت و به جای اینکه منطقه را به هم بریزد و زمینه را برای نشو و نمای عوامل ابرقدرت‌ها آماده کند با اتحاد و همکاری و پیوستگی با همسایگان، محیطی آرام به‌وجود آورد تا بتوان در سایه آن دست دشمنان منطقه و در رأس آن آمریکا و رژیم اشغالگر قدس را از منافع مشترکمان کوتاه کرد.

یکی از افتخارات انقلاب اسلامی ما این بود که با دست خالی و با دادن خون و بدون کمک گرفتن از ابرقدرت‌های شرق و غرب و یا دول منطقه توانستیم یکی از پابرجاترین دولت‌های منطقه را به زانو درآوریم، در حالی که دولت عراق در همین درگیری‌های مرزی خود برای اینکه احتیاج به نیروهای مردمی خود نداشته باشد، تحت پوشش نیروی کار از سربازان مصری کمک گرفته است و گویا در طول درگیری‌های اخیر ۱۴۰ نفرشان کشته شده‌اند که موجب آن دولت مصر شده است.

ما از طریق دولت‌هایی که با عراق در ارتباط هستند، کوشش کردیم که دو مطلب را به آنان تفهیم کنیم:

۱. اگر دولت عراق دست‌نشانده و فرمانبردار ابرقدرت‌ها نیست، متوجه باشد که درگیری با دولت انقلابی و اسلامی ایران فقط و فقط به نفع دشمنان ملت‌های منطقه است و دولت عراق هر تیری را که به سمت ایران پرتاب

می‌کند و یا یک سرباز مسلمان را شهید می‌کند، یکی از دشمنان رژیم اشغالگر قدس متجاوز را کشته است.

۲. اگر دولت عراق نمی‌داند، خوب است متوجه باشد مردمی که با دست خالی و با نیروی ایمان توانستند شاه را که همه قدرت‌ها یاریش می‌کردند، در خلال مدتی کوتاه و به آسانی خلع سلاح کنند و از ایران بیرون برانند؛ اکنون که مسلح هستند و ارتش با ایمانی در اختیار دارند، توانا هستند هر دولت جسور متجاوزی را تأدیب کنند. علت آن که دولت ایران فقط موضع دفاعی در برابر حملات دولت بعث می‌گیرد این است که ما قصد اقدام متقابل نداریم، چون می‌دانیم دشمنان اصلی ما در حدود بین ایران و عراق نیستند، بلکه در کاخ‌های خود نشسته‌اند و ملت برادر و مبارز ما را استثمار کرده‌اند و آنها را به جنگ با ما واداشته‌اند. ما نسبت به برادران مسلمان عراقی احساس همدردی می‌کنیم و تا وقتی که مجبور نباشیم آتش به رویشان نخواهیم گشود.

ما یقین داریم که حسن نیت ما در خلال این هجده ماه گذشته بعد از انقلاب به همه ثابت شده است. موقع را برای تجدید مراتب احترام مغتنم می‌شمارد. یادداشت فوق‌الذکر ایران هیچ‌گونه تأثیری در بحران موجود نداشت و جنگ روانی همچنان اوج می‌گرفت و جنگ عملی نظامی نیز به نقطه بحرانی نزدیک می‌شد. روزنامه الثورة چاپ بغداد در ۲۳ شهریور (۱۵ سپتامبر) نوشت: «در درگیری‌های سه روز گذشته، نیروهای عراقی موفق شدند ۲۱۰ کیلومتر از خاک ایران را اشغال کنند.» این زمین‌ها در منطقه مقابل کوت‌العماره و مندلی قرار دارند. این روزنامه اضافه کرد در منطقه دیاله و قصرشیرین نیز مقداری غنایم جنگی به‌دست نیروهای عراق افتاده است و تلفات ایران را در روزهای گذشته ۱۵۴ نفر اعلام کرد؛ و اما این روزنامه عراقی اشغال اراضی ایران را آزاد ساختن سرزمین‌های اعراب توصیف کرد و افزود پیروزی عراق به منزله توسعه‌طلبی نیست، بلکه حاکی از تصمیم عراق برای بازپس گرفتن سرزمین‌های

اشغال شده است.^۱ رادیو کویت از قول یک فرمانده عراقی گفت: «نیروهای عراق بازپس گرفتن سرزمین‌های خود را به پایان رسانده‌اند و نیروهای ایران را مجبور به عقب‌نشینی و بازگشت به مرز بین‌المللی کرده‌اند.»

در ۲۴ شهریورماه «عزت ابراهیم»، معاون رئیس جمهوری عراق، در مصاحبه‌ای در رم اظهار داشت: «ارتش عراق بخشی از اراضی مورد نظر خود را از ایران پس گرفته است و تا یک هفته دیگر باقیمانده این اراضی را خواهد گرفت. نیروهای عراقی زین‌القوس و سیف‌سعد را پس گرفته‌اند و در حال پیشروی به سایر مناطق هستند.^۲» وزارت دفاع عراق نیز اعلام کرد: «روز گذشته نیروهای ایرانی به مرز شلمچه و جزیره البوارین واقع در نزدیکی بصره حمله کردند و هواپیماهای ایران، منطقه سیف‌سعد را بمباران نمودند و ایران اعتراف کرده است که یک ایستگاه رادار در حوالی صالح‌آباد به وسیله بمب‌افکن‌های عراقی منهدم شده است.» سخنگوی نظامی عراق گفت: «نیروی هوایی عراق یک واحد نظامی ایران را در سرپل‌ذهاب بمباران کرد و در این حملات یک هواپیمای عراقی سرنگون شد. به علاوه نیروهای کماندویی عراق به سومار حمله کردند و خساراتی به مواضع ایرانی‌ها وارد نمودند.^۳» رادیو لندن از قول مقامات عراقی اعلام کرد، دولت عراق عملیات بازسازی مناطق اشغال شده را آغاز کرده است. این مناطق در زین‌القوس، مقابل خانقین قرار دارد. رادیو صوت‌الجماهیر به منظور زمینه‌سازی سیاسی به نقل از روزنامه الانباء چاپ مراکش گفت: «عراق چندین بار عدم‌علاقه خود به جنگ با ایران را تأکید کرده است، ولی ایرانی‌ها حاضر به مذاکره و کنارآمدن نشدند.» خود مفهوم این کلمات برای هر تحلیل‌گری می‌تواند بیانگر منویات تجاوزکارانه عراق باشد.^۴ همان‌گونه که قبلاً گفته شد از آغاز دهه سوم شهریورماه، جنگ بعد کاملاً جدی به خود گرفت و یک جمله کوتاه از خبرنگار کیهان برای بیان این وضعیت کافی است. این خبرنگار در مقاله مفصلی که در ۲۵ شهریورماه منتشر شد، بیان کرد که ما در دیدار از

۱. گزارش‌های ویژه خبری ۱۳۵۹/۶/۲۵

۲. گزارش‌های ویژه خبری ۱۳۵۹/۶/۲۶

۳. گزارش‌های ویژه خبری ۱۳۵۹/۶/۲۶

۴. گزارش‌های ویژه خبری ۱۳۵۹/۶/۲۶

مرز ایران و عراق، سه روز شاهد جنگ و خون و شهادت بودیم. اخباری که خبرگزاری‌ها از عراق گزارش می‌کردند حاکی از اعلامیه‌های پیروزمندانه عراق بود و در ۲۵ شهریور، عراق برای اولین بار نبرد در خلیج فارس را مطرح کرد و گفت، در این روز یک قایق ایرانی را منهدم کرده و به دو قایق دیگر آسیب رسانده است و در منطقه نهرخین نیز دو پاسگاه ایرانی را ویران کرده است. همچنین عراق ادعا کرد یک اسکادران هوایی آن کشور مواضع نیروهای ایران را بمباران کردند و در این عملیات یک هواپیمای عراقی سرنگون شد. خبرگزاری کویت اعلام کرد: دو مقام بلندپایه فلسطینی برای میانجی‌گری بین ایران و عراق اقدام کرده‌اند. این دو مقام قبلاً در عراق بوده‌اند و اکنون به تهران رفته‌اند که البته این موضوع صحت داشت. در همین روز اطلاع رسید که حاکم رأس‌الخیمه به بغداد رفته و با صدام حسین ملاقات و گفت‌وگو کرده است. لازم به یادآوری است، به ادعای بعضی حکومت‌های عربی جزیره ابوموسی به شیخ رأس‌الخیمه تعلق دارد.

راديو صوت‌الجماهير به نقل از روزنامه کویتي الانباء گفت: «جنگ بین ایران و عراق از ده روز پیش آغاز شده است، با وجود این بعضی از رهبران عرب سکوت کرده‌اند و نمی‌دانند چه می‌گویند» و اضافه کرد که: «این سکوت عجیب، نسبت به عربیت قابل توجیه نیست و ساده‌ترین حرف آن است که آنها بگویند با عراق هستند^۱». در این گیر و دار که اغلب محافل جهان از عراق حمایت می‌کردند، روزنامه الجمهوریه چاپ الجزایر از ایران و عراق خواست تا به اختلافات خود خاتمه دهند.

در ۲۶ شهریورماه صدام حسین قرارداد الجزایر را به‌طور رسمی لغو شده اعلام کرد. راديو عراق در این باره گفت:

«صدام حسین در تلویزیون بغداد ظاهر شد و اظهار کرد برابر قانون اعلام می‌کنم که ما قرارداد مارس ۱۹۷۵ الجزایر را کاملاً لغو شده می‌دانیم و شورای فرماندهی انقلاب تصمیم خود را در این باره اتخاذ خواهد کرد. بر این اساس باید روابط قانونی در شط‌العرب به وضع قبل از مارس ۱۹۷۵ بازگردد و تمام حقوق تصرف

^۱. گزارش‌های ویژه خبری ۱۳۵۹/۶/۲۶

روابط عراق با جمهوری اسلامی ایران / ۱۹۷

شده به حاکمیت عراق درآید. ما تصمیم تاریخی خود را برای اعاده حاکمیت کامل خود بر سرزمین و آب‌های خود اتخاذ کرده‌ایم و با قدرت هر چه تمام‌تر در برابر هر کس که این تصمیم قانونی را نادیده بگیرد، می‌ایستیم. ما به جهانیان تأکید می‌کنیم که عراق روزی اداره کشتیرانی در شطالعرب را طبق حقوق حاکمیت کامل پیش از مارس ۱۹۷۵ به‌عهده داشت و قدرت و توانایی خود را در این امر ثابت کرد و عراق امروز توانایی بیشتری برای انجام وظایف خود در این زمینه دارد. ما از تمام طرف‌های ذی‌نفع از جمله ایران می‌خواهیم که حاکمیت عراق بر شطالعرب را محترم شمرده و بر اساس حقایق جدید رفتار کند.^۱»

گرچه ما بارها گفته‌ایم که در تدوین این تاریخ هدف تحلیل‌گری از حوادث را دنبال نمی‌کنیم، ولی در بعضی موارد یادآوری نکاتی را ضروری می‌دانیم تا خوانندگان خود بتوانند تحلیل کنند. دولت عراق و در رأس آن صدام تا قبل از آغاز مخاصمات فقط ادعا می‌کردند که ایران قرارداد الجزایر را کاملاً اجرا نکرده و در شطالعرب به هدف خود رسیده و در مرز خاکی نقاطی را به عراق پس نداده است، اما در اعلامیه اخیر مسئله اصلی را شطالعرب می‌داند و بر حاکمیت عراق بر شطالعرب تأکید می‌کند و این امر خود بهترین گواه برای دستیابی به هدف‌های تجاوزکارانه عراق برای لغو قرارداد الجزایر و تحمیل خواسته‌های نامحدود خود به ایران چه در شطالعرب و چه در مناطق مرز خاکی و همچنین در خلیج فارس و در خوزستان بوده است که ما در بخش دوم همین فصل از کتاب با استفاده از اسناد و مدارک منتشر شده دولت عراق، صحت این ادعا را نشان داده‌ایم.

اما نظری به گفتار مقامات ایرانی بیندازیم. بعد از اعلام لغو یک‌جانبه قرارداد الجزایر از طرف رئیس‌جمهور عراق، رئیس‌جمهور ایران اظهار نظر کرد: «این امکان هست که عراق علیه ایران به‌ویژه در خوزستان دست به حمله بزند و عراق با تمرکز دو لشکر زرهی در نزدیکی مرز، فکر یک حمله وسیع را در سر

^۱. گزارش‌های ویژه خبری ۱۳۵۹/۶/۲۷

می‌پروراند، البته ادعای ارضی عراق بهانه‌ای بیش نیست و شاید این کشور خواستار تصرف تمام ایران باشد. در حال حاضر جنگ‌های مرزی و فرسایشی ادامه دارد و عملیات، محدود به استان ایلام و کرمانشاه است، ولی امکان بروز یک حرکت تمام عیار وجود دارد.»

بنی‌صدر گفت: «گزارش مربوط به طرح تجاوز عراق را ماه گذشته دریافت داشته‌ایم و این طرح در دفتر بختیار در فرانسه تهیه شده است.» او که در هنگام بازدید از پاسگاه‌های مرزی این سخنان را ایراد می‌کرد گفت: «عراق چند پاسگاه مرزی ایران را تصرف کرده است، اما نیروهای ما تمام ملت ایران است و من اطمینان دارم که این حمله به منزله یک خودکشی برای حکومت عراق خواهد بود.»

بنی‌صدر در توجیه سیاسی این موضوع گفت: «عراق ادعا می‌کند که ایران موافقت‌نامه الجزایر را به اجرا نگذاشته است، ولی باید توجه داشت چه کسی این موافقت‌نامه را امضا کرده است.»

بنی‌صدر درباره امکان مذاکره برای رفع اختلافات مرزی گفت:

«بین دو کشور مسلمان مرزی وجود ندارد. سرچشمه مشکل این نیست. ادعای عراق بهانه است و فکر نمی‌کنم که قابل مذاکره باشد. اگر عراق صداقت دارد باید با متوقف کردن تجاوزات خود به ایران این موضوع را ثابت کند. اما در این مورد مسئله اساسی این است که رژیم عراق یک رژیم مردمی نیست و با آمریکا در ارتباط است و در حقیقت یک رژیم دیکتاتوری است که به کمک خارجی متکی است. یک رژیم مسلمان و مردمی واقعی برای آزاد ساختن فلسطین نبرد می‌کند، نه برای تصرف چند تپه ماهور. روابط بین رژیم عراق و ملت عراق یک امر داخلی است و ایران قصد ندارد در امور داخلی عراق دخالت کند. وقتی که لاشه هواپیمای عراقی را در ایران دیدم، خوشحال نشدم، زیرا این هواپیما باید علیه دشمن مشترک مسلمانان به کار گرفته شود نه علیه مسلمانان و این ماهیت فاشیستی رژیم عراق را نشان می‌دهد.»

¹ گزارش‌های ویژه خبری ۱۳۵۹/۶/۲۷

بحران روابط ایران و عراق به محافل بین‌المللی کشیده شد و دبیرکل شورای اسلامی از وزرای خارجه کشورهای عضو درخواست کرد که یک جلسه فوق‌العاده تشکیل دهند و وضع بحرانی ایران و عراق را بررسی کنند. دبیرکل اتحادیه عرب از عراق و ایران درخواست کرد که اختلافات مرزی را از طریق مذاکرات مسالمت‌آمیز حل کنند، ولی دیگر برای این اقدامات خیلی دیر شده بود و اختلاف به قدری شدت گرفته بود که خاموش کردن شعله‌های آتش جنگ به سادگی امکان‌پذیر نبود.

در ۲۸ شهریور، عراق برای اجرای تصمیمات خود در اروندرود رسماً اقدام کرد و اعلام نمود که اولین کشتی که متعلق به دولت ژاپن بود، با پرچم عراق از اروندرود عبور کرد. گوینده رادیو بغداد گفت: «یک ناوچه ایرانی کشتی ژاپنی را متوقف کرد تا پرچم عراق را پایین بیاورد، ولی مأموران عراقی رسیدند و قایق ایرانی را مجبور به عقب‌نشینی کردند.» خبرگزاری پارس نیز از اهواز گزارش داد: «نیروی دریایی عراق از عبور یک کشتی ایران با پرچم ایران در شط‌العرب جلوگیری کرده و متعاقب آن نیروی دریایی ایران نیز از ورود دو کشتی عراقی از خلیج فارس به شط‌العرب جلوگیری کرده است. در نتیجه، در حال حاضر فقط ناوچه‌های نیروی دریایی ایران و عراق در اروندرود رفت و آمد می‌کنند و حرکت کشتی‌های تجارتي در این آبراه قطع شده است.^۱» درباره لغو یک‌جانبه قرارداد الجزایر از جانب عراق، محافل سیاسی جهان تعبیر و تفسیرهایی کردند و آن را خطرناک اعلام نمودند. همکاری کامل اردن با عراق از همان آغاز مشاهده شد و طبق گزارش رادیو بغداد در ۲۸ شهریور ملک حسین، پادشاه اردن با صدام حسین تماس تلفنی گرفت و پشتیبانی همه‌جانبه اردن در جنگ ایران و عراق را به اطلاع صدام رساند. رادیو امان نیز اعلام کرد: «ایران باید تسلیم خواسته‌های عراق شود.^۲» رادیو صوت‌الجماهیر در این روز اعلام کرد: «ارتش عراق یکصد کیلومتر مربع از زمین‌های منطقه انجیره را تصرف کرده است.»

^۱. گزارش‌های ویژه خبری ۱۳۵۹/۶/۲۹

^۲. گزارش‌های ویژه خبری ۱۳۵۹/۶/۲۹

در ۲۹ شهریور نیز نبرد در مناطق مرزی به شدت جریان داشت. حملات متقابل به وسیله هر دو طرف اجرا می‌شد و نبرد گسترش بیشتری می‌یافت. عراق اعتراف کرد که نیروهای ایرانی قسمتی از مناطق اشغال شده را از نیروهای عراقی پس گرفته‌اند، اما ادعا کرد این مواضع دوباره به اشغال نیروهای عراقی درآمده است. در صحنه سیاسی، نمایندگان سازمان آزادی‌بخش فلسطین (ساف) به فعالیت خود برای میانجی‌گری ادامه می‌دادند، اما همان‌گونه که گفته شد این تلاش‌ها دیگر نمی‌توانست مؤثر باشد و از بروز جنگ قطعی جلوگیری کند. در این احوال صدام همچنان در صحنه سیاسی فعال بود و برای یاسر عرفات و رئیس‌جمهور لبنان پیام فرستاد، در حالی که ایران در روز ۲۹ شهریور کنسولگری شوروی در رشت را تعطیل کرد و این امر نشانه‌ای از چگونگی تلاش سیاسی ایران بود. در این روز خبرگزاری‌ها گزارش دادند که وزارت خارجه ایران علیه اقدامات عراق در حرکت کشتی‌رانی در اروندرود به دولت عراق هشدار داده و از عراق خواسته است طبق قرارداد الجزایر عمل کند و مناطقی را که در حاشیه اروندرود اشغال کرده است، تخلیه نماید و اظهار نظر شد اعلامیه ایران در ادامه فعالیت سیاسی سوریه و ساف برای حل اختلافات ایران و عراق است، ولی چنین به نظر می‌رسد که جنگ ایران و عراق شروع شده است.

رادیو بغداد ادعا کرد که در آینده کنترل تمام خلیج فارس به دست عراق خواهد افتاد و نسبت به حاکمیت عراق بر سه جزیره تنگه هرمز دوباره تأکید کرد. روزنامه الثوره، ارگان حزب بعث عراق، در مقاله مفصلی نوشت: «حاکمیت ملی عراق بر شط‌العرب پیروزی تاریخی چشمگیری است» و رادیو عراق در تفسیر علت لغو قرارداد الجزایر از طرف عراق گفت: «حکومت عراق تحت فشار موجود در شرایط انعقاد قرارداد آن را امضا کرد و بعد از سقوط شاه از حکومت جدید ایران، خواست تا شط‌العرب را به عراق برگرداند ولی مقامات ایرانی با آن مخالفت کردند.»

در ۲۹ شهریور از طرف رهبر کبیر انقلاب ایران، اختیارات فرماندهی کل قوا به رئیس‌جمهور تفویض شد. در سی‌ام شهریور نیز حملات محدود و محلی هر دو طرف با شدت بیشتری ادامه یافت. محافل خبری جهان تعبیر و تفسیرهایی درباره جنگ

روابط عراق با جمهوری اسلامی ایران / ۲۰۱

قریب‌الوقوع ایران و عراق کردند و بروز این جنگ در آینده نزدیک قطعی شد و سرانجام در ۳۱ شهریورماه ۱۳۵۹ ارتش عراق با به کار بردن تمام امکانات زمینی، هوایی و دریایی خود حمله منظم و هماهنگ شده‌ای را در تمام معابر وصولی حساس به سمت خرمشهر، اهواز، دزفول، دهلران، مهران، ایلام و قصرشیرین آغاز کرد و به این ترتیب جنگی طولانی و ویرانگر آغاز شد. در بحث‌های آینده چگونگی روند این جنگ طولانی و زیانبار را که به نظر صاحب‌نظران، بعد از جنگ جهانی دوم طولانی‌ترین، خونین‌ترین و زیان‌بارترین جنگ در کره زمین بوده است، بیان خواهیم کرد.

بخش دوم

زمینه‌سازی سیاسی حکومت بعث عراق برای آغاز جنگ

برای تجزیه و تحلیل یک مسئله لازم است همه جوانب مثبت و منفی مؤثر در آن مورد بررسی قرار گیرد تا دستیابی به واقعیت‌ها امکان‌پذیر شود، بنابراین ما در تدوین تاریخ جنگ بر آن شدیم که بخشی را به گفتارها و کردارهای حکومت عراق اختصاص دهیم تا در قضاوت تاریخ تنها به نزد قاضی نرفته باشیم. در این زمینه ناسیونالیسم منفی، شطالعرب، خلیج فارس، خوزستان و صدور انقلاب اسلامی پنج عامل قابل بررسی در جنگ ایران و عراق هستند.

در فصل اول و همچنین بخش اول فصل دوم، مطالبی درباره هدف‌های راهبردی حکومت عراق از زمان تشکیل حکومت مستقل در ۱۹۲۱ تا کنون و به‌ویژه از زمان استقرار رژیم جمهوری در ۱۹۵۸ در آن کشور بیان شد و درباره تأثیر فلسفه ناسیونالیسم اروپایی در عراق اشاره مختصری به‌عمل آمد. ملت ایران و دولت جمهوری اسلامی ایران، علاوه بر داشتن روابط تاریخی چند هزار ساله با آن سرزمین، ملت و کشور عراق را جزئی از جهان اسلام می‌دانند و در چهارده قرن تاریخ اسلام نیز عراق را یکی از مناطق مهم امت اسلام می‌شناسند و به همین علت، علاقه کلی ملت ایران نسبت به ملت عراق از ریشه بسیار عمیقی برخوردار است، اما متأسفانه هیئت‌های حاکم بر عراق چه در زمان حکومت عثمانی و چه بعد از استقلال و در زمان رژیم سلطنتی و رژیم جمهوری همواره یک هدف مهم را در رابطه با ایران تعقیب کرده‌اند و آن این هدف بوده است که مسئله مرزی با ایران را به طور کامل حل نکنند و همیشه غده‌ای در مرز باقی بگذارند تا هر موقع که خود و یا به دستور سیاستمداران آشوب‌طلب بیگانه

بخواهند، آن غده را دستکاری کنند و ایران را وادار به عکس‌العمل کنند تا به هدف‌های مقطعی زمانی خود برسند. وقتی که بدون جانب‌داری مسائل مرزی ایران و مباحثات بین دولت‌ها و قراردادهای منعقدہ بررسی می‌شود، این نکته به‌وضوح روشن می‌شود که ابتدا حکومت عثمانی و بعد هم حکومت عراق، هرگز نخواسته‌اند که مسئله مرزی با ایران را یک‌بار و برای همیشه حل کنند. بعد از وارد شدن حکومت‌های استعماری اروپا به منطقه خلیج فارس از قرن هفدهم میلادی و حرکت روسیه تزاری به سمت قلمرو ایران و عثمانی، دخالت حکومت روس و انگلیس نیز به پیچیدگی موضوع افزود و بیگانگان با حيله و تزویر سبب تحریفاتی غیرعادی در تنظیم قراردادهای مرزی شدند تا ریشه اختلافات به کلی خشک نشود.

از جمله موارد کاملاً مشهود درباره نکات غیرعادی قراردادهای مرزی ایران - عثمانی و بعد ایران - عراق، حقوق کشتیرانی در آبراه اروندرود یا به قول اعراب شط‌العرب بوده است. شاید در بین تمام کشورهای جهان این موضوع منحصر به فرد باشد که رودخانه‌ای که در مرز بین دو کشور جریان دارد و یک کشور مجاور آن ادعای مالکیت تمام سطح رودخانه را داشته باشد؛ زیرا در زمان‌های قدیم اساساً مسئله کشتیرانی در رودخانه‌های مرزی چندان حائز اهمیت نبود. رودخانه‌ها فقط مورد بهره‌برداری ماهی‌گیری و حمل و نقل ساکنان اطراف آنها قرار داشتند و از نظر دولت‌ها و حکومت‌ها این رودخانه‌ها فقط هنگام لشکرکشی و لزوم عبور از آنها اهمیت نظامی پیدا می‌کرد که در این شرایط نیز فقدان استحکامات نظامی در کرانه‌های رودخانه حائز اهمیت بود؛ اما از زمانی که کشتیرانی در رودخانه‌ها آغاز شد، رودخانه‌ها به‌صورت یک منطقه راهبردی در بین کشورهای کرانه آنها درآمدند. همه دولت‌ها برای حل این مسئله توافق کردند که رودخانه مرزی بین دو کشور به صورت منطقه مشترک منظور شود و از نظر مشخص بودن خط مرز، خط‌القعر رودخانه‌ها خط مرز بین دو کشور باشد که آن خط را به نام تالوک، که گویا نام اولین فرد پیشنهادکننده برای حل این مشکل بین‌المللی بود، نامیدند، اما این موافقت‌نامه بین‌المللی با حيله و دسیسه در قراردادهای مرزی ایران و عثمانی و بعد ایران و عراق درباره اروندرود همواره به‌طور مبهم و با جملات قابل تفسیر بیان شد، در حالی که یک امر کاملاً روشن بود و کافی بود نوشته شود که در اروندرود

خط تالوک مرز ایران و عراق است. این ابهام در طول چند قرن گذشته سبب بروز برخوردهایی بین ایران و عثمانی و نیز در ایران و عراق شد. اساس اختلافات مرزی تا زمان استقرار رژیم جمهوری در عراق تقریباً همین مسئله بود و مسائل دیگر به‌صورت فرعی بر این مسئله مطرح می‌شدند. اما بعد از استقرار رژیم جمهوری در عراق این مسئله ریشه وسیع‌تر و عمیق‌تری پیدا کرد و دامنه آن تا تنگه هرمز در خلیج فارس و تمام پهنه خوزستان گسترش یافت. در نتیجه مسئله مرزی شط‌العرب بعد دیگری نیز پیدا کرد که شامل خلیج فارس و خوزستان هستند، اما این سه مسئله از یک ریشه اعتقادی و سیاسی نشأت گرفت و آن ناسیونالیسم افراطی حکومت بعث عراق تحت لوای پان‌عربیسم بود و بعد از پیروزی انقلاب اسلامی ایران و امکان بالقوه گسترش این انقلاب در تمام کشورهای مسلمان به‌ویژه کشور عراق که بافت اجتماعی مساعدتری برای پذیرش انقلاب اسلامی دارد، مسئله پنجمی هم در روابط سیاسی ایران و عراق به وجود آمد که اساس عقیده ناسیونالیسم عربی از بیخ و بن به لرزه درآمد و وحدت اسلامی را به ملت‌های مسلمان عرضه کرد و رهبر انقلاب اسلامی ایران اظهار نمود: ناسیونالیسم بر خلاف مکتب اسلام است، بنابراین تضاد شدید عقیدتی سیاسی بین ایران و عراق بر تضاد سیاسی افزوده شد و نتیجه نهایی این عوامل، جنگی بود که حکومت بعثی عراق بر ایران تحمیل کرد و ما به‌طور مختصر دیدگاه عراق را درباره این عوامل بیان می‌کنیم:

۱. ناسیونالیسم افراطی منفی (پان‌عربیسم)

قبل از پرداختن به این موضوع یادآوری این نکته را ضروری می‌دانم که هدف ما از طرح این موضوع به هیچ وجه دخالت در روش سیاسی یک ملت یا یک دولت نیست. ملت‌ها آزادند هر شیوه سیاسی را که دوست دارند برای خط مشی زندگی اجتماعی‌شان انتخاب کنند. گرچه از نظر مکتب اسلام آزادی انتخاب شرایطی دارد و اولین شرط آن قبول وحدت امت اسلامی است و توحید که اولین اصل اعتقادی دین اسلام است در مفهوم خاص الهی، اعتقاد به یگانگی و وحدانیت خداوند است و در مفهوم عام و کلی، دعوت به وحدت و یگانگی تمام افراد بشر، صرف نظر از نژاد، زبان، قومیت، ملیت،

موقعیت جغرافیایی، تاریخی و غیره، ولی در عین حال برابر تعالیم قرآن، اسلام دین دعوت‌کننده و بشارت‌دهنده به سعادت و نیک‌بختی و ترساننده از سختی‌ها و بدبختی‌های انسان‌هاست، ولی مجبورکننده به قبول اعتقادات اسلامی، به‌ویژه برای پیروان ادیان الهی نیست. با توجه به این اعتقاد کلی، ما نمی‌خواهیم عقیده‌ای را بر ملت عراق تحمیل کنیم، اما این حق را داریم در صورتی که عقیده‌ای سبب بروز حوادثی ناموجه بین دو ملت مسلمان و زجرکشیده از استعمار شود، ملت برادر و هم‌کیش خود را متوجه علل آن حوادث کنیم و برای این منظور مجبوریم این‌گونه مسائل را مطرح سازیم.

در فصل اول، گفتاری درباره ناسیونالیسم در کشورهای عربی بیان شد و گفته شد که اساس تشکیل کشورهای عربی، تجزیه حکومت عثمانی و نیز تهییج احساسات قومی و قبیله‌ای علیه سلطه بیش از ششصد ساله ترکان عثمانی بر مناطق عرب‌زبان امت اسلامی بود. در این دوران طولانی، ترکان عثمانی نتوانستند وحدتی بین امت اسلامی تحت سلطه خود به‌وجود آورند، همان‌گونه که امویان و عباسیان نیز در دوران خلافت بیش از ششصد ساله خود موفق به این کار نشدند. بنابراین از نظر کلی اقوام و قبایل عرب در راهی که برای به‌دست آوردن استقلال سیاسی انتخاب کردند خود را به صورت حقیقی محق می‌دانستند، اما شیوه طی این راه چندان مناسب نبود زیرا راهنمای آنان روباه مکار و استعمارگر انگلستان بود. چگونگی عملیات «کلنل لورنس» و افرادی نظیر آن در راهنمایی اعراب برای کسب استقلال و رهایی از یوغ حکومت عثمانی از واضحات تاریخی چگونگی تشکیل حکومت‌ها در کشورهای عربی است و در این امر، سیاست استعماری انگلستان فقط یک هدف راهبردی کلی را تعقیب می‌کرد و آن هم «اختلاف بینداز و حکومت کن» بود و در تعقیب این هدف کلی احساسات قومی و قبیله‌ای را در میان اقوام و قبایل عرب آن‌چنان تحریک کردند که هنوز بیمار محتضر عثمانی در حال حیات بود که نزاع‌ها، نفاق‌ها، جدایی‌ها و کشمکش‌ها بین رؤسای اقوام و قبایل عرب برای دریافت ارثیه ظاهر شد و هر شیخی، امیری و رئیس قبیله‌ای خود را برحق‌تر از دیگران برای به‌دست گرفتن زمام حکومت به تمام دنیای عرب معرفی می‌کرد

و هیچ کدام زعامت دیگری را قبول نداشت. البته این امر از خصوصیات طبیعی زندگی عشیره‌ای و قبیله‌ای است و بهترین مثال برای این نکته، امارات متحده عربی است که نام اولیه آن بعد از تجزیه حکومت عثمانی در پایان جنگ جهانی اول، امارات مصالحه بود. در محدوده این امارت‌نشین، شانزده امیرنشین تشکیل شد که بعضی از آنها مانند ام‌القوین فقط به اندازه یک روستای بزرگ یعنی حدود پنج هزار نفر جمعیت داشت و کل جمعیت این شانزده امارت در زمان تشکیل، کمتر از یکصد هزار نفر بود، اما احساسات قومی و قبیله‌ای بسیار شدید بود و از طرفی با تحریک عمال استعماری به قدری شدیدتر شده بود که رؤسای قبایل ساکن این منطقه نتوانستند تحت لوای یک پرچم قرار گیرند و یک حکومت واحد تشکیل دهند و حداقل مانند کشورهای اروپایی و آمریکای شمالی یک حکومت فدرال تشکیل دهند. همین شرایط را در تشکیل کشورهای آفریقایی می‌بینیم، ولی بحث درباره آنها از حدود مطالب ما خارج است و از آن می‌گذریم، بنابراین ملاحظه می‌شود که اساس پیدایش کشورهای عربی خاورمیانه بر مبنای فلسفه قومی‌گرایی بوده است که شدیدتر از ملی‌گرایی بود و می‌توان آن را ناسیونالیسم منفی نامید. طبیعی است حکومت‌هایی که با این احساس برتری‌جویی قومی تشکیل شوند، اولین هدف سلطه‌جویی آنان همسایگان، هم‌زبانان، هم‌دینان و هم‌نژادهايشان خواهد بود و دومین هدف دیگر همسایگان خواهد بود. البته همین وضع در رابطه عراق با سایر همسایگان عرب‌زبان و بعد با ایران به‌وجود آمد. از زمان آغاز تجزیه حکومت عثمانی تا تشکیل کشورهای عرب در منطقه خاورمیانه، سه گروه عمده برای به‌دست گرفتن رهبری اعراب این منطقه در تلاش بودند. مهم‌تر از همه، حسین بن علی، شریف مکه بود و انتظار داشت همه اقوام و قبایل عرب شبه‌جزیره عربستان، منطقه عراق و شام، رهبری او را برای حکومت این قسمت از کشورهای عربی بپذیرند. گروه دیگر، ناسیونالیست‌های سوری و سومین گروه ناسیونالیست‌های عراقی بودند، اما نتیجه غیر از آن شد که این گروه‌ها در آرزوی آن بودند. با وجود این، خواست برتری‌جویی برای کسب رهبری عمومی از میان نرفت و حوادثی که بعد از تشکیل غده سرطانی اسرائیل در سرزمین‌های عربی اسلامی به‌وجود آمد نه تنها عامل وحدت‌بخش برای

اتحاد اعراب مسلمان این منطقه نشد، بلکه در نتیجه نهایی به صورت عامل منفی نیز درآمد زیرا بعد از شکست‌های متوالی که از سال ۱۳۴۸ (سال تشکیل رسمی کشور اسرائیل در قلب ممالک عربی) در جنگ اعراب با اسرائیل نصیب اعراب شد، هر یک از آنان گناه شکست را به گردن یکدیگر انداختند و برای تبرئه کردن خود از این شکست‌ها، متوسل به اقدامات جنبی شدند. در این ماجرا عراق نیز که در همسایگی جنوب غربی ایران است، قرار داشت.

حکومت عراق از بدو تشکیل نوعی برتری‌جویی را دنبال می‌کرد. نوری سعید، نخست وزیر بعد از استقلال عراق، در پی تشکیل اتحادیه عرب بود و در نظر داشت با توسل به دین اسلام که به نظر او می‌توانست بهترین عامل ایجادکننده وحدت در بین کشورهای مسلمان خاورمیانه باشد، بین سه قطب اساسی این منطقه، یعنی عراق و سوریه بزرگ و تمام شبه‌جزیره عربستان وحدت ایجاد کند و حکومت واحدی را که موافق حکمرانان دیگر در این منطقه باشد تشکیل دهد، اما او موفق به انجام این کار نشد. سوریه نیز طرح هلال خصیب را مطرح کرد که آن هم به نتیجه‌ای نرسید. عربستان نیز بلافاصله بعد از پایان جنگ اول و دخالت دولت‌های انگلیس و فرانسه در به دست گرفتن کنترل منطقه عراق و شام و تحت قیمومیت گرفتن این مناطق امیدش را به کلی از دست داد و به همان منطقه داخلی شبه‌جزیره اکتفا کرد و حتی نسبت به مناطق کرانه جنوبی خلیج فارس و دریای عمان و بحر احمر نیز حساسیت قابل ملاحظه‌ای نشان نداد. سرانجام امید اتحاد کشورهای این منطقه به یأس بدل شد. بعد از تشکیل دولت اسرائیل در ۱۹۴۸ و شکست مبارزات ملت فلسطین که در حقیقت شکست اعراب نیز بود، موضوع ناسیونالیسم عربی روند دیگری پیدا کرد و ملت‌های عرب دلیل این شکست را وجود پادشاهان جاه‌طلب و فرمانروایان نالایق خود دانستند و یکی پس از دیگری علیه پادشاهان و حکمرانان قیام کردند. اولین قیام به وسیله گروهی از نظامیان مصری به رهبری «جمال عبدالناصر» در ۱۹۵۲ اتفاق افتاد. این قیام سبب سرنگونی حکومت «ملک فاروق» در مصر شد و افکار ناسیونالیستی افراطی در بین اعراب اشاعه شد. در ۱۹۵۶ کانال سوئز به دستور ناصر، ملی شد و از حکومت انگلستان

خلع ید گردید و به این علت اسرائیل و فرانسه و انگلیس به مصر حمله کردند و مسائل دیگری در این منطقه به وجود آمد که از آن می‌گذریم. دو سال بعد از این واقعه، یعنی در ۱۹۵۸ نظامیان عراق علیه حکومت سلطنتی قیام کردند و حکومت جمهوری اعلام نمودند. این حکومت جدید با الهام از فلسفه ناسیونالیسم عربی ولی با شیوه منفی آن به فکر برتری جویی در جهان عرب و منطقه خلیج فارس افتاد. از اقدامات اولیه آن دولت این بود که کویت را جزو عراق اعلام کرد و حتی برای تصرف آن به قوه نظامی متوسل شد. درباره روابط با ایران نیز مسائل مرزی به ویژه شط‌العرب را با حالت و احساس ناسیونالیستی افراطی مطرح کرد. جنبش ناسیونالیستی که به وسیله جمال عبدالناصر پایه‌گذاری شد، از مسئله ملی و محلی خارج شد و حالت قومیت عربی و به اصطلاح پان‌عربیسم پیدا کرد و بر اساس آن در هر نقطه جهان که یک قوم، قبیله و خانواده عرب‌زبان ساکن بود، جزو امت عرب محسوب می‌شد و جزو محدوده ملت عرب منظور می‌گردید که در این میان دومین کشوری که در مقابل این نظریه افراطی اعراب قرار گرفت، کشور ایران بود. اولین کشور طبعاً اسرائیل بود که فقط چهار سال قبل از قیام عبدالناصر تشکیل شده بود، در حالی که ایران هزاران سال قدمت تاریخی داشت و همزمان با تشکیل حکومت فراعنه در مصر، در ایران نیز حکومت مستقلی برقرار بود. به هر حال ناسیونالیسم منفی اعراب عملاً متوجه ایران شد و اولین اقدام در پیروی از این نظریه، تغییر نام خلیج فارس بود در حالی که در تمام نقشه‌های تهیه‌شده در طول تاریخ پیدایش علم جغرافیا، این خلیج به نام فارس بود و به همین نام در تمام دنیا و در تمام طول تاریخ شناخته شده بود اما این که منظور ناسیونالیست‌های افراطی عرب از این تغییر نام چه بود، در بحث درباره خلیج فارس بیان خواهد شد.

موضوع دیگری که پان‌عربیست‌ها در تجاوز به امور داخلی ایران مطرح کردند، مسئله مردم عرب‌زبان خوزستان یا به قول آنها «خلق عرب عربستان» بود. در این باره نیز در موضوع مربوطه بحث خواهد شد.

سرانجام سومین موضوعی که به‌طور طبیعی به میان آمد، برگرداندن سه جزیره تنب کوچک و بزرگ و ابوموسی به صاحب اصلی آن، ایران بود که در ۱۹۷۱ میلادی

۱۳۵۰ ش. - اتفاق افتاد که در بررسی نظریات عراق در خلیج فارس به این نکته نیز اشاره می‌شود. ناسیونالیسم افراطی عرب در تهاجم سیاسی نسبت به حقوق تاریخی و مسلم ایران در منطقه خلیج فارس، بعد از کودتای ۱۹۵۸ عراق و برقراری رژیم جمهوری در آن کشور، مورد توجه ویژه حکومت عراق قرار گرفت و بعد از این که حزب بعث عراق از ۱۹۶۳ بر مراکز قدرت مطلقه حکومت عراق مسلط شد، شدت بیشتری یافت. حکومت بعثی عراق که اساساً در طلب به‌دست آوردن موفقیت چشمگیری برای نشان دادن برتری خود به سایر کشورهای عرب به‌ویژه کشورهای عربی خاورمیانه بود، مهم‌ترین و مناسب‌ترین هدف را در قلمرو کشور ایران، در خلیج فارس و خوزستان دانست و برای وصول به آن با تمام توان خود دست به کار شد. اولین حرکت عملی را در ۱۳۳۹ هـ ش، در زمان حکومت عبدالکریم قاسم آغاز کرد و به علت ضعف دولت ایران تا حدودی موفق هم شد و دولت ایران مجبور شد حتی بر خلاف اصول معاهدات موجود آن زمان، مطرح کردن خواسته‌های برحق خود را در ارون‌درود مسکوت بگذارد، بدون اینکه از آن صرف نظر کند. این موفقیت نسبی عراق سبب تحریک بیشتر اشتباهی حکومت آن کشور شد و بعضی از حکومت‌های تندروی عرب، نیز از آن استقبال کردند، تا اینکه جنگ ۱۹۶۷ اعراب و اسرائیل به میان آمد و بر خلاف انتظار اعراب، آنها در این جنگ شکست سختی خوردند. طبعاً بررسی علت این شکست در جهان عرب، مطرح شد و هر حکومت، حزبی، گروهی و ملتی دلایلی برای این شکست قائل بودند که بررسی آن خارج از بحث ما است. اما آنچه به کشور ما مربوط می‌شود، این است که کشورهای عربی خاورمیانه و به‌ویژه کشور عراق که به‌طور مستقیم با مسائل منطقه خلیج فارس درگیر هستند و منافعی در این خلیج دارند، از جمله مسائلی را که برای تحریف افکار عمومی ملت‌های عرب از شکست اسرائیل مطرح می‌کردند، استیفای به اصطلاح حقوق خلق عرب در خلیج فارس و منطقه عرب‌زبان ایران، یعنی خوزستان بود و این استنتاج از نوشته‌ها و گفته‌های اعضای هیئت حاکمه عراق کاملاً روشن بود که ما در بررسی بیشتر این مسائل، از همان گفته‌ها و نوشته‌ها استفاده می‌کنیم.

اما این سؤال مطرح می‌شود که حکومت بعثی عراق با داشتن این چنین روحیه توسعه‌طلبی و برتری‌جویی در خلیج فارس، چرا قرارداد ۱۹۷۵ الجزایر را قبول کرد و از آن با مسرت کامل یاد نمود، ولی بعد از پیروزی انقلاب اسلامی ایران امضاکننده همان قرارداد، یعنی صدام حسین که بر مسند حکومت عراق بود، امضای خود را باطل اعلام کرد و قرارداد را یک‌جانبه لغوشده اعلام نمود. صدام گفته است این قرارداد را به‌دلیل بروز جنگ سال ۱۹۷۳ مصر و اسرائیل قبول کرده بود. به نظر، این گفتار درست است، اما نه بدین‌صورت که جنگ مصر و اسرائیل سبب تحمیل قرارداد ۱۹۷۵ الجزایر به عراق شد، بلکه از این نظر که برای مدت کوتاهی احساس واقع‌بینی فرمانروای عراق بیدار شد و متوجه گردید که هرگونه احساسات افراطی یک سیاستمدار نه تنها نمی‌تواند ملتی را به سعادت و نیک‌بختی هدایت کند، بلکه غالباً سبب بدبختی و ویرانی و نابودی کشور نیز می‌گردد، همان‌گونه که سرنوشت حکومت همه فاشیست‌ها چنین بوده است. بنابراین در حل اختلاف مرزی با ایران با واقع‌بینی وارد مذاکره شد و مذاکرات برای اولین بار در تاریخ پانصد ساله این اختلافات با رعایت حقوق طرفین به نتیجه‌نهایی رسید، اما متأسفانه این مرحله از روحیات درونی صدام دوام‌چندانی نداشت و حدود سه سال بیشتر پابرجا نماند. هنگامی که آخرین اسناد و مدارک مربوط به این امر در حال مبادله بود، عراق تغییر عقیده داد و موضوع اختلاف نظر در محل ۲۱ میله مرزی را مطرح کرد که فقط سه درصد از هفتصد میله مرزی بود؛ یعنی حداقل از نظر عراق ۹۷ درصد موضوع و از نظر ایران صددرصد مسئله حل شده بود. البته بعد از انعقاد قرارداد الجزایر، بعضی از سیاستمداران پان‌عربیسم افراطی به این موافقت‌نامه اعتراض کردند، زیرا آنها مایل نبودند دو ملت مسلمان ایران و عراق در صلح و صفا در کنار یکدیگر زندگی کنند و از سال ۱۳۵۷ دوباره به اصطلاح ایرانی، «فیل صدام یاد هندوستان کرد» و به یاد مطرح کردن مسائل مرزی افتاد. بعد از پیروزی انقلاب اسلامی ایران که کشور ایران سخت درگیر مسائل داخلی ناشی از انقلاب بود، صدام صریحاً گفت: «به هنگام امضای قرارداد الجزایر، ضعیف‌تر از ایران بودیم، ولی اکنون دیگر آن ضعف را نداریم» و بدین وسیله احساس غیرانسانی خود را درباره سرنوشت دو ملت مسلمان ایران و عراق

نشان داد و جنگی را بر این دو ملت تحمیل کرد که به اعتراف تمامی کارشناسان جهان، خونین‌ترین و زیان‌بارترین جنگ بعد از جنگ جهانی دوم است. انگیزه اصلی این جنگ تحمیلی، روحیه قدرت‌طلبی و برتری‌جویی صدام بود که از افکار ناسیونالیستی افراطی او، که حالت فاشیستی دارد، سرچشمه می‌گیرد و بهترین گواه بر این جاه‌طلبی، نامی است که به این جنگ داد و آن «قادسیه صدام» بود که به یاد فتوحات بزرگ مسلمانان در صدر اسلام و به امید تجدید حکومت اسلامی بنی‌امیه و بنی‌عباس در منطقه خلیج فارس بود. این در حالی بود که در همان جنگ قادسیه نیز هنوز بین‌النهرین جزو متصرفات عربی نبود، بلکه جزو متصرفات ایران بود و اهالی بین‌النهرین نقشی در این جنگ نداشتند، همچنین با توجه به اینکه قادسیه محلی نزدیک کوفه بود، نشانگر آن است که آن جنگ در داخل قلمرو حکومت ایران رخ داده و آن مناطق قسمتی از سرزمین ایران بوده است. گرچه ما همان‌گونه که در مطالب بالا نشان دادیم ملی‌گرایی به مفهوم منفی آن را فاشیستی و ضداسلامی می‌دانیم، اما از نظر مقابله با عقیده افراطی حکام عراق، مجبوریم آنها را به این نکته متوجه کنیم که ایرانیان مسلمان بعد از حدود یکصد سال در همان قادسیه، ارتش عراق را که تحت فرماندهی خلفای بنی‌امیه بود، شکست دادند و حکومت را از بنی‌امیه گرفتند و به بنی‌عباس دادند؛ ولی به نظر ما هیچ کدام از این مسائل تاریخی نباید مانع زندگی صلح‌آمیز بین ملت‌ها شود.

رهبران عراق درباره علل آغاز جنگ تحمیلی چه گفته‌اند

اولین اظهار نظر مقامات عراقی در شروع حرکت انقلابی ایران از سفارت عراق در اسلام‌آباد منتشر شد و در آن درباره اخراج امام از عراق گفته شد که این اخراج به دلیل این است که امام می‌خواهد در عراق هم علیه شاه ایران اقداماتی انجام دهد. «قاسم حمودی» وزیر اطلاعات عراق در تاریخ ۱۳۵۷/۸/۱ اظهار کرده بود که امام خمینی (ره) به علت لطمه زدن به روابط عراق و ایران از عراق اخراج شد.^۱

^۱. کیهان، ۷ فروردین ۱۳۵۸

زمینه‌سازی سیاسی حکومت بعث عراق برای آغاز جنگ / ۲۱۳

در اول آوریل ۱۹۸۰ - دوازده فروردین ۱۳۵۹ - هنگامی که طارق عزیز برای ایراد سخنرانی به دانشگاه المستنصریه بغداد رفته بود، نارنجکی به طرف او پرتاب شد که سبب زخمی شدن او و تعدادی از حاضران شد. این سوءقصد به یک دانشجوی ایرانی نسبت داده شد و روز دوم آوریل - سیزده فروردین ماه ۱۳۵۹ - صدام حسین هنگام دیدار از مجروحان، قسم یاد کرد که از عاملان اصلی این سوءقصد انتقام سختی خواهد گرفت که منظور او رهبران ایران بود.^۱

روز دوازده آوریل ۱۹۸۰ - ۲۵ فروردین ۱۳۵۹ - سوءقصد دیگری به جان وزیر فرهنگ و اطلاعات عراق شد که سوءقصدکننده یک دانشجوی عضو حزب الدعوة الاسلامی عراق بود، ولی عراق آن را از جانب ایران می‌دانست؛ در حالی که در آن موقع در ایران نیز ده‌ها و حتی صدها انفجار انجام می‌گرفت و دخالت عراق در بعضی از آنها که در خوزستان اتفاق می‌افتاد، غیرقابل تردید بود.

- در کنفرانس ملی عرب، که در ۱۳۵۹/۱/۱۷، در بغداد تشکیل شد، دولت عراق از مبارزه خلق‌های عرب حمایت کرد که منظور اهالی عرب خوزستان ایران بود.^۲

- روزنامه ژون آفریک در گزارش‌های خبری خود نوشت که:

«روز پنجم اوت ۱۹۸۰ - چهارده مرداد ۱۳۵۹ - صدام حسین در شهر طائف با بعضی از سران کشورهای مرتجع منطقه ملاقات کرد و مسئله مبارزه با جمهوری اسلامی ایران را مطرح نمود که سران مرتجع منطقه با توجه به ضعف ظاهری ایران، نقشه سرنگونی رژیم ایران را مطرح کردند و اطلاعاتی درباره وضعیت ایران در اختیار حکمران عراق قرار دادند.^۳»

صدام حسین چند ماه قبل از حمله به ایران گفت: «عراق آماده است با زور تمام اختلافات خود را با ایران حل کند.^۴» طه یاسین رمضان گفت: «این جنگ تنها برای چند کیلومتر خاک نیست، بلکه برای سرنگونی رژیم ایران است.»

۱. کیهان، ۱۷ تیرماه ۱۳۵۸

۲. کیهان، ۱۷ تیرماه ۱۳۵۸

۳. کیهان، ۱۷ تیرماه ۱۳۵۸

۴. کیهان، ۱۷ تیرماه ۱۳۵۸

صدام حسین که خود بنیانگذار قرارداد ۱۹۷۵ الجزایر بود، خود را در این معامله مغبون می‌دانست. وی در اول ژوئن ۱۹۸۰ - یازده خرداد ۱۳۵۹ - در مصاحبه با مجله اشپیگل چاپ آلمان گفت که احتمال دارد قرارداد الجزایر را لغو کند.

سفیر عراق در بیروت در ۱۳۵۸/۸/۱۲ شرایط بهبود روابط با ایران را چنین اعلام کرد: «در قرارداد الجزایر در قسمت مربوط به شطالعرب باید تجدیدنظر شود، به اقلیت‌های عرب، کرد، ترک و بلوچ ایرانی خودمختاری داده شود و نیروهای ایرانی از سه جزیره تنب کوچک، بزرگ و ابوموسی خارج شوند.»
- صدام حسین در فروردین‌ماه ۱۳۵۹ توقف حالت جنگ با ایران را منوط به شرایط زیر اعلام کرد:

الف - خروج بی‌قید و شرط ایران از جزایر تنب کوچک، بزرگ و ابوموسی.
ب - بازگرداندن شطالعرب به حالت قبل از انعقاد قرارداد الجزایر.
پ - به رسمیت شناختن عربی بودن خوزستان به نام «عربستان»
- سعدون حمادی، وزیر خارجه عراق، در فروردین‌ماه ۱۳۵۹ هنگام بازدید از فنلاند به خبرنگاران روزنامه‌ها گفت: «احتمال برخورد نظامی بین ایران و عراق وجود دارد.»

- نعیم حداد، معاون رئیس جمهور عراق، در اردیبهشت‌ماه ۱۳۵۹ گفت: «عراق برای برقراری کنترل کامل بر شطالعرب تلاش خواهد کرد.»

- صدام حسین در اوایل مرداد سال ۱۳۵۹ در جمع خبرنگاران داخلی و خارجی گفت: «ما با رژیم ایران رابطه بدی داریم، بنابراین انتظار نداشته باشید که اگر یکی از مخالفان این رژیم اعلام کند که در مخالفت با رژیم ایران، با عراق همصدا است به او جواب منفی بدهیم. به همگی سلام می‌گوییم، دست رد به سینه‌اش نمی‌گذارم، بلکه به سلامش پاسخ می‌گوییم.»

- صدام حسین در ۱۳۵۹/۳/۲۷ در مصاحبه مطبوعاتی گفت:

زمینه‌سازی سیاسی حکومت بعث عراق برای آغاز جنگ / ۲۱۵

«ما به مبارزات خلق‌های ایران علیه دیدگاه ارتجاعی و خودکامه و علیه جهت‌گیری‌های منحرفی که زیر پوشش مذهب مخفی می‌شوند، ولی روش‌هایشان به مرز کفر به دین پاک اسلام رسیده است، درود می‌فرستیم»

همچنین در اواخر تیرماه ۱۳۵۹ اظهار داشت، برای پس گرفتن سه جزیره که به وسیله شاه سابق ایران اشغال شده، هرگز ساکت نخواهد نشست. سرانجام در ۲۶ شهریور ۱۳۵۹ در تلویزیون بغداد ظاهر شد و قرارداد ۱۹۷۵ الجزایر را، که خود از بنیان‌گذاران آن بود، پاره کرد و به نیروهای مسلح عراق دستور داد تا در ۳۱ شهریورماه ۱۳۵۹، با تمام قدرت به ایران حمله کنند و پس از پیروزی‌های اولیه و پیشروی نیروهای متجاوز عراق تا رودخانه کارون و کرخه در خوزستان و تا قصرشیرین در کرمانشاه، در کنفرانس مطبوعاتی ۱۳۵۹/۸/۱۹ گفت:

«حقوق ما به سرزمین‌های ما و حاکمیت ما روشن است. اکنون رهبری ایران است که باید بگوید مرزهایش در کجا قرار دارد.» در مصاحبه ۱۳۵۹/۸/۲۱ نیز اظهار داشت که: «ما از وضع خود و نتایج حاصله راضی هستیم و حساب‌هایمان تا کنون درست از آب درآمده است و نیروهای عراقی در جبهه‌ای به طول ۵۵۰ کیلومتر به عمق ۲۰ تا ۱۱۰ کیلومتر در خاک ایران پیشروی کرده‌اند» و در ادامه سخنانش اظهار نمود: «ما از تجزیه و انهدام ایران ناراحت نمی‌شویم و صریحاً اعلام می‌داریم، در شرایطی که ایران دشمنی می‌ورزد هر فرد عراقی و شاید هر عربی مایل به تقسیم ایران و خرابی آن خواهد بود.» در دوازده نوامبر ۱۹۸۰ - آبان ۱۳۵۹ - روزنامه لوموند از قول صدام نوشت: «اگر مردم خوزستان - عربستان مجعول - از ما بخواهند آنجا مستقر شویم، همچنان که مردم بلوچ یا کرد و یا آذربایجانی‌ها می‌خواهند، ما این کار را خواهیم کرد، اما تصمیماتی که به آنها مربوط می‌شود باید خود اتخاذ کنند» و در ۲۶ آذرماه ۱۳۵۹ به مناسبت روز ارتش گفت: «بازگرداندن سه جزیره یکی از شرایط اصلی ما برای پایان جنگ است. جنگ ما به منظور بازگرداندن حقوق اعراب است.» در دی‌ماه ۱۳۵۹ همین موضوع را به لحن دیگر گفت و اظهار کرد: «لازم است ایران سرزمین‌هایی

را که از اعراب گرفته اعاده کند» و طارق عزیز وزیر امور خارجه عراق در اردیبهشت‌ماه سال ۱۳۶۰ گفت: «برای ما وجود چند ایران کوچک بهتر از یک ایران واحد خواهد بود. ما از شورش ملت‌های ایران پشتیبانی خواهیم کرد و همه سعی خودمان را متوجه تجزیه ایران خواهیم نمود.»

اما این رجزخوانی‌های فاشیست‌گونه عراق، بعد از تغییر شرایط جنگ علیه عراق به کلی عوض شد و بعد از عملیات موفقیت‌آمیز نیروهای مسلح ایران در شش‌ماهه اول سال ۱۳۶۰، به‌ویژه عملیات ثامن الائمه(ع) و عقب راندن نیروهای عراقی به غرب رودخانه کارون، صدام حسین طی نطقی در مجلس شورای عراق گفت:

«هدف ما از نظر نظامی رسیدن به تهران نبود، بلکه می‌خواستیم راه نفوذ ایرانی‌ها را به خاک خود ببندیم و ما قصد نداریم از ملت ایران چیزی بگیریم.»

در پایان سال ۱۳۶۰ نیز در مصاحبه با تلویزیون فرانسه گفت: «ما چشم‌داشتی به خاک ایران نداریم»، و سرانجام بعد از عملیات غرورآفرین فتح‌المبین و بیت‌المقدس در سه‌ماهه اول سال ۱۳۶۱ و رانده شدن نیروهای عراقی به نزدیکی خط مرز بین دو کشور، صدام گفت: «ما بنا به دستور شورای فرماندهی عراق عملیات خروج نیروها از داخل اراضی و شهرهای ایران را تا سرزمین بین‌المللی در مدت ده روز انجام خواهیم داد.» در تاریخ ۱۳۶۱/۸/۴ عراق رسماً اعلام کرد که مرزهای تعیین‌شده در قرارداد الجزایر را قبول دارد.

سخنرانی صدام حسین در کنفرانس کشورهای اسلامی در طائف

برای روشن شدن نظریات رئیس‌جمهور عراق، خلاصه‌ای از بیانات او را که در کنفرانس کشورهای اسلامی در طائف ایراد کرد، بیان می‌کنیم.

صدام حسین، بعد از شرح تاریخچه اختلافات چهارصد و پنجاه ساله ایران و عراق - ما هم در فصل یکم این کتاب بیان کرده‌ایم - مطلب را به چگونگی انعقاد قرارداد ۱۹۷۵ الجزایر می‌کشاند و چنین می‌گوید:

«ایران خواستار مرزبندی مجدد شط‌العرب بر اساس خط تالوک بود. هدف ایران از این مرزبندی مجدد، به دست آوردن نیمی از شط‌العرب در یک خط طولانی

زمینه‌سازی سیاسی حکومت بعث عراق برای آغاز جنگ / ۲۱۷

است. این وضع از ۱۹۷۱ تا ۱۹۷۴ ادامه داشت و منجر به موافقت‌نامه الجزایر شد. «آن‌گاه صدام حسین سیاست حُسن روابط عراق با همه کشورها از جمله ایران را مختصراً شرح داد، بعد در رابطه با رژیم قبلی و جدید ایران گفت: «روابط ما با ایران به‌خاطر سیاست رژیم قبلی و فعلی ایران که عراق و سرزمین‌های عربی به‌ویژه منطقه خلیج عرب (فارس) را منطقه تحت نفوذ سلطه خود دانسته و می‌داند، شاهد بحران‌های بسیاری بوده است.» وی سپس فعالیت سیاسی شاه ایران در منطقه و در ارتباط با مسائلی از جمله کردها را تشریح کرد و نتیجه‌گیری نمود که: «اوضاع و احوال آن زمان، ما را مجبور کرد تا یک راه‌حل سیاسی برای این بحران بیابیم. بنابراین وقتی که هواری بومدین، رئیس‌جمهور فقید الجزایر اقدام به مذاکره با ایران کرد، ما از این اقدام استقبال کردیم و سرانجام در ششم مارس ۱۹۷۵ موافقت‌نامه الجزایر منعقد شد.»

صدام حسین در ادامه مختصری درباره مفاد این قرارداد صحبت کرد و بدون استدلال گفت:

«موافقت‌نامه الجزایر پیشنهادی بود که در آن جنبه سیاسی و حقوقی به‌صورتی تنظیم و متعادل شده بود که نقض هر یک از عناصر آن این تعادل را برهم می‌زد و در نتیجه کل موافقت‌نامه نقض می‌شد و با توجه به این مسئله، بدیهی است طرفین باید بتوانند به جنبه‌های فوق دست یابند، اما آنچه شاهد بودیم، این بود که ایران به محض به اجرا در آمدن این موافقت‌نامه، حاکمیت خود را بر بخش وسیعی از شط‌العرب اعمال نمود و حق طرف دیگر را نادیده گرفت» (معلوم نیست ایران کدام حق طرف دیگر را نادیده گرفت). علت این امر، مرزبندی مجدد شط‌العرب بر مبنای خط تالوک بود. اراضی عراق نیز به همین نحو مورد تجاوز و غصب ایران قرار گرفته بود که تا قبل از سقوط رژیم شاه به عراق بازپس داده نشدند و پس از سقوط رژیم شاه هم این اراضی به عراق داده نشدند (لازم است یادآوری شود که ما در شرح جریان مراحل قرارداد الجزایر با استناد به مدارک موجود در وزارت خارجه نشان دادیم که این نمایندگان عراق بودند که در آخرین

دقایق مرحله نهایی مبادله اسناد به بهانه لزوم بررسی مجدد درباره ۲۱ میله مرزی از جمع حدود ۷۴۰ میله مرزی جلسه را ترک کردند و با وجود تسلیم یادداشت‌های رسمی ایران حاضر به ادامه مذاکره و قطع این منشأ فساد نشدند.»

صدام حسین در ادامه بیانات خود گفت: «رژیم جدید ایران با نادیده گرفتن حقوق عراق به اراضی جدید دست یافته است» (معلوم نیست کدام اراضی جدید و آیا ایران با آن درگیری داخلی که داشت، اصلاً امکان فکر کردن به این مسئله را داشت و آیا مسئولان جدید ایران در جریان این مسائل بودند؟)

وی بیانات خود را در رابطه با رژیم جدید ایران ادامه داد و گفت: «رئیس جمهور عراق در پنجم آوریل ۱۹۷۹ - اردیبهشت‌ماه ۱۳۵۸ - تلگرام تبریکی برای رهبر انقلاب ایران فرستاد، ولی پاسخ این تلگرام مغایر اصول ادب و احترام موجود میان سران دولت‌ها به‌ویژه میان سران کشورهای مسلمان بود» (توجه نکرده است که اصولاً انقلاب اسلامی ایران مخالف هرگونه تشریفات بی‌محتوا و سراسر دروغ دیپلماسی است). وی در ادامه سخنانش از ایران گله کرد که دو بار از نخست وزیر ایران، مهندس بازرگان دعوت رسمی برای بازدید از عراق شد، ولی پاسخی به این دعوت‌ها داده نشد - در آن روزها اصولاً به‌علت شرایط خاص انقلاب و تعدد مراکز تصمیم‌گیری، امکان اتخاذ تصمیم در این باره برای دولت موقت نبود - صدام حسین سپس به جریان قبولی عضویت ایران در کنفرانس غیرمتعهدها که در اجلاس ۱۳۵۸ در هاوانا انجام شد، اشاره کرد و گفت: «ما با وزیر خارجه ایران، دکتر ابراهیم یزدی ملاقات کردیم و آمادگی‌مان را برای ملاقات با رهبران ایران به منظور بحث پیرامون روابط دوجانبه از راه‌های صلح‌آمیز اعلام نمودیم» - قطعاً درباره همان سه خواسته‌ای که مربوط به شط‌العرب و خوزستان و جزایر سه‌گانه خلیج فارس بود - و بعد از ذکر اقدامات دیگر مانند تبریک گفتن به بنی‌صدر برای انتخاب رئیس جمهوری اضافه کرد:

«رهبران ایران، نظر به غرور و خودبزرگ‌بینی‌شان، به این تلاش‌ها پشت نمودند. آنها مصمم بودند عمداً به عراق ضربه زده و اراضی خود را به قیمت خاک عراق گسترش دهند و سیاست خصمانه و توسعه‌طلبانه شاه را دنبال کنند.

انگیزه اصلی موضع خصمانه رژیم جدید ایران، میل به توسعه اراضی خود در منطقه خلیج عرب (فارس) و خاک عراق و کشورهای عرب است. این سیاست، اکنون زیر پوشش صدور انقلاب به کشورهای همسایه اعمال می‌شود (توجه شود که این نسبت به رژیمی داده می‌شود که ملی‌گرایی را نفی می‌کند).

صدام حسین همچنین ایران را متهم کرد که تروریست و خرابکار تربیت می‌کند و به عراق می‌فرستد و حتی نمازگزاران هم در مسجد از آن در امان نیستند - بهترین پاسخ همان عمل فجیع نماز جمعه دانشگاه تهران است و نیازی به توضیح دیگر نیست. مسائل بعدی که صدام حسین مطرح کرد، در زمینه خرابکاری در عراق بود، اما وی فراموش کرد مسئله عربستان (خوزستان) و جبهه آزادی‌بخش آن استان را که از روزهای اول پیروزی انقلاب با طرح مستقیم حکومت عراق در خرمشهر تشکیل شده بود، مطرح سازد و بعد از بیانات مشروح خرابکاری در عراق و متهم کردن ایران به دست داشتن در این خرابکاری‌ها به تجاوزات نظامی ایران اشاره می‌کند و می‌گوید:

«ایران از فوریه ۱۹۷۹ تا سپتامبر ۱۹۸۰ - اسفند ۱۳۵۸ تا شهریور ۱۳۵۹ - تعداد ۲۴۹ بار به حریم هوایی عراق تجاوز کرده و در مرز زمینی نیز از ژوئن ۱۹۷۹ - خرداد ۱۳۵۹ تا شهریور ۱۳۵۹ - با آتش توپخانه ۲۴۴ بار مناطق مرزی عراق را زیر آتش قرار داده است»

(توجه شود که عراق در همین مدت ۶۳۷ بار به حریم ایران تجاوز کرده و در مرز زمینی عملاً چند پاسگاه مرزی را اشغال نمود که ما در بخش یکم همین فصل به آن اشاره کرده‌ایم). صدام حسین سپس به ادامه برخوردهای مرزی اشاره کرد، که ما هم چگونگی آنها را در بخش اول و سوم این فصل بیان کرده‌ایم و عامل اصلی آن را با اسناد و مدارک معرفی کرده‌ایم، بنابراین از این قسمت می‌گذریم.

از نظر صدام یک عامل مهم آغاز جنگ این بود که توپخانه ۱۷۵ میلی‌متری ایران منطقه زین‌القوس، سیف‌سعد و میمک که به ادعای عراق متعلق به آن کشور بوده، مناطق مرزی عراق را زیر آتش گرفته است. دروغ بودن این ادعا از نظر فنی کاملاً روشن است. برد توپ‌های ۱۷۵ میلی‌متری ۴۰ تا ۴۵ کیلومتر است. توپی که چنین بردی دارد البته شنی‌دار و سنگین است و حرکت آن در مناطق کوهستانی با مشکلاتی مواجه می‌شود، چه ضرورتی داشته است که ایران آن را به لب مرز ببرد. این توپ‌ها از قصرشیرین و سرپل‌ذهاب هم می‌توانستند به همان نقاطی که مورد ادعای ایشان است، تیراندازی کنند. ضمناً ذکر این نکته ضروری است که در همان اوایل تجاوزات عراق، پاسگاه باویسی و چند پاسگاه دیگر مرزی در منطقه قصرشیرین مورد تهاجم و حتی اشغال عراق قرار گرفته بودند و بعضی از آنها نزدیک به چهار ماه در اشغال عراقی‌ها بودند و در فروردین‌ماه ۱۳۵۹، یعنی بعد از وارد کردن توپخانه سنگین ایران به منطقه عملیات، عراقی‌ها مجبور به تخلیه این پاسگاه‌ها شدند که شرح مفصل این عملیات در بخش‌های دیگر بیان شده است. صدام بعداً به برخوردهای مرزی اشاره کرد و آغاز آنها را به نیروهای ایران نسبت داد. وی برای مثال حوادث منطقه زین‌القوس را نام برد، که این منطقه از نظر رژیم بعثی، بر خلاف قرارداد الجزایر، به عراق تعلق داشت. یادآوری این نکته لازم است که در حقیقت این ارتش عراق بود که اولین بار با شعار آزاد کردن زمین‌های غصب‌شده به همان منطقه حمله کرد و آنجا را اشغال نمود و بعد بر اثر حملات متقابل نیروهای مسلح ایران مجبور به عقب‌نشینی شد.

صدام حسین در این سخنرانی به یادداشت‌های سیاسی که به ایران داده اشاره کرد و اظهار نمود: «دولت عراق ۲۹۳ بار به دولت ایران یادداشت اعتراضیه داده است» این در حالی است که هیچ‌گاه نگفت ایران چند بار یادداشت اعتراضیه به دولت عراق داده است. به عنوان نمونه ارتش عراق در حدود دو ماه قبل از آغاز جنگ عمومی، با بلدوزر، تعدادی از علائم مرزی را از محل موافقت‌شده کند و در داخل خاک ایران نصب کرد و در حقیقت تجاوز علنی و زورمندانه‌اش را این‌گونه نشان داد. ایران فقط برای این تجاوز سه بار یادداشت اعتراضیه به عراق تسلیم کرد، ولی عراق پاسخی به آنها نداد.

زمینه‌سازی سیاسی حکومت بعث عراق برای آغاز جنگ / ۲۲۱

صدام حسین آخرین اتهام خود را نسبت به ایران چنین وارد می‌کند که بعضی مقامات مسئول ایران گفته‌اند، موافقت‌نامه الجزایر را به رسمیت نمی‌شناسند و آن را بر خلاف منافع ایران می‌دانند، همچنین اضافه می‌کند که عراق در ۲۸ ژوئن ۱۹۸۰ - هفت تیر ۱۳۵۹- از ایران سؤال کرد که آیا ایران هنوز موافقت‌نامه الجزایر را قبول دارد یا نه؟ ایران پاسخی نداد. دولت عراق نتیجه گرفت که دولت ایران آن را یک‌جانبه فسخ کرده است، بنابراین دولت عراق تصمیم گرفت در هفده سپتامبر -۲۶ شهریورماه ۱۳۵۹- آن قرارداد را لغوشده اعلام کند و بدین مناسبت عراق از مقامات ایرانی خواست تا وضعیت جدید را پذیرفته و در قبال اعمال حقوق مشروع عراق و حاکمیت کامل عراق بر همه اراضی و آبهایش در شط‌العرب، معقول و عاقلانه اقدام نماید. اما پاسخ ادعای صدام حسین را خودش با جملات آخر داد و معلوم کرد آیا این ایران بوده که ادعای اضافی داشته و قرارداد را لغو کرده یا عراق برای تحقق بخشیدن به افکار توسعه‌طلبانه خود آن را لغو کرده است. اگر ایران چنین قصدی داشت باید خود شرایط جدید را اعلام می‌کرد نه عراق. به علاوه سه ماه تأخیر پاسخ به یک یادداشت آن هم برای کشوری که گرفتاری داخلی‌اش بر همه دنیا روشن بود، دلیلی بر لغو قرارداد نمی‌تواند باشد. سرانجام صدام در تاریخ ۱۳۶۱/۸/۴ و بعد از شکست طرح توسعه‌طلبانه‌اش رسماً اعلام کرد که قرارداد الجزایر را کلاً قبول دارد و پوچ بودن ادعایش را خود ثابت کرد، ضمن این که مقامات رسمی ایران مدت‌ها قبل از آن اعلام کرده بودند، هرگز قرارداد الجزایر را بی‌اعتبار ندانسته و همیشه آن را قبول داشته‌اند.

صدام حسین در پایان بیاناتش از صلح، دوستی و شعائر اسلامی سخن می‌گفت، در حالی که خود بهتر از هر کس می‌داند تا چه حد به دین اسلام معتقد است و استنباط او از صلح چیست.

خلاصه مصاحبه خبرنگار مجله اشپیکل با صدام حسین در اول ژوئن ۱۹۸۱ (خرداد ۱۳۶۰):

بعد از هشت ماه، جنگ به حالت رکود درآمده. آیا سرنوشت جنگ را می‌توان

تعیین کرد؟

جنگ اهداف گوناگونی دارد.

یعنی شما جنگ را برده‌اید؟

بله، ارتش عراق به وضوح پیروز است و ما به هدف‌های خود رسیده‌ایم.

ولی شما هدف‌های دیگری داشتید و به آنها دست نیافته‌اید.

هدف ما دور کردن توپخانه ایران از مناطق مسکونی عراق بوده و به آن رسیده‌ایم.

به چه دلیل این امر ضروری بود؟

تا چهار سپتامبر ایران می‌توانست منابع اقتصادی عراق را بمباران کند. هدف

دیگر این بود که ارتش ایران را از مواضع راهبردی نزدیک مرز دور کنیم.

این وضع نظامی موجود است؛ شما هدف‌های سیاسی نیز داشتید؟

درست است. این نتیجه جنگ خواهد بود. ایران باید حقوق ما را به رسمیت

بشناسد. در شط‌العرب و در مرز خاکی؛ باید بگوییم که نیروهای ما به هدف‌های

تعیین‌شده خود رسیده‌اند.

یعنی درخواست شما مبنی بر کنترل یک‌جانبه شط‌العرب دلیل تعیین‌کننده جنگ

بود؟

لغو قرارداد الجزایر، به‌ویژه آن‌چه که مربوط به شط‌العرب است، نتیجه جنگ

است، نه هدف آن.

منظورتان چیست؟

ایران قرارداد الجزایر را نقض کرده است و ما می‌خواستیم ایران را وادار به تجدید

نظر در قرارداد الجزایر کنیم.

ولی قرارداد الجزایر در آن موقع بنا به درخواست شما منعقد شد.

ما این قرارداد را برخلاف میل و از روی اجبار به رسمیت شناختیم و خط تالوک

را در شط‌العرب، حق ایرانیان دانستیم.

اکنون شط‌العرب تحت کنترل عراق است، ولی کشتیرانی متوقف است و جریان

نفت قطع شده است.

ایران از شط‌العرب نفت صادر نمی‌کند، اما ما از فاو نفت صادر می‌کنیم. (صحیح

نبود. فاو از کار افتاده بود).

آیا با کنترل بین‌المللی شط‌العرب موافقت می‌کنید؟

شط‌العرب متعلق به عراق است و همیشه خواهد بود.

شما می‌گویید حاضرید خاک ایران را تخلیه کنید. آیا این امر شامل عربستان

(خوزستان) نیز می‌شود؟

اشغال عربستان (خوزستان) نتیجه جنگ است، نه هدف آن. وظیفه ما این نیست که از طرف ملت عربستان (خوزستان) صحبت کنیم. (۱۸۰ درجه تغییر موضع) بعد از این سؤالات، تعدادی از سؤالات، مربوط به مقام رهبری ایران است که پاسخ‌ها جنبه مبارزه تبلیغاتی دارد و ارزش تاریخی ندارد، بنابراین از بیان آنها خودداری می‌شود.

خلاصه نطق طارق عزیز در دانشگاه بغداد، مدرک وزارت خارجه ۱۳۵۹/۱۱/۲۰: ۲۳۸۱۷/۱۳۹۰

طارق عزیز در روز شانزدهم بهمن‌ماه ۱۳۵۹ در جلسه‌ای که به‌عنوان تحلیل جنگ قادسیه صدام در دانشگاه بغداد تشکیل شده بود، گفت:

«برای اولین بار در تاریخ جدید، مبارزین عرب توانستند جنگ را از اراضی متعلق به خود به سرزمین دشمن منتقل کنند. این عمل نه تنها از نظر نظامی بلکه از نظر راهبردی اهمیت بسزایی دارد. او بعد از بیانات شعارمانند خود اضافه کرد: این تنها عراق است که در جنگ با ایران، استقلال سیاسی خود را نشان داده و به صورت الگو و نمونه مشخصی برای ملت عرب و ممالک جهان سوم برای رسیدن به صلح و اقتدار درآمده است. عراق هم اکنون آماده است که نقش رهبری خود را به حق و نه از روی ادعا بلکه در چارچوب مبارزه ملت عرب علیه امپریالیسم و صهیونیسم نیز برای کشورهای جهان سوم و نهضت عدم تعهد ایفا نماید. - اما معلوم نیست این شعارهای توخالی در جریان بمباران هوایی مرکز اتمی عراق در قلب بغداد به‌وسیله شانزده فرزند هواپیمای اسرائیل در روز روشن چرا نمایان نشد و بعد از آن هم حکومت عراق به‌طور کلی خفقان گرفت و ساکت نشست.»

طارق عزیز در ادامه سخنانش گفت: «ملت عرب علاوه بر رقابت با صهیونیسم با رقابت فارسی‌ها (ایرانی‌ها) نیز مواجه بوده و هست» و در قسمت دیگر سخنانش اضافه کرد که «رقابت‌های فارسی‌ها با اعراب در طول هزاران سال به انواع مختلف وجود داشته است.»

طارق عزیز در قسمت دیگر سخنانش اظهار کرد: «انتخاب عناوین پارسی‌ها، مجوس‌ها و قادیسیه صدام، با توجه به حقایق تاریخ صورت گرفته است. جنگ قادیسیه صدام از نظر تاریخ تمدن، فاصله دو دوره از مقابله ملیت فارسی با ملیت عربی را نشان می‌دهد.» - ملاحظه می‌شود که حرکت عظیم تاریخی اسلام در چهارده قرن پیش که نیمی از جهان متمدن آن روز را فرا گرفت، از نظر حکام بعضی صرفاً از افتخارات عرب محسوب می‌شود نه دین جهانی اسلام. — طارق عزیز در ادامه سخنانش گفت: «بعد از شکست سیاسی و نظامی رژیم فارسی توسط عراق، عوامل تازه‌ای در این رابطه مشخص خواهد شد. از زمان ظهور دین اسلام و فتح ایران به وسیله مسلمانان عرب، در بین مردم این سرزمین از یک سو نوعی تناقض و ناسازگاری میان عوامل مربوط به ملیت فارسی به وجود آمد و از سوی دیگر دین اسلام که دارای هویت عربی است پدید آمد.»

طارق عزیز بعد از ذکر مطالبی درباره احساس ملی‌گرایی ایرانیان در مقابل اسلام گفت: «آنها فراموش کردند که نه تنها بین اسلام و ملیت عربی تناقضی وجود ندارد، بلکه در واقع اسلام روح ملیت عربی و افتخار آن است. این اشتباه زمینه را برای آغاز این جنگ تحمیلی رژیم ایران علیه عراق آماده نمود و عراق به نیابت اعراب به آن پاسخ داد.» هر تحلیل‌گر بی‌طرفی با بررسی جملات و کلمات آقای طارق عزیز، وزیر خارجه عراق، به سادگی روح ناسیونالیسم منفی عربیت در مقابل اسلامیت را از آن درک می‌کند و متوجه عقده بزرگ‌بینی عراق برای به دست گرفتن رهبری جهان عرب می‌شود، بنابراین ما تحلیل این سخنان را به تحلیل‌گران بی‌طرف دیگر وامی‌گذاریم.

سرانجام برای پایان این قسمت، باز به سخنان رئیس جمهور عراق اشاره می‌کنیم. صدام حسین در ۱۹۸۰/۱۱/۲۸ - آبان ۱۳۵۹ - در کنفرانس مطبوعاتی که پس از پایان یازدهمین کنفرانس سران عرب در عمان تشکیل شده بود گفت: «اگر ایران

قصد بهبود روابطش با ملت عرب را دارد، باید از سه جزیره عرب در خلیج عرب (فارس) در تنگه هرمز عقب‌نشینی کند و آنها را به صاحب قانونی‌اش پس بدهد. اما درباره مردم عرب در منطقه عربستان (خوزستان) مایل به تصمیم‌گیری نیستیم.» - زیرا او بعد از حمله به خوزستان متوجه شد که نه تنها مردمان شریف ایران‌دوست و مسلمان عرب‌زبان خوزستان، هیچ‌گونه استقبالی را از قشون فاشیستی بعثی عراق نشان ندادند، بلکه با آخرین قدرت در مقابل ارتش فاشیستی عراق مقاومت کردند. حماسه غرورآفرین مقاومت ۳۵ روزه مردم خرمشهر در آغاز جنگ، بهترین دلیل این ادعای ما است که در شرح جریان جنگ خرمشهر بیان خواهیم کرد. - صدام در ادامه سخنانش درباره مردم خوزستان گفت: «ما حق این کار را نداریم که به جای دیگران تصمیم بگیریم. این مردم مستقل هستند که درباره آینده‌شان تصمیم خواهند گرفت. چنانکه مردم نقاط دیگر ایران نیز مایل به چنین کاری هستند» - صدام سرانجام نمی‌تواند دست از خیانت بردارد و راجع به کردها و بلوچ‌ها هم حرف می‌زند. و آخرین بیانات حکمرانان عراق را به سخنان سعدون حمادی اختصاص می‌دهیم که در کنفرانس مطبوعاتی گفت: «عراق از موجودیت عربی خلیج فارس دفاع می‌کند و اگر رژیم آیت‌الله خمینی در ایران بتواند انقلاب را به ممالک عربی صادر کند، فاجعه بزرگی اتفاق خواهد افتاد» و ما به استناد این گفتارهای رهبران عراق می‌گوییم که ریشه‌های اصلی جنگ از نظر عراق در ناسیونالیسم افراطی (پان‌عربیسم)، ادعا بر حاکمیت کامل بر شط‌العرب و تجزیه خوزستان (به نام جعلی عربستان) از ایران و دستیابی و کنترل کامل بر خلیج فارس و کشورهای ساحل جنوبی آن و سرانجام وحشت از حرکت اعتقادی انقلاب اسلامی در کشورهای عربی است. تمام این گفتارهای رهبران عراق دلایل کاملاً روشنی است بر اینکه حکومت عراق از بدو پیروزی انقلاب اسلامی ایران طرح و نقشه آغاز یک جنگ تحمیلی و زدن ضربه‌ای قاطع بر حکومت انقلابی ایران و بر حیثیت سیاسی و اجتماعی و اقتصادی ایران را داشته و عنوان کردن قرارداد الجزایر، که آن هم از جانب عراق بوده، صرفاً پیدا کردن بهانه‌های عامه‌پسندی برای توجیه تجاوز علنی و آشکار ارتش عراق به ایران بوده است.

۲. شطالعرب و مسائل مربوط به آن

در بررسی ریشه‌های تاریخی اختلافات مرزی ایران و عثمانی و سپس اختلافات ایران و عراق که یکی از نتایج امپراتوری عثمانی است، مسئله شطالعرب از ۱۸۴۷ به بعد به صورت عنصر اصلی اختلافات و شاید هم مهم‌ترین عنصر نمایانگر شده است که ما کلیات سابقه تاریخی آن را در فصل دوم بیان کردیم. در این قسمت به‌طور مختصر به جنبه‌های اختصاصی تاریخی و جغرافیایی این موضوع از دیدگاه ایران و عراق می‌پردازیم.

الف - اروندرود از دیدگاه عراق

در کتاب جنگ ایران و عراق که به‌وسیله عوامل عراق تهیه شده، درباره اروندرود چنین اظهار نظر شده است: شطالعرب، دلتایی در خلیج عربی (فارس) است که از الحاق رودخانه دجله و فرات در القرنه در ۴۷ مایلی - ۷۵ کیلومتری - شمال بندر بصره شروع می‌شود و بعد از پیمودن ۱۳۶ مایل - ۲۱۸ کیلومتر - از القرنه در دهانه بندر فاو، وارد خلیج عرب (فارس) می‌شود. عرض شطالعرب در نقاط مختلف مسیر آن از یک چهارم تا سه چهارم مایل - ۴۰۰ تا ۱۲۰۰ متر - تغییر می‌کند. آبهایی که از هویزه - منظور هورالهویزه - نزدیک القرنه وارد شطالعرب می‌شود، مانند آب‌های منطقه کرم‌ت‌علی در نزدیکی بصره از زه‌کشی آب زمین‌های اطراف شطالعرب به‌وجود می‌آید و سرانجام بعد از این آبها آب رودخانه کارون در نزدیکی خرمشهر در جنوب شرقی بصره وارد شطالعرب می‌شود.

تعداد زیادی آبرو و نهر در اطراف شطالعرب برای زه‌کشی آبهای اطراف آن به وجود می‌آید و یک شبکه همگن هیدروگرافی را تشکیل می‌دهد که به‌طور طبیعی دشت بصره را به دشت عربستان (خوزستان) متصل می‌کند. این آبراه‌ها هرگز خشک نمی‌شود؛ زیرا جریان جزر و مدّ آب در شطالعرب، آنها را به‌صورت دائمی در می‌آورد. گذشته از مسائل هیدرولیکی، این زمین یکی از مناطق بسیار حاصلخیز دنیاست و برای کشاورزی و کشتیرانی بسیار مساعد است. نزدیک به ۶۳۵ آبراه در این منطقه وجود دارد

که زمین‌های مستعد کشاورزی اطراف رودخانه از بصره تا فاو را آبیاری می‌کنند و بیش از چهارده میلیون اصله درخت خرما در این منطقه وجود دارد. اهمیت این منطقه طوری است که غالباً در ادبیات و هنر عرب، نقش ویژه‌ای پیدا کرده است.

شطالعرب، تنها راه کشتیرانی عراق است و تنها راه آبی است که عراق را به خلیج عرب (فارس)، همچنین با اقیانوس‌ها متصل می‌سازد. یک نگاه به نقشه نشان می‌دهد که زمین عراق در جنوب ترکیه و صحرای النافود غرب ارتفاعات زاگرس قرار گرفته، ولی فقط با این آبراه باریک به دریا راه دارد بنابراین این منطقه برای عراق ارزش حیاتی دارد. این منطقه از جنوب تا به شمال عراق کشیده شده است، به این دلیل است که تصرف کرانه‌های شطالعرب عراق را از دسترسی به محور مواصلاتی آبی برای وصول به خلیج فارس و آبهای آزاد محروم می‌سازد. بنابراین این منطقه برای اقتصاد عراق مهم‌ترین نقش را دارد و تجارت بین‌المللی به نحو بارزی وابسته به آن است. این تنها راه طبیعی آبی است که به عراق امکان می‌دهد تا کشتی‌های تجاری را برای رسیدن به بندر بصره به حرکت درآورد و به این دلیل است که ایران می‌خواهد کنترل کشتیرانی این منطقه را در دست بگیرد - البته به‌زعم سیاستمداران عراق - اما قبل از این منطقه حیاتی، دو منطقه دیگر نیز وجود دارند که در وضعیت این منطقه مؤثرند و آنها عبارتند از تنگه هرمز و عربستان (خوزستان). بنابراین آنها نیز باید مورد توجه قرار گیرند.

ب - ارون‌درد از دیدگاه ایران

اصولاً ایران درباره مسیر طبیعی رودخانه‌ها و شرایط طبیعی زمین‌های اطراف آنها بحثی ندارد؛ زیرا آن چیزی که طبیعی است که خصوصیات عینی آن قابل بحث نیست. ایران نیز قبول دارد که قسمت اعظم آب شطالعرب تا حوالی ملتقای القرنه از رودخانه‌های دجله^۱ و فرات تأمین می‌شود، اما از این منطقه به بعد همان‌گونه که نویسندگان عراقی نیز یاد کرده است از باتلاق هورالهوریزه به بعد، آب رودخانه‌های ایران نیز وارد آن می‌شود. این رودخانه‌ها به ترتیب از شمال به جنوب عبارتند از: رودخانه‌های

۱. اکثر آب دجله از رودخانه‌های ایران مثل گلاس، زاب، سپروان و... تأمین می‌شود.

کنجان‌چم، چنگوله در منطقه مهران، میمه در دهلران، دویرج در موسیان و فکه که البته این رودخانه‌ها عموماً فصلی هستند و در تابستان نسبتاً کم‌آبند؛ ولی به هر حال آنچه که طبیعت به ایران ارزانی می‌دارد و با توجه به بارندگی در این منطقه قسمتی از آب رودخانه‌ها وارد دشت عراق می‌شود و مازاد آب آنها به رودخانه دجله و یا به هورالهویزه می‌ریزد. بعد از این، رودخانه‌های کم‌آب رودخانه کرخه در خوزستان جاری است که آب آن از استان همدان و کرمانشاه سرچشمه می‌گیرد، در غرب اندیمشک وارد خوزستان می‌شود و تا حمیدیه در غرب اهواز مسیر شمالی - جنوبی را طی می‌کند. از آنجا به بعد در مسیر شرقی و غربی تا سوسنگرد و بستان امتداد می‌یابد و در غرب سوسنگرد و بستان وارد هورالهویزه می‌شود. سرانجام رودخانه کارون که از ارتفاعات زردکوه بختیاری در استان اصفهان سرچشمه می‌گیرد و همچنین رودخانه دز که از ارتفاعات شمالی خوزستان جاری می‌شود، در شمال غربی اهواز در بندقیر به صورت یک رودخانه واحد به نام کارون در می‌آید و پس از عبور از اهواز در شمال شرقی خرمشهر به دو شاخه تقسیم می‌شود. یک شاخه در مسیر شرقی - غربی روانه می‌شود و در جنوب شهر خرمشهر به اروندرود (شط‌العرب) می‌پیوندد. از محل تلاقی کارون با شط‌العرب تا دهانه فاو در خلیج فارس اروندرود نامیده می‌شود. اینکه عراق می‌گوید شط‌العرب آبراه حیاتی آن کشور برای کشتیرانی تجاری در خلیج فارس است، در این باره هم نظری نیست، اما ایران هرگز نخواسته است دولت و ملت همسایه عراق را از این آبراه قابل کشتیرانی محروم سازد. همان‌گونه که در طول هزاران سال، هم ملت ایران و هم سکنه غربی و جنوبی شط‌العرب، در کمال صلح و صفا، از این رودخانه استفاده کرده‌اند و این آبراه در تمام طول تاریخ بر روی کشتیرانی ساکنان طرفین آن، صرف نظر از اینکه تحت فرماندهی کدام حکومت بوده، باز بوده است و در تمام طول تاریخ این آبراه فقط یک بار بسته شد و آن هم در جنگ تحمیلی عراق علیه ایران بود. آیا رژیم فاشیستی عراق با آن اقدام ویرانگرانه‌اش کمکی به باز نگه داشتن این آبراه کرد یا برعکس؟ نتیجه امر خود پاسخ‌گویای این مطلب است.

و اما حرف اصلی ایران این بوده و هست که این آبراه طبق تمام موازین و قراردادهای و هم‌زیستی‌های بین‌المللی، یک آبراه مشترک بین دو کشور است و باید هر دو کشور با حقوق مساوی از آن استفاده کنند و در باز نگه داشتن و تعمیر و لایروبی و آماده‌سازی آن برای حرکت تمامی کشتی‌های تجارتي و نظامی هر دو کشور که از خلیج فارس به مقصد بنادر ایرانی آبادان و خرمشهر و بندر عراقی بصره رفت و آمد می‌کنند بکوشند، همان‌گونه که در تمام رودخانه‌های مرزی بین کشورهای جهان این حالت وجود دارد. این حق طبیعی ملت ایران و همچنین ملت عراق است و هیچ عذر و بهانه و قرارداد تحمیلی نمی‌تواند آن را از این ملتها سلب کند و هر شرایط مقطعی زمانی که سبب تضييع این حق طبیعی طرفین باشد، فاقد هرگونه ارزش اصولی، طبیعی و انسانی است. اتفاقاً در حدود پانصد سال اختلاف بی‌مورد بر سر این موضوع، فقط یک‌بار حکومت عراق با واقع‌بینی با این مسئله مواجه شد و آن هم زمانی بود که خود صدام حسین، بانی حل نهایی این مسئله و امضاکننده قرارداد حل اختلاف الجزایر در ۱۹۷۵-۱۳۵۳- بود. اما در طول تاریخ، معمولاً مشاهده شده است که حکمرانان قدرت‌طلب و فاشیست‌مآب، به اصطلاح ایرانیان، نان را به نرخ روز می‌خورند و قراردادهای و معاهدات بین‌المللی را متناسب با قدرت سیاسی و نظامی خود تعبیر و تفسیر می‌کنند. به هر حال ایران درباره حقوق برابر عراق در شط‌العرب هیچ‌گونه اعتراضی نداشته و ندارد و خود را پایبند به قرارداد الجزایر می‌داند، ولی مسلماً نمی‌تواند هرگونه تعبیر و تفسیر یک‌جانبه این قرارداد را قبول کند.

۳. خلیج فارس

از زمانی که انسان ماهیگیری را آموخت، رودخانه‌ها و دریاها به یکی از بهترین وسایل تأمین امرار معاش و زندگی برای انسان‌ها تبدیل شد و از زمانی که انسان به دریانوردی پرداخت، دریا به یک وسیله بسیار مهم ارتباطی و تجاری در نقاط مختلف کره زمین مبدل شد. از همان زمان، دریاها و اقیانوس‌ها جایی برای رقابت‌های بین‌المللی شدند. بعد از کشف منابع عظیم نفت در خاورمیانه و کشورهای حوزه خلیج فارس، این خلیج و همچنین اقیانوس هند در پهنه آبهای کره زمین، مقام مهمی را در

راهبرد بین‌المللی به خود اختصاص دادند و مورد توجه ویژه همه کشورهای که به نوعی در آن منافع داشته‌اند یا می‌توانند داشته باشند، قرار گرفتند. در موضوع‌های مهم راهبرد بین‌المللی، خلیج فارس یکی از حساس‌ترین و جالب‌ترین موضوعات مورد بحث محافل سیاسی و اقتصادی و تحلیل‌گران مجامع گوناگون دانشگاهی و علمی قرار گرفت؛ زیرا وجود ذخایر عظیم نفت این منطقه که نزدیک به ۶۰ درصد کل ذخایر نفت جهان را به خود اختصاص می‌دهد، این منطقه را نه تنها برای کشورهای دارنده نفت بلکه برای تمام کشورهای جهان اعم از کوچک و بزرگ، ابرقدرت و معمولی حائز اهمیت می‌سازد و برای ابرقدرت‌ها و قدرت‌های بزرگ یکی از مهم‌ترین مسائل راهبرد سیاسی، اقتصادی و نظامی را تشکیل می‌دهد. در عصر حاضر برای نشان دادن اهمیت فوق‌العاده خلیج فارس برای ابرقدرت‌ها کافی است طرح تشکیل نیروی واکنش سریع آمریکا، صرف نظر از مؤثر بودن یا نبودن آن مورد توجه قرار گیرد. تحلیلگری در این رابطه اظهار نظر کرده است که برای آمریکا، دفاع از خلیج فارس پس از دفاع از خود آمریکا و کشورهای ناتو، سومین مقام را به خود اختصاص داده است و از نظر برنامه‌های تسلیحاتی کشورهای جهان، طبق گزارش سالانه مؤسسه پژوهش‌های بین‌المللی صلح که مقرر آن در استکهلم است، کشورهای خاورمیانه در سال ۱۹۸۲-۱۳۶۱- بیش از نیمی از سلاح‌های فروخته‌شده در جهان را خریداری کرده‌اند. این کشورها مبلغی معادل ۴/۵۴۸ میلیارد دلار اسلحه در سال ۱۹۸۲ خریداری کرده‌اند و جمع کل هزینه‌های نظامی کشورهای این منطقه حدود ۵۳/۳ میلیارد دلار بوده است. عربستان سعودی با مبلغ ۳۵/۷۷۶ میلیارد در رأس این کشورها قرار داشته است و باید توجه داشت که تمام این هزینه‌های سنگین، به طور مستقیم و یا غیرمستقیم، از درآمد نفت کشورهای حوزه خلیج فارس تأمین شده است، بنابراین جریان نفت کشورهای حوزه خلیج فارس از یک طرف سبب حرکت ماشین عظیم صنعت دنیای غرب و کشورهای جهان سوم و حتی بعضی از کشورهای اروپای شرقی شده و از طرفی دیگر فروش نفت، باعث می‌شود تا سیل میلیاردها دلار درآمد ارزی از کشورهای صنعتی به سمت کشورهای حوزه خلیج فارس سرازیر شود و از یک مسیر موازی اما در جهت مخالف، دوباره این دلارها به بازارهای جهانی و به

کشورهای صنعتی بازگردد و به جای آن اسلحه، تجهیزات نظامی، وسایل صنعتی، مواد غذایی و مایحتاج عمومی زندگی به کشورهای این منطقه وارد شود. بنابراین علاوه بر وجود نفت که در اقتصاد جهان امروز نقش حساسی در تولید انرژی دارد، سیلان پول در بازارهای بین‌المللی به برکت نفت شتاب به خود می‌گیرد و اگر آن نباشد، اقتصاد جهانی با رکود و اختلال عظیمی مواجه می‌شود. به دلیل این اهمیت اقتصادی و راهبردی است که خلیج فارس مورد توجه خاص کشورهای بزرگ و ابرقدرت‌ها قرار گرفته و رقابت شدید سلطه‌گرانه از طرف آنها در این منطقه اعمال شده و می‌شود که در رأس این ابرقدرت‌ها آمریکا، شوروی، چین، اروپای غربی و ژاپن قرار دارند و هر کدام تلاش می‌کنند که جای پای محکم‌تری در این منطقه داشته باشند تا بتوانند هر چه بیشتر از موقعیت سیاسی و اقتصادی و نظامی این منطقه بهره‌برداری کنند. ویلیام نی کریفت در تحلیلی که از صنعت خلیج فارس و اقیانوس هند کرده است چنین نظر می‌دهد که:

«عرضه نفت و تقاضای مواد غذایی و فناوری منطقه خلیج فارس بازار رقابت را بین ابرقدرت‌ها و قدرت‌های بزرگ بر سر منطقه خلیج فارس، داغ‌تر و حساس‌تر کرده است و رابطه اقتصادی عرضه و تقاضا تبدیل به مسئله سیاسی شده است که گاهی برای پشتوانه فعالیت‌های سیاسی جنبه‌های نظامی وارد عمل می‌شوند و این پشتوانه‌های نظامی با ایجاد بحران‌های محلی به مورد اجرا گذاشته می‌شوند.»

گرچه این ابرقدرت‌ها و بعضی از قدرت‌های بزرگ از نظر نفت نیاز چندانی به نفت خلیج فارس ندارند، ولی به دلایل حاصل از نفت برای چرخاندن ماشین صنایع عظیم خود سخت نیازمندند و نوعی استعمار جدید به جای استعمار قدیم که چپاول مستقیم ذخایر نفتی بود، جای آن را گرفته و رقابت بر سر چپاول هر چه بیشتر نیز به وجود آمده است. اما این رقابت‌ها برای کشورهای این منطقه علاوه بر زیان‌های مادی و اقتصادی جنبه زیانبار دیگری نیز دارد و آن قرار گرفتن در مرکز میدان مبارزه بین رقابت‌کنندگان است که به صورت جنگ‌های محلی و منطقه‌ای به آنان تحمیل می‌شود و سبب ایجاد ویرانی‌ها و کشت و کشتارها نیز می‌شود که جنگ تحمیلی عراق علیه

ایران بهترین نمونه آن است. با توجه به اینکه انقلاب اسلامی ایران تعادل منافع استعمارگران را در این منطقه بر هم زد و با در پیش گرفتن سیاست نه شرقی نه غربی به هر دو طرف رقیب لطمه وارد کرد، در نتیجه هم شرق و هم غرب، علیه رژیم جدید ایران دست به دست هم دادند و عراق را وادار کردند تا به کشور ایران حمله کند و رهبران عراق و در رأس آنها نیز شخص صدام حسین عامل اجرای سیاست‌های امپریالیستی ابرقدرت‌ها شد و خسارات جبران‌ناپذیری به ملت ایران و عراق وارد کرد و در نتیجه منافع ابرقدرت‌ها را در بازار استعمار جهانی برای چندین سال تأمین نمود. ناوگان آمریکا در اقیانوس هند و خلیج فارس حضور یافت و آمریکا پایگاه‌هایی در عمان به دست آورد. عراق از جُرگه کامل بلوک شرق خارج شد و به غرب گرایش پیدا کرد و سرانجام با پول نفت کویت، عربستان و امارات متحده، بازار فروش اسلحه غرب رونق بیشتری یافت و اروپای غربی از ورشکستگی اقتصادی نجات پیدا کرد. در این گیرودار، عراق دل به این خوش کرد که ادعای مالکیت کشورهای عربی را بر سه جزیره دهانه خلیج فارس مطرح کند، بنابراین به ایران گفت که این جزایر متعلق به شیخ شارجه و رأس‌الخیمه است و باید به آنها پس داده شود، وگرنه با زور اسلحه آنها را از ایران خواهد گرفت. وقتی که علل تشدید بحران ایران و عراق را در زمان‌های قبل از آغاز جنگ بررسی می‌کنیم، می‌بینیم اولین جرقه جنگ از همین نقطه آغاز شده و عراق گفته است ایران باید جزایر تنب کوچک و بزرگ و ابوموسی را به اعراب بدهد و جالب است خبرنگاری از صدام در این باره سؤال کرده که اگر شیوخ شارجه و رأس‌الخیمه درباره این جزایر نظری نداشته باشند شما عمل خودتان را چگونه توجیه می‌کنید؟ صدام پاسخ داده است: «این سؤال مانند این است که شما پولی را که کسی گم کرده پیدا کنید و به او بگویید این پول مال شماست و او بگوید مال من نیست»؛ یعنی عراق این جزایر گم‌شده را پیدا کرده است. به هر حال عراق اقدام خود را درباره مسئله خلیج فارس تنها به این وسیله توجیه کرده که سه جزیره مورد نظر آن کشور، تنگه هرمز را کنترل می‌کنند، پس نباید دست ایران باشند. ولی این سؤال مطرح می‌شود که بر فرض غیرممکن، این جزایر در دست شیخ شارجه باشد، چه چیزی را بر قدرت او می‌افزاید و چه

زمینه‌سازی سیاسی حکومت بعث عراق برای آغاز جنگ / ۲۳۳

نفعی عاید آن شیخ‌نشین می‌شود؟ طبعاً جواب هیچ است. اما پس از این تغییرات مورد ادعای عراق چه کسی بیشترین بهره را می‌برد؟ مسلماً فقط صاحبان ناوگان بزرگ مستقرشده در اقیانوس هند و دریای عمان، یعنی آمریکا و شوروی. بنابراین خیلی طبیعی است که گفته شود این جنگ تحمیلی برای آن است که آمریکا و سایر قدرت‌های بزرگ به هدف‌های راهبرد سیاسی و اقتصادی خود برسند و استعمار نوع جدید (نیوکولونیالیسم) را در این منطقه برقرار سازند.

اما درباره حاکمیت تاریخی ایران بر این جزایر، خود عراق در همان کتاب ایران و عراق که برای تحریف افکار عمومی جهان به زبان انگلیسی تهیه و منتشر کرد، اعتراف نموده که بعد از اشغال سیاسی خلیج فارس و تمام کرانه‌های جنوبی آن به‌وسیله انگلستان، سه جزیره مورد نظر جزو قلمرو دولت ایران محسوب می‌شده است و حتی در ضعیف‌ترین دوران سلطنت قاجار که انگلستان و روسیه تزاری از شمال و جنوب، ایران را تحت فشار سخت قرار داده و مشغول تهیه طرح تقسیم ایران بین خودشان، برابر موافقت‌نامه منفور ۱۹۰۷ بودند، نیروی دریایی ضعیف ایران وارد جزیره ابوموسی شده و تنها کشتی قابل ملاحظه قاجار به نام کشتی مظفری در کرانه این جزیره لنگر انداخت و پرچم ایران را بر فراز جزیره ابوموسی به اهتزاز در آورد. همین امر ما را از پرداختن به سوابق تاریخی مالکیت ایران بر این منطقه قبل از ورود ارتش استعماری اروپاییان، به ویژه انگلستان، بی‌نیاز می‌سازد؛ حتی قبل از ورود آنها نیز در زمان صفویه و نادرشاه این مناطق جزو لاینفک ایران بوده‌اند. اما عراق به پیروی از ناسیونالیسم منفی پان‌عربیسم، مسائل قبیله‌ای را در این باره به میان می‌کشد. همان مسائلی که یکی از بزرگ‌ترین عوامل سیه‌روزی و تضعیف تمام جهان سوم و از همه مهم‌تر اعراب است که یکی از بارزترین نمونه این احساسات قبیله‌ای در ممالک عربی، همین امارات متصالحه یا به اصطلاح امروز امارات متحده عربی است. نمونه دیگر، خود کشور عراق است که از زمان استقلالش تا کنون، به شدت گرفتار یک مسئله اساسی است که آن، قومیت‌گرایی کردهای ساکن عراق است. با یک نگاه به کشورهای جهان سوم به خوبی روشن می‌شود که اکثریت قریب به اتفاق کشورهای جهان سوم گرفتار همین گروه‌گرایی هستند و این

گروه‌گرایی هدیه کشورهای امپریالیست و استعمارگر اروپایی به این کشورهاست. کشورهای امپریالیست هنگام خروج ظاهری از سرزمین‌های کشورهای جهان سوم پرچمی را با میله‌ای به آنها دادند که به عنوان مظهر استقلال، ملت‌های جهان سوم را شادمان کند، اما بذر نفاق و کینه‌توزی به صورت اختلاف قومی و قبیله‌ای و منطقه‌ای و مذهبی را چنان در سرزمین‌های رهاشده کاشتند که تا سالیان دراز دیگر این ملت‌ها نتوانند به استقلال کامل سیاسی و اقتصادی برسند و اجباراً همواره برای رفع گرفتاری‌های داخلی خود متوسل به شرق و یا غرب باشند. اما جمهوری اسلامی ایران می‌گوید، ما فرهنگی خیلی برتر از مسائل قومی و قبیله‌ای داریم و آن وحدت اسلامی است؛ زیرا اسلام می‌گوید هرگونه وجود قبایل و شعوب جز برای شناخت یکدیگر چیزی نیست، انسانیت انسان فقط به تقوا و فضیلت انسانی او است و همه مسلمانان را به وحدت و یگانگی دعوت می‌کند و حل هرگونه اختلافات بین برادران مسلمان را با مسالمت و صلح و صفا تجویز می‌کند. ملت ایران معتقد است دست‌کم، کشورهای اسلامی که بدون استثنا همه آنها جزو جهان سوم و استعمارزده هستند و دارای یک عقیده واحد اسلامی هستند، می‌توانند احساسات گروه‌گرایی، قبیله‌ای و عشیره‌ای را با نگرش اسلامی برطرف سازند و به این بدبختی‌های بزرگ عمومی جهان سوم خاتمه دهند. انسان وقتی که سرنوشت ملت چاد و یا سودان را می‌بیند عمیقاً متأثر می‌شود که ملتی سخت درگیر فقر و بیچارگی و درماندگی است، ولی دو نفر پیدا می‌شوند به نام حسن هابره و کوکونی ورابه که هر کدام عده‌ای را دور خود جمع می‌کنند و این مردمان سیه‌روز را به خاک سیاه می‌نشانند تا خود رئیس و فرمانروا بشوند. این وضع نمونه‌ای از وضعیت اغلب کشورهای جهان سوم و آثار زیانبار گروه‌گرایی و قومیت‌پرستی است. در همسایگی ما عراق نیز، سخت گرفتار همین مصیبت بوده و هست و می‌خواهد آن را در تمام خلیج فارس نیز گسترش دهد. عراق به بهانه اینکه صدها سال پیش سکنه چند نفری جزیره ابوموسی که برای ماهیگیری به این جزیره می‌آمدند و از فلان قبیله بودند، ادعا می‌کند باید این جزیره به آنان داده شود، ولی در نظر نمی‌گیرد که این جزایر از نظر تقسیم‌بندی متداول کشورها جزو کدام کشور بوده است؛ گرچه اعتراف می‌کند که

زمینه‌سازی سیاسی حکومت بعث عراق برای آغاز جنگ / ۲۳۵

در ۱۹۰۴ پرچم ایران بر فراز این جزیره در اهتزاز بوده است. به هر حال چون هدف ما نگارش تاریخ جنگ است از بحث بیشتر خودداری می‌کنیم و فقط برای آگاهی بیشتر خصوصیات طبیعی این جزایر را به اختصار بیان می‌کنیم.

جزیره ابوموسی یک جزیره سه‌گوشی است که تقریباً در حد وسط بین ایران و امیرنشین رأس‌الخیمه، در غرب تنگه هرمز و جنوب غربی تنب کوچک قرار گرفته است. این جزیره، دشت نسبتاً بازی است و فقط چند تپه آتشفشانی در آن وجود دارد که ارتفاع آنها کمتر از یکصد متر است. این جزیره حدود هزار نفر سکنه دارد.

تنب بزرگ در مدخل تنگه هرمز قرار دارد. وسعت آن ۳۴ مایل مربع است و حدود هشتصد نفر سکنه دارد. تنب کوچک به صورت تپه کوچکی است که به ارتفاع چهل متر از دریا بالا آمده و طول و عرض آن حدود چهارصد متر است و جزیره‌ای غیرمسکونی است. همان‌گونه که در نقشه دیده می‌شود این جزایر به ساحل ایران نزدیک‌ترند تا ساحل شارجه و رأس‌الخیمه.

نکته دیگری را که باید در نظر گرفت نگرش ناسیونالیسم افراطی عرب (پان عربیسم) به کل موضوع خلیج فارس است. از زمانی که این فلسفه به‌وسیله بعضی از رهبران عرب، مانند جمال عبدالناصر، در بین کشورهای عربی خاورمیانه گسترش یافت، بعد از مسئله فلسطین مهم‌ترین مسئله برای تحریک احساسات روشنفکران ناسیونالیست عرب شد؛ چون در مسئله فلسطین، اعراب عملاً در مقابل ابرقدرت آمریکا و قدرت‌های دیگر پشتیبان اسرائیل قرار گرفتند و نتوانستند هیچ پیشرفتی برای وصول به هدف خود، که در حقیقت نابودی اسرائیل بود، به دست آورند به سمت هدف دوم، که خلیج فارس بود، روی آوردند زیرا در این منطقه با کشور ایران طرف بودند که قدرت‌های بزرگ همانند اسرائیل از آن پشتیبانی نمی‌کردند و حتی باطناً علاقه‌مند بودند که تخم کینه و نفاق را در بین ایران و همسایگان مسلمانش کاشته و بارور سازند تا هر موقع که منافعشان ایجاب کند، آتش جنگ را بین ایران و کشورهای جنوبی و غربی خلیج فارس شعله‌ور نمایند. برای نیل به این هدف، لازم بود تا صحنه‌سازی‌های سیاسی پایه‌گذاری شود که البته برای این کار اقدام شد و اولین صحنه‌سازی، مطرح

کردن تغییر نام خلیج فارس بود. نامی که هزاران سال این خلیج بدان نامیده می‌شد و در تمام نقشه‌های دنیا از بدو پیدایش علم جغرافیا و رواج نقشه‌کشی این خلیج به نام پارس یا فارس نام برده می‌شد، یکباره این نامگذاری مورد اعتراض چند رهبر تندروی عرب قرار گرفت. آنها گفتند مردم کره زمین هزاران سال اشتباه می‌کردند، حال باید این اشتباه برطرف شود و نام آن، خلیج عربی گذاشته شود. آنها هیچ‌گونه دلیل و مدرکی جز یک تمایل برخاسته از احساسات افراطی برای این موضوع نداشتند و تغییر نام خلیج فارس نیز هیچ امتیازی برای اعراب در پی نداشت؛ زیرا نام هر شیء، انسان و یا حیوانی صرفاً برای نامیدن و مشخص شدن است و هیچ‌گونه تأثیر طبیعی یا اکتسابی برای هیچ موجودی به وجود نمی‌آورد مگر این که کسانی بخواهند از یک نام تعبیر و تفسیر خاصی برای خود زمینه‌سازی نمایند. در مسئله خلیج فارس این چنین هدفی برای بعضی از ناسیونالیست‌های افراطی عرب وجود داشت و دارد که ما وارد بحث آن نمی‌شویم. بر اساس این هدف انحرافی، که شکست‌های پی در پی از اسرائیل یکی از عوامل ایجادکننده آن بود، بعضی از رهبران عرب ضرورت تغییر نام خلیج فارس را به طور جدی عنوان کرده و با کمک و حمایت امپریالیسم شرق و غرب کنفرانسی بین‌المللی برای بررسی تعیین نام خلیج فارس تشکیل دادند. ایران بناچار برای دفاع از حیثیت تاریخی خود در آن کنفرانس شرکت کرد که عده‌ای طرفدار نام قدیمی آن، یعنی خلیج فارس و عده‌ای، که عمدتاً کشورهای عربی بودند، طرفدار تغییر نام به خلیج عربی بودند. گویا سرانجام نماینده انگلستان وارد معرکه شد و پیشنهاد کرد که نه خلیج فارس و نه خلیج عرب باشد، بلکه فقط خلیج نامیده شود. اتفاقاً این پیشنهاد از طرف کشورهای به اصطلاح بی‌طرف و کشورهای میانه‌رو عرب مورد حمایت قرار گرفت و ظاهراً تصویب شد؛ ولی در عمل کشورهای بی‌طرف بسته به این که بخواهند از ایران یا اعراب امتیازاتی بگیرند، آن را فارس یا عرب می‌خوانند و ملاحظه می‌شود جهان‌خواران حتی از یک کلمه ساده که اسم یک خلیج است، چه سوءاستفاده‌هایی می‌کنند، ولی کشورهای تحت سلطه فقط دل به این خوش می‌کنند که اسمی که آنها دوست دارند به کار برده شود. البته در طرح بنیان‌گذاران فلسفه عربیت خلیج فارس مسائل دیگری هم مورد نظر

بود که از جمله آن طرح عربی کردن کرانه شمالی خلیج فارس و جدا کردن همه یا قسمتی از مناطق ساحلی شمالی این خلیج از ایران بود. اما گذشت زمان ثابت کرد که این گونه نقشه‌های تجزیه‌طلبی و توطئه‌چینی هیچ‌گونه امکان اجرایی در هیچ نقطه از قلمرو سرزمین ایران را ندارد و جنگ تحمیلی عراق علیه ایران کاملاً وحدت ملی تمام مردم ایران را به تمام جهان، به‌ویژه همسایگان عرب ما، ثابت کرد که ما از ادامه این بحث خودداری می‌کنیم.

۴. خوزستان

مسئله خوزستان یکی از عوامل پنج‌گانه مهم انگیزه عراق در آتش‌افروزی جنگ تحمیلی بود که مهمترین حوادث جنگ در این منطقه رخ داد. در حقیقت صحنه اصلی عملیات در جنگ تحمیلی همین منطقه بود و جبهه‌های ایلام، کرمانشاه و کردستان در صحنه عملیات، نقش فرعی داشتند. تمامی نبردهای مهم، مانند ثامن‌الائمه، طریق‌القدس، فتح‌المبین، بیت‌المقدس، خیبر، رمضان، بدر و والفجر در خوزستان به مرحله اجرا گذاشته شد و همین، بهترین دلیل حساسیت فوق‌العاده خوزستان در جنگ تحمیلی برای ایران و عراق است.

حکومت بعثی فاشیستی عراق، در کتاب جنگ ایران و عراق برای توجیه افکار پلید فاشیستی خود در خوزستان مطالبی بیان کرده که ۶۲ صفحه از این کتاب ۳۳۵ صفحه‌ای را اشغال کرده و نقشه‌هایی تجاوزکارانه ضمیمه این کتاب نموده و با ملاحظه آنها به نیت سوء واقعی حکمرانان عراق پی برده می‌شود و معلوم می‌گردد که آیا عراق این جنگ تحمیلی را واقعاً برای تصرف چند تپه در زین‌القوس، سیف‌سعد و حوض میمک برپا کرد؟ یا خارج کردن جزایر تنگه هرمز از دست ایران و بخشیدن آن به شیخ شارجه و رأس‌الخیمه و یا در دست گرفتن کنترل کامل کشتیرانی در آبراه شط‌العرب؟ یا اینکه حکومت بعثی عراق طرح جاه‌طلبانه فاشیستی وسیعی داشت که اصولاً نه به اعراب مربوط می‌شد و نه به کسی دیگر، بلکه فقط به حکومت توسعه‌طلب و برتری‌جوی عراق مربوط می‌شد. ماهیت افکار جاه‌طلبانه فاشیستی عراق، در این قسمت از کتاب، که نظریه‌پردازان اصلی عراق آن را تدوین کرده‌اند، به خوبی روشن شده است. در این

قسمت از کتاب که تحت عنوان عربستان (خوزستان)، مسائل مربوط به خوزستان مطرح شده و به قول تهیه‌کنندگان آن، وضعیت جغرافیایی و تاریخی خوزستان بررسی شده است، نتیجه نهایی و لپ مطلب این است که منطقه خوزستان از لحاظ طبیعی، جغرافیایی و زمین‌شناسی کاملاً مشابه با طرفین رودخانه دجله و شطالعرب است، بنابراین طبیعت حکم می‌کند که این منطقه جزئی از حوزه شطالعرب باشد و در توجیه این اراجیف، می‌گوید، امتداد ارتفاعات زاگرس در جنوب ایران، که در شمال خلیج فارس گسترده شده کشور ایران را از دشت بین خلیج فارس و این ارتفاعات مجزا و متمایز ساخته است، بنابراین کشور ایران باید به همان ارتفاعات زاگرس محدود شود و دشت جنوبی این ارتفاعات به کشور صاحب حوزه شطالعرب، یعنی طبعاً کشور عراق ضمیمه شود. در این کتاب حتی طول و عرض و وسعت این منطقه و حدود و ثغور آن را نیز مشخص کرده و اعتراض نموده که ایران در تقسیمات کشوری خود حدود پنجاه سال پیش، قسمتی از این منطقه را به استان دیگری ملحق نموده است. گرچه اسمی از این استان نبرده، شاید منظور نظریه‌پرداز، استان هرمزگان است. این امر به خوبی بیانگر ماهیت توسعه‌طلبی حکومت عراق است و درست مفهوم نظریات طارق عزیز را روشن می‌سازد که گفته بود اختلاف عراق با ایران در مسائلی خیلی عمیق‌تر از مسائل مطرح‌شده می‌باشد که طبعاً منظور سه مسئله اساسی عنوان‌شده به‌وسیله عراق است که در بالا به آن اشاره شد. باری، نظر حکومت فاشیستی عراق آن است که تحت عنوان خودمختاری خلق عرب خوزستان، به خیال خام خود حکومتی پوشالی در خوزستان تشکیل دهد و آن‌گاه خوزستان را ضمیمه استان بصره کند و بر تمام کرانه شمالی خلیج فارس حاکمیت پیدا کند؛ سپس سه جزیره تنگه هرمز و سایر جزایر خلیج فارس را تصاحب نماید و برخلاف ادعای آن زمانش آنها را به شیوخ جنوب خلیج فارس واگذار نکند، بلکه کرانه جنوبی خلیج فارس را نیز ضمیمه خاک عراق سازد و به‌زعم خودش امپراتوری بنی‌امیه و بنی‌عباس را تجدید حیات بخشد. با توجه به ضرب‌المثل فارسی باید گفت: «زهی خیال باطل». هیتلر و موسولینی و سایر فاشیست‌های جهان نیز چنین افکار توسعه‌طلبانه داشتند، ولی آنها آرزوهایشان را به گور بردند و اولین قربانیان افکار

فاشیستی آنها، ملت‌های تحت ستم خودشان بودند، چنانکه در جنگ تحمیلی نیز اولین قربانی، ملت مستضعف عراق بود. ملت عراق بهتر از همه ملت‌ها می‌داند که اگر حمایت بی‌دریغ اقتصادی و سیاسی ابرقدرت‌ها و حکام مرتجع منطقه نبود، چه به روزگار این ملت می‌آمد. موضوع سخن را دنبال کنیم که خوزستان است.

هم‌میهنان عرب‌زبان عزیز ما در طول جنگ تحمیلی اراده آهنین خود را مبنی بر اینکه ایران وطن آنها است و آنها جزئی لاینفک از ایران هستند، نشان دادند و پاسخ دندان‌شکنی به خواسته‌های استعمارگرانه و توسعه‌طلبانه حکام بعثی عراق دادند. آنها ثابت کردند که وضعیت جغرافیایی و زبان و غیره مانع همبستگی ملی نیست و همبستگی ملی از احساسی سرچشمه می‌گیرد که در طول قرن‌های متمادی بین ساکنان یک محدوده جغرافیایی به نام یک کشور به وجود می‌آید؛ اگر غیر از این بود، کشورهای جهان باید بر اساس موقعیت جغرافیایی و زبان مشترک تشکیل می‌شدند در حالی که عملاً می‌بینیم چنین نیست. برای روشن‌تر شدن وضعیت خوزستان و پاسخ به ادعای بیمارگونه نظریه‌پردازان حکومت بعثی عراق، خلاصه‌ای از تاریخ همبستگی و یگانگی همیشگی خوزستان با سایر نقاط ایران را بازگو می‌کنیم.

از اینکه گروهی از ایرانیان عرب‌زبان در مناطق جنوب غربی ایران سکونت دارند بحثی نیست؛ زیرا واقعیتی است که در طول چند هزار سال وجود داشته و دارد، همان‌گونه که گروه‌های دیگر اجتماعی ایران مانند کرد، بلوچ، ترکمن، آذری و گیلکی در نقاط دیگر ایران ساکن هستند. اصولاً بافت اجتماعی ملت ایران در طول چند هزار سال تاریخ بدین‌گونه بوده است که اقوام و طایفه‌های مختلف با آداب و سنن و حتی زبان مختلف، ولی با یک احساس واحد به نام ملت ایران و در یک محدوده جغرافیایی به نام کشور ایران در کنار یکدیگر با هدف‌ها، خواسته‌ها و تلاش‌های اجتماعی مشترک زندگی کرده‌اند و در هیچ دوره‌ای از تاریخ ایران، قومیت و زبان و سایر مسائل گروهی و قبیله‌ای عاملی برای جدایی قسمتی از این ملت و این کشور از بقیه قسمت‌ها نبوده است. اگر هم در طول تاریخ اقوامی از داخل گروه‌های اجتماعی ایران علیه هیئت حاکمه قیام کرده و توانسته‌اند قدرت رهبری کشور ایران را به دست بگیرند، بدون استثنا همه به نام ایران و

ایرانی بوده است. به عنوان مثال اگر تاریخ بعد از اسلام ایران را مرور کنیم، می بینیم اقوام و قبایل مختلف، مانند غزنویان و سلجوقیان و خوارزمشاهیان و حتی تیموریان به نام ایرانی و به نام کشور ایران در این منطقه جغرافیایی حکومت کرده اند و قبایل ابدالی و غلجایی افغانستان که جزئی از ایران بزرگ بودند، به نام فرمانروایی مدتی حکومت را به دست گرفتند. در فصل یکم همین کتاب بیان شد که حتی اشرف افغان نیز حاضر نشد قسمتی از ایران در شرق دجله، ناحیه شمال و جنوب شرقی عراق کنونی را، که در اشغال حکومت عثمانی بود، تحمل کند. منطقه افغانستان کنونی جزئی از ایران بود و شهر غزنین - غزنه کنونی - در افغانستان، پایتخت غزنویان بود که دامنه حکمرانی آنان از رودخانه سند تا رودخانه دجله گسترش داشت.

بنابراین مسئله حکام و فرمانروایان از اقوام و قبایل و گروه های اجتماعی گوناگون که در طول هزاران سال، به ویژه بعد از ظهور دین مبین اسلام که در ایران حکومت کرده اند، یک موضوع معمولی در آن روزگاران بود، اما تغییر گروه حاکم به هیچ وجه سبب تغییر ماهیت ملی نبود و در هیچ نقطه ای از جهان آن روز چنین تغییر ماهیتی وجود نداشت، چنان که آخرین سلسله از حکومت های قبیله ای که بر ایران حکومت کردند، قاجاریه بود، که از قبایل ترکمن بودند. صرف نظر از معایب کلی که در این فرمانروایان بود یک نکته را نمی توان منکر شد که همه آنان به نام ایرانی و به نام ملت ایران حکومت کردند و در سطح پایین تر از ملی نیز قبیله و عشیره ای که در محدوده جغرافیایی به نام کشور ایران زندگی می کرد و می کند، خود را ایرانی می دانسته و می داند. اتفاقاً این قبایل و عشایر و گروه های اجتماعی گوناگون از جمله پراحساس ترین گروه های اجتماعی نسبت به مجموعه ملت ایران بوده و هستند. بهترین گواه این ادعا این است که اغلب جنگ های میهنی که ایران در طول تاریخ با همسایگان متجاوزش داشته، به وسیله همین عشایر و قبایل و گروه های اجتماعی گوناگون انجام می شده است و این گروه های اجتماعی سهم بسیار بزرگی در حفظ استقلال ایران داشته اند. حکمرانان و رهبران و پادشاهان با اتکا به احساسات پاک میهن دوستی و ایران دوستی این ایرانیان علاقه مند به این آب و خاک، توانستند در مقابل توفان های حوادث زمان ایستادگی کنند

و استقلال این کشور را حفظ نمایند. به عنوان مثال، روسیه در آخرین تهاجم عمومی و اشغالگرانه عمومی در زمان فتحعلی شاه قاجار، ایران را مورد حمله قرار داد. با وجود ضعف فوق‌العاده قدرت رزمی ارتش ایران در مقابل ارتش تزاری، ملت ایران در جنگ اول ده سال و در جنگ دوم قریب دو سال در مقابل ارتش تزاری ایستادگی کرد، اما ارتش ایران از چه گروه‌های اجتماعی تشکیل می‌شد؟ از همان عشایر و قبایل و گروه‌های اجتماعی مختلف با آداب و سنن و حتی زبان مختلف که یک احساس مشترک داشتند و آن چیزی نبود جز مسلمان ایرانی بودن.

بنابراین اگر در طول تاریخ ایران عشایر و قبایل و گروه‌هایی از ملت ایران به هر عنوان خواهان به دست گرفتن قدرت اداره کشور ایران بودند، هدف به هیچ‌وجه تجزیه‌طلبی و جدایی از ایران نبود. بررسی تاریخ ایران چنین نشان می‌دهد که در دوران‌های گذشته، مناطق جنوب غربی ایران نسبت به سایر نقاط ایران آرام‌تر بوده است و حوادث عمده تاریخ ایران بیشتر در مناطق شرقی و غربی محدود بوده و در جنوب بسیار کم بوده است. این امر خود می‌تواند بهترین دلیل آرامش نسبی منطقه جنوب ایران، یعنی منطقه خلیج فارس و دریای عمان و نزدیکی بین‌النهرین باشد، اما درباره خوزستان، که موضوع سخن ماست، حکومت عراق حرکت تجاوزگرانه را از عربی دانستن اسامی شهرها آغاز کرد و نظریه‌پرداز پان‌عربیست تلاش کرد تا با استناد به مدارک بی‌ارزش، که عمدتاً به وسیله مستشرقان مکار و حیله‌گر اروپایی نوشته شده است، ثابت کند که مثلاً نام شهر اهواز قبلاً الاحواز و هویزه، الهویزه و خرمشهر، المحمره بوده است. اولاً بر فرض اینکه بوده است، چه ربطی به عراق دارد، مگر یک کشور مستقل نمی‌تواند در سازمان جغرافیایی کشور خود اعمال نظر کند؟ مگر اسم اولیه کشور عراق کنونی، بین‌النهرین نبوده است؟ اما مسلماً اصل مطلب به این سادگی قابل توجیه نیست، درحالی که هدف حکومت عراق این است که زمینه الحاق این منطقه را به خاک عراق فراهم سازد. نظریه‌پرداز عراقی در بیان اسامی شهرها هیچ اشاره‌ای به شهر تیسفون و حتی شهر شوش نمی‌کند که بارزترین گواه تاریخی استقرار حاکمیت ایران در طول هزاران سال بر این منطقه می‌باشد. بحث دیگری که نظریه‌پرداز تاریخ‌دان عراقی درباره

خوزستان مطرح کرده سکونت قبایل عرب‌زبان در این منطقه می‌باشد که ما خود در این باره گفتیم این هم‌میهنان عرب‌زبان ما همواره جزئی از ملت ایران و پاره‌ای از تن این مملکت بوده‌اند و همواره خواهند بود و این احساسشان را در جنگ تحمیلی به نحو شایان توجه و تقدیری به حکام جاه‌طلب عراق نشان دادند و نیازی به بحث در این باره نیست. اما نکته‌ای که در دنبال این مسئله مطرح شده، یادآوری دوره‌هایی از تاریخ ایران است که در آن بعضی از رؤسای قبایل عرب‌زبان ایرانی با طغیان‌هایی که علیه دولت مرکزی کرده‌اند موقعیتی به دست آورده‌اند تا اینکه از طرف دولت مرکزی به مقام و منصب‌هایی منصوب شده‌اند. قبل از پاسخگویی به این مسئله باید گفت که اصولاً در قرون و اعصار گذشته، نظام حکومت تقریباً در تمام کشورهای شناخته‌شده آن زمان به صورت ملوک‌الطوایفی، قبیله‌ای و عشیره‌ای بود و معمولاً در هر کشوری یک حکومت مرکزی به صورت سمبل و علامت استقلال کشور وجود داشته، ولی در داخل محدوده آن کشور اداره قسمت‌ها و نواحی و مناطق مختلف به وسیله حکمرانان محلی انجام می‌گرفته است. این حکمرانان یا از خانواده حکمران کل انتخاب می‌شدند و یا از رؤسای قبایل و عشایری که در هر منطقه قدرت محلی بیشتری داشتند و به‌طور کلی سازمان کشوری به روش متداول امروز بسیار کم بوده است. بنابراین چنانچه رئیس قبیله و عشیره‌ای به عنوان حکمران منطقه تحت اقتدارش از طرف دولت مرکزی انتخاب می‌شده، دلیل بر استقلال آن حکمران نبوده است. این سازمان کشوری در دوران تاریخ ایران تا اوایل قرن چهاردهم شمسی وجود داشته است. در تاریخ کهنسال ایران یکی از تاریک‌ترین و مذلت‌بارترین دوره‌ها، دوران مغول و بعد تیموری بوده است. در این دوران که حدود سیصد سال دوام داشته، طوایف و قبایل کاملاً بیگانه، که از آسیای مرکزی به ایران هجوم آوردند، آثار نامطلوبی در کشور ایران و ملت ایران باقی گذاشتند که یکی از آن آثار نامطلوب، تضعیف قدرت سیاسی حکومت مرکزی ایران بود؛ چون خود آنان کشورها و مناطق متصرفی را بین فرزندان خود تقسیم کردند و حکومت ایلخانان را در ایران و سایر متصرفات خود رواج دادند. این نوع حکومت به مرور به حکومت ملوک‌الطوایفی کامل تبدیل شد و بعد هم طوایف قره‌قویونلو و آق‌قویونلو بر قسمت‌هایی

زمینه‌سازی سیاسی حکومت بعث عراق برای آغاز جنگ / ۲۴۳

از ایران مسلط شدند، در حالی که قسمت‌های دیگر در دست بازماندگان مغول و تیموریان حکومت محلی دیگر بود. در همین دوران تیره تاریخ ایران از جمله مسائلی که پیش آمد مسئله حکومت جنوب غربی ایران، یعنی خوزستان بود و به همان علت ملوک‌الطوایفی و ضعف حکومت مرکزی، در خوزستان یک آشوب مذهبی رخ داد که منتهی به نوعی حکومت خودمختاری شد. نویسندگان عراقی این آشوب را مبنای تشکیل حکومت عربی در خوزستان بیان کرده‌اند که ما برای پاسخگویی و همچنین آگاهی علاقه‌مندان به این مسئله، خلاصه‌ای در این باره بیان می‌کنیم.

این جریان تاریخی که به نام مشعشعیان نامیده شده است از ۸۴۴ تا ۹۱۴ هجری قمری ادامه داشت. در سال ۸۴۰ هجری قمری شخصی به نام سیدمحمد از اهالی واسط عراق که از خانواده شیعه‌مذهب بود، دعوی مهدویت کرد و خود را به نام مهدی موعود معرفی نمود و عده‌ای به او گرویدند. او به نام قیام مهدی، امام دوازدهم شیعیان، در منطقه واسط عراق مردم را به قیام علیه حکمرانان و وضعیت موجود آن روز در عراق دعوت کرد. در این زمان خوزستان و جنوب شرقی عراق در تقسیمات کشوری آن روز ایران، جزو فارس محسوب می‌شد و حکمران فارس، حکمران آن منطقه نیز بود. به دستور حکمران فارس که از بازماندگان تیمور بود، از کارهای سیدمحمد و یارانش جلوگیری شد و او به کوهستان‌های پشتکوه و لرستان فرار کرد. بعد از پانزده سال، دوباره به منطقه واسط برگشت و در آبادی‌های وسط هورالهویزه بین رودخانه دجله و هویزه به نشر عقاید خود پرداخت. بعد از مدتی کار او بالا گرفت و قصد تصرف هویزه را کرد که در آن موقع بنا به گفته ابن بطوطه سیاح معروف مراکشی اهالی هویزه پارسی‌زبان بودند^۱. سیدمحمد و پیروانش که به نام یاران امام زمان به او گرویده و ایمان آورده، بودند سبب کشتارهای خونینی در منطقه هویزه و واسط شدند. این دوران از لحاظ تاریخ معاصر پادشاهی شاهرخ میرزا پسر تیمور لنگ بود که سلطنت حکومت مرکزی ایران را در دست داشت و حکومت‌های محلی قسمت‌های غربی ایران در دست جهانشاه قره‌قویونلو که شیعه‌مذهب بود، قرار داشت و حکومت فارس و

^۱. نشریه مدیریت اطلاعات اداره دوم

خوزستان نیز در دست عبدالله سلطان، نوه شاهرخ میرزا بود، همچنین مقر حکومت در فارس بود و حاکم منتخب حکمران فارس برای خوزستان از رؤسای یکی از قبایل عرب بود. در این زمان مذهب شیعه در ایران و عراق رونق بیشتری یافت و سیدمحمد مشعشع نیز از این موقعیت استفاده کرد و ادعای مهدویت نمود و توانست با استفاده از احساسات مذهبی مردم ساده لوح و متعصب خود را به نام امام دوازدهم شیعیان به آنها بشناساند و قیامی را رهبری کند. در این زمان کار حکمران قره‌قویونلو بالا گرفت. شاهرخ میرزا فوت کرد و حکومت تیموریان رو به زوال نهاد و جهان‌شاه قره‌قویونلو اعلام استقلال کرد و قسمت‌های دیگری از ایران را نیز تصرف نمود، ولی به علت اعتقاد به مذهب تشیع نسبت به منطقه جنوب غربی ایران و جنوب شرقی عراق که یاران سیدمحمد مشعشع نفوذ پیدا کرده بودند، چندان سخت‌گیری نکرد و همین امر سبب گسترش نفوذ مشعشعیان در خوزستان و جنوب شرقی عراق شد و حدود هفتاد سال نوعی حکومت مستقل در این منطقه برقرار شد. سرانجام در سال ۱۹۱۴ هجری قمری شاه اسماعیل صفوی به این منطقه لشکر کشید و بساط آنان را برچید. نکته‌ای که از نظر تاریخی مورد بحث ما در پاسخگویی به نویسنده عراقی مطرح است این است که اصولاً این قیام به نام عربیت نبوده و چیزی که اصلاً در آن مطرح نبوده مسئله قومی، ملی و قبیله‌ای بوده است و در حقیقت فقط یک قیام مذهبی بوده و مردم هم تحت تأثیر احساسات مذهبی به او گرویدند و سید و اعقابش نیز به نادرستی به نام قیام مهدی موعود حکمرانی کردند. آنها گرچه عملاً از جبارترین حکمرانان تاریخ بوده‌اند اما می‌توان برای آگاهی بیشتر از سیاه‌کاری‌های محمد و اعقاب او به تاریخ پانصد ساله خوزستان، نوشته احمد کسروی مراجعه کرد.

بعد از رفع غائله مشعشعیان به وسیله شاه اسماعیل صفوی، خوزستان و جنوب شرقی عراق مانند دوران‌های یکپارچگی دیگر تاریخ ایران به این سرزمین ملحق شد و حکمرانان خوزستان طبق سنت کشورداری آن زمان به وسیله حکومت مرکزی ولی معمولاً از اشخاص بانفوذ محلی انتخاب می‌شدند و در خوزستان نیز همین وضع ادامه داشت و صحبتی از استقلال و جدایی به میان نیامد ولی این نکته را نمی‌توان نادیده

گرفت که به علت درگیری‌های شدید خاندان صفویه در شمال با ازبک‌ها و در غرب با حکومت عثمانی مجال چندانی به فرمانروایان صفوی نمی‌داد تا به جنوب ایران که آرامش نسبی داشت بپردازند. به همین دلیل حکمرانان صفوی به همان اطاعت معمولی حکام محلی خوزستان از حکومت مرکزی اکتفا می‌کردند و همین امر بر نویسندگان عراقی مستند شده و آن را نوعی استقلال داخلی قلمداد کرده‌اند که ما برای جلوگیری از انحراف از موضوع اصلی گفتار که روابط ایران با حکومت بعثی عراق است، از بیان مشروح‌تر آن حوادث خودداری می‌کنیم.

موضوع حکمرانی شیخ خزعل در خوزستان

آخرین قسمتی که در کتاب جنگ ایران و عراق نوشته نظریه‌پردازان عراقی، درباره خوزستان مطرح شده، موضوع حکمرانی شیخ خزعل و پدر او حاج جابر خان در خوزستان است، اما خوشبختانه خود نویسندگان عراقی به این امر اعتراف کرده‌اند و حتی از قول لویی ماسینیون، مستشرق فرانسوی گفته‌اند که حاج جابر به‌وسیله ناصرالدین شاه قاجار به امارت جنوب خوزستان برگزیده شده و لقب شیخ‌الشیوخی را پادشاه ایران به او داد و به شیخ خزعل نیز لقب سردار اقدس داده شد، بنابراین ما از گفتار بیشتر درباره نظریات نویسندگان عراقی می‌گذریم، اما لازم می‌دانیم نکات مختصری درباره چگونگی مسئله شیخ خزعل در خوزستان بیان کنیم تا خوانندگان در جریان کلی این امر قرار گیرند. در اواخر سلطنت صفویه در ایران، طبق معمول تمام سلسله‌های پادشاهی ایران، ضعف و سستی در اداره مملکت نمایان شد که سرانجام با ظهور نادرشاه افشار به این وضع خاتمه داده شد. بعد از نادر، کریم خان زند نیز توانست قدرت حکومت مرکزی ایران را در تمام قلمرو ایران گسترش دهد که از جمله آن منطقه جنوب غربی ایران بود که تا رودخانه دجله و شط العرب ادامه داشت و شهر بصره مرکز حکومت ایرانی این منطقه بود، اما بعد از فوت کریم خان زند، حاکم خوزستان و جنوب شرقی عراق و قسمت‌های غربی ایران، به علت اینکه کریم خان زند جانشینی برای خود معرفی نکرده بود، با هدف به دست گرفتن مقام جانشینی با تمام قوای خود محل حکمرانی‌اش را ترک کرد و به شیراز رفت. همزمان با مرگ کریم خان زند، آقا محمد

خان قاجار نیز برای به دست گرفتن حکومت ایران قیام کرد. این حوادث سبب آشفتگی داخلی ایران شد و خوزستان نیز که بدون حکمران برگزیده حکومت مرکزی باقیمانده بود طبعاً دچار این آشفتگی گردید و رؤسای قبایل در هر شهر و روستا قدرت را به دست گرفتند و به تاخت و تاز بر یکدیگر پرداختند، تا اینکه سرانجام حکومت قاجار بر تمام ایران مستولی شد و تعیین حدود مرز ایران و عثمانی به طور جدی مطرح شد که منجر به قرارداد ۱۸۲۳ به نام قرارداد «ارض روم اول» و ۱۸۴۷ به نام قرارداد «ارض روم دوم» شد که مطابق این دو قرارداد، از نظر معاهدات بین‌المللی نیز خوزستان جزو قلمرو ایران شناخته شد. در زمان ناصرالدین شاه قاجار برای تعیین حدود مرزی، بر اساس قرارداد ۱۸۴۷ اقدام شد، اما بار دیگر نماینده عثمانی به نام درویش پاشا تلاش کرد تا با نیرنگ و فریب قبایل بنی‌کعب را وادار کند که اعلام کنند رعیت سلطان عثمانی هستند تا بدین وسیله و به بهانه حمایت از خواست قبایل بنی‌کعب که ساکن قسمت‌های غربی خوزستان بودند، آن منطقه در تقسیم‌بندی جزو متصرفات عثمانی منظور شود، ولی از آنجا که این قبایل در طول قرون متمادی خود را ایرانی می‌دانستند زیر بار این نیرنگ نماینده عثمانی نرفتند. به طوری که در تاریخ پانصد ساله خوزستان، به نقل از نسخ‌التواریخ نوشته شده، با وجود اینکه مشیرالدوله نماینده ایران دوهزار تومان به مالیات کعبیان افزود و شش هزار تومان به شهر هویزه مالیات بست، باز همگی عشایر و قبایل عرب‌زبان آن منطقه با کمال میل و آزادی اراده تابعیت ایران را قبول کردند.

در دوران قاجاریه همان‌گونه که گفته شد قبایل عرب‌زبان خوزستان با همدیگر روابط چندان حسنه‌ای نداشتند و غالباً شیخ‌الشیوخی را هر کدام از آن خود می‌دانستند و این رقابت محلی طبعاً سبب ناآرامی کلی خوزستان می‌شد تا اینکه در سال ۱۲۶۶ هجری قمری و در زمان سلطنت ناصرالدین شاه قاجار و به دستور او قوای ایران به خوزستان اعزام شد و تا حدودی به خودسری شیوخ قبایل خاتمه داده شد؛ عموی ناصرالدین شاه نیز به حکومت لرستان و خوزستان منصوب گردید. در این لشکرکشی حکومت مرکزی به خوزستان، از جمله کسانی که دستگیر شدند و به تهران اعزام

زمینه‌سازی سیاسی حکومت بعث عراق برای آغاز جنگ / ۲۴۷

گردیدند، رئیس قبیله مجسن ساکن بندر خرمشهر (محمّره سابق) به نام حاج جابر بود که بعداً آزاد شد و اطاعت از دولت مرکزی را پذیرفته و به خوزستان مراجعه کرد و از طرف دولت ایران به حکومت خرمشهر و حوالی آن منصوب گردید.

به‌طوری که در کتاب تاریخ پانصد ساله خوزستان (ص ۲۲۸) بیان شده علت واگذاری این مقام آن بوده که در سال ۱۲۶۷ هـ ق حاکم عثمانی بصره به متصرفات ایران در شرق شط‌العرب دست‌اندازی کرد و حاج جابر با کمک افراد قبیله خود نیروی عثمانی را عقب راند و وفاداری خود را به حراست از مرز و بوم ایران به نحو مطلوبی نشان داد و به پاس این خدمت بزرگ، حکومت قاجار او را تحت حمایت دولت مرکزی قرار داد و حاج جابر خان نیز در کمال صمیمیت و وفاداری به حکومت ایران در منطقه خرمشهر فعالیت کرد، تا اینکه دولت استعمارگر انگلستان برای تحمیل اراده خود به دولت ایران در جریان مسئله افغانستان به خوزستان لشکر کشید و از بندر خرمشهر وارد خوزستان شد. این واقعه در سال ۱۲۷۳ هجری اتفاق افتاد. خلاصه ماجرا این بود که در زمان ناصرالدین شاه قاجار قبایل افغانستان علیه دولت مرکزی ایران قیام کردند و در این اقدام دست دولت انگلستان در کار بود. ارتش ایران برای سرکوبی قبایل افغان به آن منطقه اعزام شد و شهر هرات را از اشغال افغان‌ها خارج کرد و دولت انگلستان که نقشه‌های سیاسی خاصی را در ایران دنبال می‌کرد، این موفقیت ایران را مطابق مصالح خود ندید، ولی نخواست به طور مستقیم در افغانستان در مقابل ایران قرار گیرد، بنابراین از خلیج فارس نیروهای نظامی خود را وارد ایران کرد و بوشهر را تصرف نمود و حوادثی در آن منطقه پیش آمد که از محدوده بحث ما خارج است، اما ستون دیگری از ناوگان ارتش انگلستان وارد شط‌العرب شد و از طریق بندر خرمشهر در ساحل ایران پیاده شد و نیروهای ایران را شکست داد و تا شهر اهواز پیشروی کرد. (جریان این جنگ در کتاب چند تاریخچه، به قلم احمد کسروی در بخش جنگ ایران و انگلیس در محمّره به تفصیل بیان شده که علاقه‌مندان می‌توانند برای آگاهی بیشتر به آن کتاب مراجعه کنند). نتیجه سیاسی و نظامی این جنگ بین ایران و انگلیس آن شد که ایران از افغانستان دست کشید. انگلیسی‌ها نیز خوزستان را تخلیه کردند.

آنچه مربوط به موضوع بحث ما در این واقعه تاریخی است، موفقیت حاج جابر خان پدر شیخ خزعل در این جنگ است. این شخص در این جنگ نهایت همکاری با ارتش ایران را کرد و فداکاری‌های ارزنده‌ای نمود، اما نسبت قدرت رزمی ایران به ارتش امپراتوری بریتانیای کبیر به قدری نامتعادل بود که نمی‌توان انتظاری غیر از آنچه پیش آمد از این واقعه داشت. بعد از خاتمه این جنگ، حاج جابر خان از طرف حکمران لرستان و خوزستان که خانلر میرزای قاجار بود، به ریاست عشیره باوی منسوب شد و به او مقام میرپنجی - سرتیپی - داده شد و در سال ۱۲۸۴ از طرف ناصرالدین شاه به مقام سرتیپ اول ارتقاء یافت.

بعد از جنگ ایران و انگلیس در خوزستان، دولت مرکزی پادگان‌های نظامی قوی‌تری نسبت به زمان قبل در هویزه و شادگان و اهواز و سایر شهرهای خوزستان برقرار کرد و آرامش نسبی در خوزستان برقرار شد، ولی بعد از مدتی عشایر بختیاری که ساکن ارتفاعات شمال شرقی خوزستان و جنوب استان اصفهان بودند، وارد خوزستان شدند همزمان و ناآرامی‌هایی در آن استان ایجاد شد که باز دولت مرکزی دخالت کرد و به این ناآرامی‌ها خاتمه داد، اما در همین دوران قسمت‌های جنوب غربی خوزستان تحت حکومت محلی حاج جابر خان بود و از نابسامانی‌ها در امان بود. حاج جابر خان حدود سی سال در خرمشهر و حوالی آن حکمرانی کرد. در این زمان نفوذ انگلستان در ایران رو به گسترش بود و از جمله این اعمال نفوذ، برقراری ارتباط با حاج جابر خان، شیخ محمره بود و با وجود اینکه او عموماً مردی ایران‌دوست بود باید توجه داشت به هر حال هیچ کس از بزرگتر شدن و به قدرت رسیدن گریزان نیست. میزان مقاومت هر کسی بستگی به ایمان و اعتقاد شخص و قدرت و نفوذ عوامل وسوسه‌کننده دارد، بنابراین حاج جابر خان نیز مورد وسوسه انگلیسی‌ها قرار گرفت و روابطی با آنها برقرار کرد، به نحوی که هر زمان کشتی‌های انگلیسی از مقابل قصر او که در خرمشهر کنار اروندرود ساخته شده بود، عبور می‌کردند به عنوان احترام به او چند تیر توپ تیراندازی می‌کردند و این رسم تا پایان کار شیخ خزعل نیز ادامه داشت.

بعد از مرگ حاج جابر خان، پسرش خزعل جانشین پدر شد که از طرف ناصرالدین شاه لقب خان و نصرت‌الملک به او داده شد، ولی بعد از چندی خزعل برادرش را کشت و خود ریاست قبیله مجسن را به دست گرفت. این امر همزمان با سلطنت مظفرالدین شاه بود که تمام القاب پدر و برادر خزعل را به او داد. تا زمان خزعل قلمرو قبیله مجسن همان حوالی خرمشهر و شادگان بود، ولی خزعل با هدایایی که برای درباریان می‌فرستاد، موفق شد منطقه قدرت خود را تا اهواز گسترش دهد. وی همچنین با ازدواج با یکی از دختران خانواده قاجار توانست در دربار ایران صاحب نفوذ بیشتری شود. خزعل تا سال ۱۳۲۴ هجری قمری که سال قیام مشروطیت و به ثمر رسیدن آن در ایران بود، قلمرو حکمرانی خود را در تمام غرب و قسمتی از شرق رودخانه کارون گسترش داد. نابسامانی‌های دوران قیام مشروطیت سبب شد که شیخ خزعل نفوذ خود را در تمام خوزستان توسعه دهد و مالیات تمام قبایل و عشایر را دریافت کند. این زمانی بود که در خوزستان نفت پیدا شده بود و عمال انگلستان به حمایت از شرکت نفت دارسی در تمام مناطقی که احتمال وجود نفت در آن بود اعمال نفوذ می‌کردند و حکمرانان محلی را به سمت خود جلب می‌نمودند. در عین حال سیاست کلی انگلستان این بود که بدون سر و صدا و آشوب کارها انجام شود، بنابراین حتی‌المقدور از بروز آشوب جلوگیری می‌نمودند و در آن موقع شیخ خزعل مناسب‌ترین فرد برای مقاصد انگلستان بود. این موقعیت فرصت مناسبی به شیخ خزعل داد تا مانند حکام دست‌نشانده دیگر جنوب و غرب خلیج فارس با انگلستان روابط دوستی و همکاری برقرار کند و کم‌کم مانند شیخ مبارک در کویت و آل‌سعود در عربستان هوای حکمرانی خوزستان و جنوب شرقی عراق را در سر بیوراند.

پیدایش نفت در خوزستان و دامنه فعالیت برای گسترش حفاری و اکتشاف آن به جنگ جهانی اول کشیده شد و خلیج فارس نیز به یکی از میدان‌های جنگ جهانی مبدل گردید. ارتش انگلستان از طریق شط‌العرب وارد عراق شد و به متصرفات عثمانی حمله کرد. با توجه به اینکه در آن موقع شط‌العرب در کنترل عوامل شیخ خزعل بود او به ارتش انگلستان کمک کرد تا بدون برخورد به هیچ مشکلی از شط‌العرب بگذرد و وارد

بصره شود و پیشروی را به سمت عماره و کوت‌العماره و بغداد ادامه دهد. این همکاری آشکار شیخ خزعل با انگلستان سبب شد که دولت انگلستان نیز حمایت خود را از او آشکارتر کند. قبلاً هم از طرف کمپانی هند شرقی به خزعل لقب KCIE داده شده بود (یعنی لقب سردار دلاور امپراتوری هند)، ولی بعد از آغاز جنگ و حمایت علنی او از ارتش انگلستان در حمله به متصرفات عثمانی در منطقه عراق، مسئله دیگری به وجود آمد که مهم‌تر از مسئله معمولی حکام محلی بود؛

همان‌گونه که بارها در تاریخ رخ داده است، اغلب قبایل عرب خوزستان اصولاً به ایرانی بودن خود پایبند بودند و نمی‌خواستند زیر بار حکومت هیچ حاکم دیگری بروند، در این دوران نیز همکاری جدی با خزعل نکردند و حتی گروهی از آنان به هواداری از علمای شیعه عراق علیه انگلستان با ارتش عثمانی همکاری نمودند. این امر سبب شد که در اوایل ورود ارتش انگلستان به خوزستان و جنوب شرقی عراق زد و خوردهایی بین نیروهای عثمانی و انگلستان در خوزستان درگیرد و در نتیجه خوزستان نیز به اشغال ارتش انگلستان درآمد، سرانجام سپاه عثمانی شکست خورد و عواقب جنگ جهانی اول پیش آمد که با پیروزی کامل متفقین و شکست آلمان و عثمانی مواجه شد و حکومت عثمانی تجزیه گردید و کشورهای عراق، عربستان سعودی و امیرنشین‌های جنوب خلیج فارس از این تجزیه به وجود آمدند. اما در ایران انگلیسی‌ها مایل به تجزیه نبودند، ضمن اینکه دولت ایران نیز در آن جنگ اعلان بی‌طرفی کرده بود، بنابراین نقشه‌های شیخ خزعل نقش بر آب شد. اما خزعل به سادگی دست از این هوی و هوس برنداشت. او حتی انتظار داشت از طرف انگلستان به پادشاهی عراق برگزیده شود، ولی چنین نشد و در نتیجه هوای امارت خوزستان به سر او زد و با حکام اعزامی از تهران ناسازگاری کرد تا اینکه دوره دیگری از تاریخ ایران آغاز شد و مردم ایران که در جریان نافرمانی‌های شیخ خزعل قرار گرفته بودند، به مجلس شورای ملی فشار آوردند که برای رفع غائله خزعل در خوزستان اقدام کند.

بعد از کودتای ۱۲۹۹ رضا خان سردار سپه و بعد از دگرگون شدن حکومت قاجار، ارتش ایران در سال ۱۳۰۳ در محور شیراز، بهبهان و اصفهان، بختیاری و خرم‌آباد

و دزفول به سمت خوزستان حرکت کرد. با ورود ارتش ایران به خوزستان، تمام قبایلی که خواهان قدرت حکومت مرکزی بودند از اطراف خزعل پراکنده شدند و حتی بعضی از آنان مانند قبیله بنی‌طرف که از عشایر دلاور ایران‌دوست خوزستان بودند، علیه او قیام کردند و حمیدیه را که مقر شیخ بود، غارت نمودند و خزعل به پوشالی بودن افکار خود پی برد. ارتش ایران فقط بعد از یک برخورد سبک وارد خوزستان شد و از طرف تمام اهالی به ویژه هم‌میهنان عرب ما مورد استقبال قرار گرفت و خزعل بدون مقاومت خود را تسلیم کرد و این غائله به پایان رسید. مسئله‌ای که باید خاطرنشان شود این است که اصولاً جریان حوادث شیخ خزعل به هیچ وجه به اعلام استقلال یا خودمختاری منتهی نشد و هرگز خوزستان به طور کامل از قلمرو حکومت ایران خارج نگردید، گرچه احتمالاً شیخ خزعل هم با توجه به بذل و بخشش‌های انگلستان از قطعه قطعه شدن حکومت عثمانی سهمی هم برای خود انتظار داشت، ولی هرگز چنین نشد و انگلستان نیز بنا به مصالح راهبردی خود، با وجود حمایتی که از جانب خزعل دیده بود و حتی وعده‌هایی هم به او داده بود، ولی به این وعده‌ها عمل نکرد، اما تلاش نمود که با میانجیگری بین خزعل و حکومت مرکزی ایران حتی‌المقدور موقعیت محلی خزعل را در منطقه خرمشهر حفظ کند. برای این منظور سرِ پرسی لورن، وزیر مختار انگلیس در ایران، به دستور وزارت خارجه انگلستان تلاش‌هایی کرد تا از لشکرکشی حکومت مرکزی ایران به خوزستان جلوگیری کند، ولی موفق نشد. سرانجام ارتش مرکزی ایران وارد خوزستان شد و اهواز و سایر شهرها به کنترل کامل ارتش درآمد. شیخ خزعل که به شط‌العرب پناهنده شده بود به اهواز آمد و بدون هرگونه قید و شرطی تسلیم گردید و پس از چندی خود و پسرانش دستگیر شدند و به تهران اعزام گردیدند. اما یک موضوع حائز اهمیت انحرافی در کتاب جنگ ایران و عراق که به‌وسیله نویسندگان عراقی تهیه شده به چشم می‌خورد و آن این است که در صفحه ۸۸ این کتاب خاتمه کار خزعل را کاملاً دگرگون جلوه‌گر می‌کند و چنین می‌نویسد که سردار سپه با شیخ خزعل متارکه جنگ کرد و در موافقت‌نامه‌ای که به امضای شیخ خزعل رسید، سه شرط اعلام شد که عبارت بودند از: ۱. کناره‌گیری خزعل به نفع پسرش از امارت عربستان (خوزستان) ۲. ایران

حق دخالت کامل در امور خوزستان را دارد ۳. تمام قراردادهایی که خزعل با کشورهای دیگر منعقد کرده، لغو می‌شود.

با توجه به اینکه بعد از به‌دست گرفتن کنترل کامل خوزستان به وسیله ارتش ایران و تعیین سرتیپ زاهدی به حکومت آن استان و حوادثی که در برکناری خزعل پیش آمد، دادن جنبه متارکه به این غائله به هیچ‌وجه صحیح به نظر نمی‌رسد و در کتاب تاریخ پانصد ساله خوزستان نیز در پایان کار خزعل به چنین موافقت‌نامه‌ای اشاره نشده است و اگر اعلامیه‌ای از طرف دولت ایران صادر کرده، یک امر کاملاً مستقل و بدون هیچ‌گونه توجه به وجود خزعل و اعقابش بوده است.

اما در ادامه بحث نویسنده عراقی مسئله را به تشکیل نیروهای مقاومت در خوزستان علیه دولت مرکزی ایران کشانده که عنوان این مسائل به طور واضح دخالت عراق در امور داخلی ایران و تلاش آن دولت برای تجزیه ایران را کاملاً ثابت می‌کند. این قسمت از بحث که از صفحه ۹۸ کتاب مورد نظر آغاز شد، به تشکیل گروه‌های تروریستی جبهه آزادی‌بخش خوزستان از بعد از جنگ جهانی دوم تا آغاز جنگ تحمیلی اشاره کرده و در قسمت دوم که مربوط به حوادث بعد از انقلاب است، علناً دخالت عراق را در امور داخلی ایران نشان داده است و ما به دلیل بی‌ارزش بودن آن مطالب از ذکر آنها خودداری می‌کنیم.

با توجه به مطالب یادشده ملاحظه می‌شود که اصولاً حکومت فاشیستی عراق طرح تجزیه خوزستان از ایران را داشته و تحت پوشش پشتیبانی از خلق عرب، در نظر داشته که در این استان ایران حکومت پوشالی تأسیس شود و بعد عراق آن را تحت سلطه خود درآورد و به آرزوهای دور و دراز خود که دستیابی به کرانه شمالی خلیج فارس و کنترل کامل خلیج فارس بود، جامه عمل بپوشاند و همان‌گونه که زمامداران عراق گفته بودند جنگ تحمیلی هدفی خیلی عمیق‌تر و وسیع‌تر از شط‌العرب و یا چند تپه و پاسگاه در زین‌القوس داشته است.

۵. صدور انقلاب اسلامی

مسئله‌ای را که عراق به‌عنوان یکی از مهم‌ترین علل تشدید اختلافات اعلام کرده، موضوع صدور انقلاب اسلامی ایران به کشورهای دیگر است و در توجیه این

زمینه‌سازی سیاسی حکومت بعث عراق برای آغاز جنگ / ۲۵۳

مطلب اظهار کرده که به دلیل این تهدید ایران، سعدون حمادی وزیر خارجه عراق در دوم آوریل ۱۹۸۰ - اردیبهشت‌ماه ۱۳۵۹ - نامه اعتراضیه‌ای در این باره برای دبیرکل سازمان ملل و همچنین برای فیدل کاسترو، رئیس ششمین کنفرانس کشورهای غیرمتعهد، ارسال داشته است، اما متن همین نامه وزیر خارجه عراق خود بهترین گواه نیت عراق است. در این نامه که در صفحه ۱۷۵ و ۱۷۶ کتاب اختلافات ایران و عراق ثبت شده، عراق دلیل شکایت خود را تصرف سرزمین‌های اعراب به وسیله ایران و عدم تخلیه سه جزیره تنگه هرمز اعلام کرده است. وزیر خارجه عراق شکایت کرده که ابوالحسن بنی‌صدر در تاریخ ۲۴ مارس ۱۹۸۰ - ۱۳ فروردین‌ماه ۱۳۵۹ - در مصاحبه با روزنامه النهار گفته است که ایران سه جزیره یادشده را تخلیه نخواهد کرد و درباره وابستگی کشورهای عربی جنوب خلیج فارس به قدرت‌های بزرگ نظریاتی ارائه کرده است. نویسنده کتاب در ادامه سخنانش گفته که وزیر خارجه ایران در مقابل اظهار نظر عراق درباره سه جزیره گفته که در قدیم، عدن و بغداد هم جزو امپراتوری ایران بوده و امام خمینی(ره) گفته است، اگر عراق سه جزیره را مطرح کند ما هم خود بغداد را مطرح می‌کنیم. واقعاً جواب این ادعا فقط این یک بیت سعدی است:

بیری مال مسلمان و چو مالت ببرند بانگ و فریاد برآری که مسلمانی نیست
حکومت عراق دولت ایران را تهدید کرده که سه جزیره را، که اصلاً ربطی به او ندارد، تخلیه کند و انتظار دارد که حکومت جمهوری اسلامی ایران بدون قید و شرط تسلیم این هوس ابلهانه حکومت عراق شود. کدام حکومتی در جهان می‌تواند چنین بی‌قید نسبت به حقوق خود باشد و به این سادگی در مقابل زورگویان تسلیم شود؟ حکومت عراق با مطرح کردن این‌گونه مسائل، حکومت ایران را مجبور به عکس‌العمل کرد و طبعاً به اصطلاح زبان فارسی جواب‌های، هوی است. حکومت ایران پاسخی قاطع و محکم به عراق داد و البته باید می‌داد، اما حکومت عراق به جای اینکه منطقی با مسائل برخورد کند، سبب تحریک بیشتر احساسات ملت انقلابی و رهبران انقلاب ایران شد و قطعاً همین را هم می‌خواست تا دست‌آویزی برای تحمیل جنگ و لشکرکشی به ایران به دست آورد، بنابراین درباره خواسته‌های به‌ناحق خود (که اساساً سه موضوع

بودند: مسئله جزایر، اختلافات ارضی و شط‌العرب و مسئله خوزستان) اصرار و پافشاری کرد و اختلافات را عمیق‌تر نمود و ایرانیان را از آن کشور اخراج کرد. این رفتارهای خصمانه، رهبران ایران را وادار به عکس‌العمل کرد و جنگ روانی بین ایران و عراق شدت گرفت و طبیعت جنگ روانی حملات تبلیغاتی طرفین به یکدیگر است اما جنگ روانی دلیلی بر تجاوز نیست، چنان که بلافاصله بعد از خاتمه جنگ جهانی دوم، یعنی از ۱۹۴۵، تا پایان جنگ سرد، این چنین جنگی بین دو قدرت بزرگ شرق و غرب وجود داشت ولی در این مدت جنگ روانی به جنگ نظامی تبدیل نشد. در مقابل، حکومت عراق حدود شش ماه بعد از پیروزی انقلاب ایران عملاً تهاجم نظامی خود را در مرزها آغاز کرد و به منطقه باویسی حمله نمود. عراق از همان آغاز پیروزی انقلاب ایران در خرمشهر گروه تروریستی علیه حکومت ایران تشکیل داد و به نام حمایت از خلق عرب خوزستان عملیات خرابکاری را طرح‌ریزی و هدایت کرد، آن وقت حکومت عراق انتظار داشت در مقابل این تجاوزات علنی و آشکار او حکومت ایران تسلیم شود یا این که ساکت بنشیند و دم برنیاورد و چون چنین امری ممکن نبود، اجباراً رهبران ایران در مقابل این اعمال خصمانه عراق فقط به صورت بیانی عکس‌العمل نشان دادند و روش مبارزه تبلیغاتی ایران متکی بر نصیحت و انذار، عمدتاً با تکیه بر احکام اسلام و انقلاب اسلامی بود.

حربه تبلیغاتی آثار بسیار مطلوبی در ملت عراق داشت، به طوری که حکومت عراق را به وحشت انداخت. بنابراین حکومت عراق این‌گونه مبارزه تبلیغاتی را صدور انقلاب اسلامی عنوان و ادعا کرد که حکومت ایران می‌خواهد به زور انقلابش را به خارج و از جمله عراق صادر کند. البته هر مرام و عقیده‌ای به خودی خود منتشر می‌شود و ما در بحث‌های گذشته مطالب مختصری در این باره بیان کرده‌ایم، به علاوه از ویژگی‌های طبیعی هر انقلاب، احساسات شدید پیروان فلسفه آن انقلاب نسبت به ایمان و اعتقادات خودشان می‌باشد که گاهی تحت تأثیر این احساسات، تندروی‌هایی نیز در گفتارها و حتی گاهی در کردارهای پیروان انقلاب دیده می‌شد و درباره صدور انقلاب اسلامی ایران در کشورهای اسلامی نیز همین شرایط طبیعی انقلاب وجود داشت، اما هیچ‌گونه

دلیلی بر لشکرکشی ایران و تحمیل انقلاب به سایر کشورها از جمله عراق نبوده و نمی‌توانست باشد مگر اینکه حکومت عراق آن قدر نسبت به استحکام و ثبات موقعیتش در داخل ملت عراق نامطمئن و بدبین باشد که این جنگ روانی و تبلیغاتی که خود بانی آن بوده را به صورت تهدید جدی علیه موجودیت خود تلقی کند که قطعاً همین طور هم بوده است. دلیل دیگری که عراق عنوان کرده (صفحه ۳۲ کتاب جنگ ایران و عراق) این است که رئیس ستاد ارتش ایران گفته که ارتش ایران آن قدر توانایی دارد که تمام عراق را اشغال کند و اطمینان دارد که ملت عراق از ارتش ایران استقبال خواهد کرد و همچنین از قول آیت‌الله محمد شیرازی گفته است که او در اردیبهشت‌ماه ۱۳۵۹ مطالبی علیه حکومت عراق بیان کرده و مردم عراق را به قیام علیه آن حکومت تهییج نموده است. ما در بخش اول فصل دوم، چگونگی تجاوزات عراق را بیان کردیم و در فصل سوم نیز تجاوزاتی را که حکومت عراق از آغاز بروز اختلافات تا آغاز جنگ تحمیلی در مرزهای ایران انجام داده، شرح داده‌ایم. حکومت عراق انتظار داشت که ایران در مقابل این همه تجاوزات علنی ساکت بنشیند و هیچ حرفی نزند. مگر اعلام نظر یک فرمانده نظامی درباره قدرت نیروهای نظامی دلیل بر حمله و تجاوز است یا اینکه شخصیتی مذهبی پیروان یک مذهب را با اعتقادات مذهبی آشناتر سازد، دلیل بر تجاوز می‌تواند باشد؟ اصولاً مگر برخورد افکار، دلیلی قطعی برای برخورد اعمال باید باشد؟ به هر حال دلایلی که حکومت عراق و گردانندگان اعتقادی آن حکومت درباره صدور انقلاب عنوان کرده‌اند، نوعاً به همان‌گونه است که شمه‌ای از آن بیان شد و ما نیازی به بحث بیشتر نمی‌بینیم.

بخش سوم

مخالفت استکبار جهانی با انقلاب اسلامی ایران

ویلیام سولیوان، آخرین سفیر آمریکا در ایران در زمان شاه، در مقدمه کتاب خود به نام «مأموریت در ایران» چنین نوشته است:

«انقلابی که در سال ۱۹۷۹ به سرنگونی شاه ایران انجامید، بی شک یکی از مهم‌ترین وقایع سیاسی نیمه دوم قرن بیستم به شمار می‌آید. نتایج این انقلاب در سطح جهانی هنوز به‌طور کامل روشن نیست، لیکن آثار آن در برهم زدن موازنه راهبرد منطقه حساس خاورمیانه بین آمریکا و شوروی کاملاً مشهود است. ماجرای اشغال سفارت آمریکا در تهران و به گروگان گرفتن دیپلمات‌های آمریکایی در ایران یکی از پیامدهای این انقلاب است که آثار آن به این زودی‌ها از بین نخواهد رفت.»

مقدمه کوتاهی که بیان شد، نشانگر اهمیت فوق‌العاده انقلاب ایران در مسائل جهانی است تا حدی که این انقلاب به‌عنوان یکی از مهم‌ترین وقایع سیاسی نیمه دوم قرن بیستم به شمار آمده است. بنابراین چنانچه این انقلاب مورد توجه اکثریت قریب به اتفاق دولت‌های جهان، اعم از کوچک و بزرگ، قرار گرفته به علت تأثیر قطعی و احتمالی این انقلاب در تمامی سیستم‌های اجتماعی جهان امروز می‌باشد و طبیعتاً هر دولتی به نسبت تأثیر انقلاب ایران در نظام سیاسی، اقتصادی و اجتماعی خود در مقابل آن عکس‌العمل نشان می‌دهد. در این بخش به اختصار و در حدود مقدمات، این عکس‌العمل دولت‌ها به‌ویژه دولت‌های بزرگ را که منافع و یا زیان‌های بیشتری از انقلاب ایران نصیب آنها شد، بیان می‌شود.

در شروع حرکت انقلابی ایران که از اواخر سال ۱۳۵۶ آغاز شد و از هفدهم شهریور ۱۳۵۷ شتاب بیشتری یافت، ماهیت انقلاب ایران برای اکثر سیاستمداران ایران و جهان چندان روشن نبود و با توجه به اینکه همه انقلاب‌های قرن بیستم میلادی به نوعی ماهیت سوسیالیستی داشت، در آغاز حرکت انقلاب ایران نیز تحلیلگران سیاسی آن را نوعی حرکت سوسیالیستی تصور می‌کردند، به‌ویژه اینکه در داخل گروه‌های انقلابی ایران، چپ‌گرایان نیز حضور داشتند و فعالیت‌هایی نیز می‌کردند. اما به مرور که ماهیت اسلامی انقلاب ایران روشن‌تر شد، دنیا در مقابل یک پدیده کاملاً بدیع قرار گرفت که نظیر آن بعد از پیغمبر اسلام(ص)، یعنی در ۱۴۰۰ سال گذشته مشاهده نشده بود. البته حرکت‌های تند مذهبی در قرون وسطی به وسیله کلیسای مسیحیت انجام گرفته و کلیسا توانسته بود قدرت سیاسی را در بعضی از کشورهای اروپایی تا حدودی تحت نظارت و کنترل خود درآورد، ولی این امر بدون یک حرکت انقلابی کلیسا و فقط به صورت نفوذ تدریجی در حکومت‌ها انجام گرفته و در شکل ظاهری حکومت‌ها هیچ‌گونه تغییری داده نشده بود.

در بعضی کشورهای اسلامی از جمله ایران نیز حرکت‌هایی برای به‌دست گرفتن کنترل قدرت سیاسی یا دخالت مستقیم دیانت در سیاست انجام گرفته بود، ولی یا مانند انقلاب مشروطیت ایران در نتیجه نهایی، جنبه‌های مذهبی حرکت‌ها به کنار گذاشته شده بود و یا اینکه اصولاً حرکت‌ها محدود به نقطه کوچکی بوده و بُعد وسیع کشوری و جهانی پیدا نکرده بود، مانند حرکت مذهبی مشعشعیان در خوزستان، که در فصل گذشته به آن اشاره شد، و یا حرکت وهابی‌ها در عربستان و المهدی در سودان که نتوانستند در ابعاد وسیع‌تر گسترش یابند، ضمن اینکه اساساً ویژگی‌های آن دوران‌ها با ویژگی‌های قرن بیستم اختلافات فاحشی داشت و به‌دلیل محدودیت سامانه ارتباطات در آن زمان‌ها آثار حرکت‌های انقلابی تحت هر عنوانی در خارج از محدوده مخصوص به خود انعکاس منطقه‌ای و جهانی چندانی نداشت، بنابراین بعد از پایان دوران قرون وسطایی و انقلاب ادبی و سرانجام بعد از انقلاب کبیر فرانسه، مسائل مذهبی در تمام کشورهای جهان به‌کلی در حاشیه قرار گرفت و بعد از آغاز حرکت سوسیالیستی بر

اساس عقاید مارکس و انگلس، که از اواخر قرن نوزدهم میلادی آغاز شد، اکثریت قریب به اتفاق حرکت‌های اجتماعی در کشورهای مختلف جهان به نوعی متأثر از نظام سوسیالیستی بودند که در آنها اقتصاد عامل اصلی حرکت بود. نظر به اینکه جنبه‌های اعتقادی مارکسیسم بر اساس نفی مذهب و اشاعه افکار ماتریالیستی است، طبیعتاً در این حرکت‌ها نه تنها مذهب نقشی نمی‌توانست داشته باشد، بلکه فعالیت‌ها در جهت تضعیف مذهب بود. بنابراین در چنین شرایطی پیدایش یک حرکت انقلابی مذهبی کاملاً برای مردم جهان تازگی داشت و حتی می‌توان گفت تعجب‌آور بود و چه بسا اغلب روشنفکران و سیاستمداران و حتی عامه مردم دیگر کشورها تصور می‌کردند که حرکت انقلابی مردم ایران نیز از همان نوع انقلاب‌های نظام‌مند دنیای عصر جدید است که علیه حکومت سلطنتی ایران قیام کرده و در صورت پیروزی انقلاب و سرنگونی رژیم سلطنتی، نوعی حکومت جمهوری که گرایش‌های سوسیالیستی به مفهوم اروپای غربی آن یا سوسیالیستی کامل از نوع اروپای شرقی در ایران برقرار خواهد شد؛ البته احتمال نوع دوم به علت فعالیت چشمگیر گروه‌های چپ‌گرا را قوی‌تر می‌دانستند، اما به مرور که ماهیت مذهبی انقلاب ایران قوی‌تر و نمایان‌تر شد و گروه‌های مذهبی تحت رهبری روحانیون به طور فعال و در اجتماعات ده‌ها و صدها هزار نفری وارد صحنه شدند، دنیا در مقابل یک پدیده کاملاً جدید قرار گرفت. از اواسط سال ۱۳۵۷ که امام خمینی (ره) با اخراج از عراق به صورت رهبر کاملاً شناخته‌شده و بلامنازع انقلاب ایران برای جهانیان مشخص شد، کم‌کم تصورات سیاستمداران و سیاست‌بازان داخلی و خارجی نوعی حالت صبر و انتظار برای مشخص شدن نتیجه نهایی حرکت انقلابی ایران پیش آمد. فقط یک نکته برای اکثریت قریب به اتفاق سیاستمداران روشن شد که رژیم سلطنتی در ایران به کلی متزلزل شده و در شرف سقوط می‌باشد، گرچه بعضی دولت‌ها مانند آمریکا تا آخرین لحظات زندگی شاه از او کم و بیش حمایت می‌کردند، اما آنها هم می‌دانستند که این کشتی چنان شکسته و آب داخل آن را فرا گرفته که نجات آن نه امکان‌پذیر است و نه به صرفه و صلاح می‌باشد که برای نجات آن تلاش کنند، بنابراین تنها کاری که می‌توانستند بکنند، صبر و انتظار بود.

سرانجام حرکت انقلابی مردم ایران به هدف نهایی رسید و انقلاب پیروز شد و به فرمان رهبر کبیر انقلاب اسلامی ایران، نخست وزیر دولت موقت تعیین و هیئت دولت تشکیل شد که اکثر اعضای آن از سیاستمداران میانه‌رو و به اصطلاح قدیمی و کهنه‌کار بودند، بنابراین بعد از پیروزی انقلاب و تشکیل دولت موقت هنوز ماهیت واقعی انقلاب ایران برای اکثر روشنفکران و دولت‌ها روشن نبود و این امر سبب تعبیر و تفسیرهایی می‌شد که مصطلح جهان امروز است که می‌گویند آیا انقلاب شرقی است یا غربی؟ اما وقتی که رهبر کبیر انقلاب ایران اعلام کردند نه شرقی و نه غربی فقط جمهوری اسلامی، ابرقدرت‌های شرق و غرب تکانی خوردند، زیرا این نظریه بدیع و جدید به کلی برای دنیای امروز ناشناخته بود؛ نظر به اینکه هر تکانی و حرکتی به دلیل یک حادثه‌ای و یا برای انجام عکس‌العملی در مقابل عملی است. تکان ابرقدرت‌ها و قدرت‌های بزرگ به علت عامل محرکه اعلام سیاست نه شرقی و نه غربی رهبر انقلاب اسلامی ایران نیز سبب ایجاد عکس‌العمل‌هایی شد که غالباً برای دفع و خنثی کردن انقلاب اسلامی ایران بود، بنابراین سبب مخالفت‌های نهانی و آشکارا با حکومت انقلابی ایران شد و مشکلات را برای ایران به وجود آورد که جنگ تحمیلی عراق علیه ایران، بارزترین این مشکلات بود. ما در این بخش به‌طور مختصر و در حد توان به مشکلاتی که ابرقدرت‌ها و قدرت‌های بزرگ و حکومت‌های مرتجع به منظور مقابله با انقلاب اسلامی برای ایران ایجاد کردند، اشاره می‌کنیم.

بعد از پیروزی انقلاب اسلامی در ۲۲ بهمن‌ماه ۱۳۵۷ و اعلام خط مشی کلی حکومت جدید ایران مبنی بر اعمال سیاست نه شرقی و نه غربی، اولین اقدامی که دولت جدید ایران در سطح سیاست جهانی انجام داد، خروج از پیمان سنتو بود که در ششم فروردین‌ماه ۱۳۵۸ رسماً اعلام شد.^۱ عمل دولت جدید ایران طبعاً علیه بلوک غرب و در نتیجه به نفع بلوک شرق بود، بنابراین سبب حسن استقبال شرق و نگرانی غرب شد، به‌ویژه این‌که عملاً نیز پایگاه‌های اطلاعاتی غرب که در شمال ایران برای کسب اطلاعات از وضعیت کشور شوروی برقرار شده بود، برچیده شد و سامانه دفاعی پیمان ناتو از یک

^۱. کیهان ۷ فروردین ۱۳۵۸

امتیاز بسیار مهم محروم گردید و حداقل مشکلاتی که این امر برای پیمان ناتو ایجاد کرد این بود که باید برای جایگزینی سامانه اطلاعاتی مستقر در ایران طرح‌های جدیدی تهیه می‌کردند و اقدامات تازه‌ای به‌عمل می‌آوردند، گرچه قطعاً بر اساس اصول کلی کسب اطلاعات که باید چندجانبه و متقاطع باشد، پایگاه‌های اطلاعاتی دیگری در خاورمیانه از جمله در ترکیه داشتند که تا حدودی می‌توانست فضای خالی‌شده در جبهه ایران را بپوشاند، ولی به هر حال حلقه‌ای از زنجیر اطلاعاتی و همچنین زنجیر دفاعی غرب پاره شده بود و این زنجیر نیاز به مرمت پیدا کرده بود. این ترمیم با استقرار ناوگان آمریکا در دریای عمان و به‌دست آوردن پایگاه‌هایی در کشورهای جنوب خلیج فارس انجام گرفت، ولی به هر حال مشکلاتی برای غرب ایجاد کرد.

متعاقب خروج ایران از پیمان سنتو، دولت جدید ایران نسبت به قدرت ارتش زمان شاه احساس بی‌نیازی کرد (در این باره در بخش بعدی بررسی خواهیم کرد) و شخصیت‌های سیاسی اوایل پیروزی انقلاب اعلام کردند که ارتش ایران تقلیل پیدا می‌کند و حتی قسمتی از سلاح و تجهیزات نظامی خریداری‌شده از غرب یا فروخته می‌شود یا به فروشندگان بازپس داده می‌شود. با توجه به اینکه معاملات تسلیحاتی در دنیای امروز یکی از پرسودترین معاملات برای سازندگان تسلیحات است و رقم بسیار بالایی را در مبادلات اقتصادی تشکیل می‌دهد، بنابراین اعلام تقلیل معاملات تسلیحاتی ایران عامل دیگری برای بدبینی غرب نسبت به حکومت جدید ایران شد و از همان موقع غرب برای غیرمنطقی جلوه دادن این تصمیم ایران، حکومت عراق را وادار کرد، تحریکاتی نظامی در مرز با ایران انجام دهد تا ایران متوجه شود که نمی‌تواند از قید و بند معاملات تسلیحاتی خارج شود، بنابراین می‌بینیم که پای حکومت عراق از اواسط خردادماه ۱۳۵۸ برای اعمال نظر ابرقدرت‌ها و فروشندگان اسلحه و تجهیزات به ایران، به میان آمد و اعمال فشار دولت‌های مخالف ایران با عاملیت عراق چهار ماه بعد از پیروزی انقلاب آشکار شد.

جبهه‌گیری دولت‌ها به ویژه دولت‌هایی که به نوعی ارتباط و منافی در رابطه با انقلاب اسلامی ایران داشتند، کم‌کم مشخص می‌شد. دولت‌های بلوک شرق با وجود

مشخص شدن ماهیت اسلامی انقلاب ایران، جبهه بی طرفانه‌ای در مقابل انقلاب اسلامی ایران نشان دادند. دولت‌های بلوک غرب که منافع زیادی را از دست داده بودند در جبهه مخالف قرار گرفتند، دولت‌های اسلامی به استثنای سوریه، لیبی، الجزایر و یمن جنوبی دچار وحشت و نگرانی شدند و در نتیجه صف‌بندی دولت‌ها در مقابل حکومت جمهوری اسلامی ایران تا حدودی مشخص شد. هفته‌نامه لبنانی الامل در اواخر خرداد اظهار نظر کرد که به‌طور کلی رفتار اغلب حکومت‌های عربی نسبت به انقلاب اسلامی ایران کینه‌توزانه است و این نظریه عملاً بعد از جنگ تحمیلی به ثبوت رسید، گرچه بعضی از این حکومت‌ها، ظاهر اسلامی را حفظ می‌کردند و نسبت به انقلاب اسلامی حالت طرفدارانه نشان می‌دادند. به‌عنوان مثال امیر کویت در هنگام تسلیم استوارنامه سفیر ایران در ۲۸ خردادماه گفت: «روابط ایران و کویت برادرانه است» و سفیر کویت در تهران نیز در دوم تیرماه همین نظریه را تکرار کرد، اما واقعیت غیر از این بود و حوادث بعدی آن را نشان داد. اما از همان آغاز حرکت انقلابی ایران، دولت آمریکا خواسته یا ناخواسته در رأس مخالفان انقلاب اسلامی قرار گرفت و علت آن حمایت علنی و جدی آمریکا از شاه ایران از آغاز تا پیروزی حرکت انقلاب اسلامی ایران بود. البته حکومت آمریکا بر اساس طرح‌های راهبرد جهانی خود عمل می‌کرد و یکی از این طرح‌ها مخالفت قطعی با کشورهای اسلامی در مقابل اسرائیل بود و انقلاب اسلامی ایران، خطر جدی برای این طرح ضداسلامی آمریکا بود. بنابراین جبهه‌گیری مخالف آمریکا در برابر انقلاب اسلامی ایران یک امر طبیعی بود، اما در اوایل پیروزی انقلاب دولت آمریکا تلاش می‌کرد که جبهه ایران را به کلی خالی نکند و حتی‌المقدور در این جبهه حضور داشته باشد تا این میدان برای رقیب اصلی آمریکا، که دولت شوروی است، بلامنازع نماند. تا هنگامی که دولت موقت مهندس بازرگان بر سر کار بود و جریان اشغال سفارت آمریکا در تهران پیش نیامده بود، حکومت آمریکا امیدوار به ادامه حضور در صحنه ایران بود، اما بعد از آن امید آمریکا کاملاً به یأس تبدیل شد و مسائلی از قبیل گروگان‌گیری اعضای سفارت به‌دست دانشجویان انقلابی پیرو خط امام و تحریم اقتصادی ایران از طرف آمریکا و تأثیر روابط بین ایران و آمریکا در کشورهای دیگر پیش آمد که روند آن

در ادامه بحث بیان می‌شود و با دنبال کردن مسیر، حوادث را به همان ترتیبی که پیش آمدند ادامه می‌دهیم.

در مطالب فوق یادآوری شد که دولت عراق از خردادماه ۱۳۵۸ به‌طور علنی در جبهه مخالف ایران قرار گرفت و شواهد نشان می‌دهند که این عمل عراق به نمایندگی از طرف کل کشورهای جبهه مخالف ایران بود و به مرور که زمان پیش می‌رفت، واقعیت این امر نمایان‌تر می‌شد. در اواسط تیرماه ۱۳۵۸ نخست وزیر کشور فرانسه از عراق بازدید کرد و با رئیس‌جمهور عراق، که حسن‌البکر بود، و همچنین معاون او صدام حسین ملاقات و مذاکره نمود.^۱ اساس این مذاکرات بر محور فروش وسایل و تجهیزات نظامی فرانسه به عراق بود. گرچه در آن موقع، که پانزده ماه قبل از آغاز جنگ تحمیلی بود، امکان برآورد نتیجه این مذاکرات در رابطه با ایران وجود نداشت، ولی در جریان جنگ تحمیلی آثار آن کاملاً نمایان شد و فرانسه به صورت دومین کشور تأمین‌کننده نیازهای جنگی عراق درآمد. البته در اوایل جنگ اولین کشور، شوروی بود. بنابراین موضع کشور فرانسه نیز از اوایل پیروزی انقلاب اسلامی ایران در رابطه با ایران مشخص شد و در حالی که دولت فرانسه کمک‌های نظامی و غیرنظامی را از همان زمان به عراق آغاز کرده بود، نسبت به ایران در جبهه مخالف قرار گرفت و حتی طلب برحق یک میلیارد دلاری ایران را که در زمان شاه به‌عنوان وام گرفته بود، پس نداد. فرانسه‌ای که خود را پرچمدار حقوق بشر می‌داند، چنین رفتاری را در سخت‌ترین شرایط اقتصادی ایران با کشور ما کرد. علاوه بر مسئله اقتصادی و نظامی از نظر سیاسی نیز فرانسه کاملاً در جبهه مخالف ایران قرار گرفت و از همان آغاز انقلاب، فرانسه مرکز تجمع فراریان ایران به‌ویژه شخصیت‌های سیاسی شد. شاهپور بختیار، آخرین نخست‌وزیر دوران شاه، ارتشبد اوپسی و افرادی از خانواده سلطنتی ایران به فرانسه پناهنده شدند. البته خود مسئله پناهندگی از نظر روابط بین‌المللی چندان مسئله حساسی نیست، زیرا در تمام کشورهای جهان و در تمام طول تاریخ در مواقع بروز بحران سیاسی در یک کشور، عده‌ای از افراد کشور به کشورهای دیگر پناهنده می‌شوند و کشور میزبان نیز بر اساس

^۱. کیهان ۱۷ تیرماه ۱۳۵۸

خط مشی سیاسی خود از پناهندگان نگهداری می‌کند، بنابراین مسئله پذیرش پناهندگان ایرانی از طرف دولت فرانسه و کشورهای دیگر یک مسئله معمولی در تمام دنیا بوده و هست. اما نکته مهم، فعالیت این پناهندگان فراری علیه حکومت کشور خودشان و تسهیلاتی که کشور میزبان برای این فعالیت در اختیار پناهندگان گذاشته، می‌باشد. پناهندگان ایرانی مقیم فرانسه، با بهره‌گیری از امکانات این کشور علیه حکومت ایران تبلیغات سوء می‌کردند و اقدامات براندازی را هدایت می‌نمودند، بنابراین مسئله پناهنده شدن ایرانیان به فرانسه از جنبه عادی سیاسی پناهندگی فراتر رفت و یک پایگاه براندازی علیه ایران در آن کشور سازمان داده شد که شخصیت‌های مهم سیاسی دوران سلطنتی ایران در آن شرکت داشتند و حکومت فرانسه علناً از آنان حمایت می‌کرد. مهم‌ترین دلیل حکومت فرانسه این بود که در زمان حرکت انقلابی مردم ایران که امام خمینی(ره) از عراق به فرانسه هجرت نمودند، حکومت فرانسه همین رفتار را با امام خمینی(ره) و همراهان ایشان کردند، در حالی که حکومت فرانسه با سابقه تاریخی طولانی سیاسی آن کشور بهتر از هر حکومتی می‌داند که گروهی می‌توانند ادعای انقلابی بکنند که پایگاه مردمی در بین کشورشان داشته باشند وگرنه هر گروه آشوب‌طلب و خودخواه با جمع شدن چند نفر به دور هم نمی‌توانند خود را نماینده اکثریت مردم کشوری بدانند و هرگونه اقدامات براندازی را به نام توده‌های محروم اعمال کند، در حالی که اصولاً آن توده‌هایی که دست‌آویز چنان گروه‌هایی هستند اصولاً وجود خارجی ندارند. به‌عنوان مثال گروه وابسته به دکتر علی امینی، سیاستمدار کهنه‌کار و پیر زمان شاه، را در نظر بگیریم. من (نویسنده) از زمان غائله دمکرات‌های آذربایجان در حد یک فرد معمولی ایرانی در جریان سیاسی کشور ایران بودم و در حوادث ملی شدن صنعت نفت و دوران حکومت دکتر محمد مصدق و کودتای ۲۸ مردادماه ۱۳۳۲ و حوادث بعد از آن حداقل یکی از علاقه‌مندان به مسائل سیاسی میهنم بودم، بنابراین در جریان مسائل سیاسی که در حد معمول در جامعه منتشر می‌شد، قرار می‌گرفتم. دوران نخست‌وزیری دکتر امینی را تا حدودی به یاد دارم و به خاطر هست که همان موقع هم دکتر امینی و هم‌پالکی‌های ایشان هیچ پایگاه مردمی در بین مردم نداشتند، حتی

در بین سلطنت‌طلبان هم اسم ایشان و امثال ایشان به عنوان یک شخصیت فوق‌العاده محسوب نمی‌شد. این گونه اشخاص فقط مهره‌هایی در دست شاه بودند که شاه در هر فرصت مناسب در بازی سیاسی آنها را به بازی می‌گرفت و حال که آن سبب بشکست و آن پیمان ریخت، دیگر آن بازیگر صحنه وجود ندارد و تاریخ مصرف این مهره‌ها نیز گذشته است؛ ولی مطرح کردن آنان در بازی شطرنج سیاسی ایران به‌وسیله حکومت فرانسه که قطعاً به این مسائل آگاهی کامل داشت، توهماتی به‌وجود می‌آورد که در رأس آن ایجاد مشکلاتی برای حکومت نوپای ایران بود و عملاً هم صحت این توهمات به ثبوت رسید و حکومت متجاوز عراق با هواپیماهای سوپراتاندارد و موشک‌های اگزوست و هواپیماهای میراژ فرانسوی بزرگترین صدمات اقتصادی را بر ما وارد کرد که در بیان روند جنگ در موقع مناسب تشریح خواهد شد. در ادامه همکاری نظامی فرانسه با عراق در بیستم تیرماه، خبرگزاری‌ها نتیجه مذاکرات نخست وزیر فرانسه با مقامات عراقی را رسماً اعلام کردند و گفته شد در ملاقات ریمون بار با مقامات عراقی در بغداد، امکان همکاری نظامی بین دو کشور فراهم گردید و به دولت عراق امکان داده شد از کشور فرانسه وسایل و تجهیزات نظامی خریداری کند. این همکاری به دولت عراق این امکان را می‌داد تا منابع خرید تجهیزات نظامی را متنوع کند. بنابراین عمده خرید وسایل و تجهیزات عراق از فرانسه شامل وسایل مورد استفاده نیروهای زمینی و دریایی و هوایی بود.

نکته مورد توجه این است که قبل از پیروزی انقلاب اسلامی ایران، وسایل و تجهیزات نظامی ارتش عراق عموماً ساخت شوروی بودند و بر اساس قرارداد مودت طولی‌المدت که بین شوروی و عراق منعقد شده بود، دولت شوروی تقریباً همه وسایل و تجهیزات نظامی ارتش عراق را تأمین می‌کرد؛ اما از زمان انقلاب اسلامی ایران در روابط عراق با بلوک شرق و غرب تحولاتی مشاهده شد و عراق به غرب متمایل گردید که روند این تمایل به اختصار قبلاً بیان شده است.

یکی از آثار مشهود تمایل عراق به غرب همین موضوع برقراری روابط تجاری تسلیحاتی با فرانسه بود که آثار آن در جنگ تحمیلی فوق‌العاده بارز و مشهود بود و

عملاً ثابت شد که استکبار جهانی از همان آغاز پیروزی انقلاب اسلامی ایران چه نقشه‌های شومی برای شکست انقلاب ایران طرح‌ریزی می‌کردند و حتی به مرحله اجرا هم گذاشتند. انگیزه اصلی این توطئه‌ها از نظر کشورهای بلوک غرب، مسئله امنیت خلیج فارس بود؛ زیرا در اوایل پیروزی انقلاب، دولت‌های غربی نسبت به امکان استقرار یک حکومت غیرکمونیست در ایران خیلی بدبین بودند و با برداشت‌هایی که از حرکت انقلابی مردم ایران می‌کردند و عوامل و حوادث را تجزیه و تحلیل می‌نمودند، به این نتیجه می‌رسیدند که در کشور ایران بعد از سقوط رژیم سلطنتی هیچ رژیم دیگری غیر از سوسیالیستی وابسته به شوروی نمی‌تواند پایدار بماند. آنها می‌دانستند ملی‌گرایان در مقابل چپ‌گرایان قدرت قابل‌ملاحظه‌ای ندارند و در صورت به‌دست گرفتن قدرت، چند صباحی بیش قدرت مقاومت نخواهند داشت. بهترین دلیل آنان وضعیت سیاسی افغانستان بعد از سقوط رژیم سلطنتی بود که به دست ملی‌گرایان به رهبری محمد داوودخان که خود پسرعموی محمد ظاهر شاه بود، انجام گرفت. این حادثه در ۱۹۷۲ اتفاق افتاد، ولی شش سال بعد، یعنی در ۱۹۷۸ داوودخان نیز به دست چپ‌گرایان سرنگون شد و حکومت کمونیستی در کشور افغانستان برقرار گردید. تصور دولت‌های غربی از انقلاب ایران نیز چنین بود و شاید هنوز هم باشد، زیرا اصولاً قدرت رهبری دین اسلام و به‌ویژه مذهب شیعه در مردم ایران برای دنیا و حتی برای مردم ایران چندان شناخته‌شده نبود و کمتر کسی تصور می‌کرد که در دنیای ضد‌مذهب امروز، در کشوری، مذهب بتواند ملتی را در یک تلاش جدی سیاسی به حرکت درآورد و بین اکثریت افراد ملت، وحدت تلاش ایجاد کند و یک رژیم جدید بر اساس اعتقادات مذهبی در این کشور به وجود آورد، به طوری که این دولت بتواند در مقابل تمام عوامل مختلف پایداری کند و حمایت و پشتیبانی گروه‌های بزرگ مردم را جلب نماید و این پشتیبانی را همچنان برای خود نگه دارد. بر اساس این برآورد، دولت‌های بلوک غرب و وابسته به غرب چنین نتیجه می‌گرفتند که حکومت جدید ایران چند صباحی بیشتر پایدار نخواهد ماند و کشور ایران به اقمار بلوک شرق خواهد پیوست، بنابراین بنا به ضرب‌المثل فارسی «علاج واقعه قبل از وقوع باید کرد»، دولت‌های بلوک غرب تلاش می‌کردند حتی‌المقدور

از واقعیت یافتن این خطر و افتادن ایران به دست کمونیست‌ها جلوگیری کنند. برای این منظور انتظار داشتند ایران مذهبی متمایل به غرب شود، اما اعلام سیاست مستقل نه شرقی و نه غربی نقشه آنان را نقش بر آب کرد و آنان نیز روش کینه‌توزانه‌ای نسبت به حکومت ایران در پیش گرفتند و تلاش کردند از طریق وارد کردن فشارهای سیاسی اقتصادی حکومت ایران را وادار به گذشتن از تز نه غربی کنند و البته با تز نه شرقی موافق بودند. بعد از این که متوجه شدند تز نه شرقی و نه غربی ایران جدی است، مسئله امنیت خلیج فارس را به‌عنوان اینکه یکی از مهم‌ترین منابع منافع راهبردی آنها است، مطرح کردند و در میان حکمرانان کشورهای ساحلی جنوب خلیج فارس این توهم را ایجاد نمودند که تشکیل دولت جمهوری اسلامی در کرانه شمالی خلیج فارس امنیت این منطقه را به خطر انداخته و منافع راهبردی آنان در این منطقه در معرض تهدید قرار گرفته است، بنابراین مسئله اشغال خلیج فارس به‌وسیله نیروهای واکنش سریع را مطرح کردند. در اواخر سال ۱۳۵۸ وزیر دفاع آمریکا مسئله تهدید منافع آمریکا در خلیج فارس را به طور جدی مطرح کرد و اعلام نمود آمریکا برای حفظ منافع خود در خلیج فارس به زور متوسل خواهد شد و اظهار نظر کرد که درباره این مسئله هیچ‌یک از کشورهای حوزه خلیج فارس مخالفتی ندارند^۱. این اظهار نظر وزیر دفاع آمریکا بعدها صورت عملی به خود گرفت و ناوگان آمریکا در دریای عمان مستقر شد تا خلأیی را که از خروج ایران از پیمان مرکزی (سنتو) در زنجیر دفاعی غرب به‌وجود آمد، پر کند.

لازم به یادآوری است که سازمان پیمان مرکزی که به اختصار سنتو (CENTO) گفته می‌شود، اختصار عبارت Central Treaty Organization بود و شامل کشورهای ترکیه، ایران، پاکستان و انگلستان بود و کشور آمریکا هم به‌عنوان عضو غیررسمی آن محسوب می‌شد. اعضای این پیمان دفاعی، زنجیر دفاعی غرب را در جنوب کشور شوروی و در مقابل تهاجم احتمالی آن کشور به کشورهای غیرکمونیست تشکیل می‌دادند. هدف فرضی کشور شوروی در منطقه دفاعی این پیمان، خلیج فارس و منابع عظیم نفتی

^۱. کیهان اول مردادماه ۱۳۵۸

کشورهای حوزه آن بود و در برآورد دفاعی غرب چنین به نظر می‌رسید که در صورت بروز جنگ بین ابرقدرت‌ها، الزاماً جنگ به صورت جهانی و همه‌جانبه در می‌آید و مانند دو جنگ جهانی اول و دوم، اروپا و خاورمیانه، صحنه اصلی جنگ را تشکیل می‌دهند. در خاورمیانه مهم‌ترین هدف راهبردی جنگ، خلیج فارس و حوزه‌های نفتی اطراف آن بود که مانند دو جنگ جهانی گذشته هر قدرتی آن را در دست داشته باشد، می‌تواند ماشین عظیم جنگ را به حرکت درآورد و گرنه با مشکلاتی مواجه خواهد شد، ضمن این که از نظر هدایت نیروهای دریایی نیز خلیج فارس، دریای عمان و اقیانوس هند یکی از مهم‌ترین و حساس‌ترین مناطق جهان هستند و در دست داشتن کنترل آنها می‌تواند تسهیلات دریایی فوق‌العاده‌ای ایجاد کند و از نظر سابقه تاریخی هدف راهبردی خلیج فارس برای کشور شوروی نیز حساسیت ویژه‌ای در بین دولت‌های ذی‌نفع داشت و آن عبارت بود از این که کشور شوروی از زمان پتر کبیر، امپراتور تزاری روس، در آرزوی دستیابی به آب‌های گرم خلیج فارس و اقیانوس هند بوده و هست، بنابراین در جنگ احتمالی جهانی سوم، کشور شوروی تلاش خواهد کرد به سرعت کنترل منطقه خلیج-فارس را در دست بگیرد و برای جلوگیری از اقدام سریع ارتش شوروی برای اشغال این منطقه لازم است کشورهای این منطقه بتوانند حداقل برای مدت محدود، ولو چند روز، پیشروی ارتش شوروی را به تأخیر اندازند تا نیروهای پیمان آتلانتیک شمالی - ناتو- وارد این منطقه شوند و جلو ارتش شوروی را بگیرند. بر اساس این تدبیر کلی، بلوک غرب، کشورهای ترکیه و ایران که مستقیماً هم‌مرز با شوروی هستند در خط مقدم این زنجیر دفاعی قرار می‌گرفتند و چون برآورد می‌شد که حکومت افغانستان گرایش‌های شرقی دارد و حاضر به ورود به پیمان دفاعی مرکزی هم نبود، کشور پاکستان در جنوب شرقی به زنجیر دفاعی ایران متصل می‌شد و یک خط دفاعی پیوسته در جنوب کشور شوروی و در مقابل پیشروی احتمالی ارتش سرخ به سمت جنوب، ایجاد می‌گردید و ایران که در مرکز این خط دفاعی قرار داشت با توجه به این که هم خود دارای منابع عظیم نفتی است و هم تمام کرانه شمالی خلیج فارس و دریای عمان به ایران تعلق دارد، مهم‌ترین و حساس‌ترین منطقه دفاعی پیمان مرکزی را تشکیل می‌داد. بعد از

پیروزی انقلاب ایران و خروج ایران از پیمان مرکزی، تمام طرح دفاعی غرب در منطقه این پیمان غیر قابل استفاده شد؛ گرچه بعد از سال‌های دهه ۱۹۷۰ به مرور این پیمان، ارزش نظامی خود را از دست داد و حتی نام آن نیز به همکاری‌های اقتصادی و عمرانی منطقه‌ای تبدیل شد، زیرا قدرت موشک‌های دوربرد و قاره‌پیما، سلاح اتمی، ماهواره‌های مخابراتی و وسایل جنگی فوق پیشرفته، دیگر ارزش و اهمیت این‌گونه خطوط دفاعی را به میزان فوق‌العاده‌ای کاهش داد، اما به هر حال انقلاب اسلامی تمام اهمیت و ارزش سیاسی، اقتصادی و نظامی آن را از بین برد. به همین دلیل بعد از خروج ایران از پیمان مرکزی، دولت آمریکا نسبت به این منطقه حساسیت نشان داد و مسئله امنیت خلیج فارس را به‌طور جدی مطرح کرد و برای تشکیل یک خط دفاعی جدید در خلیج فارس و کرانه‌های جنوبی آن اقدام نمود، ولی تلاش دولت آمریکا بر این بود که تا آخرین حد امکان، ایران را داخل محدوده دفاعی این منطقه نگه دارد؛ زیرا کاملاً روشن است که هر گونه طرح دفاعی در منطقه خلیج فارس بدون ایران نمی‌تواند یک طرح قابل اجرا و مطمئن باشد، چرا که ایران در این منطقه نقش سرنوشت‌ساز و تعیین‌کننده داشت.

با توجه به مطالبی که بیان شد موضع دو کشور بلوک غرب، یعنی فرانسه و آمریکا تا حدودی در مقابل حکومت جدید ایران مشخص شد که در جبهه مخالف قرار گرفتند. در مردادماه ۱۳۵۸ کم‌کم موضع آلمان غربی نیز مشخص گردید. دولت آلمان غربی مزاحمت‌هایی برای دانشجویان ایرانی که در آن کشور تحصیل می‌کردند، فراهم کرد و در روابط سیاسی و اقتصادی با ایران حالت غیردوستانه گرفت، به نحوی که در هفت مردادماه سخنگوی دولت ایران گفت: «حمله مطبوعات آلمان به انقلاب ایران و رهبر آن غیرقابل تحمل شده است. مطبوعات آلمان هنوز از شاه حمایت می‌کنند به این لحاظ روابط ایران با آلمان تیره شده است.^۱» بنابراین سومین کشور بزرگ بلوک غرب در جبهه مخالف ایران قرار گرفت و نظر به این که ایران روابط تجاری ویژه‌ای با کشور آلمان غربی داشت و سرمایه‌گذاری بزرگی در شرکت کروب کرده بود و شرکت‌های آلمانی نیز در ایران فعالیت می‌کردند، برهم خوردن این روابط می‌توانست زیان‌های

قابل ملاحظه‌ای برای آلمان در بر داشته باشد و تا حدودی به دلیل همین روابط اقتصادی، مقامات مسئول هر دو کشور تلاش کردند که از تشدید فوق‌العاده اختلافات حتی‌المقدور جلوگیری کنند و این روش به مورد اجرا گذاشته شد، گرچه نتیجه کاملاً رضایت‌بخشی به بار نیاورد، ولی حداقل اختلافات در یک حد معمولی متوقف شد. به هر حال دولت آلمان غربی به نوعی در جبهه مخالفان ایران قرار داشت و در بررسی چگونگی اعمال حقوق بشر در ایران، که در آذرماه سال ۱۳۶۴ در سازمان ملل انجام گرفت، نماینده آلمان از جمله نمایندگان بود که علیه ایران رأی داد و در طول زمان جنگ تحمیلی نیز دولت آلمان غربی از ایران پشتیبانی نکرد. این امر ایران را مجبور کرد قسمتی از نیازمندی‌های نظامی و تجاری خود را از آلمان شرقی خریداری کند.

دولت انگلستان طبق سیاست چند صد ساله خود حالت کج‌دارومریز را در رابطه با ایران اجرا می‌کرد تا بتواند به نحو احسن از منافع خود دفاع کند، بنابراین در تصمیم‌گیری برای تعیین خط مشی سیاسی خود با ایران عجله‌ای نشان نمی‌داد، حتی در اوایل مردادماه ۱۳۵۸ یک برخورد سیاسی با عراق پیدا کرد که منجر به اخراج دیپلمات انگلیسی از عراق شد^۱، اما از اواسط مردادماه کم‌کم آثار مخالفت انگلیس نیز در مقابل حکومت جدید ایران ظاهر شد و بیمه لویدز لندن، خلیج فارس را منطقه جنگی و ناآرام اعلام کرد و دلیل آن را انقلاب ایران و ناآرامی‌های ناشی از آن قلمداد نمود. این امر گرچه به ظاهر صرفاً یک موضوع اقتصادی بود که از طرف فرصت‌طلبان پول‌پرست شرکت‌های تجاری درباره آن تصمیم‌گیری شده بود، ولی به هر حال نمی‌توانست خارج از محدوده راهبرد جهانی دولت انگلستان باشد و نظر به این که در منطقه خلیج فارس دولت ایران موقعیت ویژه‌ای دارد طبعاً هر هدفی که در این تصمیم‌گیری مورد نظر بود به‌طور مستقیم با منافع سیاسی و اقتصادی ایران مربوط می‌شد و درحلقه دفاعی پیمان ناتو نیز با توجه به اینکه دولت آمریکا درباره امنیت خلیج فارس نظریاتی ابراز نموده بود، طبعاً این نظر شرکت بیمه لویدز لندن در

۱. کیهان ۵ مردادماه ۱۳۵۸

ارتباط با نظریات آمریکا قرار می‌گرفت. این گونه مسائل در روابط سیاسی و اقتصادی بین ایران و کشورهای اروپای غربی آثار عمیقی می‌بخشید که البته در این تأثیرات، حساسیت انقلابی مقامات ایرانی نیز مؤثر بود و با توجه به سیاست اقتصادی که بر اساس قطع وابستگی از طرف حکومت انقلابی ایران از آغاز پیروزی به‌عنوان خط‌مشی کلی اقتصادی انتخاب و اعلام شده بود، بروز هرگونه اختلافات اقتصادی بین کشورهای دیگر به‌ویژه بلوک غرب به‌صورت یک مسئله تندی در می‌آمد که تقریباً به حل مسالمت‌آمیز نمی‌انجامید، بلکه سبب عمیق‌تر شدن اختلافات و پیامدهای شدیدتری می‌شد؛ به‌طوری که حکومت انقلابی ایران از آغاز پیروزی انقلاب به مرور دست شرکت‌های خارجی را از ایران کوتاه کرد و اجرای طرح‌های بزرگ صنعتی و عمرانی را شخصاً به دست گرفت. طبعاً این امر سبب محروم شدن شرکت‌های خارجی از منافع فوق‌العاده چند صد میلیون دلاری می‌شد، چنان که چند روز بعد از تیره شدن روابط با آلمان غربی دولت ایران اعلام کرد که ادامه ساختمان دو نیروگاه اتمی را که به وسیله شرکت‌های آلمانی در دست احداث بود، شخصاً انجام خواهد داد.^۱ این روش در سال‌های اول انقلاب درباره اغلب شرکت‌های خارجی اعمال شد.

موضع‌گیری کشورهای اسلامی نسبت به انقلاب اسلامی ایران

در رابطه با کشورهای اسلامی و به‌ویژه کشورهای جنوبی خلیج فارس موضع‌گیری این کشورها تا مردادماه سال ۱۳۵۸ محتاطانه بود، فقط دولت عراق موضع خصمانه را نشان داده بود، بنابراین در اواسط مردادماه روزنامه المستقبل چاپ کویت نوشت ممکن است دولت برای حل اختلاف بین ایران و عراق میانجیگری کند و خبر داد برای این منظور وزیر امور خارجه کویت از ایران دیدار می‌کند. در رابطه با کشورهای جنوب خلیج فارس، به‌دنبال اظهاراتی که به‌وسیله یک مقام غیررسمی ایران درباره

^۱. کیهان ۱۱ مردادماه ۱۳۵۸

بحرین شده بود، سوءظن‌هایی به وجود آمده بود، ولی حداقل حکومت‌های این منطقه علاقه‌مند نبودند به اختلافات دامن بزنند و برای این منظور روش محتاطانه در پیش گرفته بودند. دولت ترکیه و پاکستان نیز همین موضع را در مقابل ایران اتخاذ کرده بودند. روابط شوروی با ایران در اوایل پیروزی انقلاب خوب بود، اما اولین برخورد با شوروی در اواسط مردادماه پیش آمد. دلیل آن این بود که سفیر ایران در عراق ضمن تشریح مسائل ایران گفته بود: ناآرامی‌هایی که در ایران وجود دارد به‌وسیله چپ‌گرایان طرفدار شوروی طرح‌ریزی و هدایت می‌شود. این اظهار نظر مورد پسند مقامات شوروی قرار نگرفته بود و از آن انتقاد شده بود^۱ و این مسئله سرآغاز روابط جدید ایران و شوروی شد. چند روز بعد مسئله بهای گاز فروشی ایران به شوروی مطرح شد و رادیو مسکو در این باره گفت این معامله به نفع هر دو طرف است و در صورتی که چنین نبود دولت شوروی بر اساس قراردادی که در زمان رژیم سلطنتی با ایران منعقد کرده بود، گاز ایران را با ارزان‌ترین قیمت می‌خرید و با چندین برابر بیشتر به کشورهای دیگر اروپا می‌فروخت و دولت جدید ایران بر اساس سیاست نه شرقی و نه غربی خود طبعاً باید در شرایط این معامله یک‌جانبه، تجدید نظر می‌کرد. موضوعی دیگر قبل از این مسئله بین ایران و شوروی مطرح شد و آن قرارداد ۱۹۲۱ بود که ایران به‌طور کلی آن قرارداد را لغوشده اعلام کرد و دولت شوروی نیز عکس‌العمل چندانی در مقابل آن نشان نداد؛ زیرا با ورود ایران به پیمان بغداد در ۱۳۳۴-۱۹۵۵ از همان زمان، این قرارداد لغو شده بود و مطرح کردن مجدد آن تأثیری در اصل موضوع نداشت.

در بین تمام کشورهای جهان موضع دوستانه سه کشور اسلامی عربی کاملاً مشهود بود که عبارت بودند از: سوریه، لیبی و الجزایر. در اواخر خردادماه وزیر خارجه سوریه به ایران آمد و با مقامات ایرانی به‌ویژه رهبر انقلاب ایران ملاقات کرد. در این ملاقات، امام خمینی(ره) به وزیر خارجه سوریه گفتند اگر هر یک از مسلمانان جهان یک سطل آب بر اسرائیل می‌ریختند، اسرائیلی‌ها را سیل می‌برد. سخنگوی دولت ایران درباره نتیجه این دیدار با وزیر خارجه سوریه گفت قراردادهای اقتصادی مهمی بین

^۱. کیهان ۲۹ مردادماه ۱۳۵۸

ایران و سوریه منعقد شده است؛ بنابراین از همان ماه‌های اول تشکیل حکومت جمهوری اسلامی ایران روابط دوستانه با دولت سوریه و همچنین لیبی و الجزایر برقرار شد. هر قدر عمر دولت جدید ایران طولانی‌تر می‌شد، صف دوستان و دشمنان انقلاب ایران مشخص‌تر می‌گردید و در این امر میزان تهدیدها و جدی بودن آن نیز روشن‌تر می‌شد. به همین دلیل در ۲۷ مردادماه ۱۳۵۸ حجت‌الاسلام سید علی خامنه‌ای، معاون وزیر دفاع ایران، گفت: «ایران در مقابل تهدیدات امپریالیسم جهانی به نیروی دفاعی کاملی نیاز دارد.» این گفتار خود نمایانگر احساس خطر جدی بود که مقامات مسئول ایرانی نسبت به قدرتهای مخالف انقلاب ایران احساس می‌کردند و بعدها روشن شد که این خطر جدی حتی زودرس‌تر از آن بود که تصور می‌کردند؛ زیرا کمتر از هشت ماه بعد تهاجم عراق به نمایندگی از این نیروهای مخالف جمهوری اسلامی ایران آغاز شد و از اوایل فروردین‌ماه ۱۳۵۹ تجاوزات نظامی عراق آغاز گردید. در اواخر مردادماه سردی روابط ایران با آلمان غربی کاملاً برملا شد و وزیر خارجه آن کشور در این باره اظهار تأسف کرد؛^۱ اما تیرگی این روابط بیشتر از سردی بود و هر قدر زمان به جلوتر می‌رفت این روابط تیره‌تر می‌شد و مسئول آن نیز دولت آلمان بود. این وضع در تمام کشورهای بزرگ اروپای غربی وجود داشت، زیرا آنها مایل نبودند در روابط سیاسی تجدید نظر کنند و مایل بودند همان مناسبات نامتعادل که در زمان رژیم سلطنتی ایران پایه‌ریزی شده بود، حفظ شود و این امر با سیاست کلی نه شرقی و نه غربی ایران هماهنگی نداشت. نکته‌ای را که در این باره باید در نظر داشت، این است که معمولاً تحول و تغییرات بنیادی که در یک کشور ایجاد می‌شود، سبب تغییر هیئت حاکمه می‌گردد. از جمله نظریاتی که دولت جدید اعلام می‌کند، تعهد و اجرای تمام قراردادهای بین‌المللی با شرکتهای خارجی است، البته این نظریه بیشتر از جانب دولت‌های جدیدی که با کودتای نظامی به قدرت می‌رسند، اعلام می‌شود تا دولت جدید مورد قبول دولت‌های دیگر قرار گیرد و مزاحمتی از طرف دولت‌های خارجی برای آن دولت جدید ایجاد نشود، اما دولت جدید ایران اصولاً یک فلسفه کاملاً بدیع و جدید برای تجدید بنای ایران

^۱. کیهان ۲۸ شهریورماه ۱۳۵۸

انقلابی در نظر گرفته بود و آن این بود که ملت‌های استثمارشده جهان، هر زجری که می‌کشند از جانب ابرقدرت‌ها و استثمارگران است و دولت‌های حاکم بر این ملت‌ها فقط عامل اجرای مقاصد دولت‌های استثمارگر هستند، بنابراین برای قطع ریشه استثمار باید رابطه نامتعادل بین قدرت‌های بزرگ را به‌طور کاملاً جدی مورد تجدید نظر قرار داد و ریشه ظلم و ستم را از بن برکند، نه این که فقط به قطع شاخ و برگ آن اکتفا نمود، زیرا در این صورت پس از چندی شاخه‌های جدیدتر و حتی قوی‌تر رشد و نمو می‌کنند و تمام حیات اقتصادی و حیات سیاسی ملت تحت ستم را زیر پوشش خود قرار می‌دهند. به هر حال تز جدید حکومت انقلابی ایران، معادلات و محاسبات نظام‌مند دنیای استعماری و استعماری را برهم زد و عقاید جدیدی به دنیا عرضه کرد که با منافع چپاولگران جهانی مغایرتی فوق‌العاده داشت.

دولت انقلابی ایران که برای احقاق حقوق تضییع‌شده ملت ایران و تمام مستضعفین جهان به پا خاسته بود، نمی‌توانست شاهد ادامه چپاول حقوق ملت ایران به وسیله امپریالیسم جهانی باشد و مجبور بود هر چه زودتر جلو این چپاولگران را بگیرد و مسلماً در این مبارزه زیان‌هایی به ایران وارد می‌شد و وارد شدن در هر مبارزه‌ای مستلزم قبول خطرها و پرداخت هزینه‌های مادی و معنوی است.

دولت جدید ایران بر اساس سیاست نه شرقی و نه غربی اظهار تمایل کرد تا به عضویت جامعه کشورهای غیرمتعهد درآید. این تمایل ایران با استقبال کم‌نظیر کشورهای عضو قرار گرفت و هیئت منتخب ایرانی به ریاست وزیر امور خارجه در اوایل شهریورماه، برای شرکت در اجلاس کنفرانس کشورهای غیرمتعهد به کشور کوبا عزیمت کرد. ایران به عضویت این جامعه بین‌المللی درآمد و خط مشی کلی سیاست خارجی ایران روشن‌تر شد و در همین مسافرت دکتر یزدی، وزیر خارجه ایران، در هاوانا اظهار داشت، دخالت آمریکا در خلیج فارس شکست جزیره خوک‌ها را برای آن کشور به دنبال خواهد داشت که منظور از عملیات خلیج خوک‌ها، عملیاتی بود که ارتش آمریکا علیه حکومت کوبا اجرا کرد و با شکست مواجه شد.

در اواخر شهریورماه سلطان حسن دوم، پادشاه مراکش نیز دشمنی خود را با انقلاب اسلامی ایران نشان داد و در مصاحبه‌ای به شدت نسبت به انقلاب اسلامی ایران و رهبر آن حمله کرد و خود را برحق‌تر از هر کس دیگری برای رهبری مسلمانان اعلام نمود^۱ و موضع خود را در مقابل دولت جدید ایران مشخص کرد. گرچه شاه مراکش در هنگام فرار شاه از ایران، اولین میزبان او بود و از همان موقع نسبت به حرکت انقلاب ایران موضع خصمانه‌ای نشان داده بود، ولی بعد از پیروزی انقلاب حالت صبر و انتظار در پیش گرفته بود و با اظهاراتی که در ۲۱ شهریورماه علیه ایران بیان کرد، دشمنی خود را با ایران انقلابی صریح و عملی نمایان ساخت. به‌دلیل اظهارات تند شاه مراکش، وزارت خارجه ایران در اول مهرماه سفیر مغرب در تهران را احضار کرد و اخطار شدیداللحنی از طرف ایران به مغرب داده شد که این امر سرآغاز اختلاف دامنه‌دار ایران با مغرب شد. رادیو لندن در این باره گفت: دولت ایران از مغرب خواسته است نسبت به اظهارات ملک حسن درباره ایران پوزش بخواهد، ولی این امر صورت نگرفته و مراکش، سفیر خود را از تهران فراخواند. دولت مصر نیز که از آغاز انقلاب ایران در جبهه مخالف ایران قرار داشت و هر قدر زمان جلو می‌رفت، مخالفت انور سادات، رئیس‌جمهور مصر، با ایران بیشتر می‌شد. در هفتم مردادماه ۱۳۵۸ رادیو لندن از قول مقامات مصری اعلام کرد که مصر آمادگی خود را برای کمک به بحرین و سایر کشورهای خلیج فارس در مقابل تهدید احتمالی ایران اعلام کرده است. بدین وسیله دولت مصر عملاً وارد جبهه مخالف ایران شد و حتی آماده شد در خلیج فارس دخالت کند و با توجه به روابطی که دولت مصر با دولت آمریکا داشت، این عمل مصر قسمتی از توطئه عمومی استکبار جهانی و در رأس آن آمریکا برای تحت فشار قرار دادن حکومت ایران بود و به‌طور کلی هر گونه اقدام مخالف علیه ایران، قسمتی از طرح کلی بین‌المللی به رهبری دولت آمریکا بود که تهیه و اجرا می‌شد، زیرا اصولاً تا انقلاب ایران، هیچ تحولی در کشورهای جهان سوم بدون وابستگی به یکی از ابرقدرت‌ها و قدرت‌های بزرگ انجام نگرفته بود و برای همه ملت‌های جهان سوم این توهم وجود داشت که بدون پشتیبانی قدرت‌های بزرگ، هیچ اقدام

^۱. کیهان ۱۵ و ۱۶ و ۱۷ مهرماه ۱۳۵۸

مهمی در کشورهای جهان سوم قابل اجرا نیست، چنان که همین انگ را به انقلاب ایران نیز می‌زدند و تعبیر و تفسیرهایی درباره انقلاب ایران می‌کردند که آیا این انقلاب شرقی است یا غربی، آمریکایی است یا روسی و در انتظار نشسته بودند تا صحت یکی از این احتمالات روشن شود.

با وجود اعلام سیاست کلی نه شرقی و نه غربی از جانب ایران، به دلیل سوابق طولانی کشورهای جهان سوم، امکان اعمال این سیاست برای مردم و سیاستمداران کشورهای جهان سوم قابل قبول به نظر نمی‌رسید، اما وقتی که جدی بودن این تصمیم ایران به جهانیان، به‌ویژه به گردانندگان روش‌های استکبار جهانی قطعیت پیدا کرد، طرح شکست دادن انقلاب ایران را تهیه کردند و اجرای آن را به دولت عراق محول نمودند، ولی کشورهای دیگری چون مصر نیز بودند که علاقه‌مند به شرکت در توطئه براندازی علیه ایران بودند، اما دولت عراق به دلیل هم‌مرز بودن با ایران و سوابق و زمینه‌هایی که قبلاً بیان شد، مناسب‌ترین دولت برای عامل اجرای این توطئه بود، ولی عراق به تنهایی نمی‌توانست و نمی‌خواست تحمل عواقب احتمالی اجرای این توطئه را به عهده بگیرد و از تمامی همدستان خود می‌خواست آنها نیز از طریق سیاسی، اقتصادی و نظامی، دولت عراق را پشتیبانی کنند، بنابراین یک طرح جامع بین‌المللی برای سرنگونی حکومت جدید ایران تهیه شد که هر دولت مخالف ایران سهمی از آن به عهده گرفته بود و البته مهم‌ترین و بیشترین سهم را دولت آمریکا قبول کرده بود و به طور مستقیم یا به‌وسیله کشورهای دیگر این سهم خود را به نحو مطلوب ادا کرد و ما در مطالب آینده واقعیت این امر را روشن خواهیم کرد.

از نظر ایران دولت آمریکا سردسته دولت‌های مخالف ایران بود، زیرا این ابرقدرت می‌توانست با اعمال فشارهای سیاسی، دولت‌های دیگر را نیز وادار به هر اقدامی نماید. از جمله توطئه‌هایی که به‌وسیله آمریکا مطرح شد، مسئله امنیت خلیج فارس بود که قبلاً نیز به آن اشاره شد. آمریکا به بهانه پیش‌دستی نفوذ شوروی در خلیج فارس به کشورهای کرانه جنوبی خلیج فارس فشار می‌آورد تا کمیته امنیت خلیج فارس را تشکیل دهند و طرحی تهیه کنند که استفاده از نیروهای واکنش سریع آمریکا نیز در

آن منظور شده باشد. برای اجرای این برنامه، سلطان قابوس انتخاب شده بود و او تلاش می‌کرد تا برنامه امنیت مشترک خلیج فارس را به مرحله اجرا بگذارد، ولی در اوایل ظاهراً مورد موافقت سایر کشورهای حوزه خلیج فارس قرار نگرفت. از جمله دولت‌های مخالف این امر دولت عراق بود؛ زیرا عراق می‌خواست خود رهبری هر اقدام مشترک در خلیج فارس را به عهده بگیرد و نمی‌توانست خودنمایی سلطان عمان را در خلیج فارس تحمل کند. دولت کویت نیز در اوایل مایل نبود در مقابل ایران در صف مشخص مخالف قرار گیرد، بنابراین این کشور نیز در اوایل با طرح امنیت مشترک خلیج فارس موافقتی نشان نداد و حتی تلاش کرد حداقل ظاهر موضوع را حفظ کند، چنان‌که در شانزدهم مهرماه دولت کویت اعلام کرد، روابط ایران با کشورهای حوزه خلیج فارس رو به بهبود است. حتی وزیر دفاع کویت چند روز قبل گفته بود که روابط کویت با ایران بسیار خوب است. اما واقعیت این بود که کشورهای حوزه خلیج فارس با ایران چندان هم خوب نبودند و آنها انقلاب اسلامی ایران را تهدیدی علیه خود می‌دانستند، چنان‌که حافظ اسد، رئیس‌جمهور سوریه، که طرفدار انقلاب ایران بود، در پانزدهم مهرماه اعلام کرد، توطئه امپریالیسم جهانی علیه انقلاب ایران به زیان اعراب است و به سران کویت و بحرین هشدار داد که نباید علیه انقلاب ایران توطئه کنند. در محافل بین‌المللی شایعه شد برای بهبود مناسبات ایران با کشورهای جنوبی خلیج فارس، سوریه میانجیگری می‌کند و رادیو لندن این خبر را به‌عنوان یک خبر موثق منتشر کرد. بر خلاف سایر کشورهای عربی روابط سوریه با ایران هر روز دوستانه‌تر می‌شد. حافظ اسد در عید قربان سال ۱۳۵۸ برای امام خمینی(ره) پیام تبریک فرستاد و در محافل بین‌المللی گفته شد دوستی سوریه با ایران خشم عراق را برانگیخته است. دو کشور مسلمان عرب دیگر، یعنی الجزایر و لیبی نیز روابط خود را با ایران نزدیک‌تر می‌کردند. در ۲۹ مهرماه سفیر الجزایر در تهران با امام خمینی(ره) ملاقات کرد و امام ضمن تشکر از دولت و ملت الجزایر گفتند، نهضت ما ایرانی نیست بلکه یک نهضت اسلامی است و سفیر الجزایر نیز اظهار کرد، دولت و ملت الجزایر در کنار انقلاب ایران قرار دارند. در اوایل آبان، یک هیئت ایرانی به ریاست نخست‌وزیر و عضویت وزیر خارجه ایران به الجزایر مسافرت

کرد. وزیر خارجه ایران درباره این مسافرت گفت: «گسترش روابط ایران و الجزایر ضروری است.»

دولت لیبی نیز با وجود اینکه از زمان رژیم سلطنتی ایران با ایران قطع رابطه کرده بود، ولی سرهنگ قذافی، رهبر لیبی، در هر فرصت مناسب علاقه‌مندی خود را به انقلاب اسلامی ایران ابراز می‌کرد و نظر به اینکه حجت‌الاسلام خلیف‌اللهی رابطه مودتی با رهبر لیبی برقرار کرده بود، رهبر لیبی در عید قربان سال ۱۳۵۸ پیام تبریکی برای حجت‌الاسلام خلیف‌اللهی فرستاد که پاسخ آن نیز به وسیله حجت‌الاسلام خلیف‌اللهی داده شد و به‌طور غیرمستقیم روابط بین ایران و لیبی برقرار شد. در تاریخ ۲۶ آبان روابط دیپلماتیک کامل، بین ایران و لیبی برقرار شد و نماینده لیبی در تهران گفت: «در صورت کنار آمدن اعراب با ایران این دو نیرو می‌توانند بزرگترین تحول بشری را به وجود بیاورند.^۱»

اما در رأس مخالفان به فرمایش امام، شیطان بزرگ، یعنی آمریکا، قرار داشت و هر قدر زمان به جلوتر می‌رفت مخالفت آمریکا با انقلاب ایران جدی‌تر می‌شد و دولت آمریکا به فکر تکرار اقدامات ۲۸ مرداد سال ۱۳۳۲ در ایران می‌افتاد، منتها چون این بار دستش از داخل ایران کوتاه شده بود در نظر داشت این برنامه را از خارج از ایران هدایت کند و برای این منظور متوجه خلیج فارس شد. در اول مهرماه، مدرسی، نماینده امام در بحرین، گزارش داد عده‌ای از نیروهای نظامی آمریکا در بحرین مستقر شده‌اند. رادیو لندن خبر داد به‌دنبال انقلاب ایران کشورهای منطقه خلیج فارس یک نیروی نظامی مشترک تشکیل می‌دهند و اضافه کرد دولت آمریکا به فکر تشکیل یک نیروی واکنش سریع افتاده تا در مقابل نفوذ احتمالی شوروی در این منطقه مورد استفاده قرار گیرد و کشورهای جنوبی خلیج فارس نیز از احتمال نفوذ شوروی در خلیج فارس مشکوک شده‌اند و رزمایش نیروی دریایی ایران در خلیج فارس این کشورها را به فکر فرو برده است، اما هنوز بعضی از کشورهای حوزه خلیج فارس از جمله عراق و کویت حاضر به شرکت در پیمان مشترک امنیت خلیج فارس نیستند. دکتر یزدی، وزیر خارجه ایران،

^۱. کیهان ۲۲ و ۲۶ و ۳۰ آبان ۱۳۵۸

نیز در آستانه سفر به نیویورک گفت: «مسئله حضور نظامی آمریکا در خلیج فارس خشت بر آب زدن است» و به این وسیله بی‌ارزش بودن دخالت نظامی آمریکا در خلیج فارس را اعلام کرد.^۱

امام در پیام تاریخی خود به کنگره حج به مسلمانان فرمودند: «مسلمانان جهان به پا خیزید. آمریکا در رأس جهان‌خواران است. بر هر مسلمانی لازم است خود را علیه اسرائیل مجهز کند.» دولت آمریکا نیز مخالفت خود را با روش حکومت اسلامی ایران علنی‌تر کرد و در نهم مهرماه، کاردار سفارت آمریکا در تهران در ملاقات با وزیر کشور، نسبت به اعدام سه سناتور ایرانی اعتراض کرد و به این وسیله دخالت علنی آمریکا در امور داخلی ایران آشکار شد. در پانزدهم مهرماه وزیر خارجه ایران در نیویورک گفت: «تمامی قراردادهای آمریکا با ایران از اعتبار ساقط است و روابط ایران با آمریکا بسیار سرد است.» دکتر یزدی گفت، درباره تحویل قطعات یدکی هواپیما و بالگردهای خریداری شده از آمریکا با سایروس ونس، وزیر امور خارجه آمریکا، مذاکره کرده است؛ زیرا از همان آغاز کار در تحویل وسایل خریداری شده که بهای آن نیز پرداخت شده بود، مشکلاتی به وجود آمد، اما یک مشکل اقتصادی بزرگ در اواخر حکومت چندروزه بختیار در زمان رژیم سلطنتی در رابطه با قراردادها با آمریکا به وجود آمد که زیان‌های بسیار بزرگی را برای ایران در برداشت و آن عبارت از این بود که بختیار بدون بررسی همه جوانب نفع و ضرر قراردادها، همه قراردادهای منعقدشده با آمریکا را یک‌طرفه لغو کرد و شاید هم این تصمیم با اشاره و دسیسه خود شرکت‌های طرف مقابل انجام گرفت، زیرا با لغو این قراردادها که جمع مبلغ آنها به نه میلیارد دلار می‌رسید، چندین میلیارد به ضرر ایران تمام می‌شد و بنابراین دکتر یزدی در مصاحبه مطبوعاتی در نیویورک گفت: «دولت ایران این تصمیم حکومت رژیم سابق را قبول ندارد، زیرا این کار کلاً به سود آمریکا تمام شده است» و حوادث بعدی نشان داد که این امر چقدر به ضرر ایران تمام شد.

^۱. کیهان ۲ مهرماه ۱۳۵۸

اشغال سفارت آمریکا در سیزدهم آبان

در اواخر مهرماه دولت آمریکا ژست مسالمت‌جویانه در مقابل ایران گرفت. رادیو صدای آمریکا در ۲۹ مهرماه اظهار کرد پروفیسور بل، استاد خاورشناس دانشگاه تگزاس، در کنفرانس تحقیقاتی خاورمیانه در واشنگتن گفت: «انقلاب ایران در تاریخ جهان منحصر به فرد است. این انقلاب قبل از آن که طرفدار شرق یا غرب باشد، طرفدار ایرانی مستقل است» و اظهار نظر کرد که آمریکا نباید در امور داخلی ایران دخالت کند.^۱ این اظهار نظر شامل چند نکته اساسی است. اول این که دلیلی بر تأیید دخالت آمریکا در امور داخلی ایران است، دوم این که این دخالت ناروا به نفع آمریکا تمام نخواهد شد، سوم اینکه رادیو صدای آمریکا بیانگر نظرات دولت آمریکا است، بنابراین دولت آمریکا اعتراف می‌کند که در امور داخلی ایران دخالت می‌کند و چهارم این که دولت آمریکا می‌خواهد روش دوستانه‌ای ارائه کند و به اصطلاح نوعی آتش‌بس به ایران پیشنهاد کند. در کنفرانس الجزایر نیز برژنسکی، مشاور امنیتی رئیس‌جمهور آمریکا، با مهندس بازرگان، نخست‌وزیر دولت موقت بعد از پیروزی انقلاب ایران، ملاقات کرد و درباره احتمال بهبود روابط بین این دو کشور مذاکره کرد. این ملاقات نه تنها سبب بهبود روابط نشد بلکه سبب بدبینی بعضی از گروه‌های انقلابی ایران نسبت به روش سیاسی دولت مهندس بازرگان شد، چنان‌که این خبر در دوازدهم آبان‌ماه در ایران منتشر شد و در سیزدهم آبان، یعنی روز بعد سفارت آمریکا در تهران به وسیله گروهی از جوانان پرشور انقلابی اشغال شد و همه اعضای سفارت به گروگان گرفته شدند. این حرکت انقلابی که به دلیل اهمیت فوق‌العاده آن توسط خود امام(ره) به انقلاب دوم معروف شد، سبب تحولات بسیار وسیع و سرنوشت‌ساز در تاریخ حکومت جمهوری اسلامی ایران شد و پیامدهای داخلی و خارجی بزرگی در جنبه‌های سیاسی و اقتصادی در بر داشت، به نحوی که می‌توان گفت بزرگترین حادثه تاریخ انقلاب ایران می‌تواند باشد. این اقدام برای خنثی کردن توطئه‌های امپریالیسم جهانی علیه انقلاب اسلامی ایران بود، بنابراین امام در اولین بیانات بعد از اشغال سفارت آمریکا فرمودند: «ما اجازه نمی‌دهیم توطئه‌های آمریکا و انگلیس در ایران به ثمر برسد» و

^۱. کیهان ۲۹ مهرماه ۱۳۵۸

دکتر یزدی نیز پس از مراجعت از کنفرانس الجزایر گفت: «امپریالیسم و صهیونیسم می‌خواهند اوضاع ایران را به هم بزنند.» این اظهار نظرها دلیل بر وجود توطئه بزرگ علیه ایران بود. با اشغال سفارت آمریکا در تهران، عملاً تمامی خطوط ارتباطی آمریکا با ایران قطع شد. مقامات و سازمان‌های بین‌المللی برای حل بحران سفارت آمریکا به تلاش افتادند. فعالیت‌های سیاسی در تمام محافل بین‌المللی برای حل این مسئله آغاز شد. دولت آمریکا ضمن اقدامات سیاسی، تهدیدات نظامی را نیز مطرح کرد و سناتور جکسون آمریکایی از کشورهای عربی خواست از مداخله نظامی آمریکا در ایران پشتیبانی کنند، اما ایران از این‌گونه تهدیدها هراسی به خود راه نداد. امام در مصاحبه با خبرنگار تلویزیون آلمان غربی در هفدهم آبان‌ماه گفتند: «همه چیز در ایران برای آمریکایی‌ها تمام شده است و مسئول وضع متشنج بین دو کشور دولت آمریکا است» و در همین روز در بیاناتی جمله معروف «آمریکا هیچ غلطی نمی‌تواند بکند» را اظهار نمودند.

مسئله به سرعت به شورای امنیت سازمان ملل کشیده شد و در نوزدهم آبان شورای امنیت از ایران خواست گروهان‌های آمریکایی را آزاد کند و همان روز خبرگزاری آسوشیتدپرس از واشنگتن خبر داد احتمالاً آمریکا در خلیج فارس مداخله نظامی می‌کند. پاپ، رهبر مسیحیان جهان، از امام درخواست کرد درباره آزادی گروهان‌های آمریکایی دستوری صادر کنند، ولی این درخواست‌ها مورد قبول ایران قرار نگرفت، فقط بنی‌صدر عضو شورای انقلاب در تاریخ بیستم آبان‌ماه یک پیام به ملت آمریکا فرستاد و در آن اظهار کرد که ایران حساب ملت آمریکا را با دولت آمریکا جدا می‌داند و اقدامات ایران فقط برای مقابله با اقدامات امپریالیستی دولت آمریکا است. در همین روز دولت آمریکا اولین عکس‌العمل شدید خود را علیه ایران نشان داد و دستور داد صدور قطعات یدکی کلیه وسایل و تجهیزات نظامی به ایران قطع شود. از همین روز مسئله اختلافات ایران و آمریکا جنبه نظامی نیز پیدا کرد و مسئله محاصره اقتصادی ایران به وسیله آمریکا مطرح شد، ولی آمریکا برای باز گذاشتن روزه امید اعلام کرد، ارسال گندم و برنج به ایران همچنان ادامه خواهد یافت.

همزمان با این مسئله روابط ایران با عراق نیز تیره‌تر شد و پانزده نفر از اعضای سفارت عراق در تهران ایران را ترک کردند و پیوند کثیف دولت عراق با دولت آمریکا بیشتر با یکدیگر گره خورد. در مقابل اقدامات اقتصادی آمریکا، دولت ایران نیز صدور نفت به آن کشور را از تاریخ ۲۱ آبان‌ماه قطع کرد و آمریکا نیز در ۲۴ آبان‌ماه تمام سپرده‌های ارزی ایران در بانک‌های آن کشور را که حدود چهارده میلیارد دلار بود، مسدود کرد و جنگ وسیع اقتصادی را علیه ایران آغاز کرد. در مجلس سنای آمریکا قطع رابطه سیاسی با ایران مطرح شد و تحریم اقتصادی ایران نیز مورد بحث محافل رسمی آمریکا قرار گرفت. محافل بین‌المللی نسبت به مسائل ایران و آمریکا علاقه‌مندی شدید موافق یا مخالف نشان دادند که به‌طور کلی بلوک شرق از اقدامات ایران علیه آمریکا خوشحال به نظر می‌رسیدند، ولی کشورهای بلوک غرب و طرفدارانشان در جبهه مخالف ایران قرار داشتند و کشورهای بی‌طرف جنبه صبر و انتظار در پیش گرفته بودند.

تشدید بحران ایران و آمریکا در بین ملت‌های اسلامی آثار مثبتی به نفع ایران داشت. در اوایل آذرماه شورش ضدآمریکایی در پاکستان آغاز شد و مردم مسلمان پاکستان به تعدادی از سازمان‌های آمریکایی در پاکستان حمله کردند و قسمتی از آنها را به آتش کشیدند. در عربستان سعودی عده‌ای از مسلمانان در اعتراض به رژیم آن کشور، مسجدالحرام را به اشغال خود درآوردند. نماینده لیبی در سازمان ملل گفت که ما در برابر هر تجاوزی علیه ایران در کنار این کشور خواهیم بود. کنفرانس عالی عرب در تونس تشکیل شد و نماینده ایران در آن شرکت کرد و مورد استقبال شرکت‌کنندگان قرار گرفت. به‌طور کلی در آغاز بحران گروگان‌گیری سفارت آمریکا در تهران، حداقل به ظاهر دولت‌های اسلامی از ایران حمایت کردند و ایران نیز اشغال مسجدالحرام به‌وسیله عده‌ای از مسلمانان متعصب را محکوم کرد و این جریان در ششم آذرماه با کشته شدن عده کثیری از اشغال‌کنندگان مسجدالحرام، پایان یافت و بعداً نیز ۶۳ نفر از آنان به حکم دادگاه عربستان گردن زده شدند. کشورهای دیگر بلوک شرق و غرب همه تلاش می‌کردند در مسئله بین ایران و آمریکا حتی‌المقدور خود را کنار نگه دارند. به‌عنوان

مثال دولت انگلستان سه میلیارد دلار ذخایر ارزی ایران در بانک‌های آن کشور را مسدود کرده بود، ولی در بیستم آذر از سپرده‌های ایران در انگلیس رفع توقیف شد. دولت فرانسه همچنان در جبهه مخالف قرار داشت و حتی در تلویزیون فرانسه نام خوزستان ایران، عربستان گفته شده بود. وزارت خارجه ایران در ۲۶ آذرماه رسماً به این تجاوز به حقوق مسلم ایران به کشور فرانسه اعتراض کرد؛ اما قهرمان اصلی داستان، همچنان دولت آمریکا بود. کاخ سفید در انتشار بیانیه شدیدالحنی علیه ایران در اول آذرماه، ایران را تهدید به مداخله نظامی کرد و مسئله گروگان‌ها برای دولت آمریکا به صورت بغرنج‌ترین مسئله درآمد. تلاش‌های وسیعی در محافل بین‌المللی برای آزادی گروگان‌ها به عمل آمد. شورای امنیت برای بررسی این مسئله از ایران خواست در جلسه آن شورا شرکت کند، ولی شورای انقلاب ایران شرکت نماینده ایران در این جلسات را قبول نکرد و دبیرکل سازمان ملل اعلام کرد که جلسات شورای امنیت بدون شرکت نماینده ایران تشکیل می‌شود. جلسه شورا تشکیل شد و ایران به اتفاق آرا محکوم گردید؛ ولی شوروی آن را وتو کرد و حجت‌الاسلام رفسنجانی گفت: «قطعنامه شورای امنیت درباره گروگان‌ها برای ایران ارزشی ندارد و وزیر خارجه ایران نیز بی‌ارزش بودن این قطعنامه را اعلام کرد.»

همزمان با تلاش سیاسی آمریکا، دولت آمریکا، تهدیدات نظامی خود را نیز به مرحله اجرا گذاشت و ناو گیتی هاوک وارد آب‌های دریای عمان شد که مورد اعتراض دولت شوروی قرار گرفت و دول اروپای غربی نیز به آمریکا هشدار دادند تا درباره ایران خویشتن‌داری نشان دهد. ناوگان آمریکا وارد اقیانوس هند شد و به سمت دریای عمان و خلیج فارس پیشروی کرد. فرمانده نیروی دریایی ایران در هفدهم آذرماه اعلام کرد ناوگان جنگی آمریکا به سیصد کیلومتری تنگه هرمز رسیده‌اند. در رقابت با آمریکا، دولت شوروی نیز برای تقویت ناوگان دریایی خود در اقیانوس هند دست به کار شد. تا هجدهم آذرماه، دولت همسایه شمال غربی ایران، یعنی کشور ترکیه، حالت بی‌طرفی در رابطه با ایران و آمریکا در پیش گرفته بود، ولی در این روز اولین عکس‌العمل رسمی علیه اقدام ایران درباره سفارت آمریکا در تهران نشان داده و نخست وزیر ترکیه

گروگان‌گیری به وسیله نیروی انقلابی ایران را محکوم کرد. دولت آمریکا عکس‌العمل شدید سیاسی نسبت به ایران نشان داد و در اواسط آذرماه، ۱۸۳ نفر از دیپلمات‌های ایرانی مقیم آن کشور را اخراج کرد. در اوایل دی‌ماه، دولت آمریکا ناو هواپیمابر نم‌تیس را نیز به اقیانوس هند اعزام کرد تا به ناو هواپیمابر گیتی هاوک ملحق شود و بدین وسیله دولت آمریکا تهدید نظامی خود را علیه ایران شدیدتر کرد که مورد اعتراض دولت شوروی قرار گرفت. در همین زمان واقعه دیگری در کشور همسایه و هم‌کیش ما افغانستان رخ داد که برنامه دیگری از استکبار جهانی علیه کشورهای جهان سوم و به ویژه کشورهای اسلامی بود. در ششم دی‌ماه ۱۳۵۸ سومین کودتا بعد از رژیم سلطنتی در افغانستان انجام گرفت. ببرک کارمل به حمایت دولت و ارتش شوروی، زمام امور افغانستان را به دست گرفت و در کشور افغانستان یک حکومت کاملاً کمونیستی برقرار شد و به طوری که گفته شد، ارتش سرخ حتی قبل از ورود کارمل به کابل و به دست گرفتن قدرت، از مرزهای افغانستان گذشته و وارد آن کشور شده بود. این تجاوز آشکار شوروی به یک کشور اسلامی، مورد اعتراض شدید ایران قرار گرفت، بنابراین طبعاً روابط ایران با شوروی نیز به سردی و تیرگی و حتی خصومت گرایید. گرچه ایران در ابتدا تلاش کرد از گسترش دامنه اختلافات با شوروی جلوگیری کند. به همین منظور سخنگوی شورای انقلاب در تاریخ هشت دی‌ماه اعلام کرد، در روابط دولت ایران با دولت شوروی به غیر از مسئله افغانستان، مسئله دیگری وجود ندارد. مسئله گروگان‌های آمریکایی در ایران و اشغال افغانستان به وسیله شوروی به صورت دو موضوع مهم جهانی بین دو ابرقدرت در آمد و طبعاً دو حربه متقابل در دست دو ابرقدرت قرار گرفت. چگونگی احتمال رابطه بین این دو مسئله، موضوعی است که نیاز به بررسی‌های عمیق‌تر دارد و از موضوع بحث ما خارج است.

در دهم دی‌ماه، دبیرکل سازمان ملل متحد برای مذاکره درباره مسئله گروگان‌های آمریکایی به ایران آمد، ولی موفقیتی برای حل این مسئله به دست نیاورد و حتی امام خمینی(ره) ملاقات با ایشان را نپذیرفتند و ایشان بدون اخذ نتیجه ایران را ترک کرد؛ زیرا دولت ایران برای حل مسئله گروگان‌های آمریکا شروطی را اعلام کرده

بود که در رأس آن، برگرداندن شاه خلع شده به ایران و تحویل او به مقامات قضایی ایران بود. دولت آمریکا حاضر به قبول شروط اعلام شده ایران نبود و ایران حاضر نبود بدون قید و شرط گروگان‌ها را آزاد سازد، در نتیجه این مسئله لاینحل ماند و حکومت جدید ایران اولین سال تولد خود را پشت سر گذاشت، در حالی که مشکلات داخلی و خارجی ایران هر روز بیشتر می‌شد، ولی دولت ایران با وجود همه این مشکلات به سوی ثبات و استحکام پیش می‌رفت.

در ششم بهمن‌ماه اولین رئیس‌جمهور ایران در دوران تاریخ انتخاب شد و کشور ایران دارای یک رهبر سیاسی مسئول بر اساس قانون اساسی جدید جمهوری اسلامی ایران شد. مراسم دهه فجر از دوازدهم تا ۲۲ بهمن‌ماه انجام شد و دومین سال زندگی جمهوری اسلامی ایران آغاز گردید. در بهمن‌ماه مسائل ویژه‌ای به غیر از مسئله گروگان‌ها در روابط خارجی ایران مطرح نشد. بنی‌صدر در ۲۸ بهمن‌ماه و بعد از احراز پست ریاست جمهوری درباره مسئله گروگان‌های آمریکایی اظهار نظر کرد و گفت: «من ابتدا با این امر مخالف بودم، ولی حالا که پیش آمده باید آن را به نحوی حل کرد.» در سی بهمن‌ماه دکتر بنی‌صدر، رئیس‌جمهور ایران، از طرف امام به فرماندهی کل قوا منصوب شد. اسفندماه سال ۱۳۵۸ نیز با آرامش نسبی در روابط خارجی سپری شد، در حالی که مشکلات داخلی به‌ویژه مسئله کردستان، به قوت خود باقی بود و اختلافات با عراق نیز دامنه بیشتری می‌یافت. در هجدهم اسفند از طرف وزارت خارجه ایران به سفیر عراق ابلاغ شد تا تهران را ترک کند و رابطه دیپلماتیک با عراق به سطح کاردار تقلیل یافت. مهم‌ترین مسئله در روابط خارجی، موضوع اختلاف قیمت گاز فروشی ایران به شوروی بود و دولت شوروی در اواخر اسفندماه پیشنهاد ایران را رد کرد. در نتیجه فروش گاز به شوروی قطع شد و ایران از این منبع درآمد محروم گردید. ایران در جبهه شوروی نیز علاوه بر مسئله سیاسی به‌دلیل اشغال افغانستان در جبهه اقتصادی نیز وارد مبارزه شد و با توجه به اینکه ایران با آمریکا نیز بر سر گروگان‌ها درگیر بود با بروز اختلاف با شوروی با هر دو ابرقدرت و همچنین با طرفداران آنها درگیر شد و در این بحبوحه بعضی افراد و سازمان‌های ایرانی نیز با دوستی و یا حتی احتمالاً به دشمنی با

انقلاب ایران به بروز اختلافات بیشتر دامن می‌زدند و ایران را در صحنه سیاسی جهان به طرف انزوا می‌کشاندند. درباره این شرایط روزنامه آزادگان در ۲۶ اسفندماه چنین نوشت: «ما در چند جبهه می‌جنگیم، یک روز کاریکاتور نامناسب ضیاءالحق را می‌کشند، روز دیگر مطالبی درباره آتاترک مطرح می‌کنند، یک روز مالکیت بر بحرین مطرح می‌شود و برق از کله حکام خلیج فارس می‌پرد و به جبهه‌گیری علیه انقلاب ایران تحریک می‌شوند و بعد از ذکر مسائل دیگر اظهار نظر می‌کنند آیا این همه دشمن‌تراشی‌ها با وجود تهدید جدی دولت عراق علیه ایران به صلاح انقلاب ایران است.»^۱

تهدیدهای خارجی علیه ایران در اوایل سال ۱۳۵۹

سال ۱۳۵۸ به پایان رسید، در حالی که دولت جدید جمهوری اسلامی ایران با دشمنان داخلی و خارجی فراوانی دست و پنجه نرم می‌کرد و از آغاز سال ۱۳۵۹ با مشکلات شدیدتری مواجه شد که هر روز دامنه آنها وسیع‌تر می‌شد. فروردین‌ماه سال ۱۳۵۹ سرآغاز جدی‌تر شدن تهدیدهای خارجی علیه ایران بود. در اوایل فروردین، ابتدا تلاش شد اختلاف ایران و شوروی بر سر مسئله افغانستان به نوعی مهار شود و توافق هم بین ایران و شوروی در این باره به عمل آمد، ولی گذشت زمان بی‌اثر بودن این توافق را نشان داد. در نهم فروردین‌ماه یکی از اعضای شورای انقلاب ایران گفت، به‌زودی مذاکرات مهم اقتصادی بین ایران و شوروی شروع خواهد شد. برژنف، رهبر حزب کمونیست شوروی، به مناسبت سالروز اعلام جمهوری اسلامی ایران برای امام خمینی(ره) پیام تبریک فرستاد و امام نیز به پیام ایشان پاسخ دادند. به طور کلی در نیمه اول فروردین‌ماه هر دو دولت ایران و شوروی تلاش کردند روابط حسن همجواری را حفظ کنند و اجازه ندهند تا مسئله افغانستان و اختلاف بر سر قیمت فروش گاز ایران، سبب تیرگی بیش از حد روابط بین دو کشور شود، ولی از نیمه دوم فروردین که تهدید نظامی عراق علیه ایران کاملاً جدی شد، نظر به این که بزرگ‌ترین منبع

^۱. نشریه مدیریت اطلاعات اداره دوم

پشتیبانی نظامی عراق دولت شوروی بود، سفیر ایران در مسکو به‌طور رسمی از آن کشور خواست که از تحویل اسلحه و مهمات و تجهیزات به عراق خودداری کند، ولی گذشت زمان ثابت کرد که درخواست ایران مورد قبول شوروی قرار نگرفت و دولت شوروی همچنان به صورت بزرگ‌ترین پشتیبان تدارکاتی ارتش عراق در طول جنگ، به اجرای برنامه‌های راهبردی خود ادامه داد. شوروی با این کار عملاً در صف دشمنان سرسخت ایران قرار گرفت، گرچه به ظاهر دو دولت تلاش می‌کردند تا دامنه اختلافات را از محدوده تعارفات سیاسی فراتر نبرند، اما به هر حال ضربات سختی که ارتش عراق در جبهه‌های نبرد به ایران وارد کرد، به وسیله هواپیماهای میگ، سوخو، توپولوف، موشک‌های زمین به زمین اسکاد و فراک و موشک‌های زمین به هوای سام - ۶ شوروی بود. ضمن اینکه تانک‌های تی - ۵۵، تی - ۶۲ و تی - ۷۲ و نفربرهای زرهی و توپخانه‌های صحرایی و ضدهوایی کلاً ساخت کشور شوروی بودند و مانند سیل به سوی عراق سرازیر شدند و در طول بیش از پنج سال جنگ نیز جریان این سیل تجهیزات روسی برای پشتیبانی از ارتش عراق قطع نشد، گرچه دولت عراق از اوایل جنگ تحمیلی به سمت غرب نیز گرایش پیدا کرد و از کشور فرانسه تجهیزات جدید هوایی خرید، ولی قدرت رزمی اصلی ارتش عراق همچنان به‌وسیله سلاح و تجهیزات روسی تأمین می‌شد.

در اوایل فروردین‌ماه ۱۳۵۹ دولت آمریکا تلاش کرد که مسئله گروگان‌ها را از طریق مسالمت‌آمیز حل کند، ولی موفق نشد، بنابراین از اواسط فروردین‌ماه تصمیمات خصمانه جدی علیه ایران اتخاذ کرد. دولت ایران برای حل این مسئله پیشنهاداتی ارائه داد که مورد قبول دولت آمریکا قرار نگرفت و به‌طوری که مفسر رادیو لندن در چهاردهم فروردین‌ماه نظر داد، فرمایش‌های امام و سخنان بعدی بنی‌صدر، رئیس جمهور ایران درباره مسئله گروگان‌ها، تمام امید دولت آمریکا را نقش بر آب کرد و حجت‌الاسلام خامنه‌ای، امام جمعه تهران نیز در نماز جمعه گفت: «ما نباید در مقابل ضدانقلاب جهانی موضع دفاعی بگیریم» و دولت آمریکا نیز در هجدهم فروردین‌ماه روابط سیاسی خود را با ایران قطع کرد. کارتر رئیس جمهور آمریکا شخصاً در مصاحبه

تلویزیونی حاضر شد و ضمن اعلام قطع رابطه سیاسی با ایران، چهار تصمیم اساسی علیه ایران را اعلام نمود که عبارت بودند از:

۱. آمریکا روابط سیاسی خود با ایران را قطع می‌کند.
۲. وزیر خزانه‌داری آمریکا رسماً تحریم اقتصادی علیه ایران را به مورد اجرا گذاشت. تحریمات اقتصادی طبق تصمیم شورای امنیت ملی انجام خواهد شد.
۳. وزیر خزانه‌داری آمریکا طبق دستور من فهرست دارایی‌های دولت ایران در آمریکا و فهرست مطالبات آمریکا از ایران را تهیه کرده است.
۴. وزیر امور خارجه و وزیر دادگستری آمریکا روایت کلیه ایرانیانی را که می‌خواهند در آینده به آمریکا بیایند از امروز بی‌اعتبار می‌سازد.

این اعلان جنگ اقتصادی آمریکا به ایران، درست همزمان با اتمام حجت نظامی عراق به ایران بود و بدین وسیله دولت جمهوری اسلامی ایران از اواسط فروردین‌ماه ۱۳۵۹ در چند جبهه وارد جنگ شد. در پی تحریم اقتصادی آمریکا علیه ایران، تحویل قطعات یدکی وسایل خریداری شده از آن کشور، به حالت تعلیق درآمد و حتی دولت آمریکا به دولت ایتالیا فشار آورد تا از صدور قطعات یدکی بالگرد به ایران خودداری کند. درباره تحریم اقتصادی آمریکا علیه ایران در محافل رسمی ایران، واکنش‌های گوناگونی نشان داده شد که عموماً استقبال از این امر بود و تقریباً هیچ‌گونه نگرانی شدیدی به وجود نیاورد. امام خمینی(ره) فرمودند: «قطع رابطه آمریکا دلیل بر قطع امید آن کشور از ایران است.» در محافل بین‌المللی نیز واکنش‌های گوناگونی نسبت به تحریم اقتصادی آمریکا علیه ایران ارائه شد که در مجموع بر خلاف انتظارات آمریکا، تا حدودی به نفع ایران بود و اغلب متحدان آمریکا حاضر به تحریم اقتصادی ایران نشدند و بازار مشترک اروپا از این تحریم جانبداری نکرد. کشورهای دیگر نیز آن را نپذیرفتند. تحریم اقتصادی آمریکا آثار مورد نظر آن دولت را به بار نیاورد، بنابراین در آخر فروردین‌ماه، خبرگزاری‌ها گزارش دادند که کارتر، رئیس‌جمهور آمریکا، مجازات‌های جدیدی علیه ایران اعمال خواهد کرد. مسئله تحریم اقتصادی آمریکا و مسدود کردن ذخایر ارزی ایران و مطرح کردن مطالبات برحق و ناحق شرکت‌های آمریکایی از ایران،

چندان به سادگی و بدون زیان برای ایران برگزار نشد، البته ایستادگی ایران در مقابل آن هم جدی و عزتمند بود ولی بحث درباره آن از موضوع گفتار ما خارج است و آن را به تحلیلگران سیاسی اقتصادی واگذار می‌کنیم و به ادامه شرح مسائلی که در رابطه با جنگ ایران و عراق است، می‌پردازیم.

در بالا اشاره شد که خبرگزاری‌های خارجی، خبر از طرح‌ریزی توطئه به‌وسیله آمریکا علیه ایران دادند. این توطئه در اوایل اردیبهشت‌ماه به مرحله اجرا درآمد و نیروهای نظامی آمریکا علناً ایران را مورد تجاوز قرار دادند و در پنجم اردیبهشت‌ماه نیروهای هلی‌برد آمریکا با پشتیبانی هواپیماهای باری (سی - ۱۳۰) وارد قلمرو ایران شدند و در فرودگاه نظامی نزدیک طبس پیاده شدند تا از آن نقطه به‌عنوان نقطه مبنا، عملیات نظامی علیه ایران را آغاز کنند، اما به خواست خداوند این عملیات در همان مرحله مقدماتی با شکست مواجه شد. دو فروند بالگرد و هواپیمای آمریکا در فرودگاه به یکدیگر برخورد کرده و آتش گرفتند. تعدادی از افراد نظامی مهاجم آمریکا، کشته شدند و طرح با ناکامی مواجه شد. این طرح که تحت نظارت مستقیم کارتر، رئیس‌جمهور آمریکا اجرا می‌شد، به دستور او متوقف گردید و نیروهای باقیمانده آمریکایی از ایران فرار کردند. گرچه این تهاجم علنی با شکست مواجه شد و سبب رسوایی بین‌المللی آمریکا گردید و مورد تنفر و انزجار تمام دولت‌ها و ملت‌ها قرار گرفت و به‌طور کلی انعکاس جهانی آن کلاً علیه دولت آمریکا و به نفع دولت ایران بود، اما به هر حال این واقعیت را روشن کرد که ابرقدرت آمریکا در مخالفت و مبارزه با جمهوری اسلامی ایران کاملاً جدی است و به هر اقدامی که برای ضربه زدن به ایران، در توانش باشد، دست خواهد زد. به عقیده بعضی از محافل بین‌المللی، طرح عملیاتی طبس خیلی وسیع‌تر از یک عملیات آدم‌ربایی برای نجات گروگان‌های آمریکایی بود: چنانکه هفته‌نامه آبرزور چاپ لندن، این عملیات را به روابط بین آمریکا و شوروی ارتباط داد و اظهار نظر کرد، به احتمال قوی فشار شوروی‌ها مانع ادامه عملیات آمریکا علیه ایران شد و در محافل غیررسمی ایران نیز این احتمال داده شد که سامانه اطلاعاتی شوروی قبل از ایران از ورود نیروهای آمریکا به ایران آگاه شدند و به آمریکا برای متوقف کردن این عملیات،

هشدار دادند. لازم به یادآوری است که دولت ایران حدود دوازده ساعت بعد از پیاده شدن نیروهای آمریکایی به طبس، از این امر آگاه شد و طبق اطلاعاتی که منتشر گردید این آگاهی نیز تصادفی بود و کامیون رهگذری متوجه ورود نیروهای خارجی در فرودگاه طبس شده و به سپاه پاسداران یزد اطلاع داده بود. اولین عنصر ایرانی که بعد از فرار بازماندگان آمریکایی به فرودگاه طبس وارد شد، عناصر سپاه پاسداران یزد بود که متأسفانه فرمانده آنان نیز در عملیات نیروی هوایی ایران به شهادت رسید و همین امر عدم توانایی پدافند هوایی ایران در کشف حمله ارتش آمریکا به ایران، خود سبب بروز اختلافات داخلی در ایران شد که در مباحث بعدی به آن اشاره می‌شود. درباره مشروح جریان عملیات آمریکا در طبس، چون خارج از محدوده گفتار ما است به همین مختصر اکتفا می‌کنیم.

نکته‌ای که در بیان این مطالب مورد نظر ما است، پیگیری جریان حوادث بین‌المللی در مقابله با انقلاب اسلامی ایران و تلاش برای به شکست کشاندن این انقلاب بود، گرچه ملت ایران در مقابل تمام این توطئه‌ها چون کوهی استوار مقاومت کرد و از دستاوردهای انقلاب دفاع نمود؛ ولی این مبارزات چندان هم ارزان و آسان برای ملت ایران تمام نشد، زیرا پیامد تمام این توطئه‌ها به جنگ تحمیلی عراق علیه ایران منتهی گردید که چگونگی جریان این جنگ طولانی و خونین و زیانبار، موضوع اصلی بررسی ما است که ما در این قسمت تلاش می‌کنیم عوامل و حوادث مقدماتی این جنگ را ریشه‌یابی کنیم.

در بلوک غرب بعد از آمریکا، اولین کشوری که با ایران مخالفت می‌کرد، دولت فرانسه بود. قبلاً گفتیم که بعد از اعلام تحریم اقتصادی آمریکا علیه ایران تقریباً همه دولت‌های جهان نظر ناموافق به آن نشان دادند، اما حکومت فرانسه با آمریکا هماهنگ شد و کابینه فرانسه، تحریم اقتصادی علیه ایران را تصویب کرد، در حالی که کابینه انگلستان و بازار مشترک اروپا و کشورهای دیگر اروپایی حداقل به ظاهر این تحریم را نپذیرفتند. ملاحظه می‌شود که حکومت فرانسه نه به‌طور تصادفی بلکه کاملاً به‌طور حساب‌شده و طرح‌ریزی‌شده و هماهنگ با توطئه‌های آمریکا و عراق علیه ایران حرکت

می‌کرد، در حالی که حتی خود دولت آمریکا نیز به بی‌اثر بودن این تحریم پی برد و در اوایل خردادماه اعلام کرد که این تحریم را به تعویق انداخته است و درباره مسئله گروگان‌ها، آمریکا به دیوان داوری لاهه متوسل شد. دادگاه بین‌المللی لاهه تحت فشار آمریکا، علیه ایران رأی داد و از نظر مسدود شدن ذخایر ارزی ایران نیز فشارهای سنگین اقتصادی به ایران وارد آمد به نحوی که محافل بین‌المللی انتظار داشتند اقتصاد ایران به کلی در حال فلج شدن باشد، زیرا از ذخایر ارزی ایران هشت میلیارد دلار در آمریکا مسدود شده و شش میلیارد دلار دیگر در حال مسدود شدن بود. فرانسه نیز یک میلیارد دلار سپرده ایران را برای اجرای طرح‌های اقتصادی مسدود کرده و سه میلیارد دلار از دارایی‌های ایران در بانک‌های دیگر اروپایی نیز ممکن بود مسدود شود؛ یعنی ۱۸ میلیارد دلار ذخایر ارزی ایران از دسترس این کشور خارج شده بود.^۱ مسلماً چنین فشاری برای هر کشوری، مشکلات بزرگی ایجاد می‌کند و برای ایران نیز مشکلاتی ایجاد کرد؛ ولی دولت جدید ایران توانست این مشکلات را حل کند.

کودتای نوژه و تأثیر منفی آن در روحیه مردم

دولت آمریکا ضمن تهاجم نظامی در طبرس و تهاجم اقتصادی با مسدود کردن دارایی‌های ایران در بانک‌های آن کشور، در منطقه خلیج فارس نیز نفوذ خود را گسترش داد. اولین کشور حوزه خلیج فارس که در اواسط خردادماه ۱۳۵۹ رسماً با آمریکا علیه ایران متحد شد، کشور عمان بود که پایگاه‌های هوایی و دریایی در اختیار آمریکا قرار داد و حضور ناوگان دریایی آمریکا در دریای عمان جنبه قانونی پیدا کرد، گرچه قبلاً نیز این همکاری عمان با آمریکا علیه ایران در حمله آمریکا به طبرس آشکار شده بود و هواپیماهای آمریکایی از پایگاه‌های هوایی عمان برای تجاوز به ایران به پرواز درآمده بودند.

اما توطئه‌ها همچنان علیه ایران در حال طرح‌ریزی بود. در ۲۸ خردادماه ۱۳۵۹، رئیس‌جمهور از طرح یک کودتا در ایران صحبت کرد که این مطلب را از تحلیلی که

^۱. اقتباس از بولتن تفسیرهای خارجی اداره دوم، ۱۳۵۹/۳/۲

مقامات فرانسوی از وضع ایران کرده بودند، دریافت نمود. ژیسکاردستن، رئیس جمهور فرانسه، گفته بود: «با حرکتی که ایران به سوی یک رژیم فاشیستی می‌رود، امکان یک کودتای آمریکایی در ایران فراهم می‌شود.» این خبر هشدار برای احتمال طرح یک توطئه بین‌المللی بود و این احتمال در اواسط تیرماه ۱۳۵۹ قطعی شد و طرح یک کودتای نظامی در شرف وقوع، کشف و خنثی شد و چون هسته مرکزی عملیات کودتا در پایگاه هوایی نوژه همدان قرار داشت، به نام کودتای نوژه خوانده شد. به حقیقت پیوستن این پیشگویی رئیس جمهور فرانسه، می‌تواند بهترین دلیل بر فعالیت استکبار جهانی علیه انقلاب اسلامی ایران باشد. چگونگی این کودتا در بخش چهارم بیان شده است.

آنچه مسلم است، این است که این کودتا با همکاری و هماهنگی بعضی از کشورهای بلوک غرب طرح‌ریزی شده بود و پشتیبانان اصلی کودتاگران، در خارج از ایران بودند و به احتمال قریب به یقین دولت آمریکا در رأس پشتیبانان کودتاچیان قرار داشت، گرچه این کودتا با شکست مواجه شد و کودتاگران قبل از دست زدن به هر اقدامی دستگیر شدند، ولی انعکاس این عمل ضدانقلابی به هر حال در روحیه ملت ایران و رهبران انقلاب تأثیر داشت. یکی از مهم‌ترین این اثرات، تشدید بی‌اعتمادی نسبت به ارتش بود و با توجه به تهدیدهای جدی و جنگ قریب‌الوقوع عراق علیه ایران این امر در تضعیف ارتش ایران و هموارتر کردن پیشروی نیروهای متجاوز عراق در خاک ایران، عامل سرنوشت‌سازی بود. به‌عنوان شاهد مثال، وضعیت آمادگی رزمی لشکر زرهی اهواز بار دیگر یادآوری می‌شود. بعد از شکست کودتا اکثریت قریب به اتفاق فرماندهان رده بالای این لشکر به اتهام شرکت در کودتا دستگیر شدند و آنهایی که دستگیر نشده بودند نیز در حالت اضطراب و نگرانی بودند. هنگامی که ارتش متجاوز عراق از مرز جنوب غربی به خوزستان حمله کرد، فقط این لشکر با چنین وضعیت روانی فرماندهان در مقابل دشمن قرار داشت. بنابراین طراحان اصلی کودتا، که از عوامل خارجی بودند، این موضوع را در نظر گرفته بودند که بر فرض شکست کودتا، بهره دوم، یعنی تضعیف ارتش ایران نصیب طراحان اصلی خواهد شد، ضمن اینکه عوامل تبعی دیگر از نظر

وضعیت اجتماعی ایران در پی این کودتا به وجود می‌آمد که کلاً در مسیر خواسته‌ها و هدف‌های اصلی طراحان کودتا بود. به هر حال کودتا شکست خورد و طرح کودتاگران داخلی و حامیان خارجی آن نقش بر آب شد، ولی به‌طور کلی استکبار جهانی همچنان علیه حکومت انقلابی ایران در حرکت و فعالیت بوده و روش سازش‌ناپذیری حکومت ایران درباره مسائل جهانی به‌ویژه مسئله گروگان‌های آمریکا و قراردادهای چند میلیارد دلاری اقتصادی، روز به روز بر خشم استکبار جهانی نسبت به حکومت جمهوری اسلامی می‌افزود و هر یک از کشورهای مخالف ایران به نوعی این خشم را بروز می‌دادند.

در اوایل تیرماه، که در بیانیه کنفرانس هفت کشور بزرگ صنعتی غرب شدیداً به ایران حمله شد، ژاپن اعلام کرد که نفت مورد نیاز خود را به جای ایران از عراق تأمین می‌کند، روابط با شوروی نیز روز به روز سردتر می‌شد. در کشورهای حوزه خلیج فارس نیز زمزمه‌های مخالفت علیه ایران به بهانه به خطر افتادن امنیت خلیج فارس به‌گوش می‌رسید. وزیر خارجه کویت در نوزدهم تیرماه اظهار داشت: «امنیت خلیج فارس به‌وسیله عوامل محلی به خطر افتاده است و شب‌نامه‌هایی علیه دولت کویت منتشر می‌شود و از مردم کویت خواسته می‌شود علیه دولت قیام کنند» که طبعاً منظور وزیر خارجه کویت، حمایت دولت ایران از این اعمال بود.

همزمان با تشدید بحران داخلی ایران و درگیر کردن حکومت ایران با مسائل داخلی، دو مسئله مهم دیگر در جهان اسلام به‌وقوع پیوست که ارتباط مستقیمی با مخالفت در مقابل انقلاب اسلامی داشت که عبارت بودند از: انتقال پایتخت فلسطین اشغالی به بیت‌المقدس در سیزدهم مرداد و تهاجم عمومی ارتش متجاوز اسرائیل به لبنان در ۲۸ مردادماه. چنانچه به‌طور عمیق این حوادث تحلیل شوند، کاملاً روشن می‌شود که استکبار جهانی از حرکت انقلاب اسلامی کاملاً به وحشت افتاده بود، برای خنثی کردن این حرکت، آماده شده بود تا به هر عمل جنایتکارانه‌ای دست بزند. این دو اقدام اسرائیل گرچه به ظاهر در خارج از مرزهای ایران بود، ولی عملاً هدف آن در داخل انقلاب اسلامی ایران قرار داشت و هدف اصلی آنها بی‌اعتبار کردن انقلاب ایران بود؛ زیرا این حکومت ایران بود که جمعه آخر ماه رمضان را برای روز آزادی قدس اعلام کرد و

مورد قبول مسلمانان جهان قرار گرفت و همچنین این حکومت جمهوری اسلامی ایران بود که طرفدار جدی و باثبات و محکم مسلمانان لبنان بود و حوادث تاریخی نیز ثابت کرد که این دو اقدام اسرائیل به طور کاملاً جدی علیه دولت ایران طرح و اجرا شد. اما استکبار جهانی در تمام جهات علیه حکومت ایران فعالیت می‌کرد و به هر وسیله که تصور می‌کرد، می‌تواند حتی کوچک‌ترین ضربه‌ای به ایران وارد آورد، اقدام می‌نمود. در مردادماه، دولت آمریکا آمادگی خود را برای فروش تعدادی تانک به کشور اردن که مخالف سرسخت ایران و هماهنگ با عراق بود، اعلام کرد. دولت فرانسه و انگلیس، ناوهای ایرانی را که از آن کشورها خریداری شده و آماده تحویل به ایران بودند، توقیف نمود. همچنین دولت آمریکا برای رفع اختلافات بین عراق و عربستان فعالیت کرد و این دو دولت را که چندین سال بود علیه یکدیگر شمشیر می‌کشیدند، آشتی داده و عربستان را وادار کرد تا کمک‌های مالی بی‌دریغی در اختیار عراق قرار دهد، که در جنگ تحمیلی بزرگ‌ترین عامل جلوگیری از شکست عراق همین کمک‌های عربستان و کویت بود.

صدام حسین در ۲۲ مردادماه به عربستان مسافرت کرد و ضمن دیدار و آشتی با پادشاه سعودی و بستن قول و قرارها علیه ایران، با ضیاءالحق، رئیس جمهور پاکستان، نیز در مکه ملاقات کرد. پلیس بحرین تظاهرات روز قدس را که در آن کشور برپا شده بود، درهم شکست و سرانجام آمریکا اعلام کرد که تجهیزات نظامی به دولت عراق می‌فروشد و بعداً معلوم شد روابط تجارتي بین عراق و آمریکا برقرار شده است. اولین معامله تجاری شامل فروش هشت توربین کشتی‌های جنگی به ارزش ۱۱۲ هزار دلار بین دو کشور انجام گرفت. لازم به یادآوری است که روابط عراق با آمریکا بعد از جنگ ۱۹۶۷ اعراب با اسرائیل قطع شده بود و پس از چهارده سال در آستانه تجاوز عراق به ایران، این رابطه تجدید شد و مسلماً این امر بدون طرح‌ریزی و برنامه‌ریزی حساب‌شده نمی‌توانست باشد و آثار شوم فعالیت استکبار جهانی برای به زانو در آوردن حکومت جمهوری اسلامی ایران روز به روز مشخص‌تر می‌شد. در ۲۹ مردادماه، خبرگزاری‌ها خبر از استقرار یک نیروی بزرگ آمریکایی در نزدیکی سواحل ایران در خلیج فارس دادند و

همزمان با استقرار ناوگان عظیم آمریکا در دریای عمان، کشور امارات متحده عربی نیز هم‌صدایی خود را نشان داد و ادعای مالکیت بر سه جزیره تنگه هرمز را در مجامع بین‌المللی مطرح کرد، در حالی که دولت عراق چندین ماه قبل این ادعا را کرده بود.

در جبهه شوروی مسائل بحث‌انگیزی در جریان بود. وزیر خارجه ایران نسبت به ارسال اسلحه از طرف عوامل شوروی برای آشوب‌گران کردستان ایران، نامه اعتراض‌آمیزی نوشت. وزیر خارجه شوروی به این ادعای ایران اعتراض کرد. در رابطه با کودتای نوژه نیز رئیس دادگاه انقلاب نظامی ارتش اظهار کرده بود که طبق تحقیقات انجام‌شده، شوروی‌ها نیز با کودتای نافرجام مخالفتی نداشته‌اند و رادیو مسکو در بیانیه‌ای نسبت به این اظهار نظر مقام قضایی ایران شدیداً حمله کرد و اقدامات دوستانه ارتش شوروی درباره ایران را برشمرد و بدین صورت روابط با شوروی نیز تیره‌تر شد.

شهریورماه ۱۳۵۹ دوران اوج‌گیری بحران خارجی ایران بود. در این ماه، شوروی کنسولگری ایران در لنین‌گراد را تعطیل کرد و ایران نیز متقابلاً کنسولگری شوروی در رشت را تعطیل نمود. حملات تبلیغاتی بین ایران و شوروی شدت گرفت. آیت‌الله منتظری اظهار نظر کردند که هرگونه حمله آمریکا به ایران با توافق دولت شوروی امکان‌پذیر است^۱، اما برژنف، رهبر شوروی، ژست دوستانه‌ای نسبت به ایران گرفت و گفت: «استقرار ناوگان جنگی آمریکا در نزدیکی آب‌های ساحلی ایران عملی خصمانه است» و وزیر خارجه شوروی در پاسخ نامه وزیر خارجه ایران نوشت: «دولت شوروی علاقه‌مند است روابط دوستانه‌ای با همسایه جنوبی خود ایران داشته باشد» و در این ضمن محافل سیاسی غرب تلاش می‌کردند تا روابط بین ایران و شوروی را تیره‌تر سازند، بنابراین در نهم شهریورماه شایعه کردند که دولت شوروی برای تقویت کمونیست‌های ایران هفت هزار نفر از افراد فارسی‌زبان آن کشور را به ایران فرستاده است^۲، ولی مفسر رادیو مسکو ضمن تفسیری بر بیانات برژنف نسبت به ایران، تاریخچه روابط بین دو کشور بعد از انقلاب ۱۹۱۷ را مرور کرد و اظهار نمود که شوروی همیشه

^۱. کیهان ۸ شهریور ۱۳۵۹

^۲. خبرگزاری پارس

خواهان حسن روابط همجواری با ایران بوده است و در پایان اضافه کرد، هیچ سازمان و فردی حق مداخله در امور داخلی ایران را ندارد.

اما علاوه بر مسائل سیاسی، یک مسئله اقتصادی بین ایران و شوروی مطرح بود که به سادگی قابل حل نبود و آن قیمت فروش گاز ایران به شوروی بود. قیمت پیشنهادی ایران، حدود پنج برابر قیمت قبلی بود و دولت شوروی حاضر به قبول آن نبود، بنابراین مذاکرات بدون نتیجه در شهریورماه نیز ادامه یافت و یک نوع مبارزه اقتصادی بین ایران و شوروی جریان پیدا کرد. ضمن اینکه شوروی درخواست ایران مبنی بر عدم تحویل اسلحه و تجهیزات نظامی عراق را قبول نکرد، در حالی که احتمال قریب الوقوع حمله عراق به ایران برای شوروی مشخص بود و بر اساس روابط دوستانه و قراردادهایی که بین آن دو کشور وجود داشت، دولت عراق بدون اطلاع شوروی به هیچ وجه دست به تهاجم به ایران را نمی زد چنان که یک روز قبل از تهاجم عمومی عراق به ایران طارق عزیز، مشاور ویژه صدام حسین، به مسکو رفت و خبرگزاری‌ها نظر دادند در این مسافرت قطعاً مسئله ایران و عراق نیز مطرح خواهد شد.

در رابطه با آمریکا، مسئله گروگان‌ها همچنان حاد و شدید بود. مجلس شورای اسلامی ایران از طرف امام رسیدگی به این مسئله را به عهده گرفته بود و روزنه امیدی برای حل این موضوع پیدا شده بود، ولی این مسئله تا پایان شهریورماه حل نشد و دولت آمریکا در تمام زمینه‌های بین‌المللی علیه ایران اقدام کرد. در دهم شهریورماه خبرگزاری‌ها خبر دادند که سازمان عفو بین‌المللی، ضمن وارد آوردن اتهاماتی به ایران، دولت ایران را محکوم کرده است. روزنامه دیلی تلگراف مطالب تندى علیه ایران نوشت و از برگرداندن رژیم سلطنتی به ایران صحبت کرد و برای توجیه مطالب خود نوشت: «غرب باید مراقب روی کار آمدن کمونیست‌ها در ایران باشد، زیرا در این صورت جریان نفت ایران به غرب قطع خواهد شد.»

کشورهای وابسته نیز صف‌بندی خود را در مقابل ایران کاملاً مشخص کردند و مانند قبل، فقط سه کشور عربی که سوریه و الجزایر و لیبی بودند به علاوه کشور جمهوری خلق کره (کره شمالی) از ایران پشتیبانی می‌کردند. کشورهای دیگر بلوک

شرق حالت بی‌طرفی داشتند و کشورهای وابسته به بلوک غرب نیز ضمن تلاش برای حفظ منافع ویژه خود در روابط تجاری با ایران، کم و بیش جانب آمریکا را گرفتند. کشورهای دیگر عربی حمایت خود را از عراق علنی‌تر کردند. اردن تسهیلات بندری خود را در بندر عقبه در اختیار عراق گذاشت تا در صورت بسته شدن شط‌العرب و از کار افتادن بندر فاو و ام‌القصر و بصره، عراق بتواند کالاهای وارداتی خود را از طریق اردن وارد کند و در این کار آمریکا و اسرائیل نیز موافقت نشان دادند. کنفرانس وزرای کشورهای عرب در شهر طائف در عربستان سعودی برگزار شد و در پایان آن اعلام شد برای مقابله با ناآرامی‌های سیاسی و جلوگیری از تأثیر انقلاب اسلامی ایران، سازمان‌های امنیتی بیست کشور عربی هماهنگ تقویت می‌شوند و در این کنفرانس که در دهه اول شهریورماه برگزار شد، قطعاً نماینده عراق، نمایندگان سایر کشورهای شرکت‌کننده یا دست‌کم نمایندگان کشورهایی که با عراق هم‌آواز بودند را در جریان طرح حمله به ایران قرار داد. فرمانده نیروی دریایی آمریکا در خاورمیانه در بیست شهریورماه از بحرین دیدار کرد. رئیس اتاق بازرگانی امارات متحده عربی به بغداد رفت تا با مقامات عراقی مذاکره کند. سرانجام در نوزدهم شهریورماه اعلام شد عراق و عربستان سازمان مشترک برای تولید اسلحه تشکیل می‌دهند. خلاصه آن که حلقه‌های زنجیر به مرور به یکدیگر پیوسته می‌شدند تا ایران را به زنجیر محاصره بکشانند. هر قدر زمان به آغاز جنگ تحمیلی نزدیک‌تر می‌شد، درگیری‌های خارجی ایران شدیدتر می‌شد. در اواسط شهریورماه، انگلستان سفارت خود در تهران را تعطیل کرد و رابطه دیپلماتیک ایران و انگلیس به حالت تعلیق درآمد. دولت ترکیه با دولت عراق روابط فرهنگی برقرار کرد که حاکی از بهبود روابط بین آن دو کشور بود. دولت اسرائیل از دستیابی عراق به انرژی هسته‌ای و پیدا کردن برتری کامل بر ایران صحبت کرد. خبرگزاری‌ها از قول وزیر خارجه ایران گفتند، روابط بین ایران و شوروی حسنه نیست، ولی هنوز به مرحله قطع رابطه نرسیده است.

سرانجام دهه آخر شهریورماه فرا رسید. امام در پیامی که به کنگره حج فرستادند، فرمودند که دولت آمریکا قصد نابودی مسلمانان را دارد و با این بیان، دشمنی

سرسختانه آمریکا علیه مسلمانان را روشن کردند. دبیرکل اتحادیه عرب رسماً از صدام حسین در مقابل ایران حمایت کرد و گفت برای دستیابی عراق به سرزمین‌های غصب‌شده‌اش باید همه اعراب او را حمایت کنند. اما کشوری که تا حدودی جنبه بی‌طرفی به خود گرفته بود، ترکیه بود که آن هم با بیاناتی که حجت‌الاسلام حاج شیخ نوری، نماینده امام در کشورهای اروپایی در تبریز ایراد کرد و حمله تندی به حکومت ترکیه نمود، تیره شد. در ۲۶ شهریورماه دبیرکل شورای اسلامی از وزرای خارجه کشورهای اسلامی دعوت کرد تا یک جلسه فوق‌العاده تشکیل دهند و وضعیت بحرانی ایران و عراق را بررسی کنند، ولی در همان روز هشدار شدید عراق به ایران اعلام شد و پنج روز بعد تهاجم عمومی عراق به ایران آغاز شد.

با توجه به روند مسائل که بیان شد، کاملاً روشن می‌شود که عراق در جنگ تحمیلی به تنهایی تصمیم نگرفت، بلکه به مدت شش ماه با استکبار جهانی و حکومت‌های مرتجع در این باره تبادل نظر کرد و با متعهد کردن آنان به پشتیبانی همه‌جانبه از خود، در یک جنگ کامل طرح حمله به ایران را تهیه کرد. بنابراین در جنگ تحمیلی، ایران تنها با عراق درگیر نشد، بلکه با تمام قدرت‌های بزرگ جهان از جمله آمریکا و شوروی و اروپای غربی و کشورهای مرتجع عرب درگیر شد و همه این دولت‌ها با تمام امکانات حکومت صدام حسین را یاری کردند تا ایران را تحت فشار شدید نظامی قرار دهند و کل حرکت اسلامی را در ایران و در جهان با شکست مواجه سازند.

بخش چهارم

مشکلات داخلی ایران و عدم آمادگی برای قبول جنگ

شادروان پاندیت نهرو انقلاب را چنین توصیف کرده است:

«انقلاب در کوچه و بازار و در خیابان‌ها و میدان‌ها منزل دارد و روش‌های آن نیز ناهموار و خشن است. مردمی که آن را برپا می‌دارند این توفیق را ندارند که مانند امرا و رجال سیاست، تربیت و پرورش کامل خاصی داشته باشند. زبان آنها درباری و زیبا و خوش آب و رنگ نیست و هزاران نیرنگ و فریب و طرح‌های خطرناک و پلید را پشت سر خود مخفی نمی‌سازند. درباره آنها هیچ رمزی وجود ندارد و هیچ پرده‌ای کار و فکرشان را پنهان نمی‌کند. حتی بدن‌هایشان هم چیز درستی برای پوشش ندارد. در یک انقلاب، سیاست دیگر کار مخصوص پادشاهان و سیاستمداران نیست بلکه با واقعیات سر و کار دارد و در ماورای آن طبیعت خام و ناپورده انسانی، شکم‌های خالی و گرسنه قرار می‌گیرند.^۱»

کمی دقت در مفهوم کلمات و جملات بالا می‌تواند ما را به خصوصیات یک جامعه انقلابی رهنمون کند و به مشکلاتی که به طور طبیعی و ناشی از این خصوصیات می‌باشد، آگاه سازد. هر قدر انقلاب، مردمی‌تر و برخاسته از قشرها و توده‌های بیشتر محروم جامعه سرچشمه گرفته باشد، خصوصیات و مشکلات ناشی از آن بیشتر خواهد بود. مروری بر تاریخ سیر تحول انقلابات بزرگ جهان مانند انقلاب کبیر فرانسه و انقلاب کبیر روسیه و انقلاب چین، نشان می‌دهد که در تمام این تحولات بنیادین اجتماعی مشکلات و موانع داخلی و خارجی بسیار بزرگی وجود داشته است و انقلاب برای وصول

^۱. نگاهی به تاریخ جهان صفحه ۷۱۳

به هدف خود راه بسیار سخت و ناهمواری را طی کرده است. به عنوان مثال انقلاب ۱۹۱۷ روسیه بعد از پیروزی با چنین وضعی مواجه شد؛ بلشویک‌ها با مشکلات داخلی فراوانی مواجه گشتند، جنگ با آلمان هنوز در جریان بود، هرج و مرج و آشفتگی همه کشور را فرا گرفته بود، گروه‌های مسلح به چپاول و غارت مردم می‌پرداختند، اقتصاد کشور درهم شکسته بود، انقلاب از هر سو با نمایندگان نظام قدیم احاطه شده بود که برای سرنگونی انقلاب آماده می‌شدند؛ سازمان دولتی هنوز یک سازمان سرمایه‌داری بود و اکثر مأموران قدیمی دولت از همکاری با حکومت تازه خودداری می‌کردند. اوضاع چنان دشوار بود که حتی جسورترین اشخاص را به ترس و وحشت می‌انداخت و سرانجام جنگ داخلی در شرق و غرب کشور جریان پیدا کرد. آلمانی‌ها یک دولت دست‌نشانده در اکراین تشکیل دادند، متفقین عناصر ضدانقلاب را پشتیبانی می‌کردند، چک‌ها نیز از منطقه‌ای به قسمتی از غرب شوروی حمله کردند و متفقین برای تحت فشار قرار دادن حکومت بلشویکی علناً در بندر آزاخانجلیک نیرو پیاده کردند و مسکو به محاصره دشمنان درآمد. چنانکه گفته شد نیروهای انقلاب، در یک مرحله در هفده جبهه می‌جنگیدند. جنگ‌های داخلی از سیبری در شرق تا دریای بالتیک در غرب جریان داشت.

محاصره اقتصادی به‌وسیله کشورهای دیگر، علیه حکومت شوروی به مرحله اجرا گذاشته شد؛ به‌نحوی که در ۱۹۱۹ حکومت جدید شوروی نتوانست هیچ چیزی از کشورهای خارج بخرد یا به کشورهای خارج بفروشد.^۱ این وضع حکومت جدید انقلابی شوروی در سال‌های اول بعد از پیروزی انقلاب بود، بنابراین اگر درباره مشکلات انقلاب ایران صحبت می‌کنیم، قبل از شرح این مشکلات باید توجه داشته باشیم که این مشکلات دلیل بر نقص و ضعف و شرایط غیرعادی انقلاب نیست، بلکه تمام این مشکلات اعم از سیاسی، اقتصادی، اجتماعی، فرهنگی و نظامی ناشی از فروپاشی یک نظام و برپایی اولیه یک نظام دیگر است، طبیعت ذاتی هر انقلاب مردمی از جمله انقلاب ایران است و هیچ گریزی از آن نیست، فقط باید با اراده‌ای محکم و استوار با مشکلات

۱. نگاهی به تاریخ جهان صفحه ۱۲۳۸ تا صفحه ۱۲۴۰

مشکلات داخلی ایران و عدم آمادگی برای قبول جنگ / ۳۰۱

برخورد شود و هر چه زودتر و سریع‌تر، این راه ناهموار و خشن طی گردد و مشکلات پشت سر گذاشته شود. در اینجا باید به این نکته اساسی و بسیار مهم اشاره کنم که انقلاب اسلامی به دلیل ماهیت دینی آن، رهبری بلامنازع حضرت امام رضوان الله تعالی علیه، تبعیت مردم انقلابی از ایشان، وجود مساجد به عنوان سنگرهای انقلاب، همراهی و پیوند قلبی بدنه ارتش با مردم و مراجعت امام نسبت به سایر انقلاب‌هایی که نام برده شد با هزینه و خونریزی بسیار کمتر و مشکلات کمتر و غیرقابل مقایسه با دیگر انقلاب‌ها به نتیجه رسید.

مشکلات انقلاب ایران مانند سایر انقلابات شامل دو قسمت داخلی و خارجی بود. درباره مشکلات خارجی در حدود اطلاعات و مقدمات در بخش‌های قبلی مطالبی بیان شد. در این بخش به بررسی اجمالی مشکلات داخلی که در جنگ تحمیلی مؤثر بودند، می‌پردازیم. مشکلات داخلی، شامل چهار قسمت کلی سیاسی، اقتصادی، اجتماعی و نظامی می‌باشد و نظر به اینکه در تدوین این گفتار هدف اصلی ما بررسی مسائل ایران در رابطه با جنگ تحمیلی عراق علیه ایران است، بنابراین در این بررسی بیشتر مسائل نظامی و چگونگی وضعیت ارتش و عوامل مربوط به آن مورد تجزیه و تحلیل قرار می‌گیرد، و چون مسائل نظامی، تابعی از مسائل سیاسی و اقتصادی است این مسائل نیز تا حدودی که در وضعیت کلی کشور مؤثر بودند، بیان می‌شود.

سخن را از چند روز قبل از پیروزی انقلاب آغاز می‌کنیم. مرحله تخریب و انهدامی انقلاب ایران از شهریورماه ۱۳۵۷ به طور جدی آغاز شد. در این مرحله برای به زانو در آوردن رژیم سلطنتی، انقلابیون الزاماً ضربات مهلکی بر پیکر سازمانی رژیم در تمام زمینه‌ها وارد کردند. تخریبات، اعتصابات، تظاهرات، تضعیف روانی عوامل وابسته به رژیم و مسائل دیگر با قدرت انجام شد؛ چنان که رژیم سلطنتی بیش از پنج ماه نتوانست در مقابل حرکت انقلاب مقاومت کند و شاه در ۲۶ دی‌ماه ایران را ترک کرد. کمتر از یک ماه بعد، یعنی در ۲۲ بهمن‌ماه تمام نیروهای مقابل انقلاب از جمله صدا و سیما، رسانه‌ها، وزارتخانه‌ها و ارتش به انقلابیون پیوستند و طومار عمر رژیم سلطنتی در ایران درهم پیچیده شد و به پایان رسید، اما مانند تمام انقلاب‌های مردمی دیگر از

همان روز پیروزی انقلاب، مشکلات داخلی و خارجی در مقابل حکومت جدید نمایان شد. این مشکلات بدون آن که بتوان برای آنها ترتیب تقدم خاصی در نظر گرفت در تمام زمینه‌های سیاسی و اقتصادی و اجتماعی و نظامی در مقابل دولت جدید قرار گرفتند. مانند هر انقلاب دیگر اولین مشکل، برقراری نظم و آرامش و امنیت بود. ده‌ها هزار قبضه اسلحه از پادگان‌ها، کلانتری‌ها و پاسگاه‌های ژاندارمری به دست مردم افتاده بود. دستگاه‌های امنیتی و قضایی کشور به کلی از هم پاشیده بود. پادگان‌های نظامی تخلیه شده بود و وسایل و تجهیزات نظامی به ارزش میلیاردها دلار بدون محافظ در پادگان‌ها رها شده بودند. نظامیان که بر حسب طبیعت انقلاب مردمی و کاربرد رژیم حاکم قبلی، اجباراً در مقابل انقلابیون قرار گرفته بودند، بعد از پیروزی انقلاب خود را محکوم احساس می‌کردند و به انتظار تصمیم حکومت جدید انقلابی درباره خود بودند.

به دلیل ترکیب ویژه نیروهای انقلابی در دوران انقلاب که شامل مذهبیون، چپ‌گرایان و ملی‌گرایان بودند، تشتت و اختلاف نظر اعتقادی بین گروه‌های مختلف انقلابی از همان روز اول پیروزی نمایان شد و هر یک از این گروه‌ها، نظر خاصی درباره روش اداره کشور از جمله چگونگی تشکیل ارتش جدید داشتند. گروهی خواستار انحلال کامل ارتش و فروش یا از بین بردن وسایل و تجهیزات نظامی بودند. عده‌ای فقط طرفدار تشکیل گارد ملی بودند و عقیده داشتند ایران به ارتش منظم نیازی ندارد، زیرا نمی‌خواهد با کسی بجنگد، ولی گروهی دیگر از همان آغاز با واقع‌بینی مطلق به مسائل مملکت نگاه می‌کردند و مسئله لزوم ارتش را انکارناپذیر می‌دانستند. در رأس آنها امام خمینی(ره) بودند که در روز دوم پیروزی انقلاب امر کردند تمامی نظامیان، باید به سربازخانه‌ها برگردند و در اجرای فرمان امام، نظامیان به مرور به سربازخانه‌ها برگشتند. به منظور نشان دادن اهمیت فوق‌العاده این امر لازم می‌دانم شاهد مثالی از خاطرات خودم بیان کنم. در دوران حرکت انقلابی، من سرپرست یک تیپ زرهی در پادگان حمید دشت‌آزادگان بودم. قبل از پیروزی انقلاب تعدادی از افراد واحدهای تیپ به‌ویژه افراد وظیفه در اجرای فرمان امام مبنی بر ترک سربازخانه‌ها، پادگان را ترک کرده بودند. روز بعد از پیروزی انقلاب و بعد از پیوستن ارتش به ملت تقریباً تمام نیروهای

مشکلات داخلی ایران و عدم آمادگی برای قبول جنگ / ۳۰۳

تیپ، پادگان را ترک کردند. در آن روز افسر نگهبان به من اطلاع داد، پاسداران جدید نیامده‌اند و در پادگان کسی نیست که پاسداری را تحویل بگیرد و پاسداران قدیم نیز که مدت پاسداریشان تمام شده، می‌خواهند تفنگ‌ها را در پاسدارخانه بگذارند و پادگان را ترک کنند. به پادگان رفتیم. فقط راننده جیب همراه من بود. بعد از صحبت با افسر نگهبان در پادگان به راه افتادم تا کسانی را پیدا کنم و مأمور حفاظت پادگان نمایم، زیرا این پادگان در وسط بیابان قرار داشت و از همه طرف امکان دست‌برد به آن بود. ضمن اینکه اطلاع پیدا کرده بودم بعضی از گروه‌های چپ‌گرای افراطی طرح‌های حمله به پادگان‌ها را دارند.

یکه و تنها در محوطه پادگان تیپ قدم زدم، در حالی که به یاد بی‌کسی مسلم بن عقیل(ع) در کوفه افتاده بودم. بسیار متأثر شدم و بی‌اختیار به گریه افتادم، زیرا صبح همان روز، حدود دو هزار نفر در پادگان حاضر بودند و به همراه من تظاهرات پیوستگی با انقلاب را برپا کردند و به بخش حمیدیه، که در ده کیلومتری پادگان و بزرگترین منطقه مسکونی نزدیک پادگان بود، رفتیم و مورد استقبال بی‌نظیر اهالی انقلابی قرار گرفتیم. در بعدازظهر همان روز چند نفری در پادگان باقی نمانده بودند تا دست‌کم از چند میلیارد تومان سرمایه بیت‌المال مراقبت کنند.

بعد از مدتی گشتن، استواری را در پادگان دیدم. اهل آذربایجان بود. به او گفتم پادگان خالی شده و کسی برای حفاظت باقی نمانده. برو از کوی سازمانی چند نفر درجه‌دار بیاور و برای خود من هم یک قبضه تفنگ پیش‌بینی کن تا از پادگان حفاظت کنیم و ببینیم فردا چه پیش خواهد آمد. در آن زمان احساس مسئولیت می‌کردم که این بیت‌المال را برای حکومت انقلابی حفظ کنم و از افتادن آنها به دست گروه‌های مخالف جلوگیری نمایم. آن استوار هم ناراحت شد و گفت من به شرطی اقدام می‌کنم که شما خودتان تفنگ به دست نگیرید. خوشبختانه در ادامه بازدید پادگان در مقابل یک گروهان، متوجه حضور یک استوار سرگروه‌بان و حدود بیست نفر سرباز شدم و از آنها پرسیدم چرا شماها نرفته‌اید؟ گفتند اکنون دیگر این وسایل و تجهیزات مال اسلام است و ما باید از آنها نگهداری کنیم. متوجه شدم افراد مذهبی هستند. از آنها خواهش

کردم تا فردا پادگان را حفظ کنند تا ترتیبی برای حفاظت بدهم. بدین وسیله مشکل حل شد و غروب همان روز یا فردا امام خمینی(ره) طی پیام عمومی به ارتش فرمودند، پادگان‌ها و اموال نظامی باید حفاظت شوند. این فرمان برای من قوت قلبی شد، زیرا در حقیقت من به‌عنوان فرمانده تیپ نمی‌دانستم درباره بیش از دویست دستگاه تانک و نفربر و قریب پانصد دستگاه خودرو و پنج هزار قبضه اسلحه از انواع مختلف و انبارهای مهمات و تأسیسات و غیره چه کار باید بکنم؟ آیا آنها را در اختیار هر گروهی که به نام انقلابی وارد پادگان شد، قرار دهم یا طبق وظیفه نظامی که داشتم تا آخرین حد توانایی از مسئولیتی که برای حفاظت اموال ملی به عهده داشتم، دفاع کنم. فرمان امام بزودی تکلیف نظامیان امثال من را روشن کرد. فردا به افسران و درجه‌داران پایور که ساکن خانه‌های سازمانی بودند، ابلاغ کردم به فرمان رهبر کبیر انقلاب باید به نوبت مسئولیت حفاظت پادگان‌ها را به عهده بگیرند و بعد از صدور فرمان بعدی امام، مبنی بر مراجعت نظامیان به سربازخانه‌ها، مشکلات حفاظتی برطرف شد، ولی رشته فرماندهی، کنترل و انضباط چنان از هم پاشیده بود که برقراری دوباره آن به سادگی امکان‌پذیر نبود.

لازم است برای روشن شدن ذهن خوانندگان یادآوری کنم که پیدایش چنین وضعیتی برای ارتش در تمام انقلاب‌های مردمی وجود داشته است و این وضع هم یکی از خصوصیات ذاتی انقلاب است. به‌عنوان مثال ارتش شوروی قبل از انقلاب اکتبر ۱۹۱۷ حدود ۴۳۵ هزار نفر بود که اکثریت آنان در جبهه‌های جنگ با آلمانی‌ها می‌جنگیدند، اما بعد از پیروزی انقلاب تقریباً تمام آن ارتش متلاشی شد و ارتش نوینی به‌وسیله تروتسکی پایه‌گذاری شد^۱. بنابراین شرایطی که برای ارتش در روزهای اول انقلاب پیش آمد غیرطبیعی نبود، اما به هر حال با توجه به مسائلی که در کمین انقلاب بود و به مرور ظاهر شد، مشکلاتی برای انقلاب پیش آورد که در مطالب بعدی بیان خواهد شد.

بعد از صدور فرمان رهبر کبیر انقلاب، مبنی بر تشکیل مجدد نیروهای نظامی، ابتدا نیروهای پایور و بعد به مرور نیروهای وظیفه به پادگان‌ها مراجعت کردند و شکل ظاهری واحدهای ارتش منظم شد، اما از پیامدهای مسائل انقلاب در ارتش قسمتی

۱. نگاهی به تاریخ جهان صفحه ۱۳۶

مشکلات داخلی ایران و عدم آمادگی برای قبول جنگ / ۳۰۵

به دلیل ضرورت مقطعی انقلاب بود و قسمتی دیگر به دلیل سوءاستفاده بعضی از کارکنان نظامی. همچنین به دلیل تحریکات گروه‌های سیاسی غیرمذهبی بافت سازمانی ارتش به حالت آشفتگی و درهم ریختگی درآمده بود. تعدادی از فرماندهان و افراد خطا کار نسبت به حرکت انقلابی دستگیر، بازداشت و مجازات شدند و تحولاتی انقلابی در سامانه فرماندهی به وجود آمد و تصفیه‌هایی انجام گرفت تا انقلاب، حرکت طبیعی خود را برای سازماندهی تمام ارگان‌ها و به ویژه ارتش طی کند و هیچ اقدام غیرطبیعی و خارج از قواره انقلاب در ارتش انجام نگیرد. اما نکته خارج از قواره، وجود تمایلات سیاسی مختلف در گروه‌های متنوع انقلابی بود که سبب تحریف بعضی از اقدامات از یک مسیر هماهنگ شده با رعایت مصالح انقلاب می‌شد و می‌توان گفت دست‌کم درباره ارتش دو نظریه نسبتاً متضاد وجود داشت. یک نظریه متعلق به مذهب‌بیون بود که مبنی بر لزوم حفظ سازمان کلی ارتش و انجام تغییرات بر حسب ضرورت در آن بود و نظریه دیگر متعلق به گروه‌های چپ‌گرا بود که معتقد بودند که ارتش رژیم گذشته، باید یا به کلی منحل شود یا اینکه تغییرات بنیادی و عمیق در آن داده شود. مثلاً افسران، دست‌کم تمامی افسران ارشد، و درجه‌داران قدیمی از خدمت ارتش رها شوند و نسبت به وسایل و تجهیزات خریداری شده موجود نیز نظر افراطی غیرمنطقی داشتند که در حد از بین بردن این وسایل بود، ولی به هر حال رهبر کبیر انقلاب خیلی سریع و زود بیانگر حساسیت این موضوع شدند و با صدور چند فرمان از انحلال کامل ارتش و یا از تضعیف بیش از حد آن جلوگیری کردند.

انقلاب، روزها و هفته‌های اول را با هیجانات مخصوص به خود پشت سر می‌گذاشت و توقعات و سهمیه‌خواهی‌ها و گروه‌گرایی‌ها نیز به مرور نمایان‌تر می‌شد و صف‌های سیاسی مشخص‌تر می‌شد. نظر به اینکه رهبر کبیر انقلاب قبل از پیروزی انقلاب و پس از ورود به ایران در پانزدهم بهمن‌ماه، مهندس مهدی بازرگان را به‌عنوان نخست‌وزیر دولت موقت تعیین کرده بودند و ایشان هم بررسی‌های مقدماتی را بلافاصله بعد از قبول این مسئولیت انجام داده بودند. مرحله نخستین بعد از پیروزی انقلاب به سادگی انجام گرفت و دولت موقت اعضای کابینه را تعیین و با تصویب شورای انقلاب

شروع به کار کرد. برای مقایسه این سرعت عمل با انقلابات دیگر مردمی، آگاهی از این نکته می‌تواند مفید باشد که بعد از پیروزی مردم روسیه در انقلاب ۱۹۱۷، که در اوایل مارس آن سال به‌وقوع پیوست، مردم انقلابی رهبری مشخص نداشتند و نمی‌دانستند بعد از سقوط حکومت تزار چگونه کشور را اداره کنند، بنابراین الزاماً به همان مجلس دومای تزاری روآوردند و اعضای آن را به اجبار وادار کردند تا اداره کشور را عهده‌دار شوند و برای مدتی، در کاخ تورید، هم حکومت دوما مستقر بود و هم نمایندگان سویت، تا اینکه لنین در هفدهم آوریل وارد صحنه شد و به‌عنوان رهبر بلشویک‌ها، رهبری ضمنی و نه قطعی انقلاب را در دست گرفت. قبل از ورود لنین به صحنه انقلاب، مردم انقلابی حتی نمی‌دانستند برای رسیدن به چه هدفی انقلاب کرده‌اند. لنین سه شعار به عنوان هدف اعلام کرد که همان سه شعار، خط حرکت کلی را مشخص نمود. سه شعار عبارت بودند از: ۱. برقراری جمهوری دمکراتیک ۲. ضبط املاک بزرگ ۳. برقراری هشت ساعت کار در روز برای کارگران و با اعلام این سه شعار، دهقانان و کارگران که نیروی اصلی انقلاب بودند، هدفمند شدند ولی هنوز هم کار پایان نگرفته بود زیرا حکومت موقت دوما بر سر کار بود تا اینکه در هفت نوامبر - هفدهم اکتبر به تاریخ قدیم شوروی - حکومت موقت سرنگون شد و بلشویک‌ها به رهبری لنین، حکومت را به دست گرفتند^۱.

این یک نمونه از انقلاب مردمی بود، اما در انقلاب مردمی ایران حرکت انقلاب خیلی هماهنگ‌تر و نسبت به سایر انقلاب‌ها، سازمان‌یافته‌تر و هدفدارتر بود، اگرچه عاری از نابسامانی‌ها و ویژگی‌های الزامی اوایل انقلاب نبود. از جمله این ویژگی‌ها ورود گروه‌های مشخص و نامشخص با افکار و عقاید گوناگون به صحنه بود که شناخته‌شده‌ترین آنها عبارت بودند از گروه‌های چپ‌گرا شامل کنفدراسیون‌ها، جبهه دومی‌ها، تروتسکیت‌ها، مائویست‌ها، پیکاری‌ها، جنگلی‌ها، ضدشوروی‌ها، توده‌ای‌ها، گروه‌های فدائیان خلق، مجاهدین خلق و ملی‌گرایان در چند گروه و روحانیون. علاوه بر این گروه‌های گوناگون، طبقات فرصت‌طلبی از قشرهای مختلف جامعه، حتی از نظامیان

^۱. نگاهی به تاریخ جهان صفحه ۱۲۴۸

مشکلات داخلی ایران و عدم آمادگی برای قبول جنگ / ۳۰۷

بودند که سنگ انقلاب را به سینه می‌زدند تا به نان و نوایی برسند یا خطاهای گذشته خود را بپوشانند.^۱ حضور این همه گروه‌های سیاسی با عقاید گوناگون در صحنه سبب بروز مشکلات فوق‌العاده‌ای شد که مهم‌ترین آن، که در رابطه با موضوع بحث ماست، آغاز ناآرامی‌ها در نقاط مختلف و جنگ داخلی در کردستان بود که مسئله بسیار مهمی در تاریخ جمهوری اسلامی ایران است و باید در یک بررسی مستقل مورد تجزیه و تحلیل قرار گیرد. ما در شرح وقایع کلی، مطالبی را که در رابطه با جنگ تحمیلی است، بیان می‌کنیم.

اوضاع ارتش در روزهای آغازین انقلاب

در اجرای فرمان امام، افراد ارتش در پادگان‌ها جمع شدند، ولی دیگر پادگان‌ها شکل یک پادگان نظامی را نداشتند و افراد ارتش نیز دیگر ویژگی‌های نظامی را نداشتند. افراد کادر شامل افسران و درجه‌داران متدین در اجرای امر امام و تعدادی بخاطر انجام وظیفه و تعدادی از ترس قطع حقوق ماهیانه یا پیامدهای تنبیهات نظامی به علت فرار و غیبت، در پادگانها حاضر می‌شدند و افراد وظیفه هم یا در اجرای دستور امام و یابنا به میل و اراده شخصی خود، می‌آمدند یا نمی‌آمدند و آنهایی هم که به پادگان می‌آمدند بلافاصله بعد از اجرای مراسم صبحگاه نظامی بدون هیچ گونه محدودیتی، پادگان را ترک می‌کردند. برنامه‌های آموزشی به کلی متوقف گردیده بود. انضباط نظامی تقریباً از بین رفته بود. فرماندهان به کلی قدرت فرماندهی قانونی خود را از دست داده بودند و نه تنها هیچ قدرتی نداشتند بلکه حتی در حالت ترس معکوس از جانب زیردستان بودند، زیرا کافی بود یک سرباز علیه فرمانده‌اش در هر درجه‌ای که بود شعاری بدهد یا اتهامی وارد کند، سربازان دیگر با او همصدا می‌شدند و فرمانده را با خفت و خواری از پادگان بیرون می‌انداختند. به همین دلیل فرماندهان در روزها و هفته‌های اول بعد از پیروزی انقلاب کمتر جرئت می‌کردند تا در جلو واحد تحت فرماندهی خود ظاهر شوند یا دستوراتی به آنها بدهند. می‌توان گفت در

^۱. کتاب انقلاب در دو حرکت نوشته دکتر بازرگان صفحه ۸۸

هفته‌های اول انقلاب، ارتش ایران از نظر سلسله مراتب، اجرای مقررات و ضوابط نظامی به کلی متلاشی شده بود و در حقیقت در آن مدت ایران فاقد ارتش آماده به کار بود. از اوایل اسفندماه، یعنی دو هفته بعد از پیروزی انقلاب اکثریت افراد نظامی در پادگان‌ها حاضر شدند، اما نه با روحیه سپاهی‌گری بلکه با روحیه عصیان علیه نظام ارتش رژیم سلطنتی و اولین مسئله افراطی که افراد وظیفه به پادگان‌ها وارد کردند، مسئله شورایی کردن اداره واحدهای ارتش و انتخاب فرماندهان از طریق شورایی بود که احتمالاً در تمام طول تاریخ ارتش‌های جهان، روشی کاملاً تازه و جدید بود و حتی در ارتش‌های نامنظم و چریکی نیز این روش دست‌کم به آن نحوی که نظامیان ایران مطرح می‌کردند، قابل اجرا نمی‌توانست باشد، ولی قدرتی در فرماندهان نبود تا دست‌کم این روش شورایی را به یک روش منطقی به مرحله اجرا بگذارند.

در پادگان‌هایی که من (نگارنده) فرماندهی آن را به عهده داشتم، در اواسط اسفندماه سال ۱۳۵۷ سربازان و تعدادی از درجه‌داران اعلام کردند که باید فرماندهان را خودشان انتخاب کنند. من مخالفتی نکردم یا بهتر است بگویم، نمی‌توانستم مخالفتی بکنم. روز انتخابات، افراد وظیفه ابتکار اداره انتخابات فرماندهان را به دست گرفتند، به طوری که نفوذ افراد چپ‌گرا در متن آنان کاملاً مشهود بود. در این انتخابات، کاندیداهای افراد وظیفه برنده شدند، زیرا اکثریت با آنان بود. به طور کلی اغلب افسرانی که برای فرماندهی انتخاب شدند از لحاظ قدرت فرماندهی و رهبری ضعیف بودند. ضمن اینکه همه آنان از افسران جزء و معمولاً ستوان‌ها بودند، اما در همان‌زمان دو جناح در مقابل یکدیگر مشخص شدند. جناح مذهبیون و جناح چپ‌گرایان. گروه‌های دیگر خاصیت وجودی مشهودی نداشتند و در همین انتخابات شورایی فرماندهان این دو جناح در مقابل یکدیگر قرار گرفتند، ولی برتری قاطع با مذهبیون بود. از جمله فرماندهانی که در این انتخابات شورایی برای فرماندهی انتخاب شدند، سه افسر برای گردان ۲۹۳ تانک بود که هر سه افسر، گرایش‌های مذهبی داشتند. این سه افسر عبارت بودند از سرگرد صفوی سهی، ستوان یکم فرزاد و ستوان دوم آشوری که دو نفر ستوان در روزهای آغاز جنگ تحمیلی، که با همان گردان در

جبهه شمال غربی بستان در مقابل ارتش عراق دفاع می‌کردند، شهید شدند و سرگرد صفوی سہی نیز در سال ۱۳۶۲ هنگامی که با درجه سرهنگی در شغل معاون فرماندهی لشکر ۱۶ زرہی انجام وظیفه می‌کرد در همان جبهه شهید شد. روش انتخابات فرماندهان در رده پایین‌تر از تیپ به این ترتیب انجام شد، اما درباره محل‌های فرماندهی بالاتر از تیپ، محل‌های امیری هیئت‌گزینش در ستاد مشترک تعیین شد که تحت نظر شادروان شهید سپہد قرنی، فرماندهان و افسران ستاد در محل‌های امیری را تعیین کردند. این افسران از دهه دوم اسفندماه در محل‌های خدمتی حاضر شدند، اما اغلب آنان با مشکلاتی مواجه شدند و نتوانستند کنترل واحدها را به دست بگیرند و مجبور به ترک منطقه واحد شدند. لازم به یادآوری است که بعد از پیروزی انقلاب بدون استثنا تمامی امرای ارتش از خدمت رها شدند و سپہد قرنی که در زمان رژیم سلطنتی به علت پرونده سیاسی، بازنشسته شده بود از طرف مقامات تصمیم‌گیرنده انقلاب برای پست ریاست ستاد مشترک تعیین و مشغول به کار شد، ولی اختیارات چندانی در مقابل اعضای کمیته‌گزینش نداشت. سپہد قرنی بعد از مدت کوتاهی استعفا کرد و سرلشکر فرید از طرف کمیته‌گزینش برای ریاست ستاد مشترک تعیین شد و برای فرماندهی نیروی زمینی نیز شهید سرتیپ فلاحی انتخاب و از اواسط اسفندماه مشغول به کار شدند. برای فرماندهی و ریاست ژاندارمری و شہربانی نیز از افسران بازنشسته قدیمی دعوت به کار شد، گرچه آنها موفق به برقراری کنترل و نظم نشدند و استعفا کردند.

مہم‌ترین عاملی که برای برقراری نظم و کنترل دوباره در ارتش از آغاز پیروزی انقلاب وارد عمل شد، روحانیت بود. در اوایل اسفندماه، روحانیون منتخب به پادگان‌ها اعزام شدند و برای افراد نظامی سخنرانی کردند؛ لزوم حفظ وحدت، یکپارچگی، نظم و انضباط در ارتش را تأکید نمودند و کمیته‌های نظامی اسلامی را به‌طور موقتی سازمان دادند. این کمیته‌ها یا به‌طور مستقیم یا به‌عنوان کمکی برای فرماندهان، برای برگرداندن نظم و انضباط به ارتش فعالیت کردند. به‌عنوان مثال در لشکر اهواز این کمیته به وسیله سه نفر سروان تشکیل شد و کنترل لشکر را به عهده گرفت. برای

تیپ‌ها نیز از افسران و درجه‌داران مذهبی افرادی تعیین شدند. یکی از روحانیون برجسته، آقای هادی خامنه‌ای با این کمیته همکاری می‌کرد تا اینکه از طرف کمیته گزینش ستاد مشترک، فرمانده لشکر و فرماندهان تیپ لشکر اهواز تعیین شدند که از جمله من (نگارنده) به عنوان فرمانده تیپ در همان سمت قبلی یا در سمت معاون لشکر بنا به میل خودم تعیین شدم. بدین وسیله روشی برای تعیین فرماندهان مشخص شد و تا حدودی از آشفتگی‌های اولیه ناشی از طبیعت انقلاب کاسته شد، ولی از بین نرفت. به هر حال در شش هفته اول بعد از پیروزی انقلاب، واحدهای ارتش که در حال متلاشی شدن بودند، دوباره شکل کلی سازمانی را به خود گرفتند، سامانه فرماندهی مشخص شد و اینها با همت، هدایت و تلاش حضرت امام میسر گردید. اجرای قوانین و مقررات موجود که همان قوانین و مقررات قبلی زمان رژیم سلطنتی بود، با تغییراتی در روش اجرایی بار دیگر آغاز شد. اما اولین ضربت قانونی بر استعداد رزمی ارتش قبل از پایان سال ۱۳۵۷ به وسیله وزیر دفاع دولت موقت وارد شد و با پیشنهاد وزیر دفاع دولت موقت و تصویب مقامات تصمیم‌گیرنده اوایل پیروزی انقلاب، مدت خدمت وظیفه عمومی از دو سال به یک سال تقلیل یافت. در نتیجه این تصویب‌نامه، یکباره حدود پنجاه درصد کارکنان وظیفه از خدمت ارتش و ژاندارمری مرخص شدند و با توجه به این که اصولاً در رژیم گذشته نیز همیشه استعداد کارکنان موجود ارتش کمتر از صد درصد بود، ترخیص این تعداد پنجاه درصد، سبب شد که استعداد نیروی انسانی ارتش در اول سال ۱۳۵۸ به حدود چهل درصد و حتی کمتر تقلیل یابد و با در نظر گرفتن غایبان و فراریان و عدم تمایل جوانان واجد شرایط برای خدمت وظیفه، این کمبودها در ماه‌های بعد بیشتر شد. کمبود نیرو سبب بدون خدمه ماندن وسایل و تجهیزات شد و در نتیجه نگهداری وسایل و تجهیزات حتی تأسیسات پادگانی با مشکلات شدیدی مواجه شد و بعضی از وسایل و تجهیزات آسیب‌پذیر مانند باتری خودروها و تانک‌ها، به دلیل عدم اجرای برنامه‌های نگهداری درجا آسیب دیدند. آثار زیانبار این امر چنان بود که در آغاز جنگ تحمیلی تعدادی از وسایل و تجهیزات اصولاً خدمه نداشتند و تعدادی نیز به دلیل عدم اجرای برنامه‌های نگهداری از کار

مشکلات داخلی ایران و عدم آمادگی برای قبول جنگ / ۳۱۱

افتاده بودند. به عنوان نمونه در آغاز جنگ تحمیلی از تعداد ۳۱۸ دستگاه تانک چيفتن سازمانی لشکر ۹۲ زرهی، فقط یکصد دستگاه تانک حاضر به کار بود و در جنگ شرکت داشت و بقیه تانک‌ها به دلیل نداشتن باتری، روغن و عدم نگهداری توپ تانک نقص فنی پیدا کرده بودند، بدون اینکه حتی از پارک حرکت کرده باشند. این امر یکی از پیامدهای بزرگ مشکلات نیرو بود، اما این آشفتگی ارتش قسمتی از آشفتگی عمومی کشور بنا به طبیعت ذاتی انقلاب بود و منحصر به ارتش نبود.

کردستان و تشدید اوضاع داخلی

در مسائل داخلی نیز آشفتگی‌های بزرگی بروز کرد که مهم‌ترین آن در کردستان بود و بنا به گفته شهید دکتر چمران این مسئله برای انقلاب و ملت ایران یک مسئله اساسی و حیاتی بود.^۱ این آشفتگی فقط هشت روز بعد از پیروزی انقلاب، یعنی از اول اسفندماه ۱۳۵۷ آغاز شد. عده‌ای متجاسر و آشوب‌طلب پادگان مهاباد را در ۱۳۵۷/۱۲/۱ محاصره کردند و داخل پادگان نیز، همدستان آنها دست به ترور فرماندهان و افراد مخالف خود زدند که در نتیجه تعدادی از افراد تیپ مهاباد کشته و مجروح شدند. متجاسرین موفق شدند که پادگان نظامی مهاباد را اشغال کنند و اسلحه و تجهیزات و وسایل یک تیپ پیاده را چپاول نمایند؛ از جمله این وسایل چپاول‌شده هجده قبضه توپ ۱۰۵ میلی‌متری و چند هزار قبضه اسلحه از انواع مختلف بود. متجاسرین بعد از غارت وسایل پادگان، تأسیسات و ساختمان‌ها را نیز به آتش کشیدند.^۲ مسئله کردستان از همان روز به صورت بغرنج‌ترین، حیاتی‌ترین، زیانبارترین، خونین‌ترین و طولانی‌ترین مسئله داخلی برای حکومت نوپای ایران درآمد، بدون آن که پایانی برای آن قابل برآورد باشد. برای نگارش تاریخی این جریان لازم است بحثی مستقل به آن اختصاص داده شود. شادروان شهید دکتر مصطفی چمران که خود در زمان حیات کوتاه‌مدتش در مقام وزیر دفاع در صف مقدم

^۱. کتاب کردستان نوشته دکتر چمران صفحه ۲۷

^۲. کتاب کردستان نوشته دکتر چمران صفحه ۲۰

رزمندگان این جنگ خانمان سوز داخلی قرار داشت، در کتابی به نام «کردستان»، مجملی از چگونگی حوادث کردستان را تا سال ۱۳۶۰ نگاشته است. امید است نویسندگان دیگر در فرصت مناسب، جریان تاریخی این جنگ داخلی را به رشته تحریر درآورند. ما در بررسی مشکلات داخلی ایران که سبب عدم آمادگی برای مقابله قاطع در مراحل اولیه جنگ تحمیلی عراق علیه ایران شد، مسائل کردستان را در حدی که در این موضوع مؤثر بوده است، در این مطالب منظور می‌کنیم و در فرصت‌های مناسب به مسائل کردستان اشاره می‌نماییم. اما یادآوری دوباره این نکته ضروری است که مسئله کردستان در طول هفت سال بعد از انقلاب در رأس تمام مشکلات داخلی ایران قرار داشت و در جنگ تحمیلی قسمتی از قدرت رزمی نیروهای مسلح ما را به خود مشغول داشت و عملاً در جنگ نیز زیان‌های جبران‌ناپذیری بر ملت و کشور ایران از جمله هم‌میهنان گُرد ما وارد کرد. به‌عنوان شاهد مثال لازم به یادآوری است که در هنگام تجاوز عمومی ناجوانمردانه ارتش عراق به ایران در ۳۱ شهریورماه ۱۳۵۹، از هشت لشکر و سه تیپ مستقل نیروی زمینی ایران، که کمتر از پنجاه درصد استعداد سازمانی خود را داشتند، حدود چهار لشکر در کردستان، درگیر جنگ داخلی بودند. این موضوع در بخش مقایسه استعداد رزمی نیروهای ایران و عراق مشروح‌تر بیان می‌شود.

سال ۱۳۵۷ با شور و شوق و هیجانات فوق‌العاده ملت ایران به مناسبت پیروزی انقلاب سپری شد، در حالی که برای رهبران انقلاب مشکلات ناشی از انقلاب هر روز نمایان‌تر می‌شد و قسمتی از نیروهای انقلاب را به خود مشغول می‌ساخت و نظارت دولت انقلابی را برای ساختن ایرانی جدید و آباد و آزاد دچار مشکل می‌کرد؛ اما مشکلاتی نیز از طرف بعضی از مقامات مسئول انقلاب به دلیل عدم تجربه و آزمودگی کافی بروز می‌کرد، به‌طوری که گروه‌های چپ‌گرا به صورت غیرمستقیم در اتخاذ بعضی تصمیمات تند و بررسی‌نشده تأثیر فراوان داشتند. از جمله این تصمیمات عجولانه و بررسی‌نشده، تصمیمات مربوط به ارتش بود. البته یک حکومت انقلابی پیروز نمی‌تواند به نیروهای مسلح تربیت‌شده رژیم قبلی

مشکلات داخلی ایران و عدم آمادگی برای قبول جنگ / ۳۱۳

اعتماد بیش از حد داشته باشد، زیرا مهم‌ترین خطر احتمالی برای به شکست کشاندن انقلاب، مسلماً نیروهای نظامی هستند که به وسیله کودتا می‌توانند وضع را دگرگون سازند و تمام گروه‌های ضدانقلاب بعد از پیروزی هر انقلابی چشم امیدشان به نیروهای نظامی خواهد بود، زیرا در یک حکومت انقلابی، نیروهای انقلاب حداقل به همان اندازه عوامل ضدانقلاب دارای احساسات و هیجانات اعتقادی هستند و آمادگی کامل فداکاری و جانبازی در راه آرمانشان را دارند، بنابراین از لحاظ روحیه مبارزه‌جویی و میل به مقابله با نیروهای مخالف اگر بیشتر از افراد ضدانقلاب نباشند کمتر هم نیستند و وضع روحیه و آمادگی اعتقادی این افراد به هیچ‌وجه قابل مقایسه با نیروهای وابسته به یک رژیم جافتاده و سنتی نیست. اما درباره خطر نظامیان این حالت جنبه دیگری دارد. در یک کودتای نظامی، یک یا چند واحد مسلح و مجهز می‌توانند در ظرف چند ساعت موفقیت اولیه را به دست آورند و مردم بی‌تفاوت دنباله‌رو و یا ضد انقلاب را به سرعت به طرف خود جلب کنند و با توسل به قدرت اسلحه، مهار کشور را به دست گیرند. بنابراین هر دولتی و به‌ویژه دولت جدید باید با واقع‌بینی و نه با حسن نیت ناموجه به مسئله ارتش توجه کند. در آغاز پیروزی انقلاب ایران نیز رهبران متوجه این مسئله بودند، اما بعضی تندروی‌ها انجام شد که نه تنها به مصلحت انقلاب نبود، بلکه در مسیر خواسته‌های نیروهای مخالف داخلی و خارجی بود و صحت این نظریه عملاً در برخورد با مسائل کردستان و جنگ تحمیلی نمایان شد.

در مطالب قبلی گفتیم که درباره چگونگی وضعیت ارتش بعد از پیروزی انقلاب دو نظریه وجود داشت؛ یک نظریه تغییرات کیفیت ارتش موجود و نظریه دیگر انحلال کامل یا تغییرات بنیادی آن بود. اگر حکومت جدید را هیچ خطر جدی داخلی و خارجی تهدید نمی‌کرد هر دو نظریه می‌توانست قابل قبول یا بهتر بگوئیم عملی باشد، ولی اگر خطر جدی احساس می‌شد، لازم بود یک قدرت نظامی به‌عنوان بازوی توانای انقلاب برای مقابله با تهدیدها در دست دولت جدید باشد و چون در اوایل پیروزی انقلاب، سپاه پاسداران انقلاب و نیروهای بسیج مردمی با قدرت رزمی کافی، متشکل

نشده بودند، حفظ توانایی رزمی ارتش موجود با رعایت اقدامات احتیاطی برای جلوگیری از کودتا کاملاً الزامی بود و این موضوع را رهبر انقلاب و بعضی از مسئولان نظام از همان روزهای اول پیروزی مورد توجه قرار دادند و همان‌گونه که بیان شد فرمان مراجعت نظامیان به سربازخانه‌ها و تشکیل سازمانی واحدهای نظامی صادر و اجرا شد، اما در مواردی دستورات حساب‌نشده نیز داده شد که نمونه مهم آن تقلیل مدت خدمت سربازی به یک سال بود. مسئله به همین یک فقره خاتمه نیافت. در هشتم فروردین‌ماه ۱۳۵۸، یعنی پنجاه روز بعد از پیروزی انقلاب، وزیر دفاع دولت موقت در مصاحبه‌ای با خبرنگار روزنامه واشنگتن پست اظهار داشت: «ایران سلاح اضافی خود از جمله هواپیماهای (اف ۱۴) را به آمریکا پس می‌دهد و قدرت ارتش ایران به نصف استعداد زمان شاه تقلیل می‌یابد»^۱ و سخنگوی دولت موقت نیز در ۲۳ فروردین‌ماه ۱۳۵۸ اعلام کرد: «ایران قرارداد خرید ۱۵۸ دستگاه تانک چیفتن خریداری‌شده از انگلیس را لغو کرد و قرار شد دولت انگلیس به جای آنها ماشین‌آلات کشاورزی به ایران بدهد». لازم به یادآوری است طبق اطلاعاتی که در اوایل جنگ تحمیلی دریافت شد، انگلیس این تانک‌ها را به کشور اردن تحویل داد و اردن نیز آنها را در اختیار ارتش عراق قرار داد تا به نام تانک‌های به غنیمت گرفته شده از ایران مورد استفاده قرار دهد، اما از دیدگاه نظامی این سؤال مطرح می‌شود که آیا وزیر دفاع یا مقامات دیگر تصمیم‌گیرنده، هیچ‌گونه برآوردی از وضعیت راهبرد نظامی و یا تصمیم‌گیری بر اساس محاسبات دقیق راهبردی داشتند یا اینکه صرفاً به دلیل احساس ناموافقی که نسبت به ارتش در جامعه وجود داشت و یا خطی که احتمالاً بعضی گروه‌های خاص به طور پنهانی و نفوذی به وجود می‌آوردند، این تصمیم گرفته شده بود؟ دکتر یزدی یکی از اعضای شورای انقلاب در یک سخنرانی گفته بود: «عقیده عده‌ای بر آن است که باید وسایل و تجهیزات خریداری شده در زمان شاه به کنار گذاشته شود». وی اضافه کرده بود: «سرانجام این وسایل و تجهیزات از بیت‌المال مردم

^۱. کیهان ۸ فروردین‌ماه ۱۳۵۸

خریداری شده و به دریا که نباید ریخته شوند، باید بررسی کنیم و درباره آنها تصمیم منطقی بگیریم.^۱»

و در نهایت پیام حضرت امام خمینی(ره) در ۲۸ فروردین ماه ۱۳۵۸ آب رفته را به جوی بازگرداند و جلوی تصمیمات نا آگاهانه یا خاشعانه را گرفت و جان تازه در ارتش انقلاب دمید.

بسم الله الرحمن الرحيم.

ملت شریف و مبارز ایران وفقهم الله تعالی، با اهدای سلام و سپاس از مجاهدت خستگی‌ناپذیر شما ملت شجاع که اهداف مقدس اسلام را تا آستانه پیروزی رساندید و دست خیانتگران داخلی و خارجی را به خواست خدای بزرگ قطع کردید؛ لازم است به تذکرات زیر توجه نمایید:

۱- روز چهارشنبه ۲۹ فروردین روز ارتش اعلام می‌شود. ارتش محترم در این روز در شهرستان‌های بزرگ با ساز و برگ به رژه بپردازند و پشتیبانی خود را از جمهوری اسلامی و ملت بزرگ ایران و حضور خود را برای فداکاری در راه استقلال و حفظ مرزهای کشور اعلام نمایند.

۲- ملت ایران موظفند از ارتش اسلامی استقبال کنند و احترام برادرانه از آنان بنمایند. اکنون ارتش در خدمت اسلام است و ارتش اسلامی است و ملت شریف لازم است آن را به این سمت رسماً بشناسند و پشتیبانی خود را از آنان اعلام نمایند. اکنون مخالفت با ارتش اسلامی که حافظ استقلال و نگهبان آن است جایز نیست. ما و شما و ارتش برادرانه باید برای حفظ و امنیت کشور کوشش کنیم و به شرارت اشرار و اخلاص مفسدین خاتمه دهیم.

۳- افراد ارتش موظفند در داخل ارتش حفظ نظم و سلسله مراتب و ضوابط را بکنند. توجه نمودن این مسائل موجب ضعف ارتش اسلامی می‌شود و نظام را از هم می‌پاشد. سربازان و درجه‌داران و افسران موظفند با ارتش به‌طور محبت و برادری رفتار نمایند و از دیکتاتوری که در رژیم طاغوت بود اجتناب نمایند. ارتش اسلامی باید با حفظ سلسله مراتب و نظام صحیح اسلامی و اطاعت کامل زیر دست از مافوق و رعایت کامل مافوق از زیر دست، اداره شود تخلف از این امر ضد انقلاب است و مورد مؤاخذه خواهد بود.

^۱. از خاطرات نگارنده

والسلام علیکم و رحمت الله و برکاته

روح الله الموسوی الخمینی

۲۸ فروردین ۱۳۵۸

بر آورد استعداد پرسنلی زمان شاه

لازم است برای روشن شدن وضعیت ارتش زمان شاه مختصر مطالبی بیان کنیم. اصولاً اطلاعات، توهّمات و شایعاتی که درباره قدرت ارتش ایران در زمان شاه وجود داشت، چندان هم با حقیقت وضعیت ارتش مطابقت نداشت و بیشتر ناشی از بزرگنمایی بود که به وسیله خود شاه و عوامل وی در مجامع داخلی و خارجی مطرح می شد. البته ارتش ایران زمان شاه یکی از ارتش های بزرگ جهان بود و در مقایسه با ارتش کشورهای هم طراز، به نسبت وسعت، جمعیت و موقعیت راهبردی کشور ایران در سطح متفاوتی بود، اما به آن اندازه هم وسیع و قوی نبود که در محافل داخلی و خارجی شهرت داشت. به عنوان نمونه این شایعه غیرواقعی در مقاله ای که دریابان اف. هیکن، افسر نیروی دریایی آمریکا، درباره ارتش ایران تحت عنوان «ارتش از هم پاشیده و از نو متولد شده» نوشته و منتشر شده است، مطالبی بیان کرده که بر اساس همان شایعات آماری بین المللی است که چندان با واقعیت موجودی ارتش زمان شاه هماهنگی ندارد. ژنرال هیکن بر اساس آمارهایی که از مدارک مطالعات استراتژیکی بین المللی استخراج کرده، آمار نیروی انسانی ارتش ایران در زمان شاه - ۱۹۷۹ میلادی و ۱۳۵۷ شمسی - را ۴۱۵ هزار نفر نوشته که شامل ۳۸۵ هزار نفر نیروی زمینی، سی هزار نفر نیروی دریایی و یکصد هزار نفر نیروی هوایی بوده است. مجله میلیتاری بالانس سال ۱۹۷۷-۷۸، که معتبرترین نشریه مطالعات و تحقیقات راهبرد نظامی بین المللی است، تعداد کل کارکنان ارتش ایران را ۳۴۲ هزار نفر برآورد کرده که شامل ۲۲۰ هزار نفر در نیروی زمینی و صد هزار نفر در نیروی هوایی و ۲۲ هزار نفر در نیروی دریایی خدمت می کردند. البته شاید ۶۵ هزار نفر اختلاف آمار مربوط به نیروی زمینی که بین دو آمار فوق وجود دارد، مربوط به افراد ژاندارمری باشد که دریابان هیکن آن را نیز جزو نیروی زمینی به حساب آورده، ولی

مشکلات داخلی ایران و عدم آمادگی برای قبول جنگ / ۳۱۷

در مجله میلیتاری بالانس به حساب نیامده است. نکته حائز اهمیت این است که اولاً این آمار و ارقام از روی محاسبات و برآوردهای سازمان کاغذی ارتش ایران تهیه می‌شد، در حالی که معمولاً در تمام ارتش‌های جهان، و به‌ویژه ارتش‌های در حال تشکیل، تعدادی از عناصر منظور شده در سازمان بر اساس برنامه‌های مدت‌دار سه تا پنج سال آینده تشکیل می‌شوند و در زمان حال وجود خارجی ندارند. به‌عنوان مثال در سازمان ارتش ایران چهار لشکر زرهی منظور شده بود که سه لشکر ۱۶ زرهی قزوین، ۸۱ زرهی کرمانشاه و ۹۲ زرهی اهواز متشکل و سازمان‌یافته بودند، اما لشکر ۸۸ زرهی زاهدان یک لشکر کاغذی بود و در زمان شاه فقط تعداد معدودی از گردان‌های سازمانی این لشکر تشکیل شده بودند. این لشکر کاغذی همان لشکری است که در زمان شاه مسئله برانگیز شد و سرلشکر مقربی، افسر ستاد مشترک ایران، به جرم انتشار غیرمجاز آن در محافل خارجی اعدام شد و به‌طوری که شایع شد در مسئله محاکمه جنرال برانگیز مهدی سعادت، عضو سازمان مجاهدین خلق که بعد از پیروزی انقلاب دستگیر، محاکمه و اعدام شد نیز موضوع لشکر ۸۸ عامل مؤثری بوده است. مسئله دوم اینکه درباره آمار و ارقام استعداد نیروی انسانی ارتش ایران باید گفت، اصولاً طبق مقررات کارگزینی که در زمان شاه وجود داشت، حد مجاز کارکنان سازمانی ارتش به‌ویژه نیروی پایور بر اساس هشتاد درصد کل نیروی منظور شده در جداول سازمان بودند و اساساً در زمان صلح بیست درصد کل سازمان از استعداد نیروی انسانی کاسته می‌شد. سوم اینکه واحدهای ارتش ایران به‌ویژه نیروی زمینی همیشه کمبود نیرو بر اساس همان هشتاد درصد را داشتند و به ندرت استعداد نیروی افسر و درجه‌دار پایور یک واحد به هفتاد درصد می‌رسید و معمولاً در حد شصت درصد بود و نکته چهارم اینکه به‌دلیل تدبیر کلی فرماندهی ارتش ایران در زمان شاه، تعداد زیادی از کارکنان ارتش جذب سازمان‌های غیررزمی و اداری بودند، مانند سازمان تدارکات، اداره بهداری، دارایی و سررشته‌داری و سازمان‌های آمادی. در رده نیروها، ستاد مشترک و وزارت جنگ به‌منظور برآورد کلی، کافی است در نظر گرفته شود که در نیروی زمینی از ۲۲۰ هزار نفر نیرو (به فرض موجود بودن آن) فقط چهار

لشکر پیاده شامل لشکر گارد، ۲۸ سنندج، ۶۴ ارومیه، ۷۷ مشهد و سه لشکر زرهی شامل لشکر ۱۶ قزوین، ۸۱ کرمانشاه و ۹۲ اهواز و تیپ‌های مستقل ۲۳ نیروهای ویژه هوابرد و ۵۵ هوابرد و ۸۴ پیاده و یکان هوانیروز واحدهای رزمایشی عمده ارتش ایران را تشکیل می‌داد و لشکر ۸۸ زرهی نیز همان‌گونه که گفته شد فقط در روی کاغذ وجود داشت و گردان‌های یک تیپ آن تشکیل شده بودند که شامل دو گردان تانک و یک گردان سوار زرهی در خوزستان بودند و دو گردان پیاده هم در زاهدان استقرار داشتند. اگر جمع این واحدهای رزمایشی به اضافه بعضی گردان‌های مستقل، نه لشکر پیاده و زرهی منظور شوند و در هر لشکر که از نظر سازمانی دارای دوازده گردان رزمایشی، چهار گردان توپخانه، سه گردان مهندسی و مخابرات و دو گردان پشتیبانی لجستیکی جمعاً بیست گردان برای هر گردان در آن زمان به طور متوسط پانصد نفر نیروی اصلی رزمنده را تشکیل می‌داد و اگر چهار گروه توپخانه شامل گروه‌های ۱۱ مراغه، ۲۲ کازرون، ۴۴ و ۵۵ اصفهان را نیز که هر کدام شش گردان توپخانه جمعاً ۲۴ گردان و هر گردان پانصد نفر در نظر بگیریم، دوازده هزار نفر نیز در این گردان‌های پشتیبانی رزمی مشغول خدمت بودند و طبق آمار ارائه شده در مجله میلیتاری بالانس ۱۹۷۷-۷۸، تعداد بالگردهای ایران حدود ۶۰۰ فروند بود. اگر برای هر فروند بالگرد ده نفر خدمه، شامل خلبان و کمک‌خلبان و مکانیسین و نگهبان و مأمور خدمات منظور شود باید حدود شش هزار نفر بتوانند این ۶۰۰ فروند بالگرد را از نظر رزمی و خدمات رزمی اداره کنند، بنابراین جمع نیروی رزمنده نیروی زمینی با احتساب واحدهای رزمی متفرقه حدود ۱۲۰ هزار رزمنده می‌شد که می‌توانستند در صحنه نبرد عملاً مورد استفاده قرار گیرند و باقیمانده ۲۲۰ هزار نفر که حدود یکصد هزار نفر می‌شد در ادارات و سازمان‌های غیررزمی مشغول به کار بودند که البته وجود اکثریت آنان برای تأمین نیازمندی‌های اداری و آمادی کاملاً ضروری بود. این وضعیت در نیروی هوایی نامتعادل‌تر بود. طبق آمار ارائه شده در مجله میلیتاری بالانس ۱۹۷۸-۷۹ جمع کل تعداد هواپیماهای ایران اعم از جنگی، آموزشی و ترابری با احتساب چهل فروند اف ۱۴ و ۱۶۰ فروند اف ۱۶ خریداری شده

مشکلات داخلی ایران و عدم آمادگی برای قبول جنگ / ۳۱۹

که تا پایان رژیم سلطنتی وارد ایران نشد و بعداً هم قرارداد آن لغو گردید، به رقم ۶۵۰ فروند می‌رسید که بر فرض اینکه به ازای هر یک فروند هواپیما از انواع مختلف صد نفر نیرو شامل خلبان، کمک‌خلبان، تعمیرکار و نیروی خدمات اداری و آمادی مورد نیاز باشد، حداکثر نیروی مورد نیاز نیروی هوایی ایران ۶۵ هزار نفر بود و ۳۵ هزار نفر از یکصد هزار نفر به کلی زائد بودند و هیچ‌گونه بهره‌نظامی نداشتند. بهترین دلیل صدق این برآورد را می‌توان در مقایسه کمیت سازمانی ارتش ایران با ارتش عراق به دست آورد. برابر آمار و ارقام منتشرشده در همان مجله میلیتاری بالانس ارتش عراق با استعداد ۱۶۰ هزار نفر نیرو در نیروی زمینی، ده لشکر و پنج تیپ مستقل سازمان داده بود، در حالی‌که ارتش ایران با ۲۲۰ هزار نفر نیروی انسانی نیروی زمینی هشت لشکر و سه تیپ مستقل داشت - بر فرض اینکه لشکر ۸۸ را هم سازمان‌یافته بدانیم - از نظر نیروی هوایی نیز ارتش عراق برای ۳۶۹ فروند هواپیما از انواع مختلف، ۲۵ هزار نفر نیرو داشت؛ یعنی به ازای هر یک فروند هواپیما حدود هفتاد نفر نیرو داشت، در حالی‌که نیروی هوایی ایران برای ۳۸۱ فروند هواپیمای عملیاتی شده و دویست فروند هواپیمای وارد خدمت نشده، یکصد هزار نفر نیرو داشت که به ازای هر یک فروند هواپیما، بیش از ۱۵۰ نفر نیرو بود؛ یعنی نیروی هوایی ایران به ازای یک فروند هواپیما بیش از دو برابر نیروی هوایی ارتش عراق، نیرو داشت در حالی‌که نیاز کارکنان فنی و عملیاتی یک فروند هواپیما صرف نظر از مهارت خلبان و کیفیت تکنیکی هواپیما هیچ‌گونه اختلافی با هم ندارند و دو برابر کردن نیروی اداری و آمادی در کیفیت هواپیما، تأثیری ندارد.

با توجه به مطالبی که ارائه شد، ارتش ایران در زمان شاه آن کمیتی را نداشت که در محافل داخلی و خارجی انتشار یافته بود. از نظر کیفیت نیز حداقل نیروی زمینی ایران خیلی کمتر از آن بود که در بیرون از ارتش جلوه می‌کرد و این کمبود کیفیت به علل کمبودها و نابسامانی‌ها و بی‌عدالتی‌هایی بود که در مسائل نیروی انسانی حکمفرما بود. نگارنده به خاطر دارد در سال‌های دهه ۱۳۵۰ از جمله تمرینات آموزشی که در واحدهای ارتش اجرا می‌شد، تمرینات صحرائی و رزمایش

در رده تیپ و لشکر و گاهی در رده سپاه بود که به وسیله ستاد نیروی زمینی طرح ریزی، اجرا و نظارت می‌شد و نتایج آن به‌طور مستقیم از طریق نیرو و ستاد مشترک یا از طریق عوامل اطلاعاتی ویژه به اطلاع شاه می‌رسید و اغلب نتایج این تمرینات رضایت‌بخش نبود. با همه تحریفاتی که در ستادها و سازمان‌های اطلاعاتی انجام می‌گرفت تا حقایق ضعف‌ها به اطلاع شاه نرسد، ولی گاهی از طریق مقامات اطلاعاتی و احتمالاً از طریق مستشاران نظامی ضعف‌ها به اطلاع شاه می‌رسید و بازخواست‌هایی به عمل می‌آمد.

در اواسط سال ۱۳۵۳ نامه‌ای گله‌آمیز از نیروی زمینی به واحدها از جمله لشکر ۹۲ زرهی اهواز ابلاغ شد که حاکی از عدم پیشرفت سطح آموزش افسران بود و دستور داده شده بود دلیل این عدم پیشرفت بررسی شود و گزارش گردد تا شاید چاره‌ای برای آن پیدا شود. من در آن موقع رئیس رکن سوم لشکر اهواز بودم و خود از بی‌عدالتی‌ها رنج می‌بردم. پاسخ مفصلی تهیه کردم که با وجود اینکه بسیار تند بود، ولی فرمانده لشکر مردانگی کرد و آن را امضا نمود و به نیروی زمینی فرستادم. اساس دلایل ضعف آموزشی که من برشمردم چهار عامل مهم نیروی انسانی بود که عبارت بودند از: عدالت، احترام، ترقی و تأمین زندگی و با شواهد و دلایل ثابت کردم که در ارتش ایران (زمان شاه) این چهار عامل بسیار ضعیف هستند و نظر دادم تا هنگامی که این چهار ضعف در عامل انسانی برطرف نشوند کیفیت نیروی انسانی ارتش بهبود نخواهد یافت. البته بعد از نوشتن این نامه تحولاتی در مسائل نیروی انسانی ارتش به وجود آمد، ولی ویژگی‌های طبیعی بافت اجتماعی در رژیم سلطنتی از نوع قرون وسطایی امکان تحولات بنیادی وجود نداشت. به‌عنوان مثال اولین اصل اجرای عدالت در ارتش تقسیم مسئولیت‌ها، مأموریت‌ها، امتیازات و مشکلات در بین تمام افراد هم‌طراز و هم‌درجه می‌باشد که این امر به وسیله گردش شغلی، انتقالات و ارجاع مشاغل بر اساس یک برنامه منظم برای تمام افراد هم‌طراز و ارزیابی بهره کار و اعطای امتیازات یا اعمال مجازات بر اساس بازدهی هر فرد در مقایسه با افراد هم‌طراز می‌باشد و این امر در صورتی میسر است که تمام افراد در برابر قانون و

مشکلات داخلی ایران و عدم آمادگی برای قبول جنگ / ۳۲۱

مقررات و شرایط موجود یکسان باشند، در حالی که در رژیم سلطنتی قرون وسطایی اصلاً چنین چیزی را نمی‌توان انتظار داشت. مثلاً چگونه می‌شد انتظار داشت برادر شاه - غلامرضا پهلوی - که افسر ارتش بود، مانند یک افسر هم‌تراز در واحدهای نظامی مشغول خدمت شود، در حالی که داماد ملکه انگلستان که یک افسر بود، در یکی از واحدهای انگلیس مستقر در آلمان خدمت می‌کرد. اما بنا به گفته شیخ اجل، سعدی:

اگر ز باغ رعیت ملک خورد سببی برآوردند غلامان همه درخت از بیخ
وقتی که برادر شاه از خدمت کردن در واحدها طفره می‌رفت به طور نسبی به مقامات پایین‌تر هم می‌رسید چنان که رسیده بود و هر افسری که به یکی از مقامات رده بالای نظامی و سیاسی کشور وابستگی داشت به اصطلاح عامیانه نانش توی روغن بود و از تمام گرفتاری‌های ارضی و سماوی و مشکلات خدمتی در امان و در مشاغل پرطمطراق و پردرآمد و بی‌مسئولیت مانند وابستگی نظامی، پیمان سنتو، گارد شاهنشاهی، دفتر ویژه و آجودان مخصوص مقامات و غیره خدمت می‌کرد و افسران بی‌یار و یاور، در واحدهای رزمی مستقر در خاش، زاهدان، هفتگل، پیرانشهر، مرزها، تربت جام، سرپل‌ذهاب و امثال آن خدمت می‌کردند. این اختلاف به قدری شدید و به قدری مشهود بود که افسران به دو دسته تقسیم می‌شدند که عبارت بودند از: افسران بیابانی و افسران خیابانی. افسران بیابانی همیشه کوله‌بار به دوش و زن و فرزند همراه در شهرهای دورافتاده و مناطق محروم خدمت می‌کردند و افسران خیابانی در خارج از کشور یا در تهران، شیراز و اصفهان منت به سر ارتش می‌گذاشتند و در اتاق‌های کولردار و شوفاژدار پشت میز روی صندلی‌های چرمی گردان می‌نشستند و روزی دو یا سه نامه را بررسی و درباره آن اقدام می‌کردند یا دستور اقدام می‌دادند، در حالی که اغلب افسران بیابانی حتی در دفتر کارشان حداقل وسایل راحتی را نداشتند. اگر چند عدد صندلی فلزی به آنان داده می‌شد نهایت سپاسگزاری را می‌کردند و باز برای صدق گفتار شاهد مثالی بیان می‌شود. هنگامی که دانشجویان در سال ۱۳۳۴ از دانشکده افسری فارغ‌التحصیل شدند و به

اصفهان منتقل شدند، تعدادی از هم‌دوره‌ای‌های من برای خدمت در گارد شاهنشاهی انتخاب شدند و در هنگام پیروزی انقلاب در ۱۳۵۷، که حدود ۲۳ سال از آن زمان می‌گذشت، اکثریت این افسران هنوز در همان محل یعنی در لشکر گارد یا گارد جاویدان یا سازمان‌های وابسته به دربار خدمت می‌کردند، در حالی‌که هم‌دوره‌ای‌هایی نیز داشتند که در تمام مدت این ۲۳ سال به استثنای دوره‌های آموزشی در واحدهای خارج از تهران خدمت کردند. نمونه آن شهید سرتیپ مسعود منفرد نیکی بود و اتفاقاً بعد از پیروزی انقلاب و در جنگ تحمیلی نیز همین افسران بیابانی احساس مسئولیت خود را نسبت به میهن نشان دادند و تعدادی از آنان نیز در این راه شربت شهادت را نوشیدند، در حالی‌که افسران خیابانی به سرعت از خدمت رها شدند و تعدادی نیز به خارج از کشور رفتند. ارتش در چنین وضعی بود که شمه‌ای از آن بیان شد؛ پس چگونه می‌توانست از کیفیت بالایی برخوردار باشد؟ اما به‌طور کلی مسائل سیاسی، داخلی و خارجی وجود داشتند که در شرایط کلی ارتش مؤثر بودند و ما برای جلوگیری از انحراف از اصل موضوع، که عوامل مؤثر در جنگ تحمیلی هستند، از توضیح بیشتر درباره ارتش رژیم سلطنتی خودداری می‌کنیم و به ادامه گفتار درباره مشکلات داخلی ایران در جنگ تحمیلی با تکیه بر مسائل مربوط به ارتش می‌پردازیم.

گفتیم که مقامات رسمی ایران در اوایل سال ۱۳۵۸ اظهار نظر کردند که استعداد ارتش ایران باید به نصف تقلیل داده شود و وسایل و تجهیزات جدید خریداری شده به کشورهای فروشنده بازپس داده شوند. به احتمال قریب به یقین این اظهار نظر بررسی نشده، از روی احساسات غیرمنطقی و تحریک‌شده ارائه می‌شد؛ زیرا حتی قبل از پیروزی انقلاب خصومت حکومت فاشیستی عراق با انقلاب ایران کاملاً ثابت شده بود و در آن موقع استعداد کلی ارتش عراق شامل ۱۸۸ هزار نفر نیرو، حدود ۱۵۰۰ دستگاه تانک، ۱۹۰۰ دستگاه نفربر زرهی، ۷۹۰ قبضه توپ صحرایی، ۸۰۰ قبضه جنگ‌افزار ضدهوایی و ۳۶۹ فروند هواپیمای جنگی و قریب ۴۸۰ هزار نفر افراد ارتش خلقی - جیش‌الشعبی - بود و ارتش ایران بنا به آمار اعلام

مشکلات داخلی ایران و عدم آمادگی برای قبول جنگ / ۳۲۳

شده که چگونگی آن در مطالب گذشته بیان شد، دارای ۳۴۲ هزار نفر نیرو، ۱۸۷۰ دستگاه تانک، دو هزار دستگاه نفربر زرهی، ۶۵۰ قبضه توپ صحرایی و ۶۵۰ قبضه جنگ‌افزار ضدهوایی و ۳۴۱ فروند هواپیمای جنگی به اضافه دویست فروند هواپیمای (اف - ۱۴) و (اف - ۱۶) خریداری شده و یک واحد ژاندارمری و یک نیروی پایداری خیالی بود که آمار آن ۷۰۰ هزار نفر برای محافل بین‌المللی اعلام شده بود. حال اگر قدرت رزمی ارتش به نصف تقلیل می‌یافت، با توجه به اینکه هنوز کمیت و کیفیتی برای سپاه پاسداران مطرح نبود، چگونه ارتش ایران می‌توانست توازن قدرت را حداقل فقط در مقابله احتمالی با عراق حفظ کند؟ البته در جریان جنگ تحمیلی عوامل دیگری برای نیروهای مسلح ایران ظاهر شدند که در جنگ سرنوشت‌ساز بودند، مانند نیروهای جان‌برکف بسیج؛ ولی دست کم در آن زمان نه چنین نیرویی وجود داشت و نه امکان برآورد آن بود. به هر حال این چنین تفکری آن هم در مقامات مسئول، مشکلاتی به وجود آورد که زیان آن در جنگ تحمیلی کاملاً مشهود بود و تنها مقامی که از ابتدای پیروزی انقلاب با بینش فوق‌العاده عمیق جلوی این تندروی‌ها و تصورات افراطی را گرفت، حضرت امام خمینی(ره) بودند.

مروری هم بر شروع مشکلات غیرنظامی بکنیم. انقلاب ایران گرچه به ظاهر یک انقلاب سریع و جوشیده از طبقات مختلف مردم بود و هیچ گروه و حزب سازمان یافته مشخصی در دوران انقلاب رهبری قاطع و کاملاً شناخته شده و برنامه‌ریزی شده را به طور منحصر به فرد در دست نداشت و فقط رهبری شخص امام کاملاً آشکار و به‌عنوان بزرگترین عامل مشهود بود؛ اما بعد از پیروزی انقلاب معلوم شد که تنها گروهی که برنامه نسبتاً پیش‌بینی شده‌ای برای حکومت بعد از سقوط رژیم سلطنتی طرح‌ریزی کرده بود، گروه مذهبی و روحانیت بود که تحت رهبری مستقیم امام خمینی(ره) فعالیت می‌کرد، چنان که این گروه حتی پیش‌نویس قانون اساسی جدید را هنگامی که امام در پاریس اقامت داشتند، تهیه کرده بودند. گروه‌های نسبتاً مشخص دیگر که عمدتاً چپ‌گراها و ملی‌گراها بودند، آن طور که

استنباط می‌شد برنامه مشخصی برای آینده کشور بعد از سقوط شاه نداشتند. ملی‌گرایان اصولاً مردد بودند که آیا سلطنت باید به کلی از میان برود و یا اینکه شاه بماند، اما سلطنت کند و نه حکومت و چپ‌گرایان هم آن‌قدر در تشنگی و پراکندگی و اختلاف عقیده و سلیقه بودند که نمی‌توانستند یک برنامه هماهنگ‌شده داشته باشند. با توجه به این کیفیت سیاسی گروه‌های شناخته‌شده، گروه وابسته به روحانیت که اهرم اصلی انقلاب را به حرکت درآورده بود، بعد از پیروزی انقلاب با برنامه مشخص‌تر و هماهنگ‌تر کنترل حرکت انقلاب را در دست گرفت و بر مبنای برآوردهای دقیق پیش‌بینی‌شده برای برقراری حکومت نظم و قانون، که معمولاً یکی از مشکل‌ترین مراحل بعد از پیروزی در تمام انقلاب‌های مردمی است، به سرعت اقدام کرد. البته در اینجا تذکر یک نکته ضروری است و آن اینکه توده انقلابی مردم بر مبنای خاستگاه دین و در اجرای امر مرجعیت دینی حضرت امام وارد معرکه شدند، لذا نقش روحانیت به دلیل اعتقاد مذهبی مردم و ریشه دینی انقلاب و اطاعت دینی مردم از امام ایفا می‌شد.

اولین و مهم‌ترین اقدام، تعیین نوع حکومت بود؛ زیرا تمام اقدامات بعدی بدون استثنا تابعی از این امر کلی می‌شدند. در اواخر اسفندماه ۱۳۵۸ این مهم‌ترین عامل مطرح شد تا نوع حکومت تعیین شود و از همان آغاز، اختلافات سیاسی بین گروه‌های سیاسی بروز کرد. گروه اصلی و عمده به رهبری امام خمینی(ره) نوع حکومت را جمهوری اسلامی اعلام کردند، گروهی جمهوری دمکراتیک، دیگری جمهوری دمکراتیک خلق ایران و گروهی جمهوری دمکراتیک اسلامی را پیشنهاد نمودند؛ ولی امام خمینی(ره) فرمودند فقط جمهوری اسلامی، نه یک کلمه بیشتر و نه یک کلمه کمتر و همین نام در تاریخ یازدهم فروردین‌ماه ۱۳۵۸ به رأی مستقیم عمومی مردم - رفراندوم - گذاشته شد و با اکثریت ۹۸/۲ درصد آرا شرکت‌کنندگان در انتخابات، که حدود ۲۲ میلیون نفر بود، مورد تأیید ملت ایران قرار گرفت، به‌طوری که چنین آرایبی در تاریخ سیاسی جهان از لحاظ تعداد شرکت‌کنندگان و تعداد رأی مثبت کم‌سابقه بود.

اما از همان زمان اختلافات سیاسی بین گروه‌های سیاسی و گروه وابسته به روحانیت و مذهبی آغاز شد و بعد از مدتی گروه‌های چپ‌گرا عملاً مخالفت خود را با فلسفه و عقاید اسلامی انقلاب نشان دادند و طبقات نیمه‌مذهبی و غیرمذهبی نیز کم و بیش عدم علاقه خود را به حاکمیت مطلق عقاید اسلامی در حکومت ایران نشان دادند، بنابراین در کمتر از دو ماه بعد از پیروزی انقلاب اختلافات سیاسی بین گروه‌های مختلف با حکومت جمهوری اسلامی ایران آغاز شد که ما خلاصه جریان این مشکلات و اختلافات را مرور می‌کنیم.

تقریباً همزمان با آغاز مشکلات سیاسی نظامی داخلی در کردستان، در بعضی نقاط دیگر مانند خوزستان، ترکمن‌صحرا و بلوچستان، که دارای بافت اجتماعی قومی ویژه‌ای هستند، تحریکات ضددولتی به‌وسیله گروه‌های سیاسی داخلی و کشورهای خارجی آغاز شد و درگیری‌هایی به‌وجود آمد که به مرور توسعه پیدا کرد و در خوزستان به‌ویژه در خرمشهر، که نزدیک به مرز عراق است، گروه‌های مخالف دولت جدید ایران متشکل شدند و گرفتاری‌هایی به‌وجود آوردند. گرچه خوشبختانه توطئه‌ها در نطفه خفه شد، ولی به هر حال قسمتی از تلاش دولت جدید ایران را در آغاز انقلاب به خود مشغول کرد.

نگارنده در آن روزها با موضوعی برخورد کردم که ذکر آن می‌تواند برای روشن شدن مسئله خوزستان مفید باشد. تا پایان سال ۱۳۵۷ به مدت یازده و نیم سال در خوزستان خدمت کرده بودم و بر حسب مشاغل نظامی که عهده‌دار بودم، اطلاعاتی از اوضاع کلی خوزستان داشتم. در آخر اسفندماه آن سال به تهران منتقل شدم. در قطار با جوانی خوزستانی همسفر شدم. در طول مسافرت با او صحبت کردم. او یکی از جوانان چپ‌گرای افراطی بود که درباره نظام حکومت ایران نظریه‌ای شبیه به حکومت جمهوری‌های شوروی را داشت و از گفتارهایش معلوم بود که در گروهی نیز عضویت دارد. او سخت معتقد بر این بود که ایران باید به شیوه کمونیستی و به صورت فدرال اداره شود. من تهدید احتمالی عراق نسبت به خوزستان را مطرح کردم. او گفت اگر همه کشورها پیرو مکتب سوسیالیستی شوند، مهم نیست که جمهوری داخلی خوزستان در حکومت

فدرال جزو کدام منطقه‌بندی باشد. این طرز تفکر برای من غیرقابل تصور، تکان‌دهنده و متأثرکننده بود و دیگر مذاکره با آن جوان را ادامه ندادم. این طرز تفکر در بعضی مناطق ایران تبلیغ می‌شد و متأسفانه تعدادی از جوانان را نیز به خود جذب کرد. طبعاً هیچ دولت مسئول اداره یک کشور نمی‌تواند درباره این‌گونه افکار تند سیاسی مخالف منافع و وحدت کشور، بی‌تفاوت و ساکت بنشیند و تسلیم خواسته احساسات تحریک‌شده و افراطی از خارج کشور چند نفر جوان افراطی شود، بنابراین در خوزستان دولت جدید تلاش کرد با مذاکره، مماشات و گذشت، این‌گونه افکار تند و افراطی را کنترل کند، ولی در خردادماه این جوانان افراطی وارداتی که دانسته یا ندانسته آلت دست دولت بعثی عراق و فلسفه حزب بعث بودند، دست به اقدامات آشوبگرانه و خرابکاری زدند؛ به‌نحوی که در هفتم خردادماه در خرمشهر، ۲۱ نفر کشته و ۷۶ نفر مجروح شدند. بررسی‌ها نشان داد که آشوبگران، وابسته به اعضای کانون خلق عرب در خوزستان بودند. این حادثه سرآغاز آشوب‌ها و ناآرامی‌های جدی در خرمشهر شد که تا حدودی آثار آن در شهرهای اهواز و آبادان نیز ظاهر شد. بررسی‌ها نشان داد که در ایجاد این آشوب‌ها بعضی از دولت‌های عربی نیز دست داشتند. همچنین ناآرامی‌ها گرچه به‌سرعت فروکش کرد و با اقدامات مدیرانه‌ای که مسئولان جمهوری اسلامی ایران در خوزستان به‌عمل آوردند و روحانیون خوزستان نیز همکاری نمودند از گسترش غیرقابل کنترل ناآرامی‌ها جلوگیری شد، ولی عملیات خرابکاری در لوله‌های نفت پالایشگاه آبادان و انفجارات قدرت‌نمایی در خرمشهر و اهواز کم و بیش تا آغاز حمله عراق در پایان شهریورماه ۱۳۵۹ ادامه یافت و این امر سبب شد که بر خلاف میل دولت جمهوری اسلامی ایران، نیروهای مسلح در شهرها حضور یافته و امنیت را در خوزستان برقرار سازند.

اما حوادث کردستان که از اول اسفندماه با اشغال و چپاول پادگان مهاباد به وسیله یاغیان آغاز شد، هر روز توسعه بیشتری یافت و ناامنی تقریباً به تمام کردستان و آذربایجان غربی کشیده شد. بعد از جریان محاصره پادگان مهاباد، محاصره پادگان سنندج در ۱۳۵۷/۱۲/۲۷ به‌وسیله توطئه‌گران به مرحله اجرا گذاشته شد. این بار توطئه‌گران موفق شدند تا عده‌ای از اهالی سنندج را نیز اغفال

مشکلات داخلی ایران و عدم آمادگی برای قبول جنگ / ۳۲۷

کنند، بنابراین با یک عده انبوهی، پادگان سنندج را محاصره کردند و موفق شدند به داخل پادگان نفوذ یابند و بیست نفر از مدافعان پادگان را به شهادت برسانند و تعدادی از ساختمان‌ها را اشغال کنند، ولی این بار به دستور شهید سپهبد قرنی، رئیس ستاد مشترک ارتش، واحدهای نظامی و پاسدار با بالگرد از کرمانشاه به پادگان سنندج اعزام شدند. مدت یک روز محاصره پادگان به وسیله مهاجمان ادامه داشت تا اینکه توطئه‌گران مجبور به ترک محاصره شدند.

توطئه بزرگ بعدی در ۳۱ فروردین ماه ۱۳۵۸ در نقده رخ داد. توطئه‌گران مدت چهار روز نقده و روستاهای اطراف آن را به آتش و خون کشیدند تا سرانجام به دستور دولت، واحدهای نظامی از لشکر ارومیه وارد عمل شدند و به خونریزی‌ها خاتمه دادند. دامنه حوادث سخت و خونین به نقاط دیگر مانند سقز، سردشت، بوکان، اشنویه، مریوان و بانه کشانده شد که متأسفانه در این جنگ‌های داخلی خونین که به وسیله توطئه‌گران بر حکومت مرکزی تحمیل شده بود، صدها نفر هم‌وطن ایرانی به دست یکدیگر به قتل رسیدند و به مردم غیرنظامی صدمه و لطمه‌های جبران‌ناپذیری وارد شد.

در مردادماه ۵۸، جریان محاصره و کشتار بی‌رحمانه‌ای در شهر پاوه به وسیله آشوبگران به وقوع پیوست که یکی از حساس‌ترین و خونین‌ترین مراحل جنگ داخلی در کردستان بود. لازم به یادآوری است که در طول شش ماه دولت جمهوری اسلامی ایران درباره مسئله کردستان راه‌حل مسالمت‌آمیز و مذاکره را در پیش گرفت. هیئت‌های حسن نیت دولت مرکزی به ریاست شخصیت‌های برجسته مذهبی و سیاسی مانند مرحوم آیت‌الله طالقانی، داریوش فروهر و مهندس صباغیان به نقاط مختلف کردستان رفت و آمد داشتند و تلاش می‌کردند با مذاکره با رهبران شناخته‌شده گروه‌های مخالف دولت، مانند عبدالرحمان قاسملو، رهبر سیاسی حزب دموکرات کردستان، و شیخ عزالدین حسینی و علامه مفتی‌زاده رهبران مذهبی معاندین در کردستان، مذاکره کنند و خواسته‌های مردم کردستان را بر اساس حق و عدالت در داخل وحدت و یکپارچگی کشور ایران حل و فصل کنند؛ اما هر قدر این هیئت‌های

حسن نیت تلاش می‌کردند تا رهبران شورشیان را با مذاکره وادار به ترک مبارزه مسلحانه کنند، آنها برعکس بر شدت عملیات مسلحانه خود می‌افزودند و دامنه ناآرامی‌ها و ناامنی‌ها را در تمام مناطق آذربایجان غربی و کردستان و شمال کرمانشاه گسترش می‌دادند تا اینکه شورشیان تصمیم گرفتند، شهر پاوه را به تصرف خود درآورند و آنجا را پایگاه اصلی عملیات خود قرار دهند. ابتدا می‌خواستند در مه‌آباد این کار را بکنند، ولی چون این شهر تا حدودی دور از مناطق کردنشین بود از آن صرف نظر کردند و ضمن این که در آن‌زمان هنوز قدرت کافی نداشتند؛ اما در مدت شش ماه توانستند با خلع سلاح پایگاه‌های ژاندارمری، کلانتری‌ها و پادگان مه‌آباد سلاح و تجهیزات کافی به‌دست آورند و قدرتی در مقابل دولت مرکزی باشند.

درباره کلیات مسئله کردستان شادروان دکتر چمران در کتاب «کردستان»

چنین می‌نویسد:

«احزاب چپ مدعی رهبری گرد، می‌خواستند هر منبع قدرتی را در منطقه کردستان خلع سلاح کنند تا هیچ نیروی دیگری در مقابل نیروی نظامی آنها وجود نداشته باشد. هدف آنها سیطره بر کردستان بود بنابراین ارتش، ژاندارمری، شهربانی و بعدها پاسداران باید از کردستان خارج می‌شدند تا این احزاب به اصطلاح چپی با آزادی کامل بتوانند ترکتازی کنند و افکار و برنامه‌های سیاسی خود را پیاده نمایند. این احزاب به هیچ وجه نمی‌خواستند حقی برای مردم و نیروهای دیگر قائل باشند و آزادی و دموکراسی و حقوق مردم به هیچ‌وجه مطرح نبود، فقط می‌خواستند از ضعف دولت مرکزی و هرج و مرج موجود سوءاستفاده کنند و به سرعت مسلح شوند، رقبای خود را از بین ببرند، نیروهای دولتی را خلع سلاح کنند، با قدرت سلاح بر همه کردستان مسلط شوند و بعد افکار سیاسی خود را بر مردم و دولت تحمیل نمایند. به مدت هفت ماه دولت و ارتش سکوت کردند یا بهتر بگوییم وجود و حضور نداشتند و این احزاب چپ مسلح شدند، قوای انتظامی را خلع سلاح کردند، مسلحانه به شهرها ریختند، راه‌ها را مسلحانه بستند، بی‌گناهان را کشتند، مخالفان خود را تصفیه کردند و بر

مشکلات داخلی ایران و عدم آمادگی برای قبول جنگ / ۳۲۹

کردستان سیطره نظامی یافتند، ولی دولت مرکزی در مقابل آنها سکوت کرد و با اعزام شخصیت‌های سیاسی و مذهبی سعی کرد تا از راه مذاکره و صلح و صفا مشکلات موجود را حل کند. هفت ماه مدارا کرد، هفت ماه سکوت کرد، هفت ماه همه سرشکستگی‌ها را تحمل کرد تا سرانجام در قضیه پاره آن هم به فرمان امام خمینی (ره) ارتش به حرکت درآمد و برای اولین بار هجوم همه‌جانبه ارتش برای بازپس گرفتن کردستان از دست توطئه‌گران شروع شد. در عرض دو هفته همه شهرها و راه‌ها و مواضع راهبردی کردستان به دست ارتش افتاد و نیروهای توطئه‌گر پراکنده شدند و اغلب آنها به عراق گریختند.»

این گفتار شهید چمران شمایی از وضعیت کلی کردستان تا جریان پاره بود. جنگ داخلی کردستان با ختم غائله پاره به پایان نرسید و با شدت و ضعفی متناوب ادامه داشت، به طوری که یکی از بزرگ‌ترین مشکلات و درگیری‌های دولت بود و با توجه به این که از اوایل سال ۱۳۵۹ دولت ایران عملاً با دولت عراق درگیر جنگ تحمیلی شد، زیان جبران‌ناپذیر اقتصادی و سیاسی و نظامی در این جنگ برای ایران خیلی بیش از حد آن در شرایط عادی شد. نظر به اینکه دامنه این جنگ طولانی، خونین و زیان‌بار خیلی وسیع و مستلزم تدوین کتاب مستقلى است، در این بحث به همان اطلاعات کلی که درباره جنگ داخلی کردستان داده شده، اکتفا می‌شود. همزمان با آغاز حوادث داخلی در خوزستان در منطقه ترکمن صحرا و شهر گنبد نیز ناآرامی‌هایی به وجود آمد که در ایجاد آن نیز چپ‌گرایان دخالت داشتند؛ ولی آن حادثه با اقدامات سیاسی و نظامی دولت در نطفه خفه شد و آتش فتنه در مدت کوتاهی خاموش گردید.

اوضاع ارتش بعد از انقلاب

گفتار را با بررسی وضعیت ارتش بعد از انقلاب ادامه می‌دهیم تا مشخص شود هنگامی که ارتش متجاوز عراق، حمله همه‌جانبه به ایران را آغاز کرد، ارتش ایران در چه شرایطی بود. با شروع جنگ‌های داخلی در کردستان نیاز به وجود ارتش بیشتر احساس شد، اما تعدادی از افراد ارتش که بنا به دستور دولت وقت و فرماندهان رده بالا

در رژیم سرنگون‌شده در مقابل مردم انقلابی قرار گرفته بودند طبعاً بعد از پیروزی انقلاب از نظر روانی کاملاً حالت یک ارتش منفعل را داشتند. البته این حالت در افسران و درجه‌داران پایور بود که مشاغل فرماندهی را در رده‌های مختلف فرماندهی عهده‌دار بودند، ولی افراد وظیفه که مشغول خدمت وظیفه بودند طبعاً از هرگونه روحیه انفعالی مبرا بودند، بنابراین اولین مسئله برای بازیابی روحیه افراد ارتش، این بود که آنها را از حالت انفعالی، سرشکستگی و شرمندگی که در مقابل مردم داشتند، خارج سازند. برای این منظور از همان روزهای اول پیروزی انقلاب امام خمینی(ره) در حد پذیرش روند انقلاب، اوامری صادر کردند و روحانیت و گروه مذهبیون نیز در اجرای فرمان امام، ارتش را یاری نمودند. در اواسط اسفندماه سال ۱۳۵۷، یک روز به‌عنوان روز همبستگی ارتش با مردم اعلام شد و افراد ارتشی مستقر در هر پادگان نظامی در شهر، نزدیک به پادگان راهپیمایی کردند و وحدت و یگانگی خود را با مردم نشان دادند. مردم مؤمن و ایران‌دوست نیز به این ندای ارتشیان پاسخ محبت‌آمیز و برادرانه دادند؛ اما گروه‌های چپ‌گرا روی خوش به آن نشان ندادند و بعد در فرصت‌های مناسب روحانیون در پادگان‌ها حضور یافتند و درباره لزوم همکاری و هماهنگی و محبت بین ارتش و مردم سخنرانی کردند. من (نگارنده) در آن موقع در پادگان دشت آزادگان بودم. با افراد تیپ به حمیدیه و سوسنگرد رفتیم و راهپیمایی کردیم. هم‌میهنان ما اعم از فارسی‌زبان و عرب‌زبان با کمال محبت و مهربانی از ما استقبال کردند و روحانی سوسنگرد، حجت‌الاسلام کرمی شخصاً افراد تیپ را مورد محبت قرار داد. روزهای بعد یک روحانی به پادگان آمد و برای افراد تیپ سخنرانی کرد. موضوع سخنش آیه شریفه «محمد رسول الله والذین معه اشداء علی الکفار رحماء بینهم» بود که در بهبود روحیه افراد تیپ خیلی مؤثر افتاد. با این رفتارها و گفتارهای محبت‌آمیز کم‌کم افراد ارتش از حالت سرشکستگی خارج شدند و در کنار هم‌میهنان خود قرار گرفتند. در آخر فروردین‌ماه ۱۳۵۸ بنا به پیشنهاد رئیس ستاد مشترک، که در آن موقع سرلشکر فرید بود - سرلشکر قری استعفا کرده بود - و با تصویب شورای انقلاب و دولت موقت و با امر حضرت امام رضوان الله تعالی علیه یک رژه نظامی در شهرها از جمله در تهران ترتیب داده شد.

گرچه این رژه حالت راهپیمایی داشت، ولی اولین علامت رسمی حضور ارتش در خدمت جمهوری اسلامی ایران بود و از همان موقع این روز به نام روز ارتش نامیده شد. تا اینکه حوادث متوالی در کردستان و آذربایجان غربی، گنبد و خوزستان پیش آمد و لزوم استفاده از واحدهای ارتش برای مقابله با گروه‌های ضدانقلاب و مخالف دولت مرکزی مشهود شد. کم‌کم افراد ارتش روحیه جدیدی پیدا کردند، اما گروه‌های چپ‌گرا تلاش می‌کردند مانع انسجام ارتش شوند، بنابراین به‌وسیله عوامل طرفدار خود، که بیشتر در افراد وظیفه بودند، دست به اقداماتی می‌زدند که بر خلاف نظریات امام، دولت و شورای انقلاب بود. مثلاً در پادگان‌های نظامی از ورود افسران ارشد به پادگان جلوگیری می‌کردند، با فرماندهان تعیین‌شده و اعزام‌شده از طریق نیروی زمینی و نیروهای دیگر چنان رفتارهای ناهنجاری از خود بروز می‌دادند که فرماندهان مجبور به ترک پادگان و استعفا می‌شدند. روزنامه‌ای به نام «سرباز انقلاب» منتشر کردند که در آن اقدامات آشوبگرانه افراد وابسته به احزاب چپ در پادگان‌ها با آب و تاب تشریح می‌شد و در حقیقت روح طغیان علیه نظام موجود را گسترش می‌داد. اعلامیه‌ها و بیانیه‌های توطئه‌انگیز در پادگان‌ها منتشر می‌شد و سربازان را به قیام علیه فرماندهان تحریک می‌کرد. این اقدامات چندان هم غیرعلنی نبود، بنابراین در ۲۴ خردادماه، شرکت افراد نظامی در گروه‌های سیاسی ممنوع شد و به فرماندهان دستور داده شد تا افراد شناخته‌شده عضو در گروه‌های سیاسی را به سازمان‌های حفاظتی و امنیتی معرفی کنند. گرچه این دستور و امثال آن در آن شرایط، چندان قابل اجرا نبود، ولی سرآغازی برای برقراری انضباط نظامی در ارتش شد. در همان روز عده‌ای از درجه‌داران ارتش که جزو واحدهای تبریز بودند، به حضور امام خمینی (ره) رسیدند. امام در بیاناتی فرمودند: ارتش باید در کنار ملت باشد. در ۲۷ خرداد نیز گروهی دیگر از درجه‌داران ارتش به حضور امام رسیدند. کم‌کم اجرای برنامه‌های آموزشی آغاز شد و نیروی دریایی، در خلیج فارس رزمایشی طرح و اجرا کرد و واحدهای ارتش شکل ظاهری سازمانی خود را بازیافتند؛ اما ضمن تلاش دولت و مقامات مسئول برای بازسازی ارتش که از هفته‌های اول پیروزی انقلاب آغاز شد، دو جریان در جهت عکس این تلاش وجود داشت که یکی،

پاکسازی افراد پایور ثابت و دیگری لغو قراردادهای خرید وسایل و تجهیزات خریداری شده از کشورهای دیگر بود که سبب تضعیف فوق العاده ارتش شد. جریان این دو امر را بررسی می کنیم.

مسئله تجهیزات خریداری شده

در زمان رژیم سلطنتی، برنامه وسیعی برای تقویت ارتش طرح ریزی شده بود و هدف کلی برنامه های نظامی این بود که ارتش ایران به صورت قوی ترین ارتش خاورمیانه درآید. با توجه به درآمد فوق العاده نفت و استعداد قابل ملاحظه جمعیت، وسعت و موقعیت جغرافیایی کشور ایران، برنامه ایجاد یک ارتش جدید، قوی و مجهز به آخرین سلاح و تجهیزات پیشرفته چه از نظر حکمران ایران و چه از نظر سیاست بازان بین المللی کاملاً قابل توجیه بود؛ زیرا اصولاً بر اساس سیاست های استثماری بین المللی، خاورمیانه به صورت بزرگ ترین بازار فروش اسلحه درآمدی بود و با تحریکاتی که به منظور ناامن کردن منطقه خاورمیانه و وادار کردن کشورهای این منطقه به تقویت هر چه بیشتر نیروهای نظامی انجام می شد، عملاً مسابقه تسلیحاتی در خاورمیانه از زمان پیدایش اسرائیل در منطقه -۱۹۴۸- آغاز شده، ولی در آن زمان هنوز وجود منابع عظیم نفت در بعضی مناطق جنوبی خلیج فارس کشف نشده بود، ضمن اینکه آن مقدار هم که در نقاطی مانند ایران کشف شده بود، به طور کل در اختیار انگلستان بود و نیازی به توطئه گری برای برگرداندن دلارهای نفتی از کشورهای خاورمیانه به اروپا و آمریکا نبود. بعد از ملی شدن نفت ایران در ۱۳۲۹ -۱۹۵۱ میلادی - و تأثیر آن در بیداری ملت های تحت سلطه و غارت شده، دنیای استثماری متوجه شد که دیگر زمان چپاول دارایی ملت های مظلوم و تحت ستم از طریق مستقیم پایان یافته و ملت ها بیدار شده اند و به سادگی زیر بار ظلم نخواهند رفت، بنابراین استثماریان طرح دیگری ریختند تا از طریق غیرمستقیم تمام هستی این ملت ها را غارت کنند. بهترین و ساده ترین راه، کاشتن یک تخم کینه و دشمنی در منطقه، بین ملت های این منطقه و مجبور کردن آنان به خرید تجهیزات نظامی از کشورهای استثماری بود که این امر با ایجاد کشور جعلی اسرائیل در قلب سرزمین های کشورهای اسلامی خاورمیانه به سادگی انجام

مشکلات داخلی ایران و عدم آمادگی برای قبول جنگ / ۳۳۳

گرفت. بعد از مدتی نیز برای مفیدتر کردن طرح‌های استعماری خود، مسئله ناسیونالیسم افراطی و منفی را در منطقه رواج دادند تا هر شیخی، شاهی و حکمرانی برای حفظ حیثیت کاذب خود بر سر چند صد متر بیابان لم‌پزرع یا یک واحه یا حرکت کشتی‌های استثماری در آب‌های ساحلی، فقط با برافراشتن پرچم مورد علاقه آنان به جان همسایگانش بیفتد و همسایگان هم‌بند و هم‌زنجیر، خون یکدیگر را با سلاح خریداری شده از استثماری‌گران، بریزند تا بدین وسیله چرخ‌های عظیم صنایع کشورهای استثماری و چپاولگر به گردش خود ادامه دهند. در این گیر و دار طبعاً کشور ایران نیز وارد معرکه شد، زیرا نمی‌توانست وارد نشود و در مسابقه تسلیحاتی شرکت کرد؛ اما صرف نظر از روابط داخلی رژیم سلطنتی با ملت ایران که حفظ بنیان داخلی حکومت خود و استمرار حاکمیت بر مردم ناراضی را صرفاً در سایه سرنیزه نیروی مسلح وابسته به خود ممکن می‌دید از طرفی در همان‌زمان همین حکومت ناجوانمرد، کشور همسایه ما عراق، با داشتن جمعیتی یک‌سوم جمعیت ایران و وسعتی یک‌چهارم وسعت کشور ایران، ارتشی قوی‌تر از ایران آن هم بر مبنای آموزه تهاجمی داشت. مطابق اطلاعات اعلام‌شده در مؤسسه بررسی‌های مطالعات راهبردی لندن که نتیجه آن در مجله میلیتاری بالانس منتشر می‌شد در سال ۱۳۵۶ خلاصه وضعیت کلی ارتش ایران و عراق چنین بود:

نیروی زمینی ارتش ایران هفت لشکر و سه تیپ مستقل و نیروی زمینی ارتش عراق ده لشکر و پنج تیپ مستقل داشت.

نیروی هوایی ایران ۳۴۱ فروند هواپیمای جنگنده و نیروی هوایی عراق ۳۶۹ فروند هواپیمای جنگنده داشت.

تعداد وسایل جنگی عمده نیروی زمینی: تانک ایران ۱۸۷۰ دستگاه، عراق ۱۵۰۰ دستگاه، نفربر زرهی ایران ۲۰۰۰ دستگاه، عراق ۱۹۰۰ دستگاه، توپخانه صحرایی ایران ۶۵۰ قبضه، توپخانه عراق ۷۹۰ قبضه توپ داشت.

جنگ‌افزار ضد‌هوایی ایران ۶۵۰ قبضه و جنگ‌افزار ضد‌هوایی عراق ۸۰۰ قبضه بود که شامل موشک‌های پیشرفته نیز می‌شد و ایران از لحاظ موشکی بسیار ضعیف بود.

همسایگان دیگر ایران؛ یعنی ترکیه و پاکستان و حتی افغانستان، دارای قدرت نظامی قابل ملاحظه‌ای بودند. با توجه به این حقیقت موجود، رژیم ایران مجبور به خرید وسایل نظامی جدیدی شده بود البته اطاعت شاه از ایالات متحده که به دلیل کودتای ۲۸ مرداد خود را مدیون مرهون آمریکا می‌دانست نیز در این مسیر مؤثر بود همین‌طور مأموریت اعلام نشده ولی معمول ژاندارمی خلیج فارس در غالب پیمان سنتو و مقاومت در مقابل تهاجم شرق که عراق هم تا حدودی در زنجیره بلوک شرق قرار گرفته بود مزید بر علت حضور قوی ایران در این مسابقه تسلیحاتی شده بود، اما بعد از پیروزی انقلاب به دلیل خاصیت التهاب انقلاب مردمی درباره بعضی مسائل داخلی و خارجی ایران از جمله قدرت ارتش بدون بررسی کافی تصمیم‌گیری شد که در این تصمیم‌گیری احساسات بر منطق غلبه داشت و بعضی عوامل مخالف گروه حاکم در انقلاب نیز موذیانانه برای تشدید این تصمیم‌گیری عجولانه فعالیت می‌کردند. متأسفانه فعالیت آنان بی‌تأثیر نبود، اما خود سیاست‌بازان بین‌المللی نیز همین برنامه را به نفع خود می‌دیدند و قبل از پیروزی انقلاب دست به کار شده بودند و آخرین دولت قبل از پیروزی، یعنی بختیار فقط یک هفته قبل از پیروزی ملت ایران، تمام قراردادهای نه میلیارد دلاری با آمریکا را یک‌جانبه لغو کرد که خرید ۱۶۰ فروند هواپیمای جنگنده (اف-۱۶) نیز جزو این قرارداد بود. بلافاصله بعد از پیروزی انقلاب نیز زمزمه کوچک‌تر کردن سازمان ارتش و حتی در بعضی محافل انحلال ارتش مطرح شد. وزیر دفاع دولت موقت در هشتم فروردین‌ماه ۱۳۵۸ گفت: «ایران هواپیماهای (اف - ۱۶) خریداری شده و تحویل گرفته‌شده را نیز به دولت آمریکا بازپس می‌دهد». واقعاً جای تعجب است چگونه یک ژنرال ایرانی از سیاست جهانی این‌قدر بدون اطلاع بوده است. اگر این نظریه از طرف یک جوان انقلابی ارائه می‌شد، به هیچ وجه جای ایراد نبود؛ اما یک سرلشکر (دریادار) با داشتن تحصیلات نظامی و دانشگاهی و داشتن لقب دکترای چگونه به خود اجازه داد چنین نظری را ارائه دهد؟ مدنی در ادامه این موضوع گفت: «ارتش ایران به نصف تقلیل خواهد یافت». مفهوم این بود که از ارتش افغانستان نیز کوچک‌تر خواهد شد. ارائه این دکترین نظامی فقط پنجاه روز بعد از پیروزی انقلاب به وسیله مقام اصلی مسئول

نظامی کشور، خطری برای قدرت نظامی انقلاب به وجود آورد که عملاً قدرت رزمی ارتش ایران تا آغاز جنگ تحمیلی به همان نصف و حتی کمتر تقلیل یافته بود. بر اساس این خط مشی کلی نظامی در ۲۲ فروردین ماه، سخنگوی دولت موقت اعلام کرد که قرارداد خرید ۱۵۸ دستگاه تانک چیفتن خریداری شده از انگلستان لغو شد. در تاریخ نه تیرماه ۱۳۵۸ نیز وزیر خارجه ایران، دکتر ابراهیم یزدی، گفت: «بعضی سلاح‌هایی که در رژیم گذشته به شاه فروخته شده دیگر مورد نیاز ایران نمی‌باشد و ایران مایل است این وسایل را به آمریکا بفروشد» و رادیو کلن ورود یک هیئت آمریکایی به ایران را برای بازخرید وسایل فروخته شده گزارش داد و اعلام شد این وسایل شامل هواپیماهای جنگی جدید - (اف - ۱۴) و (اف ۱۶) - موشک‌های هدایت‌شونده و سامانه رادارهای نظامی است که بر اساس شرایط قرارداد خرید، دولت ایران مجاز به فروش این وسایل به کشور ثالث نیست^۱، در حالی که دو روز بعد یعنی در یازدهم تیرماه، مهندس مهدی بازرگان، نخست وزیر دولت موقت، در پایان یازدهمین دوره امنیت ملی گفت: «هیچ ملتی بدون داشتن ارتشی باایمان پایدار نمی‌ماند». مقایسه این دو نظریه نشان می‌دهد که هماهنگی فکری یا حداقل بررسی گروهی در مقامات تصمیم‌گیری در اوایل انقلاب چندان جدی نبوده و هر مقامی در خط فکری خود حرکت می‌کرده است. در سیزدهم مردادماه ۱۳۵۸ دکتر یزدی در گفت‌وگو با خبرنگار روزنامه کیهان گفت: «ایران حاضر به فروش هواپیماهای (اف - ۱۴) خریداری شده از آمریکا به آن کشور یا هر کشور دیگری است». لازم به تذکر است که در آن زمان پیشرفته‌ترین هواپیمای خریداری شده ایران، (اف - ۱۴) و (اف - ۱۶) بود. قرارداد دریافت (اف - ۱۶) در زمان نخست وزیری بختیار لغو شد و (اف - ۱۴)ها در آن زمان به ایران تحویل داده شده بودند. با فروش این هواپیما ارتش ایران فقط از هواپیماهای مدل قدیم (اف - ۴) و (اف - ۵) به‌عنوان هواپیمای بمب‌افکن می‌توانست استفاده کند که در مقایسه با هواپیماهای پیشرفته کارایی کمتری داشتند، ضمن اینکه قادر به اجرای مطلوب مأموریت رهگیری و پوشش هوایی نبودند^۲.

^۱. کیهان ۹ تیرماه ۱۳۵۸

^۲. کیهان ۱۳ مردادماه ۱۳۵۸

البته دکتر یزدی در توجیه این مطلب گفت که این عمل به منظور قطع وابستگی به آمریکا است، ولی باید هواپیماهای دیگری جایگزین آنها شود، اما مگر کشورهای فروشنده هواپیما کدام کشورها هستند، غیر از آمریکا و شوروی و فرانسه، کشور دیگری حتی انگلستان و آلمان هواپیمای پیشرفته‌ای در این کلاس نمی‌سازند و بر فرض اینکه ایران هواپیماهای آمریکایی را پس می‌داد، باید از فرانسه یا شوروی هواپیما می‌خرید. مگر آنها چه فرقی در سیاست استثماری با آمریکا دارند؟ فقط می‌توان گفت سگ زرد برادر شغال است. سرانجام در بیستم مردادماه، سخنگوی دولت رسماً اعلام کرد که قرارداد نه میلیارد دلاری خرید وسایل و تجهیزات از آمریکا لغو شد. این قرارداد شامل خرید چند فروند هواپیمای (اف - ۱۶) و ناوشکن و هواپیماهای راداری آواکس بود. سخنگوی دولت اضافه کرد که آمریکا باید قطعات یدکی خریداری شده را به ایران تحویل دهد.^۱ در این باره باید گفت، مگر امکان دارد قرارداد بین دو طرف به‌طور مشروط به‌وسیله یک طرف لغو شود و ضمانت اجرایی چنین تصمیمی چه چیزی می‌تواند باشد؟ منظور ما انتقاد و تحلیل نیست، بلکه نشان دادن مشکلاتی است که در آغاز انقلاب به‌وجود آمد و در جنگ تحمیلی ضربات سختی به ما وارد کرد، اما نکته جالب در تضاد افکار بود. یک هفته بعد از اعلام تصمیم دولت موقت مبنی بر لغو قرارداد خرید تجهیزات پیشرفته از آمریکا، حجت‌الاسلام خامنه‌ای، معاون وزیر دفاع و عضو شورای انقلاب، اظهار داشت: «ایران به یک نیروی دفاعی قوی و کامل برای مقابله به امپریالیسم نیاز دارد^۲». این امر علاوه بر نشان دادن تیزهوشی و آینده‌نگری روحانیت و فرزندان سیاسی حضرت امام و همین‌طور اطاعت آنان از امام بود، بیانگر تشتت آرا از مجموعه تصمیم‌گیرندگان سیاست دفاعی و سیاست خارجی و اقتصاد دفاعی کشور هم بود.

در هشتم مهرماه ۱۳۵۸، دکتر چمران، وزیر دفاع، درباره وضعیت کلی ارتش ایران گفت: «تمام پیمان‌های نظامی ایران لغو خواهد شد و ارتش پاکسازی می‌شود، اما ایران هیچ‌گاه از وجود یک ارتش قوی بی‌نیاز نخواهد بود» و اضافه کرد که: «ما ابتدا

^۱. کیهان ۲۰ مرداد ۱۳۵۸

^۲. کیهان ۲۷ مردادماه ۱۳۵۸

خیال می‌کردیم فقط سپاه پاسداران برای تشکیل قدرت دفاعی ایران کافی است؛ ولی به مرور متوجه شدیم که سپاه پاسداران به تنهایی پاسخگوی نیاز دفاعی کشور نمی‌تواند باشد.» می‌توان گفت این اظهار نظر اولین باری بود که به‌وسیله یک مقام مسئول مملکتی با صراحت درباره کیفیت نیروهای دفاعی ایران ابراز می‌شد، البته همان‌گونه که قبلاً نیز یادآوری شد، رهبر کبیر انقلاب از همان روزهای اول انقلاب با بینش ویژه خودشان از وجود یک ارتش قوی و با ایمان در جمهوری اسلامی ایران حمایت کردند و اوامری نیز برای انسجام مجدد ارتش صادر فرمودند، ولی در مقامات پایین‌تر از ایشان این قاطعیت کمتر دیده می‌شد و یک نوع تردید درباره چگونگی ارتش تقریباً در تمام مقامات مسئول و غیرمسئول وجود داشت. عده‌ای که اصولاً معتقد به انحلال یا تغییرات فوق بنیادی ارتش بودند و عده‌ای نیز درباره کمیت و کیفیت و مسئولیت‌ها و مأموریت‌های ارتش بحث و گفت‌وگو داشتند و همین تردید سبب گرفتن تصمیمات بررسی‌نشده گردید. همان‌گونه که بیان شد، سخنگوی دولت ایران چندی قبل اعلام کرد که همه قراردادهای نه میلیارد دلاری با آمریکا لغو شد. وزیر خارجه ایران در اواسط مهرماه به آمریکا مسافرت کرد و در پانزده مهرماه، رادیو صدای آمریکا گزارش داد، دکتر یزدی در مصاحبه‌ای گفته است تمامی قراردادهای ایران با آمریکا از اعتبار ساقط شده است، ولی وزیر خارجه ایران گفت، با سایر روس و نس، وزیر خارجه آمریکا، ملاقات کرده و درباره تحویل قطعات یدکی خریداری شده با وی مذاکره نموده است.^۱ ولی چهار روز بعد، یعنی در نوزدهم مهرماه، دکتر یزدی وزیر خارجه ایران در مصاحبه مطبوعاتی گفت: «ایران لغو قرارداد نه میلیارد دلاری آمریکا را نمی‌پذیرد».^۲ این اختلاف نظر وزیر خارجه درباره یک مسئله، در ظرف چند روز خود حاکی از وجود مشکلات بنیادی در خط مشی سیاسی، اقتصادی و نظامی است که در اوایل پیروزی انقلاب وجود داشت. البته دکتر یزدی در توجیه این مطلب گفت، پول این قراردادها قبل از پیروزی انقلاب پرداخت شده و به علاوه لغو آن به‌وسیله شاهپور بختیار، آخرین نخست وزیر زمان رژیم سلطنتی، و یک هفته قبل از پیروزی انقلاب بوده است و لغو این

^۱. کیهان ۱۵ مهرماه ۱۳۵۸

^۲. کیهان ۱۹ مهرماه ۱۳۵۸

قرارداد کاملاً به سود آمریکا است. همان‌گونه که چند سطر بالاتر گفته شد، وزیر دفاع ایران ده روز قبل، صحبت از لزوم لغو همه قراردادهای نظامی کرده بود و همین مسائل بهترین دلیل عدم یک خط مشی بررسی و حساب‌شده درباره تهیه وسایل و تجهیزات نظامی و یا به طور کلی درباره آینده ارتش ایران بود. سرانجام در سیزدهم آبان‌ماه، مسئله اشغال سفارت آمریکا در تهران و گروگان‌گیری اعضای سفارت به وجود آمد که یکی از پیامدهای آن، تحریم اقتصادی ایران به‌ویژه درباره فروش وسایل و تجهیزات نظامی بود. این امر در تمام طول جنگ مشکلات فوق‌العاده‌ای برای تأمین وسایل و تجهیزات مورد نیاز ارتش ایران به وجود آورد و البته بحمدالله زمینه‌ساز و مطلع اساسی در خودکفایی نظامی دفاعی و بروز و شکوفایی استعدادهای خلاق در این زمینه بود.

کشورهای فروشنده سلاح و تجهیزات به‌ویژه کشورهای بلوک غرب از فروش سلاح و تجهیزات و مهمات به ایران خودداری کردند و ایران مجبور شد وسایل مورد نیاز خود را از طریق غیررسمی به‌وسیله دلالتان بین‌المللی و به اصطلاح از بازار آزاد خریداری کند که این امر علاوه بر گرانی بیش از حد قیمت‌ها مشکلاتی هم از نظر عمل وسایل خریداری‌شده برای ایران داشت. به‌عنوان مثال در اسفندماه ۱۳۵۹ هیئتی برای خرید وسایل نظامی به چند کشور اروپایی رفت، ولی بعد از یک ماه دست خالی برگشت و موفق نشد وسایل مورد نیاز را حتی با چندین برابر قیمت خریداری کند؛ یعنی در حقیقت دولت‌ها حاضر نشدند، چیزی به ما بفروشند و دلالتان آزاد نیز چشم طمع به دلارهای نفتی ما دوخته بودند و می‌خواستند از راه شارلاتانی منابع ارزی ایران را غارت کنند، چنان که در همان مسافرت مسئله سوءاستفاده ۵۶ میلیارد دلاری به‌وسیله یک شرکت قلابی از اعتبارات ارزی ایران در فرانسه پیش آمد که در فرصت مناسب چگونگی آن بیان می‌شود. البته این شرایطی که به‌طور اجمال بیان شد، سبب بروز مشکلات فوق‌العاده‌ای برای تأمین نیازمندی‌های آمادی ارتش شد و در وضعیت داخلی ارتش، باعث گردید تا همان وسایل و تجهیزاتی نیز که موجود بود به‌دلیل عدم نگهداری صحیح و نبودن قطعه فرسوده شوند و از کار بیفتند، به‌نحوی که در آغاز جنگ، آمادگی رزمی وسایل و تجهیزات به حدود ۳۰ درصد تقلیل یافته بود. در اوایل سال ۱۳۵۸ از طرف

مدیر آمادگی رزمی نیروی زمینی طبق مسئولیت سازمانی، از واحدها خواسته شد تا برابر روش قبل از انقلاب فرم آمادگی رزمی واحدها را تنظیم و به نیرو ارسال دارند. وقتی که گزارش واحدها رسید، بسیار تکان‌دهنده بود. کمتر یکانی آمادگی رزمی بیش از ۳۰ درصد را داشت و به اصطلاح نظامی کلیه یکان‌ها از نظر طبقه‌بندی، در آمادگی رزمی درجه چهار، یعنی پایین‌ترین درجه بودند. این وضعیت آمادگی ارتش ایران قبل از آغاز جنگ بود. اما قبل از پایان این قسمت ذکر این نکته را هم ضروری می‌دانیم که یکی از مشکلات اساسی ایران در جنگ تحمیلی تهیه مهمات بود. قبل از آغاز جنگ در بین مردم و حتی نظامیان ناآگاه از وضعیت ارتش، چنین گفته می‌شد که ارتش ایران برای بیست سال جنگ مهمات دارد و شایع بود که در زیر اغلب کوه‌های ایران زاغه پر از مهمات جنگ‌افزارها وجود دارد، در حالی که ابداً چنین نبود. ارتش ایران فقط برای ۹۰ روز عملیات جنگی و دو سال برنامه‌های آموزشی، مهمات داشت؛ یعنی ارتش ایران با مهمات موجود در کشور حداکثر می‌توانست چهار تا شش ماه بجنگد و در عمل نیز همین طور شد و بعد از چهار ماه، کمبود مهمات محسوس شد. در گزارش‌هایی که در ۱۳۶۰/۲/۱۹، مدیریت آماد مهمات فرماندهی آماد و پشتیبانی نیروی زمینی کرد، نشان می‌داد مقدار مهمات از نظر محاسبات نظامی بسیار محدود شده به نحوی که از نظر محاسبات ریاضی مهمات موجود، حداکثر برای ده روز نبرد فعال کافی است، بنابراین به همه واحدها ابلاغ شد تا حداکثر صرفه‌جویی را در مصرف مهمات به عمل آورند و در حالت پدافند موضعی به‌جز در شرایط حمله دشمن، از تیراندازی خودداری کنند. البته به مرور تلاش‌هایی برای توسعه صنایع نظامی و تولید داخلی و برقراری روابط با کشورهای خارجی به عمل آمد و مشکلات تا حدودی برطرف شد به طوری که ابتدا مشکلات مرتبط به مهمات سلاح ساخت شوروی برطرف شد؛ زیرا کشور کره شمالی نیازمندی ایران را تأمین کرد، ولی مشکلات مربوط به جنگ‌افزارهای ساخت آمریکا و انگلیس مانند تانک و توپ و موشک همچنان ادامه یافت.

مسائل نیروی انسانی ارتش (پاکسازی)

در مقدمه این بخش گفتاری از شادروان نهری بیان شد که آغاز آن چنین بود: «انقلاب در کوچه و بازار و در خیابان‌ها و میدان‌ها منزل دارد و روش‌های آن نیز ناهموار و خشن است». با توجه به این که در هر انقلاب مردمی، در مرحله انهدامی انقلاب، ارتش و نیروهای مسلح هیئت حاکمه در مقابل مردم جبهه‌گیری می‌کنند، طبعاً خصومت و دشمنی بین نیروهای انقلابی و نیروهای هیئت حاکمه به وجود می‌آید. بعد از پیروزی نیروهای انقلابی، افراد نیروهای مسلح هیئت حاکمه سرنگون شده حالت شکست‌خوردگی و سرافکنندگی پیدا می‌کنند و نیروهای انقلابی پیروز نیز بنا به نیاز انقلاب، تصفیه‌هایی در نیروی انسانی نیروهای مسلح قبل از انقلاب انجام می‌دهند. بنابراین هرگونه تصفیه نیروی انسانی که بعد از پیروزی انقلاب در ارتش ایران شد از نظر کلی، یک امر طبیعی مورد نیاز انقلاب بود و چه‌بسا اگر جنگ تحمیلی عراق علیه ایران به وجود نمی‌آمد و جنگ داخلی کردستان آغاز نمی‌شد و ادامه نمی‌یافت، تصفیه ارتش ایران به ترتیبی که اجرا شد کاملاً منطقی، آرام و محبت‌آمیزانه بود، گرچه عده‌ای اعدام، عده‌ای اخراج و عده‌ای بازنشسته و باز خرید شدند؛ اما در یک برآورد عادلانه اجتماعی می‌توان گفت که رفتار حکومت انقلابی با ارتش رژیم سرنگون‌شده از خشونت خیلی کمتری برخوردار بود و علت اصلی آن نفوذ روحیه اسلامی و فرهنگ اسلامی در انقلاب بود. در این باره سرمشق رفتار آیه شریفه «محمد رسول الله والذین معه اشداء علی الکفار رحماء بینهم» بود و آنچه مسلم بود، افراد ارتش ایران جزو ملت ایران، مسلمان و اغلب آنان متدین و با تقوا بودند و رهبر کبیر انقلاب ایران در همان آغاز شکست نیروهای مسلح رژیم سلطنتی فرمودند: فقط کسانی که از نظر قوانین اسلام مرتکب قتل شده و یا دستور قتل صادر کرده‌اند، مجازات شوند و این فرمان، اکثریت مطلق افراد نظامی را از مجازات بری کرد؛ درحالی که معمولاً در انقلاب‌های مردمی با عقاید دیگر، رفتار گروه‌های انقلابی پیروز با نیروهای مسلح قبلی بسیار خشن‌تر از این بوده است. می‌توان گفت در صد ساله اخیر

تاریخ انقلاب‌ها نیز که آسیب‌دیده‌ترین ارتش به واسطه انقلاب ارتش ایران بود با نگاهی به انقلاب کبیر ۱۹۱۷ اتحاد جماهیر شوروی می‌توان به این موضوع به سادگی پی برد. بنابراین درباره چگونگی تصفیه ارتش ایران این حقیقت را باید در نظر داشت که آنچه پیش آمد از طبیعت ذاتی انقلاب سرچشمه گرفته بود و ما هم در این گفتار فقط هدف بیان تاریخ را دنبال می‌کنیم و مجبوریم جریان تاریخ را به همان ترتیبی که مسیر خود را طی کرده، بیان کنیم. اما بروز جنگ داخلی در کردستان و نآرمی‌ها در نقاط دیگر و سرانجام آغاز اختلافات و مخاصمات با عراق که منتهی به جنگ تحمیلی شد، وضعیت ارتش ایران را حساس‌تر از شرایط معمولی کرد، به نحوی که مورد توجه محافل نظامی و مؤسسات تحقیقات مطالعات راهبردی جهان شد و نظریه‌های گوناگونی درباره ارتش ایران داده شد و می‌توان گفت یکی از عوامل بسیار مؤثر و مهم در تصمیم‌گیری حکومت عراق برای آغاز جنگ تحمیلی قرار گرفت. به‌عنوان مثال ژنرال ویلیام اف. هیکن، عضو مؤسسه مطالعات سیاسی خارجی «بروکینز» آمریکا مقاله‌ای تحت عنوان «ارتش از هم پاشیده و از نو متولد شده ایران» نوشت و آن مؤسسه با مقدمه‌ای انتشار داد که در مقدمه، رئیس مؤسسه بروکینز چنین اظهار نظر کرده:

«ترک خدمت دسته‌جمعی نیروی انسانی ارتش ایران به دلیل ترس از انتقام یا شرمندگی ارتش از نقش خود در انقلاب یا به‌طور کلی سرخوردگی از تفکر نظامی شاه از جمله عوامل مؤثر در از هم پاشیدن ارتش ایران بود. بر اساس آمار منتشر شده از سوی مؤسسه مطالعات راهبردی بین‌المللی لندن تا ماه ژوئیه ۱۹۷۹ - خردادماه ۱۳۵۸ - ۶۰ درصد از کل نیروی انسانی ارتش ایران که حدود ۱۷۱ هزار نفر است، محل‌های خدمت خود را ترک کرده‌اند.»

تصفیه وسیع و مداوم ارتش از سوی انقلابیون به قدرت رسیده که به‌منظور خنثی کردن استعداد ضدانقلابی بودن ارتش صورت گرفته نیز یکی دیگر از عوامل مؤثر در بروز این از هم پاشیدگی بوده است. در این رابطه تا پاییز سال ۱۹۸۰ - مهرماه ۱۳۵۸ - حدود ده هزار نفر از نیروی انسانی ارتش ایران از خدمت رها شده‌اند.^۱ ژنرال هیکن در

۱. نشریه خبرگزاری جمهوری اسلامی، دوشنبه ۲۰ اسفندماه ۱۳۶۳

قسمتی از این مقاله تحت عنوان پاکسازی، برآورد کرده است که از مجموع ۴۰۴ نفر اعدام شده از نیروهای امنیت و نیروهای نظامی فقط ۸۵ نفر نیروی انسانی ارتش بوده‌اند و از حدود دویست نفر ژنرال ارتش ایران، فقط ۲۶ نفر اعدام شدند و بقیه بازنشسته گردیدند. این امر نشانه‌ای از عدم کینه‌توزی دولت انقلابی نسبت به نظامیان است. در قسمت دیگر مقاله آمده که آن عده از افسران که هنوز در خدمت ارتش بودند نیز به شدت خود را از سوی شوراهای در تهدید می‌دیدند و به ضعف شدن نقش خود در ارتش رضایت داده بودند.

ژنرال هیگمن با یک مقایسه آماری با ارتش آمریکا، تعداد افسران ارتش ایران را ۳۶۵۰۰ نفر نیروی زمینی، ۱۷۳۰۰ نفر هوایی و ۳۶۰۰ نفر دریایی از جمع ۴۱۵ هزار نفر ارتش - به نظر نویسنده - برآورد کرده و در پایان این قسمت از بررسی اظهار نموده است که اکثریت افسران پاکسازی شده را افسران ارشد تشکیل می‌دادند که در اصطلاح نظامی آنان را «افسران عملیاتی» می‌دانند. بنابراین ارتش ایران از نظر داشتن افسران عملیات فوق‌العاده تضعیف شد.^۱ در این مقاله ۳۷ صفحه‌ای به بررسی جزئیاتی درباره وضعیت ارتش ایران بعد از انقلاب و در زمان جنگ تحمیلی پرداخته شده، که البته بعضی از مطالب آن از مطالب منتشرشده در رسانه‌های گروهی ایران و جهان برداشت شده و با واقعیات موجود ارتش ایران هماهنگی کامل نداشت، ولی به هر حال نمونه‌ای از برآورد سازمان‌های بین‌المللی از وضعیت ارتش ایران در آغاز جنگ تحمیلی است که قطعاً مورد استفاده ارتش عراق در برآورد وضعیت ارتش ایران و باعث تشویق و ترغیب آن کشور به آغاز جنگ بوده است.

اکنون روند تغییرات نیروی انسانی ارتش ایران را با استفاده از اسناد و مدارک منتشرشده در ایران دنبال می‌کنیم. در دوران حرکت انقلابی مردم ایران نیروی زمینی ارتش ایران به‌دستور هیئت حاکمه وقت در مقابل مردم قرار داده شد. در یازده شهر مهم از جمله تهران، شیراز، اصفهان، تبریز، مشهد، قم و اهواز حکومت نظامی اعلام گردید. اولین برخورد خونین انقلابیون و ارتش در هفدهم شهریور ۱۳۵۷ در میدان

^۱. نشریه خبرگزاری جمهوری اسلامی دوشنبه ۲۰ اسفندماه ۱۳۶۳

شهدای تهران - میدان ژاله سابق - به‌وقوع پیوست که در آن برخورد تعداد قابل‌ملاحظه‌ای از افراد انقلابی، شهید شدند. از همان روز خصومت بین مردم و ارتش شدت بیشتری یافت. باید گفت اصولاً قبل از انقلاب و در زمان رژیم سلطنتی روابط مردم با افراد ارتش چندان دوستانه نبود و مردم احساس مثبتی نسبت به افراد ارتش به خصوص افسران نداشتند. این احساس منفی به‌عللی در مردم به‌وجود آمده بود که بعضی موجه و بعضی ناموجه بود. یکی از علل عمده موجه، آن بود که اصولاً بر اساس تدبیر کلی شاه و اطرافیانش ارتش ایران طبقه‌ای جدا از مردم ایران را تشکیل می‌داد. اقداماتی که به‌وسیله طراحان رژیم برای تربیت فرهنگی مورد نظر در ارتش به عمل می‌آمد، سبب می‌شد که افراد ارتش به‌ویژه افسران، که به‌طور کلی از نظر خانوادگی از طبقات متوسط و پایین جامعه بودند، جزو طبقات بالای جامعه قرار گیرند. البته باید گفت این فرهنگ نظامی در تمام طول تاریخ و در بین تمام ملل جهان کم و بیش وجود داشته و سپاهیان، یک طبقه مشخص و تا حدودی یکی از طبقات برجسته جوامع بشری را تشکیل می‌دادند. مثلاً در ایران باستان، اسپهبدان سومین طبقه بعد از شاهزادگان و روحانیون را تشکیل می‌دادند. حتی در دین اسلام نیز برای طبقه سپاهیان موقعیت خاصی در جامعه اسلامی شناخته شده است. در نهج‌البلاغه خطبه ۵۳ بند ۲۶، موقعیت نظامیان را چنین بیان می‌کند: «سپاهیان به دستور خداوند دژهای محکم ملت، آراستگی حکمرانان، عزت و شوکت دین و امن‌کننده راه‌ها هستند.» بنابراین طبعاً در سازمان سیاسی هر کشوری طبقه‌ای نیز مأمور تشکیل هسته مرکزی دفاع از استقلال و آزادی و شرف و حقوق و حیثیت هر جامعه می‌شوند و هیچ جامعه‌ای نمی‌تواند خود را از آن بی‌نیاز بداند. حتی حیواناتی که به صورت اجتماعی زندگی می‌کنند، مانند زنبوران عسل و مورچگان، آنها نیز گروهی از اعضای خود را مأمور دفاع از لانه و هستی خود می‌کنند. اما موضوع مهم، موقعیت این گروه دفاعی در سازمان کلی جامعه و روابط آن با سایر گروه‌های متشکله جامعه است و در جوامع جهان سوم معمولاً این رابطه هماهنگ با ویژگی‌های عمومی جامعه نیست که در ارتش ایران زمان رژیم سلطنتی نیز این عدم هماهنگی وجود داشت. نظامیان به‌ویژه افسران با تسهیلاتی که به‌ظاهر نسبت به سایر

طبقات حقوق‌بگیر جامعه در اختیار داشتند، از نظر روش زندگی مرفه‌تر و خوش‌گذران‌تر از سایر طبقات حقوق‌بگیر جامعه، به نظر می‌رسیدند که همین امر سبب ایجاد ناهماهنگی ظاهری بین افراد ارتش با سایر طبقات می‌شد. اما یک علت ناموجه هم به عنوان مثال یادآوری شود و آن این بود که وضعیت کلی اکثریت نظامیان به‌ویژه افسران جز و درجه‌داران به آن صورت که در بیرون و در جامعه نمایان می‌شد، نبود و نظامیان نیز مانند سایر طبقات حقوق‌بگیر در محرومیتی نسبی به سر می‌بردند و عموماً از خانواده‌های کم‌بضاعت بودند؛ فقط عده‌ای از امرا و افسران ارشد که یا از خانواده‌های مرفه بودند و یا توانسته بودند امتیازات مالی ویژه‌ای در ارتش به‌دست آورند از وضعیت مالی نسبتاً خوبی برخوردار بودند که البته آنها هم در مقایسه با طبقات دیگر جامعه به‌ویژه جامعه بازاری و کاسب‌پیشه در سطح چندان بالایی قرار نداشتند. به‌طور کلی به این نکته باید توجه داشت که در تمام کشورهای جهان، عموماً نظامیان و به‌ویژه درجه‌داران از افراد طبقات پایین جامعه هستند که وارد ارتش می‌شوند. این وضعیت در زمان‌های قدیم نیز، که ارتش‌ها به صورت ارتش عشایری و غیرسازمانی بود، وجود داشت. در آن زمان‌ها معمولاً امرا و فرماندهان سطح بالای ارتش از طبقات ممتاز جامعه، مانند شاهزادگان انتخاب می‌شدند، ولی فرماندهان رده‌های پایین‌تر و افراد معمولی ارتش عموماً از طبقات نیازمند و کم‌بضاعت جامعه بودند؛ اما طبق ویژگی‌های ذاتی قدرت که ایجاد روح برتری‌نگری می‌کند، نظامیانی که از طبقه‌های پایین یا حتی از پایین‌ترین طبقه‌های جامعه وارد خدمت ارتش می‌شدند، بعد از احراز پست و مقامی و به‌دست آوردن قدرت به صورت یک فرد مشخص جامعه خود درمی‌آمدند و گاهی این دستیابی به قدرت، چنان اوج می‌گرفت که از یک فرد بسیار سطح پایین جامعه، نادرشاه افشار به ظهور می‌رسید. این روش ارتقای قدرت معمولاً مورد پسند جامعه قرار نمی‌گیرد در نتیجه یک نوع عکس‌العمل روانی از طرف جامعه به شخص یا اشخاص به‌قدرت‌رسیده نشان داده می‌شود تا موقعی که آن شخص یا اشخاص به‌قدرت‌رسیده بر مسند قدرت هستند به‌طور الزامی از احترام جامعه برخوردار می‌شوند، ولی به محض این‌که آن قدرتمند از موضع قدرت کنار رفت، آن احترامات هم به کنار می‌روند و گاهی

تنفر، انتقاد و حتی انتقام نیز مطرح می‌شود. این وضع معمولاً در تمام جوامع و بین تمام اقوام و ملل با شدت و ضعفی متفاوت وجود دارد و چنانچه تغییر و تحولات بنیادی و ریشه‌ای باشد چنین وضعی حالت اجتماعی به‌خود می‌گیرد و در انقلاب‌های مردمی، معمولاً این چنین وضعی پیش می‌آید و برای برقراری تعادل بر اساس معیارهای جدید اجتماعی، ارتش رژیم گذشته پاکسازی و بازسازی می‌شود تا ارتشی متناسب و هماهنگ با فرهنگ جدید جامعه تشکیل شود. البته دلیل موجه دیگر اینکه جامعه متدین و یا سیاسی کشور اقشار مظلوم و تحت ستم ارتش را حافظ و نگهدار مرکز و محور بی‌دینی، ستم و خیانت یعنی سلطنت می‌دانستند و این امر آن چنان رنج‌آور بود که دیگر به مأموریت حفظ سرحدات ارضی کشور توسط ارتش اندیشیده نمی‌شد.

بعد از انقلاب مردمی ملت ایران نیز الزاماً چنین وضعی پیش آمد که باید ارتش شاهنشاهی بازمانده از رژیم سلطنتی بنا به نیاز فرهنگ اسلامی انقلاب، پاکسازی و بر اساس فرهنگ اسلامی بازسازی می‌شد. در این بحث روند این اقدام‌ها به‌طور خلاصه بیان می‌شود تا وضعیت ارتش ایران قبل از آغاز جنگ تحمیلی مشخص شود.

قبلاً گفتیم که بعد از پیروزی انقلاب، اصولاً دو نوع طرز فکر درباره ارتش به‌وجود آمد. اول اینکه ارتش به کلی منحل شود و یک سازمان جدید نظامی تحت عنوان دیگری به‌وجود آید، دوم این که ارتش زمان شاه پاکسازی شود و از نظر اعتقادی بر اساس مکتب اسلام بازسازی شود. سرانجام طرز تفکر نوع دوم به مرحله اجرا گذاشته شد، ولی در عین حال طرز تفکر نوع اول، یعنی انحلال و یا تغییرات کلی و بنیادی ارتش نیز به‌طور ضمنی تأثیراتی در پاکسازی ارتش باقی گذاشت. ابتدا تمامی امرای ارتش و نیروهای انتظامی از خدمت کنار گذاشته شدند و تعداد معدودی از آنان که از نظر فلسفه انقلاب مرتکب جرایم سنگینی شده بودند، اعدام یا زندانی و مجازات شدند، بقیه بازنشسته شده و حقوق بازنشستگی متناسب با وضع زندگی به آنان تعلق گرفت. بعد به ترتیب از درجات سرهنگی به پایین تصفیه انجام شد و افسرانی که مرتکب جرایمی شده بودند یا در سازمان‌های اطلاعاتی زمان شاه علیه انقلابیون گزارش‌هایی

داده و اقداماتی کرده بودند، مطابق قانون و رأی دادگاه‌های انقلاب محاکمه و مجازات شدند. گروه‌های دیگری که جرمی مرتکب نشده بودند، ولی نمی‌توانستند با عقاید انقلاب هماهنگ شوند، برابر قوانین موجود ارتش، یعنی همان قوانین دوران رژیم سلطنتی بازنشسته و بازخرید و تعداد معدودی نیز اخراج شدند. چنانچه این وضع با انقلاب‌های بزرگ، مانند فرانسه و شوروی مقایسه شود در مجموع رفتار رژیم انقلابی با افسران ارتش رژیم سلطنتی از خشونت بسیار کمتری برخوردار بوده است. در انقلاب ایران حتی برای افسرانی که اعدام شدند، مطابق همان قانون رژیم سلطنتی حقوق مستمری برای بازماندگان آنها تعیین و پرداخت شد. به‌طور کلی می‌توان گفت اگر جنگ داخلی کردستان و جنگ تحمیلی با عراق پیش نمی‌آمد، با وضعیتی که در اواسط سال اول انقلاب وجود داشت - یعنی از زمانی که فرمان عفو عمومی امام خمینی در نوزدهم تیرماه ۱۳۵۸ صادر شد و دستور داده شد، فقط کسانی که جرمی مرتکب شده‌اند، مجازات شوند و حتی دستور داده شد شکایت علیه نظامیان متوقف شود - بازسازی ارتش روند بسیار بهتری می‌یافت؛ ضمن اینکه مراقبت‌های لازم برای مهار عملیات ضدانقلابی و احتمال کودتاها انجام می‌گرفت و رژیم انقلابی از نظر سازماندهی یک نیروی نظامی جدید بر اساس عقاید انقلاب با مشکل قابل‌ملاحظه‌ای مواجه نمی‌شد.

اما بحث ما درباره مشکلاتی است که در جنگ تحمیلی خاصیت وجودی داشتند و یکی از همان مشکلات ارتش بود که طبعاً بر اثر این پاکسازی‌ها و آثار دیگر انقلاب به‌وجود آمده بود. طبق اظهارات مقامات رسمی کشور، مانند دکتر چمران، وزیر دفاع، و سرتیپ فلاحی، رئیس ستاد مشترک وقت، بیش از دوازده هزار نفر از افسران و درجه‌داران ارتش پاکسازی و از خدمت رها شدند که این عده بیشتر از افسران ارشد تحصیل‌کرده نظامی بودند. البته باید یادآوری شود تعدادی از آنان بنا به درخواست شخصی خود بازنشسته شدند. کنار رفتن این افسران درجات بالا یا تحصیلات بالاتر سبب شد که مشاغل مهم و حساس به افسران جوان و کم‌تجربه‌تر که دوره‌های آموزش نظامی را طی نکرده بودند، واگذار شود. اما مهم‌تر از مسئله عددی و معیار درجه و دانش نظامی، مسئله امکان اعمال نظارت و فرماندهی در واحدهای ارتش بود که تقریباً به

حداقل رسیده بود و اصولاً فرماندهان صرف نظر از درجه و ویژگی نظامی، قدرت اعمال فرماندهی کافی برای اداره واحدهای زیردست خود را نداشتند و زیردستان چندان از دستورات فرماندهان اطاعت نمی‌کردند، به‌نحوی که قبل از آغاز برخوردهای داخلی در کردستان و گنبد و وارد شدن ارتش به میدان عملیات، ارتش عملاً خاصیت وجودی نداشت. و فرماندهان نیز قدرت نگهداری افراد در پادگان را برای آموزش، نگهداری و تمرینات رزمی نداشتند. در نتیجه انضباط نظامی به پایین‌ترین درجه تقلیل یافته بود و عملاً فرماندهان مجبور به اجرای خواسته‌های افراد زیردست خود شده بودند و آنها فرماندهان را وادار می‌کردند با تقاضای انتقال آنان به هر جا که می‌خواهند، موافقت کنند. چنانکه در لشکر ۹۲ زرهی که تنها لشکر مجهز ایران در خوزستان و در مقابل عراق قرار داشت، حدود ۱۴۰۰ نفر از درجه‌داران متخصص خدمه تانک و توپ و جنگ‌افزارهای دیگر و رانندگان خودرو به واحدهای دیگر حتی ژاندارمری و جهاد سازندگی منتقل شدند. این امر سبب شد که تعدادی از تانک‌های لشکر بدون خدمه باقی بمانند که در نتیجه در جنگ تحمیلی تعدادی از وسایل و تجهیزات سازمانی لشکر بدون استفاده در پادگان‌ها باقی مانده بود و کمبود تانک در اوایل جنگ مشخص شد. در اوایل جنگ تعدادی تانک چیفتن از لشکر ۱۶ زرهی و ۲۱ پیاده برای تعدیل توان رزمی به لشکر ۹۲ زرهی واگذار شد. فرمانده لشکر گفت که لشکر خدمه تانک ندارد تا از آنها استفاده کند، در حالی که در آن موقع تعداد تانک حاضر به کار لشکر ۹۲ زرهی از یک‌سوم تعداد سازمانی کمتر بود. لشکر در اوایل جنگ تلفات نیروی انسانی زیادی هم نداده بود و این امر فقط به این علت بود که اصولاً درجه‌داران زرهی لشکر قبل از آغاز جنگ از آن لشکر به نقاط دیگر منتقل شده بودند.

بنا بر مطالبی که بیان شد، مشکلات نیروی انسانی ارتش قبل از شروع جنگ تحمیلی، شامل دو بخش اصلی بود. اول اینکه اصولاً به علت پاکسازی و نقل و انتقالات ناهماهنگ، تعداد زیادی از افراد واحدهای ارتش از خدمت خارج شده بودند، دیگر اینکه آنهایی هم که در واحدها باقی مانده بودند از روحیه نظامی، آموزش، انضباط قابل ملاحظه‌ای برخوردار نبودند و حتی گرایش‌های سیاسی واقعی یا دروغی در ارتش شیوع

یافته بود و مسائل سیاسی به پادگان‌ها کشیده شده بود. تا اینکه در ۲۴ خردادماه ۱۳۵۸ شرکت ارتشیان در احزاب سیاسی ممنوع شد و تا حدودی جلوی این کار گرفته شد؛ اما در همان زمان نیز گروهی از افراد ارتش روش دیگری را در پیش گرفتند که در ظاهر انقلاب‌نمایی بود، ولی در باطن سبب از هم گسستگی واحدهای ارتش می‌شد و البته این اقدام بیشتر در اقشار پایین ارتش بود که با نزدیک کردن خود به مراکز قدرت انقلاب اسلامی سعی در ارائه جلوه انقلابی از خود و تخریب فرماندهان خود داشتند که در بسیاری موارد هدفشان رسیدن به خواسته‌های صنفی و طبقاتی بود تا جایی که گروهی به دنبال ایجاد ارتش بی‌طبقه توحیدی بودند که با نهیب حضرت امام و تأکید حضرتش بر وجود سلسله مراتب فرماندهی و وجوب اطاعت از فرمانده این خطر از سر ارتش گذشت.

در پناه این کارها خواسته‌های دیگری نیز مطرح می‌شد که با روح یک ارتش سازمان‌یافته مبتنی بر قوانین و مقررات، هماهنگی نداشت. در شانزدهم تیرماه تعدادی از همافران نیروی هوایی اجتماعی تشکیل دادند و ناآرامی‌هایی در پادگان‌ها به وجود آوردند، به نحوی که دولت موقت مجبور شد تا اطلاعیه‌ای برای آرام کردن آنان صادر کند و از آنان خواهش کند که نظم و انضباط را رعایت کنند. این اطلاعیه از نخست‌وزیری، یعنی حتی بالاتر از وزارت دفاع صادر شد.^۱ در بیستم تیرماه ۱۳۵۸ تعدادی از نیروهای هوانیروز و سایر واحدهای ارتش با امام دیدار کردند که همان‌طور که قبلاً ذکر شد در این دیدار امام فرمودند، افراد ارتش باید سلسله مراتب فرماندهی را رعایت کنند. همان‌گونه که قبلاً نیز یادآوری شده است، امام از همان آغاز انقلاب برای انسجام ارتش و بازسازی آن بر اساس ضوابط جدید، رهنمودهای سازنده‌ای دادند، ولی نابسامانی‌هایی که در ارتش وجود داشت مانع اعمال فرماندهی به وسیله فرماندهان می‌شد، بنابراین فرماندهان در مدت کوتاهی استعفا می‌کردند که نمونه آن رؤسای ستاد ارتش بود. شهید سرلشکر قرنی در اوایل فروردین‌ماه ۱۳۵۸ استعفا کرد و سرلشکر فرید به جای ایشان منصوب شد. سرلشکر فرید نیز در سی‌ام تیرماه، یعنی کمتر از چهار ماه بعد، استعفا کرد.

^۱. کیهان ۱۶ تیرماه ۱۳۵۸

مشکلات داخلی ایران و عدم آمادگی برای قبول جنگ / ۳۴۹

سرلشکر شاکر، رئیس ستاد ارتش شد و او هم بعد از چند ماه استعفا کرد و سرلشکر شادمهر به جای او منصوب گردید. در اوایل سال ۱۳۵۹ سرلشکر شادمهر نیز به کنار رفت و سرتیپ فلاحی به جای او نشست. یعنی در ظرف مدت کوتاهی تعداد پنج رئیس ستاد تعویض شد.

در اواخر تیرماه تعدادی از همافران که شش هزار نفر برآورد می‌شد در ستاد نیروی هوایی اعلام تحصن کردند و خواسته‌هایی را اعلام نمودند که با وساطت مقامات سیاسی در دوم مردادماه به تحصن خود پایان دادند.^۱ شاید در تاریخ ارتش‌های جهان تحصن نظامیان بی‌سابقه باشد و این امر نشانگر نابسامانی‌های فوق‌العاده در سامانه کلی ارتش بود. در هشتم مرداد ۱۳۵۸ نیز درجه‌داران واحد پدافند هوایی بابل‌سر به‌طور دسته‌جمعی خواسته‌هایی را مطرح کردند که طبعاً با روح نظامی‌گری هماهنگی نداشت. این اعمال در شرایطی اجرا می‌شد که جنگ داخلی کردستان به اوج خود رسیده بود و در تمام شهرهای عمده کردستان، ناآرامی آغاز شده بود که سرانجام منجر به جریان پاره و الزام وارد عمل شدن ارتش برای سرکوبی متجاوزان شد و فرمان امام به ارتش برای حرکت به پاره و نابود کردن یاغیان صادر شده بود. فرماندهان در اجرای فرمان فرماندهی کل قوا، ناگزیر همان افراد زیر دست خود را که هر روز به نوعی خواسته‌ای را مطرح می‌کردند و فرماندهان را مجبور به پیروی از خود می‌نمودند، به میدان جنگ اعزام دارند.

حوادث پاره و لزوم استفاده از قدرت ارتش برای سرکوبی تجزیه‌طلبان و متجاسرین تغییراتی در تفکر جامعه درباره ارتش داد. غائله پاره با استفاده از نیروی نظامی و پاسداران خاتمه یافت و تأثیر وجودی یک نیروی دفاعی با سازمان منظم برای حفظ دستاوردهای انقلاب و استقلال و تمامیت کشور برای همگان، به‌ویژه اشخاص با حُسن نیتی که درباره ارتش داشتند، روشن شد. دامنه اغتشاشات کردستان به شهرهای سقز، سردشت و نقاط دیگر نیز کشیده شد و ارتش از همان زمان در جنگ داخلی کردستان به‌طور جدی درگیر شد. البته سپاه پاسداران انقلاب نیز همگام با ارتش در این

^۱. کیهان ۲ مرداد ۱۳۵۸

عملیات درگیر شد. این درگیری تا آغاز جنگ تحمیلی با عراق ادامه یافت، به نحوی که در آغاز جنگ بیش از نیمی از واحدهای موجود ارتش در نقاط مختلف کردستان درگیر بود، که شامل: عناصر لشکرهای ۱ و ۲ پیاده تهران - ۲۱ پیاده - ۱۶ زرهی قزوین، ۲۸ پیاده سنندج، ۶۴ پیاده ارومیه و یکان‌هایی از لشکر ۷۷ پیاده مشهد می‌شد. وضعیت کردستان در شهریورماه به قدری وخیم شد که آیت‌الله صدوقی گفتند: اگر کردستان آرام نشود امام شخصاً به کردستان می‌روند. این بیانات نمایانگر بروز مشکلات جدی داخلی بود که تا آغاز جنگ ادامه داشت و همان‌گونه که قبلاً گفتیم لازم است مسائل کردستان در یک کتاب مستقل گردآوری شود و ما فقط به ذکر حوادث حساس به منظور ارائه مشکلات ارتش و اقداماتی که برای بازسازی ارتش به عمل می‌آید، اکتفا می‌کنیم.

حرکت انقلابی در ارتش در دو جهت بود. از طرفی، تلاش می‌شد که ارتش از وجود افسران و درجه‌داران ناهماهنگ با عقاید انقلاب پاکسازی شود و از طرفی دیگر، سعی می‌شد هرچه سریع‌تر یک ارتش هماهنگ با عقاید انقلاب سازماندهی شود. در راستای سازماندهی، امام در مقام فرماندهی کل قوا در رأس قرار داشتند و در هر فرصت مناسب اوامری برای برقراری نظم و انضباط در ارتش صادر می‌کردند و فرماندهان نیز در حدود مقدرات و متناسب با شرایط سیاسی حاکم بر محیط ارتش، تلاش می‌نمودند تا از فرصت‌های مناسب برای تشکیل مجدد ارتش اقدام کنند. نیروی زمینی با جمع‌آوری و اعزام واحدها به کردستان و گنبد تا حدودی موفق شد تا سر و سامانی به وضع ظاهری پادگان‌ها بدهد و نیروی دریایی نیز در مهرماه ۱۳۵۸ رزمایشی در خلیج فارس طرح‌ریزی و اجرا کرد. نیروی هوایی نیز با پشتیبانی از عملیات نیروی زمینی در عملیات کردستان از حالت آشفتگی کامل بعد از انقلاب خارج شد. فرماندهان سعی می‌کردند با هماهنگ شدن با مردم و افراد مذهبی زبردست خود، با احساسات تند افراطی که علیه آنان وجود داشت و به وسیله گروه‌های چپ‌گرا تشدید می‌شد، مقابله کنند، چنان که در سوم آذرماه فرمانده نیروی زمینی شهید سرلشکر فلاحی، با لباس نظامی کفن پوشید و در گروه عزاداران در مجالس مذهبی شرکت کرد.

لازم به یادآوری است که از جمله مشکلات ارتش، سابقه خدمتی افسران ارشد در دوران رژیم سلطنتی به‌ویژه در مدت انقلاب بود و سرلشکر فلاحی نیزه‌مین مشکل را داشت. عده‌ای از دادستانی انقلاب شیراز حکم جلب او را گرفته بودند و در تعقیب او بودند. او مدتی اجباراً مخفی شد و بعد از مدتی نیز به کردستان رفت و در حوادث کردستان شخصاً فرماندهی واحدهای ارتش را به همراه شهید دکتر چمران به عهده گرفت تا به مرور زمان اثر آن حکم جلب، لغو شد؛ اما این وضع در روحیه او آثار فوق‌العاده‌ای داشت و قدرت فرماندهی او را نیز کاهش می‌داد. سایر فرماندهان رده بالا نیز کم و بیش در این شرایط بودند، ولی به هر حال تلاش می‌شد ضمن پاکسازی ارتش، بازسازی هم انجام گیرد و از متلاشی شدن ارتش جلوگیری شود. از اواسط آذر سال ۱۳۵۸ طرح ارتش مقاومت ملی به نام ارتش بیست میلیونی مطرح شد. حجت‌الاسلام خامنه‌ای عضو شورای انقلاب و سرپرست سپاه پاسداران گفت، طرح ایجاد ارتش بیست میلیونی مقاومت ملی فراهم می‌شود و از آن موقع بسیج مستضعفان پایه‌گذاری شد.

در ماه‌های اول انقلاب که عملاً واحدهای ارتش از هم گسیخته و سازمان‌ها به هم ریخته بودند، امکان طرح‌ریزی توطئه دسته‌جمعی به‌کلی از میان رفته بود، زیرا اساساً اختلافات اعتقادی علاوه بر مسئله پاکسازی سبب جدایی افراد ارتش از یکدیگر شده بود؛ ولی حدود ده ماه بعد از پیروزی انقلاب و بعد از به‌وجود آمدن حوادث کردستان و سازمان‌یابی نسبی مجدد واحدهای ارتش، توطئه‌های براندازی با طرح و برنامه امپریالیسم و توسط گروه‌های سیاسی معاند یا عناصر ضدانقلاب به‌داخل واحدهای ارتش رسوخ می‌کرد. اولین توطئه در پایگاه هوایی تبریز در دی‌ماه ۱۳۵۸ کشف شد. خلاصه وضعیت این بود که طرفداران حزب خلق مسلمان در اواخر آذرماه در تبریز تظاهراتی برپا کردند که منجر به زد و خورد با طرفداران گروه‌های سیاسی دیگر شد. تعدادی کشته و مجروح شدند. کشته‌شدگان سه تا ده نفر و مجروحان یکصد نفر برآورد شد و تعدادی از مؤسسات به آتش کشیده شد. اغتشاشات با دخالت سپاه پاسداران و مأموران کمیته انقلاب اسلامی خاتمه یافت. بعد از بررسی علل حادثه، معلوم شد که تعدادی از افراد پایگاه هوایی تبریز نیز قصد همکاری با تظاهرکنندگان را داشته‌اند و

بسیست نفر از افراد پایگاه تبریز به اتهام شرکت در توطئه بازداشت شدند، که یک سرگرد خلبان رهبری آنان را به عهده داشت. تعدادی از این نیروها، تسلیم دادگاه انقلاب ویژه نظامی شدند و تعدادی از آنان اعدام گردیدند. بروز چنین حادثه‌ای در ارتش، احساس بدبینی انقلابیون را نسبت به ارتش تشدید کرد و الزاماً سبب اقدامات شدیدتری برای پاکسازی شد، به نحوی که کمیته ویژه پاکسازی در ستاد نیروی هوایی به ریاست حجت‌الاسلام خلخالی تشکیل شد و ۱۴۵ نفر از افسران، همافران، درجه‌داران و کارمندان مشمول پاکسازی شدند. در ۲۱ بهمن‌ماه دکتر چمران، وزیر دفاع اعلام کرد، فهرست هفت تا هشت هزار نفر از افسران و درجه‌داران ارتش تهیه شده که باید از خدمت ارتش رها شوند. احتمال کودتای چپ‌گرایان در ارتش شایع شد و در این باره از دکتر چمران سؤالاتی شد. ایشان وجود کودتای چپ را در ارتش بی‌اساس دانست، ولی اظهار داشت تعدادی از افراد ارتش از خط انقلاب منحرف هستند و باید از صفوف ارتش خارج شوند. در تاریخ ۲۳ بهمن‌ماه، سرلشکر شادمهر، رئیس ستاد ارتش، نیز اظهار داشت تا به حال ۷۵۰۰ نفر از افراد ارتش پاکسازی شده‌اند. درباره خروج ۱۴۵ نفر از افراد نیروی هوایی، رئیس ستاد مشترک با نظر حجت‌الاسلام خلخالی هماهنگ نبود و گفت نمی‌توان آنها را اخراج کرد، در حالی که حجت‌الاسلام خلخالی دوباره تأکید کرد، حکمی را که به عنوان قاضی شرع صادر کرده به هیچ وجه لغو نخواهد کرد، در نتیجه اختلاف نظری درباره چگونگی پاکسازی ارتش بین مقامات نظامی و غیرنظامی ظاهر شد. گرچه آمار و ارقامی که ارائه می‌شد، چندان متکی به واقعیات نبود، ولی چنانچه این ارقام درست باشد در سال ۱۳۵۸ حدود پانزده هزار نفر از افسران و درجه‌داران ارتش مشمول طرح پاکسازی شده بودند.

مشکل نفوذ افکار سیاسی در پادگان‌های نظامی همچنان قوت می‌گرفت و تعدادی از نظامیان به‌ویژه درجه‌داران و همافران خواسته‌هایی دسته‌جمعی مطرح می‌کردند که در تمام ارتش‌های منظم جهان چنین روشی بر خلاف قوانین و مقررات نظامی محسوب می‌شد. در ۲۴ بهمن‌ماه ۱۳۵۸ حدود دو هزار نفر از درجه‌داران نیروی هوایی در مسجد دانشگاه تهران متحصن شدند و اعلامیه‌ای در شش ماده منتشر کردند

مشکلات داخلی ایران و عدم آمادگی برای قبول جنگ / ۳۵۳

و خواستار تغییرات بنیادی در ارتش شدند. تحصن این افراد نظامی مسئله‌ای برای دولت و ارتش به وجود آورد که با توجه به این که در ششم بهمن‌ماه رئیس‌جمهور تعیین شده بود، نماینده رئیس‌جمهوری با رهبران اعتصاب‌کننده تماس گرفت و مذاکراتی انجام شد. سرانجام بعد از هفت روز، درجه‌داران به تحصن خود پایان دادند و یکی از رهبران افراد متحصن‌شده درباره علت پایان تحصن گفت، این امر به علت ترس از تهدیدهای دولت نبوده بلکه رئیس‌جمهور وعده‌هایی به آنها داده است که خواسته‌هایشان را برآورده می‌سازد، در نتیجه آنها هم به تحصن خود پایان دادند. این واقعه می‌تواند بیانگر چگونگی انضباط در ارتش آن وقت باشد و نشان می‌دهد که در آن موقع اصولاً ارتش منظمی به مفهوم کلاسیکی آن وجود نداشت.

در همان زمان معاون ژاندارمری کشور نیز اعلام کرد ۱۴۰۰ نفر از افسران ژاندارمری، مشمول پاکسازی شده‌اند. اتفاقاً همزمان با این حوادث، یعنی در ۲۵ بهمن‌ماه ۱۳۵۸ تعدادی از درجه‌داران ژاندارمری نیز به بهانه کشته شدن فرمانده ژاندارمری اردبیل به دست عده‌ای ضدانقلاب، دست به اعتصاب زدند و ناآرامی به ژاندارمری نیز کشیده شد. این حوادث در زمانی اشاعه پیدا می‌کرد که تهدیدهای نظامی عراق هر روز شدیدتر می‌شد و خطر جدی برای حمله به ایران نزدیک‌تر می‌گردید.

مسئله تحصن درجه‌داران به سادگی خاتمه پیدا نکرد. گرچه از طرف دادگاه انقلاب ارتش، دو نفر از نمایندگان آنها بازداشت شدند، ولی در ۲۷ اسفندماه باردیگر گروهی از درجه‌داران نیروی هوایی و زمینی در پادگان امام خمینی - جمشیدیه سابق - اجتماع کردند و خواستار آزادی نمایندگان خود شدند و اعلامیه‌ای نیز در چهار ماده به این شرح صادر کردند: ۱. تصفیه کامل عوامل مزدور و وابسته در ارتش ۲. اجرای طرح توحیدی بر اساس مکتب اسلام راستین با حفظ سلسله مراتب ۳. تشکیل شوراهایی که بر اساس مکتب اسلام باشد ۴. آزادی نمایندگان درجه‌داران از زندان و برگرداندن همه کارکنان انقلابی مسلمان و متعهد به خدمت و سرانجام دادگاه انقلاب ارتش برای ختم غائله، درجه‌داران بازداشت‌شده به دلیل تحصن را آزاد کرد. البته یکی از

آنان به یک سال زندان محکوم شد که مورد عفو قرار گرفت و دیگری نیز به قید کفیل آزاد شد.

با توجه به شرایط خاص اجتماعی که برای ارتش به وجود آمده بود و طرز فکرهای مختلفی که برای آینده نیروهای مسلح ایران در جامعه وجود داشت، دانشگاه پدافند ملی سمیناری ترتیب داد تا صاحب نظران سیاسی و نظامی نظریات خود را درباره ارتش آینده ایران و همچنین چگونگی بسیج ارتش بیست میلیونی ارائه دهند. عده‌ای در آن سمینار شرکت داشتند و نظریاتی نیز ارائه دادند. نکته حائز اهمیت از نظر تاریخی، در این بود که در همان موقع که رهبران سیاسی و نظامی ایران دور هم نشسته بودند تا درباره چگونگی آینده نیروهای مسلح ایران طرحی بریزند. نیروهای متجاوز عراق، مرزهای غربی ایران را مورد تاخت و تاز قرار داده بودند و طلیعه‌های وقوع جنگ کاملاً مشهود شده بود. ارتش ایران نیز ده روز قبل از آن برای مقابله با تهدید ارتش عراق به حالت آماده‌باش درآمد بود و حکومت بعثی عراق نیروهای خود را در نزدیکی مرز مستقر کرده و چندین پاسگاه مرزی را در منطقه قصرشیرین اشغال نموده بودند. این سمینار در ۲۹ فروردین سال ۱۳۵۹ برگزار می‌شد. این واقعه هم نمونه‌ای از چگونگی وضعیت نیروهای مسلح ایران قبل از آغاز جنگ تحمیلی بود و علاوه بر تهدید جدی عراق، ناآرامی‌های داخلی در کردستان و آذربایجان غربی در حال گسترش بود و حوادث ناگواری در دره قطور، در حال وقوع بود. انفجارها و ناآرامی‌ها در خوزستان توسعه می‌یافت و در نقاط داخلی کشور نیز ناآرامی‌هایی وجود داشت و حوادث ناگوار گنبد و ترکمن صحرا هنوز پایان نیافته بود.

به‌طور کلی می‌توان گفت که سیر پاکسازی ارتش در جهت معکوس نیاز دفاعی کشور به پیش می‌رفت، در حالی که هنوز سپاه پاسداران انقلاب به اصطلاح نظامی به حالت عملیاتی در نیامده و توانایی مناسبی برای مقابله با تهدیدات داخلی و خارجی پیدا نکرده بود و ارتش بیست میلیونی نیز هنوز در مرحله مقدماتی بود، گرچه گروهی در آن ثبت نام کرده بودند و در ششم اسفندماه ۵۸ نیز در شهرها رژه رفتند.

ناآرامی های داخلی در سال بروز جنگ (۱۳۵۹)

نمونه هایی از ناآرامی هایی که در فروردین ماه ۱۳۵۹ در نقاط مختلف در جریان بودند از این قرار بود:

۱. در هفدهم فروردین در خرمشهر بمبی منفجر شد که پنج کشته و سه زخمی به جای گذاشت.
۲. در گنبد علل ناآرامی ها که منجر به کشته و زخمی شدن عده ای شد، بررسی گردید. فتودال ها و چپ گرایان در ایجاد این ناآرامی ها دست داشتند.
۳. در بیستم فروردین در کارخانه قند مرودشت کارگران وابسته به گروه های مخالف که حدود پانصد نفر بودند، به جان یکدیگر افتادند.
۴. در ۲۳ فروردین انفجار در بازار کویتی های آبادان دو کشته به جای گذاشت.
۵. ۲۵ فروردین نه نفر خرابکار در خوزستان دستگیر شدند.
۶. پل دره قطور باردیگر مورد حمله مهاجمان قرار گرفت.
۷. ۲۷ فروردین در زنجان بین مجاهدین خلق و مخالفان آنان درگیری به وجود آمد و نوزده نفر مجروح شدند.
۸. در ۲۷ فروردین بمبی در خانه ای مسکونی منفجر شد و اعضای خانواده مجروح شدند.
۹. در ۲۸ فروردین در آبادان بمبی منفجر شد و شش نفر را کشت.
۱۰. در ۲۸ فروردین در غرب کشور، ستون نظامی در حال حرکت مورد حمله مهاجمان قرار گرفت و شش نفر از افراد نظامی شهید و عده ای مجروح شدند.
۱۱. در سی ام فروردین چند دانشگاه به تصرف انجمن های اسلامی درآمد.
۱۲. در سی ام فروردین چهار عامل انفجار در خوزستان اعدام شدند.
۱۳. در سی ام فروردین در درگیری در دانشگاه تربیت معلم، حدود یکصد نفر مجروح شدند.
۱۴. در سی ام فروردین از طرف ستاد ارتش درباره دخالت عوامل غیرمسئول در کار واحدهای ارتش و درخواست های ناموجه اسلحه و تجهیزات اعلامیه صادر شد.

۱۵. حوادث خونین کردستان در اغلب نقاط آن استان همچنان جریان داشت.
۱۶. در چهاردهم فروردین ماه اداره گمرک و قرارگاه سپاه پاسداران و گروهان ژاندارمری بازرگان مورد حمله مهاجمان قرار گرفت.
۱۷. در چهاردهم فروردین منطقه نرده ناآرام بود و حوادثی در دهکده قارنا اتفاق افتاد.
۱۸. در نوزدهم فروردین وزارت کشور طی بخشنامه‌ای هر گونه فعالیت سیاسی، حزبی را در دانشگاه‌ها ممنوع اعلام کرد.
۱۹. در نوزدهم فروردین فرماندار بروجرد علل ناآرامی‌های آن شهر را تشریح کرد.
۲۰. در نوزدهم فروردین کارکنان اخراجی شرکت ملی گاز اهواز تظاهراتی برپا کردند.
۲۱. در ۲۴ فروردین فرمانده سپاه پاسداران قصرشیرین بر اثر انفجار مین شهید شد.

نگاهی به خلاصه حوادث یادشده بالا (که فقط آن حوادث که در روزنامه کیهان و انقلاب اسلامی فروردین ۱۳۵۹ درج شده بوده ارائه شد و به‌طور قطع ده‌ها حادثه کوچک و بزرگ دیگر نیز در جریان بود که در مطبوعات درج نمی‌شد یا در این روزنامه‌ها درج نشده بود) ما را با چگونگی مشکلات موجود در مرحله مقدماتی جنگ تحمیلی آگاه می‌سازد. این حوادث در ایامی رخ دادند که دولت فاشیستی عراق هشدار جدی و تهدیدآمیزی به ایران داده بود و عملاً نبردهای مرزی در منطقه مرزی قصر شیرین خیلی فراگیرتر از نبردهای موضعی پاسگاه مرزی آغاز شده بود.

از مشکلات مهم داخلی، که از اواسط سال ۱۳۵۸ به طور جدی به وجود آمد، مسئله گروه‌های سیاسی گوناگون در دانشگاه‌ها بود. تقریباً تمام گروه‌های سیاسی، ستادی در هر یک از دانشگاه‌ها تشکیل داده بودند و حتی برای مقابله با تعرضات احتمالی گروه‌های رقیب، اسلحه و مهمات نیز آماده کرده بودند و عملاً محیط دانشگاه‌ها تبدیل به مواضع و سنگرهای جنگی شده بود تا اینکه شورای انقلاب تصمیم به اخراج ستاد عملیاتی گروه‌های سیاسی از دانشگاه‌ها گرفت. در نوزدهم فروردین ماه وزارت کشور در اجرای تصمیم شورای انقلاب به گروه‌های سیاسی دستور داد تا دفاتر و ساختمان‌های اشغال‌شده دانشگاه‌ها را تخلیه کنند؛

ولی گروه‌های سیاسی که عمدتاً گروه‌های چپ‌گرا بودند، از اجرای دستور وزارت کشور خودداری کردند و جریان امر به مقاومت مسلحانه کشیده شد و حوادث ناگواری به وجود آمد. به‌عنوان نمونه در اوایل اردیبهشت‌ماه در برخوردی که بین طرفداران دولت و گروه‌های مخالف در دانشگاه مشهد به وجود آمد، یک نفر کشته و چهارصد نفر مجروح شدند که در بیشتر شهرهای دانشگاهی، نظیر چنین حوادثی به وقوع پیوست.

همگام با ناآرامی‌های داخلی مسائل دیگری نیز به وجود می‌آمد که گره کور مشکلات را کورتر می‌کرد. در پنجم اردیبهشت‌ماه، جریان حمله تجاوزکارانه ابرقدرت آمریکا به طبرس پیش آمد که صرف نظر از جنبه خارجی آن در جنبه داخلی نیز به‌ویژه از لحاظ ارتش، نتایج سویی همراه داشت، زیرا نیروی هوایی از ورود هواپیما و بالگردهای متجاوز آمریکایی به قلمرو ایران آگاه نشده بود و اگر حادثه غیرمترقبه برخورد دو فروند هواپیما و بالگرد آمریکایی در فرودگاه طبرس به وجود نمی‌آمد و نیروهای مهاجم موفق به اجرای همه یا قسمتی از طرح جنایتکارانه خود می‌شدند، گرفتاری بزرگی برای ایران پیش می‌آمد. این عدم آگاهی نیروی هوایی در بعضی محافل داخلی حمل بر احتمال وجود همکاری بین بعضی عناصر داخلی به‌ویژه نیروی هوایی با نیروهای متجاوز آمریکایی شد و اتهاماتی بر بعضی از افسران، به‌ویژه فرمانده نیروی هوایی وارد شد.

صرف نظر از اینکه اصولاً چنین همکاری احتمالی وجود داشت یا نه، اساساً این امر نظریات بدبینی بعضی از اشخاص و گروه‌ها را نسبت به ارتش تشدید کرد، به‌ویژه اینکه بعد از آگاهی از این تجاوز اتفاقات دیگری رخ داد که این بدبینی را به اوج رساند که از جمله آن اتفاقات، بمباران فرودگاه طبرس به وسیله جنگنده‌های نیروی هوایی ایران و نابود کردن دو فروند بالگرد آمریکایی باقیمانده در فرودگاه و شهید شدن رئیس سپاه پاسداران یزد بود. گرچه این اقدام بر اساس اطلاعات نیروهای فعال آمریکایی و قصد آنان از انجام عملیات و یا فرار معمول شد، ولی اثر سوء خود را برجای گذاشت. از نظر تجزیه و تحلیل نظامی، اصولاً چگونگی ورود چندین فروند هواپیما و بالگرد یک ارتش بیگانه به خاک ایران و چند صد کیلومتر پرواز داخل ایران و عدم آگاهی مأموران

اطلاعاتی و امنیتی کشور، خود بزرگترین دلیل بر آشفتگی و از هم پاشیدگی سامانه دفاعی کشور می‌تواند باشد گرچه نقاط کور راداری در شرق و جنوب شرق کشور و مشکلات فنی در این مسیر می‌توانست از دلایل عمده بحث باشد و از نظر امنیت ملی، مقصر بودن یا نبودن چند افسر یا خرابی و ناکارآمدی دستگاه‌های فنی مربوطه مهم نیست، مهم خود امنیت ملی است که این واقعه نشان می‌داد ایران در آسیب‌پذیرترین موقعیت قرار دارد. این واقعه ثابت می‌کرد که اصولاً سامانه اطلاعاتی و امنیتی کشور ما در تمام طول مرزها یا قسمتی از مرز اصلاً وجود نداشته یا خاصیت مؤثر وجودی نداشته است و علاوه بر این امر مهم، سامانه فرماندهی و نظارت بر نیروهای دفاعی ما نیز در متلاشی شدن بوده است. در زمان وقوع حادثه طبس، ستاد فرماندهی کل قوا برای بررسی و طرح‌ریزی عملیات مقابله با تجاوزات عراق در ستاد مشترک تشکیل شده بود که نمایندگان نیروی زمینی، هوایی و دریایی در آن شرکت داشتند. اطلاعات کلی که از گفتار افسران ستاد مشترک به دست آمد، حاکی از این بود که اصولاً در آن زمان مرزهای جنوبی و شرقی ایران به کلی فاقد سامانه راداری و اطلاعاتی بود؛ گرچه مرزهای دیگر هم دست کمی از آن نداشت، زیرا اصولاً بعد از پیروزی انقلاب دستگاه‌های اطلاعاتی برون‌مرزی به کلی فلج شده بود، از جمله دستگاه‌های رادار یا از کار افتاده بود یا به دلیل عدم سازمان متشکل نیروی انسانی و انضباط نظامی، غیرفعال شده بود. حتی دستگاه‌های اطلاعاتی مستقر در شمال کشور به وسیله گروه‌های طرفدار شوروی منهدم شده بود و یک دستگاه رادار اطلاعاتی در ایلام نیز به وسیله عوامل خرابکار از کار افتاده بود.

اما درباره جریان طبس، خلاصه مطالبی که در ستاد مشترک بین افسران مورد بحث خصوصی قرار گرفت چنین بود که به وسیله غیرنظامیان و سپاه پاسداران منطقه یزد چگونگی این تجاوز به اطلاع مقامات مسئول کشور و مقامات نظامی رسید و اطلاع داده شد که تعدادی از بالگردهای آمریکایی به حالت موتور روشن در محل باقی مانده‌اند. به دستور رئیس ستاد مشترک، که در آن زمان سرلشکر شادمهر بود، فوراً جلسه شورای ستادی با شرکت افسران مسئول تشکیل شد و چگونگی امر مورد مذاکره

قرار گرفت که محور اصلی مذاکرات، تصمیم‌گیری درباره وسایل باقیمانده آمریکایی در فرودگاه طبس بود. بعضی از افسران ستاد معتقد بودند که باید هر چه سریع‌تر وسایل باقیمانده، بمباران و منهدم شوند تا امکان فرار نداشته باشند و بعضی دیگر معتقد به محاصره فرودگاه و تصرف سالم وسایل باقیمانده بودند. نظر به اینکه اطلاعات رسیده به ستاد مشترک حاکی از روشن بودن موتور هلی‌کوپترها بود، نظریه اول مورد تأیید اکثریت قرار می‌گیرد و تصمیم گرفته می‌شود که وسایل باقیمانده بمباران شود، در حالی که این تصمیم عجولانه و تا حدودی غیر منطقی بود؛ زیرا چنانچه هواپیماهای شکاری قبل از پرواز بالگردهای آمریکایی و فرار از ایران به محل آنها می‌رسیدند دیگر امکان فرار برای آنها باقی نمی‌ماند حتی اگر به پرواز درمی‌آمدند، چون اساساً بالگرد به سختی می‌تواند از چنگ هواپیمای جنگنده فرار کند. به هر حال چنین تصمیمی گرفته شده بود و به فرمانده نیروی هوایی دستور داده شده بود برای بمباران بالگردهای آمریکایی اقدام کند و او هم، همین دستور را به خلبانان داده بود و نتیجه اجرای این مأموریت نظامی از لحاظ انعکاس داخلی به همان بدی اصل موضوع تجاوز آمریکا بود و اثر آن، چنان مهم بود که مدتی بعد رئیس ستاد مشترک و فرمانده نیروی هوایی استعفا کردند. به هر حال این مسئله هم عاملی دیگر برای تضعیف نیروهای دفاعی ایران برای مقابله با نیروهای متجاوز عراق شد و مشکلی دیگر بر مشکلات افزوده شد.

خلاصه‌ای از حوادث عمده داخلی در اردیبهشت‌ماه سال ۵۹ که در روزنامه

کیهان و نشریه ویژه اداره دوم در سوم اردیبهشت منتشر شد چنین است:

۱. در اول اردیبهشت‌ماه دانشگاه مشهد ناآرام شد، یک نفر کشته و حدود چهارصد نفر مجروح شدند و ناآرامی در همه شهرهای دانشگاهی وجود داشت.
۲. در هفتم اردیبهشت‌ماه در دره قطور ۳۰ نفر کشته شدند.
۳. در دوم اردیبهشت در حوادث سنندج ۲۲ نفر کشته و ۲۹ نفر مجروح شدند.
۴. در دوم اردیبهشت اتومبیل سپاه پاسداران در جاده مریوان با مین برخورد کرد و عده‌ای مجروح شدند.

۵. در جریان درگیری‌های خیابانی شهر شیراز، چند افسر شهربانی و نزدیک به ششصد نفر از اهالی مجروح شدند که ۳۷ نفر مجروح فقط به بیمارستان سعدی تخلیه شد و خرابی و خسارات زیادی به وجود آمد.
۶. شهر پاوه زیر آتش ضدانقلابیون قرار گرفت.
۷. شهر دهکلان و منطقه گنجی از وجود اشراک پاک شد.
۸. در سوم اردیبهشت‌ماه، لشکر ۶۴ ارومیه وضعیت دره قطور را ناگوار اعلام و از مردم درخواست همکاری کرد.
۹. چهار مهاجم در قصرشیرین زخمی شدند.
۱۰. در سوم اردیبهشت‌ماه اعلام شد درگیری‌های سقز شانزده شهید داشت و از ضدانقلابیون نیز ۳۲۰ نفر کشته و مجروح شدند.
۱۱. در سوم اردیبهشت‌ماه، نیروی اعزامی به سنندج موفق شد، فرودگاه سنندج را ترک کند و وارد پادگان سنندج شود.
۱۲. سرهنگ نصرت‌زاد فرمانده تیپ یک لشکر ۲۸ سنندج به شهادت رسید.
۱۳. در سوم اردیبهشت‌ماه، در اطراف دانشگاه تهران دوازده ساعت زد و خورد وجود داشت. بنی‌صدر در دانشگاه سخنرانی کرد.
۱۴. پانزده نفر در ناآرامی‌های دانشگاه‌های رشت، اهواز، زاهدان و تهران کشته شدند.
۱۵. بنی‌صدر گفت: «قاطعیتی که در دانشگاه‌ها نشان داده شد، کشور را از یک مصیبت بزرگ نجات داد».
۱۶. هشتم اردیبهشت‌ماه اعلام شد که عاملان ایرانی واقعه طبس تحت پیگرد قرار می‌گیرند.
۱۷. در نهم اردیبهشت‌ماه، ۳۵ نفر در حوادث اطراف بیجار کشته و دو پاسدار شهید شدند.
۱۸. در چهاردهم اردیبهشت‌ماه، جمع‌آوری اجساد کشته‌شدگان درگیری‌های سنندج از خیابان‌ها آغاز شد.

مشکلات داخلی ایران و عدم آمادگی برای قبول جنگ / ۳۶۱

۱۹. پانزدهم اردیبهشت‌ماه اعلام شد که در وقایع دیروز کردستان و آذربایجان ۱۹ نفر کشته شدند.

۲۰. شانزدهم اردیبهشت‌ماه اسامی ۶۲ نفر شهید و ۷۸ نفر مجروح سپاه پاسداران مربوط به حوادث اخیر کردستان اعلام شد.

۲۱. بیست و هفتم اردیبهشت‌ماه محاکمه پانزده نفر نظامی متهم به ایجاد اغتشاش در پادگان اصفهان پایان یافت و یک ستوان‌یار هوانیروز محکوم به اعدام شد.

۲۲. سی و یکم اردیبهشت‌ماه اختلاف بین سرتیپ فلاحی فرمانده نیروی زمینی و شورای مجاهدین انقلاب اسلامی، به مطبوعات کشیده شد و فرمانده نیروی زمینی مورد اتهام و حتی تهدید قرار گرفت و شورای مجاهدین انقلاب اسلامی نامه سرگشاده‌ای درباره سرتیپ فلاحی منتشر کرد که عملاً جنبه اتهام و تهدید داشت.

در خردادماه نیز ناآرامی‌های داخلی همچنان ادامه داشت و مشکلات نه تنها کم نمی‌شد، بلکه شدیدتر نیز می‌شد و تمام این حوادث در جهت تضعیف قدرت دفاعی ایران در مقابله با تهدید جدی عراق بود. برآورد کلی این مسائل نشان می‌دهد که آشفتگی‌های سیاسی و اغتشاشات نظامی داخلی، به قدری زیاد بود که مانع از آن می‌شد، هیئت حاکمه و حتی مسئولین دفاعی کشور از جمله فرماندهان نظامی بتوانند به‌طور کاملاً جدی با احتمال تجاوز عراق برخورد کنند، بلکه تلاش اصلی مسئولان اداره کشور، اعم از کشوری و لشکری، صرف درگیری با مسائل داخلی می‌شد.

در هفتم خردادماه اولین دوره مجلس شورای اسلامی بر اساس قانون اساسی جدید ایران تشکیل شد. طبق قانون اساسی باید نخست وزیر و اعضای هیئت دولت با تصویب مجلس شورای اسلامی تعیین و مشغول به کار می‌شدند و برابر قانون اساسی ابتدا باید نخست وزیر به‌وسیله رئیس جمهور تعیین و به مجلس معرفی شود و از مجلس رأی اعتماد بگیرد؛ سپس نخست وزیر و وزرای همکار خود را انتخاب و به رئیس جمهور معرفی کند و بعد از تأیید رئیس جمهور از طرف نخست وزیر به مجلس معرفی شوند تا به آنان

رأی اعتماد بدهند. برای اجرای این امر مهم و حیاتی به‌ویژه در شرایطی که کشور ایران داشت، اختلافات شدیدی بین رئیس‌جمهور و مجلس شورای اسلامی به‌وجود آمد و بعد از انتخاب نخست‌وزیر - شهید رجایی - اختلافات شدیدتر شد و مسائل سیاسی ویژه‌ای به وجود آمد که عموماً در جهت تضعیف قدرت دفاعی کشور بود و این مشکل حتی در یک سال اول جنگ نیز وجود داشت که منجر به سلب صلاحیت رئیس‌جمهور شد و او هم از ایران فرار کرد.

من (نگارنده) در سال اول جنگ در جبهه عملیات خوزستان مسئولیت نسبتاً مهمی داشتم و شاهد زیان‌های سنگین این اختلافات در جبهه‌های جنگ بودم که در شرح حوادث جنگ و در فرصت‌های مناسب به آنها اشاره خواهم کرد. از اهمیت فوق‌العاده این اختلافات کافی است بدانیم که در ۲۲ خردادماه امام خمینی، رهبر کبیر انقلاب اسلامی ایران نگرانی شدید خودشان را از این اختلافات داخلی بیان کردند و بنی‌صدر در ۲۴ خردادماه در مصاحبه‌ای گفت: «زیر بار کسانی که می‌خواهند با چماق از اسلام دفاع کنند نمی‌روم^۱». و اما درباره ارتش، دکتر چمران در هجدهم خردادماه گفت: «تغییرات بنیادی ارتش تا سه ماه دیگر انجام می‌شود و برای این منظور کمیته‌های پاکسازی مشغول کار هستند.» اگر توجه شود که در همان زمان وقوع جنگ با عراق به مرحله قطعی رسیده بود، آثار ناگوار چنین اقدامی و حتی چنین گفتارهایی مشخص می‌شود، مگر اینکه تصور شود که اصولاً برای مسئولان دفاعی آن روز کشور امکان تجاوز عمومی عراق نامحتمل بود و حتی غیرممکن به نظر می‌رسید و یا اینکه مسائل و حوادث دیگری مسئولین را براین امر وادار می‌کرد که نظر چنین بود که در چند سطر بعد اشاره می‌شود. در تأیید اظهار نظر وزیر دفاع، رئیس ستاد مشترک ارتش نیز در ۲۴ خردادماه اعلام کرد: برنامه تجدید سازمان ارتش به‌زودی به مرحله اجرا گذاشته خواهد شد. البته حوادثی به‌وسیله افراد ضدانقلاب و خائن به‌وقوع می‌پیوست که مسئولان امر را وادار به تعمق بیشتر درباره ارتش می‌کرد، به‌عنوان مثال در اوایل خردادماه ستاد مشترک طی اعلامیه‌ای شکل‌گیری یک توطئه به نام «ارتش‌رهایی‌بخش ایران (آرا)» را اعلام و اظهار نظر کرد که

^۱. کیهان ۲۴ خردادماه ۱۳۵۹

مشکلات داخلی ایران و عدم آمادگی برای قبول جنگ / ۳۶۳

این گروه، افراد ارتش را به پیوستن به آشوبگران کردستان و حمله به تهران دعوت کرده‌اند و در پیرانشهر توطئه‌ای کشف شد که پس از بررسی معلوم گردید چند نفر از افراد برای ارتش در نظر داشتند، پادگان پیرانشهر را به دمکرات‌های کردستان تسلیم کنند.^۱

با توجه به این حوادث طبیعی بود که مسئولان مملکتی نسبت به ارتش حساسیت خاصی داشتند و اگر نمی‌داشتند، ممکن بود حوادث بسیار ناگوارتری به وجود آید، اما بحث ما درباره آثار سوء این حوادث و مشکلات در جنگ تحمیلی است که متأسفانه خاصیت وجودی پیدا کرد و در بیستم تیرماه ۱۳۵۹ حساس‌ترین مسئله برای کشور و ارتش به وجود آمد و آن اجرای کودتای نظامی به نام نوژه بود، که در نطفه خفه شد، اما آثار تبعی آن به شدت کارکنان ارتش به‌ویژه نیروی هوایی را تحت تأثیر قرار داد و الزاماً عده‌ای دیگر از افراد ارتش اعدام، زندانی و پاکسازی شدند و حس بدبینی تبعی مقامات مسئول و پیروان انقلاب را نسبت به افسران و درجه‌داران ارتش تشدید کرد. بررسی علل سیاسی این حوادث از مسائل مهمی است که در کالبدشکافی انقلاب اسلامی ایران باید مورد تجزیه و تحلیل قرار گیرد و ما در این بحث فقط به ذکر حوادث و آثار آنها در جنگ تحمیلی می‌پردازیم، اما نباید به این مسئله کم‌توجهی کرد. این مسئله شالوده جنگ تحمیلی را پی‌ریزی می‌کرد و سرنوشت آن را مشخص می‌نمود. رئیس‌جمهور بعد از کشف و خنثی شدن کودتای نوژه در ۲۲ تیرماه اظهار داشت: «دشمنان انقلاب ایران تلاش خود را متوجه ارتش و اقتصاد کشور کرده‌اند» و این یک واقعیت بود. این کودتا سخت‌ترین ضربه نهایی را قبل از جنگ تحمیلی بر ارتش ایران زد و سازمان نیم‌بند واحدهای ارتش را که بعد از انقلاب با تلاش سخت مسئولان سیاسی و نظامی کشور به وجود آمده بود بار دیگر به هم ریخت، قدرت فرماندهی و کنترل فرماندهان را تقریباً نابود کرد، نهایت بی‌اعتمادی و سوءظن و حالت شرمندگی و افسردگی در افسران فرمانده و بی‌انضباطی و بی‌قیدی در زیردستان را به وجود آورد و بحث نظارت بر نظامیان به‌وسیله سپاه پاسداران و افراد کمیته‌ها را به میان کشید. نمونه

^۱. کیهان ۵ تیرماه ۱۳۵۹

این از هم گسیختگی واحدهای ارتش، وضعیت لشکر ۹۲ زرهی خوزستان بود که در مطالب گذشته به آن اشاره شد و از تکرار بیان آن مطلب خودداری می‌شود، فقط یادآوری این نکته برای مشخص کردن وضعیت ارتش کافی است که بعد از این واقعه تقریباً همه فرماندهان رده بالای ارتش شامل لشکر و تیپ و بعضی گردان‌ها تعویض شدند و فرماندهان جدید عموماً از افسرانی انتخاب شدند که از نظر دانش و ویژگی‌های نظامی صلاحیت لازم برای فرماندهی واحدها را نداشتند، فقط از نظر ویژگی شخصی و سیاسی قابل اعتماد بودند، چنان که در آغاز جنگ نیروی زمینی مجبور شد اغلب آن فرماندهان را از آن مشاغل بردارد و افسران دیگری به جای آنها بگمارد؛ ولی در روزهای اول جنگ آثار نامطلوب آن گزینش‌ها، زیان‌های قابل‌ملاحظه‌ای بر ارتش، ملت و کشور ایران وارد کرد. دشمن به‌ویژه آمریکا نوک پیکان خود را متوجه ارتش کرده بود که یا با کمک ضدانقلاب و اندک ضد انقلابیون ارتش نظام را نابود کند و یا اگر قادر به این کار نبود در عکس‌العمل انقلاب به این امر در ارتش مضمحل شود تا انقلاب بدون بازوی مسلح قادر به دفاع خود نبوده و اینگونه از پای درآید.

در مردادماه ۱۳۵۹ روند حوادث داخلی و خارجی با تغییراتی متناوب ادامه داشت. تهدیدهای عراق در مرزها روز به روز جدی‌تر می‌شد. جنگ داخلی کردستان همچنان شعله‌ور بود، اختلافات سیاسی بین رئیس‌جمهور از یک طرف و نمایندگان مجلس شورای اسلامی و گروه‌های مخالف خط مشی رئیس‌جمهور از طرف دیگر همچنان جریان داشت و ابعاد وسیع‌تری پیدا می‌کرد و خرابکاری‌ها و انفجارها به‌وسیله عوامل ضدانقلاب در نقاط مختلف انجام می‌شد. مسئله گروگان‌های سفارت آمریکا همچنان موضوع داغ مورد بحث در ایران و محافل بین‌المللی بود. خلاصه اینکه گرفتاری‌ها و مشکلات هیئت حاکمه نه تنها کاهش نمی‌یافت، بلکه روز به روز مشکلات دیگری به آن افزوده می‌شد. در مردادماه یکی از آن مشکلات اضافی به‌وجود آمده، مسئله تجاوز گسترده ارتش اسرائیل به لبنان بود که به‌طور مستقیم حکومت اسلامی ایران را درگیر کرد. با توجه به اینکه در هفتم دی‌ماه ۱۳۵۸، کشور افغانستان به‌وسیله ارتش شوروی اشغال شد و دولت ایران به‌طور غیرمستقیم در مسئله افغانستان درگیر

شد، با بروز حوادث لبنان، ایران در چهار جبهه خارجی به‌طور علنی وارد مبارزه شد که عبارت بودند از: عراق، آمریکا، شوروی و اسرائیل (لبنان). در چنین درگیری‌های خارجی فوق‌العاده مشکل، مسائل داخلی فوق‌العاده مشکل هم وجود داشت و دولت نوپای ایران مجبور بود با همه آنها دست و پنجه نرم کند، در حالی که تقریباً به استثنای تعداد معدودی از کشورهای جهان، اکثریت مطلق حکومت‌های جهان با حکومت جمهوری اسلامی ایران موافقتی نداشتند و دولت ایران عملاً به یک انزوای سیاسی کشیده می‌شد و مشکلات روز به روز شدیدتر می‌گردید که همه آنها به‌طور مستقیم و غیرمستقیم در کاهش آمادگی دفاعی ایران برای مقابله با تجاوز قریب‌الوقوع همه‌جانبه عراق مؤثر بودند. نکته جالب توجه این است که تنها کسی که با یک نگرش فوق‌العاده روشن‌بینانه به مسائل نظامی توجه داشت، حضرت امام خمینی(ره) بود و ایشان در هر فرصت مناسب نظریاتی ارائه می‌کردند که در جهت انسجام و تقویت ارتش بود. امام با وجود کشف کودتا در بیستم تیرماه و ایجاد یک نوع احساس عدم اعتماد و بدبینی در بعضی از افراد مسئول و غیرمسئول کشور، در چهار مردادماه، یعنی پانزده روز بعد از واقعه، در دیدار فرماندهان نیروهای سه‌گانه با ایشان فرمودند: «امروز اطاعت از بالادست‌ها در ارتش یک امر شرعی است» و در هجدهم مرداد ماه جانشین رئیس ستاد مشترک به حضور امام رسید که بعد از این دیدار در بیان نتیجه ملاقاتش با امام گفت امام از نیروهای مسلح اظهار رضایت فرمودند و در آن شرایط اجتماعی ایران این‌گونه ابراز محبت به ارتش از طرف امام فوق‌العاده حائز اهمیت بود و از تشدید نگرانی و سرافکندگی افسران و درجه‌داران جلوگیری می‌کرد و آنها را به امکان خدمت بدون تشویش خاطر امیدوار می‌ساخت.

در جبهه اختلافات سیاسی داخلی بعد از حدود دو ماه و نیم در نوزدهم مرداد اعلام شد که بین رئیس‌جمهور و مجلس برای تعیین نخست‌وزیر توافق حاصل شد و محمدعلی رجایی به عنوان نخست‌وزیر به مجلس معرفی شده است، اما این ختم ماجرا نبود بلکه می‌توان گفت آغاز واقعی ماجرا بود که بعد از یک سال با عزل رئیس‌جمهور از مقام خود پایان یافت، در حالی که نزدیک به نه ماه از این دوره بحران سیاسی داخلی، در

زمان جنگ و در بحرانی‌ترین مرحله جنگ بود، عقربه زمان برای رسیدن اساسی‌ترین موضوع مورد بحث ما، یعنی جنگ تحمیلی، با شتاب به جلو می‌رفت شهریورماه فرا رسید.

حوادث خونین مرزی توأم با حملات شدید سیاسی بین ایران و عراق شتابی بیشتر به خود گرفت. آخرین مراحل مقدماتی شروع جنگ یکی پس از دیگری طی می‌شد و به مرور و بعد از قریب یک سال برخورد سیاسی و نظامی با عراق کم‌کم احتمال شروع جنگ برای رهبران سیاسی و نظامی قطعی به نظر می‌رسید. گرچه در هشتم شهریورماه رئیس ستاد مشترک گفت، ما نگرانی از ارتش عراق نداریم؛ ولی این اظهار نظر خود دلیل بر احتمال وجود چنین نگرانی بود، چنان که ایشان در شانزدهم شهریورماه در مصاحبه خود با خبرنگار روزنامه کیهان نظریات قبلی خود را تغییر داد و گفت ما در جنگ با یک ارتش متوسط خارجی در درازمدت پیروز می‌شویم و طبعاً منظور او ارتش عراق بود و اتفاقاً این پیش‌بینی او در جنگ تحمیلی به حقیقت پیوست.

از نکات جالب و حائز اهمیت مربوط به ارتش، بحث و گفت‌وگو درباره چگونگی آینده ارتش تا آخرین فرصت‌های قبل از آغاز جنگ بود، چنان که در سوم شهریورماه سرتیپ فلاحی در مصاحبه با خبرنگار کیهان گفت، ارتش ایران تجدید سازمان می‌شود و در پنجم شهریورماه سمیناری برای بررسی چگونگی روابط ارتش با نهادهای انقلابی تشکیل شد. سرانجام مشکلات داخلی و خارجی ایران همچنان ادامه یافت و در مجموعه چنین مشکلات و گرفتاری‌های سخت در ۳۱ شهریورماه حکومت فاشیستی عراق تهاجم عمومی خود را به ایران آغاز کرد. به منظور مرور قسمتی از مشکلات موجود داخلی و خارجی در آستانه آغاز جنگ، قسمتی از مسائل شهریورماه را فهرست‌وار بیان می‌کنیم تا آیندگان بدانند جنگ در چه شرایطی به ایران تحمیل شد:

۱. در دوم شهریورماه، شوروی اتهامات ایران را در مورد دخالت آن کشور در امور داخلی ایران رد کرد.
۲. کنسولگری ایران در لنینگراد و متقابلاً کنسولگری شوروی در رشت تعطیل شد.

مشکلات داخلی ایران و عدم آمادگی برای قبول جنگ / ۳۶۷

۳. در پنجم شهریور مهاجمان ۱۵۰۰ غیرنظامی را در شهر بوکان به گروگان گرفتند.
۴. دولت آمریکا اعلام کرد در صورت بروز بحران در خلیج فارس، آمریکا از پایگاه‌های مصر استفاده خواهد کرد.
۵. ششم شهریور معلوم شد یک هواپیمای فرندشیب ایرانی که مدتی قبل در حین پرواز در منطقه غرب کشور ناپدید شده بود، به عراق پناهنده شده است.
۶. آمریکا و ایتالیا دوازده فروند ناو جنگی به عراق فروختند.
۷. نهم شهریورماه، کابینه رجایی پس از چهار ماه مشاجره بین رئیس جمهور و مجلس معرفی شد.
۸. مهاجمان از چند نقطه به پاوه حمله کردند.
۹. اردن به عراق تسهیلات بندری و خطوط مواصلاتی واگذار کرد.
۱۰. رئیس جمهور یمن شمالی از عراق دیدار کرد و با صدام حسین به توافق رسید.
۱۱. وزارت بازرگانی آمریکا با فروش یازده فروند جت بویینگ به عراق موافقت کرد.
۱۲. برای مقابله با حرکت انقلاب اسلامی ایران سازمان‌های امنیتی بیست کشور متحد شدند.
۱۳. در دهم شهریور، فرمانده نیروی دریایی آمریکا در خاورمیانه از بحرین دیدار کرد.
۱۴. بین رئیس جمهور و نخست وزیر ایران اختلاف نظر بر سر اعضای کابینه همچنان جریان داشت.
۱۵. در یازدهم شهریور، ۳۳ مهاجم در حمله به پادگان مهاباد کشته و مجروح و سه سرباز نیز شهید شدند.
۱۶. افراد مسلح به ستون نظامی که در محور سنجی سلماس در حرکت بود، حمله کردند.
۱۷. در سیزدهم شهریور اعلام شد، رئیس اتاق بازرگانی امارات متحده عربی به عراق می‌رود.
۱۸. در شانزدهم شهریور، پادگان مهاباد باردیگر مورد تهاجم افراد مسلح قرار گرفت.

۱۹. در نوزدهم شهریور، علت تعطیل سفارت انگلیس در تهران اعلام شد.
۲۰. در نوزدهم شهریور، رئیس جمهور چاد برای صدام پیام فرستاد.
۲۱. در نوزدهم شهریور، روابط فرهنگی ترکیه با عراق گشایش یافت.
۲۲. در نوزدهم شهریور، اعلام شد عراق و عربستان سازمان مشترک برای تولید اسلحه تشکیل می‌دهند.
۲۳. در بیستم شهریورماه، اولین جلسه هیئت دولت جدید تشکیل شد (ده روز قبل از جنگ).
۲۴. در ۲۲ شهریور (هشت روز قبل از آغاز جنگ) اولین جلسه مشترک رئیس جمهور، نخست وزیر و فرماندهان نظامی در کرمانشاه تشکیل شد.
۲۵. در ۲۳ شهریورماه اعلام شد در درگیری‌های غرب کشور، هفت پاسدار و جوانمرد شهید شده‌اند.
۲۶. در ۲۵ شهریور، اعلام شد نه مهاجم در حمله به ستون نظامی در منطقه مهاباد کشته شدند.
۲۷. در ۲۵ شهریور، بیست نفر از اعضای حزب دمکرات کردستان در درگیری‌های تکاب کشته شدند.
۲۸. در ۲۵ شهریور، امیر رأس‌الخیمه برای دومین بار در سال جاری به عراق رفت.
۲۹. در ۲۶ شهریور، در کشور ترکیه کودتای نظامی شد.
۳۰. در ۲۶ شهریور، مراکز حساس شهر مهاباد به تصرف ارتش و سپاه پاسداران انقلاب درآمد.
۳۱. در کنفرانس اوپک بین نمایندگان ایران و عربستان اختلاف نظر شدیدی به وجود آمد.
۳۲. حکومت عراق، قرارداد الجزایر را یک‌جانبه لغو کرد.
۳۳. در ۲۹ شهریور، منطقه باینگان از تصرف آشوبگران خارج شد. در دیوان‌دره درگیری با آشوبگران ادامه داشت.
۳۴. در ۲۹ شهریورماه، کنسولگری شوروی در رشت تعطیل شد.

مشکلات داخلی ایران و عدم آمادگی برای قبول جنگ / ۳۶۹

۳۵. در ۳۱ شهریورماه، افسران، درجه‌داران و سربازان وظیفه منقضی سال ۱۳۵۶ برای طی دوره احتیاط به خدمت احضار شدند.

۳۶. در ۳۱ شهریورماه، درگیری‌های مه‌باد شدت یافت.

۳۷. در ۳۱ شهریورماه، درگیری چند گروه مخالف با یکدیگر، قائم‌شهر را فلج کرد.

۳۸. در ۳۱ شهریورماه، وزارت کشور مردم را به بسیج ملی و حسن تفاهم بین تمام طبقات دعوت کرد.

۳۹. در ۳۱ شهریورماه، یکی از روحانیون در تبریز به کودتای ترکیه حمله کرد و آن را آمریکایی خواند.

۴۰. در ۳۱ شهریورماه، دبیرکل اتحادیه عرب از عراق حمایت کرد.

۴۱. و سرانجام در حدود ساعت ۱۴ روز ۳۱ شهریورماه ۱۳۵۹، ارتش عراق با

حملات هوایی به شهرهای مهم از جمله تهران تهاجم عمومی را آغاز کرد.

یک نگاه اجمالی به حوادث یادشده بالا، وضعیت و مشکلات داخلی و خارجی ایران را فقط یک ماه قبل از آغاز جنگ نشان می‌دهد، ضمن این که در این فهرست فقط مسائل مربوط به زد و خوردهای مداوم مرزی و حوادث دیگر سیاسی خارجی که در مطبوعات درج شده اشاره گردیده است. ارتش ایران در حالی درگیر جنگ نامتعادل با عراق شد که عملاً به دلیل مشکلات کلی کشور و مشکلات داخلی خود به حالت غیرفعال و غیرعملیاتی درآمده و سازمان فرماندهی آن به کلی فلج شده بود، انضباط به حداقل رسیده بود و به قول دکتر چمران وسایل و تجهیزات نظامی قسمت با ارزش بیش از شصت میلیارد دلار به دلیل کمبود قطعات یدکی، محاصره اقتصادی، ضعف آموزش، نگهداری و کمبود نیروی انسانی به بدترین وضعیت ممکن درآمده و آمادگی رزمی عمومی ارتش به حدود ۳۰ درصد تقلیل یافته بود^۱، ولی همین ارتش متلاشی شده فقط یک هفته بعد از آغاز جنگ، خود را بازیافت و با بسیج و پشتیبانی همه ملت ایران

^۱. کیهان ۲۱ بهمن‌ماه ۱۳۵۸

۳۷۰ / تاریخ نظامی جنگ تحمیلی تا ۳۱ شهریور ۵۹ ج ۱

موفق شد تا ارتش افسارگسیخته عراق را در مناطق مناسب دفاعی مهار کند. ما در بحث‌های آینده با تکیه بر جنبه‌های نظامی جنگ سیر حوادث را دنبال می‌کنیم.

منابع

- اداره دوم سماجا؛ گزارش‌های نوبه‌ای
- اطلس نبردهای ماندگار؛ معاونت عملیات نزاچا؛ تهران، ۱۳۸۳.
- تحلیلی بر جنگ تحمیلی رژیم عراق علیه جمهوری اسلامی ایران؛ اداره کل امور حقوقی وزارت امور خارجه؛ تهران، ۱۳۶۷.
- خبرگزاری جمهوری اسلامی ایران؛ بولتن‌های خبری.
- روزنامه کیهان سال‌های ۱۳۵۸ و ۱۳۵۹.
- لشکر ۸۱ زرهی کرمانشاه؛ اسناد موجود.
- لشکر ۹۲ زرهی خوزستان؛ اسناد موجود.
- معاونت عملیات نزاچا؛ اسناد موجود.

نمایه

آ

آبادان: شهر,	اشپیگل: هفته‌نامه,
آذربایجان: منطقه,	اصفهان: شهر,
آسیا: قاره,	افغانستان: کشور,
آفریقا: قاره,	الجزایر: قرارداد,
آق‌قویونلو: طایفه,	
آل‌بویه: سلسله,	
آلمان: کشور,	کشور,

ا

ابوموسی: جزیره,	القرنه: منطقه,
اتحادیه عرب,	المستقبل: روزنامه,
احمد حسن البکر,	امارات متحده عربی,
اردن: کشور,	امام خمینی,
ارزنه الروم: قرارداد,	
ارزنه الروم (ارض روم): منطقه,	
اروندروود: رودخانه,	

۳۷۴ / تاریخ نظامی جنگ تحمیلی تا ۳۱ شهریور ۵۹ ج ۱

بصره: شهر,	امام علی (ع),
بغداد: شهر,	امینی: علی؛ دکتر,
انجیره: منطقه,	انگلستان: کشور,
اهواز: شهر,	بنی صدر: ابوالحسن,
بیت المقدس: عملیات,	بیروت: شهر,
بین النهرین: منطقه,	

ب

پاکستان: کشور,	بازرگان: مهدی,
پالیزبان: سپهبد,	باویسی: منطقه,
پان عربیسم,	بحرین: کشور,
پاوه: شهر,	بختیار: تیمور؛ سپهبد, / شاپور,

ت

تانک ام - ۲۴

تانک ام - ۴

تانک ام - ۴۷

تانک ام - ۶۰

تانک چیفتن

تبریز: شهر

تنب بزرگ: جزیره

تنب کوچک: جزیره

تيله کوه: منطقه

تیمور لنگ

ث

ثامن الاثمه: عملیات

ج

جفیر: منطقه

جلال الدین خوارزمشاه

جمال عبدالناصر

جیحون: رودخانه

چ

چمران: مصطفی؛ دکتر

چنگوله: رودخانه

چین: کشور

ح

حاج جابر خان

حافظ اسد

حبیبی: حسن

حزب الدعوه الاسلامی

حسین بن علی

حمرین: منطقه

حوض میمک: منطقه

حیره: شهر

خ

خامنه‌ای: سیدعلی؛ آیت‌الله

خانقین: شهر

خان لیلی: منطقه

خبرگزاری آسوشیتدپرس

خبرگزاری پارس

خراسان: منطقه

خرم‌آباد: شهر

خرمشهر: شهر

خسروی: منطقه

خط تالوک

خوارزمشاهیان: سلسله

ژ

ژیسکاردستن,

د

دجله: رودخانه,

س

سازمان آزادی بخش فلسطین,

دز: رودخانه,

دزفول: شهر,

سان رمو: قرارداد,

سایروس ونس,

دمشق: شهر,

سرپل ذهاب: منطقه,

دهلران: منطقه,

سردشت: منطقه,

دویرج: رودخانه,

سعدون حمادی,

دیاله: رودخانه, منطقه,

سقز: شهر,

ر

سلمان پاک: منطقه,

رادیو صوت الجماهير,

سلیمانیه: منطقه,

رجایی: محمدعلی,

ستتو: پیمان,

رفسنجانی: حجت الاسلام,

سندج: شهر,

رمضان: عملیات,

سوریه: کشور,

روسیه: کشور,

روم,

سوسنگرد: منطقه,

ز

سومار: منطقه,

زاهدان: شهر,

سیف سعد: منطقه,

زنجان: شهر,

زین القوس: منطقه,

ش

شادمهر: سرلشکر,

شاکر: سرلشکر,

شطالعرب: رودخانه,

صدر: آیت‌الله؛ محمدباقر,

صفویه: سلسله,

صلاح‌الدین ایوبی,

شلمچه: منطقه,

ض

ضیاءالحق,

شوروی: کشور,

ط

طیس: شهر,

طریق القدس: عملیات,

طلایه: منطقه,

ع

عبدالکریم قاسم,

عثمانی (ترکیه): کشور,

شوش: شهر,

شیخ خزعل,

شیخ سلم: منطقه,

شیراز: شهر,

ص

صدام حسین,

عربستان: شبه جزیره,

عربستان سعودی: کشور,

عقیقه: بندر، قرقه قویونلو: طایفه،
عما (عملیات مشترک اروندرود): قرارگاه، قزوین: شهر،
عمان، کشور، قسطنطنیه: پروتکل، شهر،
عین خوش: منطقه، قصر شیرین: شهر،

ف

فارس: استان، قفقاز: منطقه،
فاو: بندر، قلاجه: گردنه،
فتح المبین: عملیات، قم: شهر،
فتحعلی شاه، فرات: رودخانه،

ک

کارتر، کارون: رودخانه،
کانال سوئز، کر بلا: شهر،
کرخه: رودخانه، کردستان: منطقه،
فرید: سرلشکر، فکه: منطقه،
فلاحی: شهید؛ سرلشکر، فلسطین: کشور،
کرکوک: منطقه، کرمانشاه: شهر،

ق

قاجاریه: سلسله، قاسملو: عبدالرحمان،
قرنی: سپهبد، کریم خان زند،

لندن،
لیبی: کشور،

م

محمرة (نام قدیم خرمشهر): شهر،
مراغه: شهر،
مراکش: کشور،
مشهد: شهر،
مصر: کشور،
مکه: شهر،
مهاباد: شهر،
مهران: منطقه،
موصل: شهر،
میرزا شاهرخ،
میلیتاری بالانس: مجله،
میمه: رودخانه،

ن

ناتو: پیمان،
نادرشاه،

کشتی ابن سینا،
کنجان چم: منطقه،
کوبا: کشور،
کویت: کشور،

گ

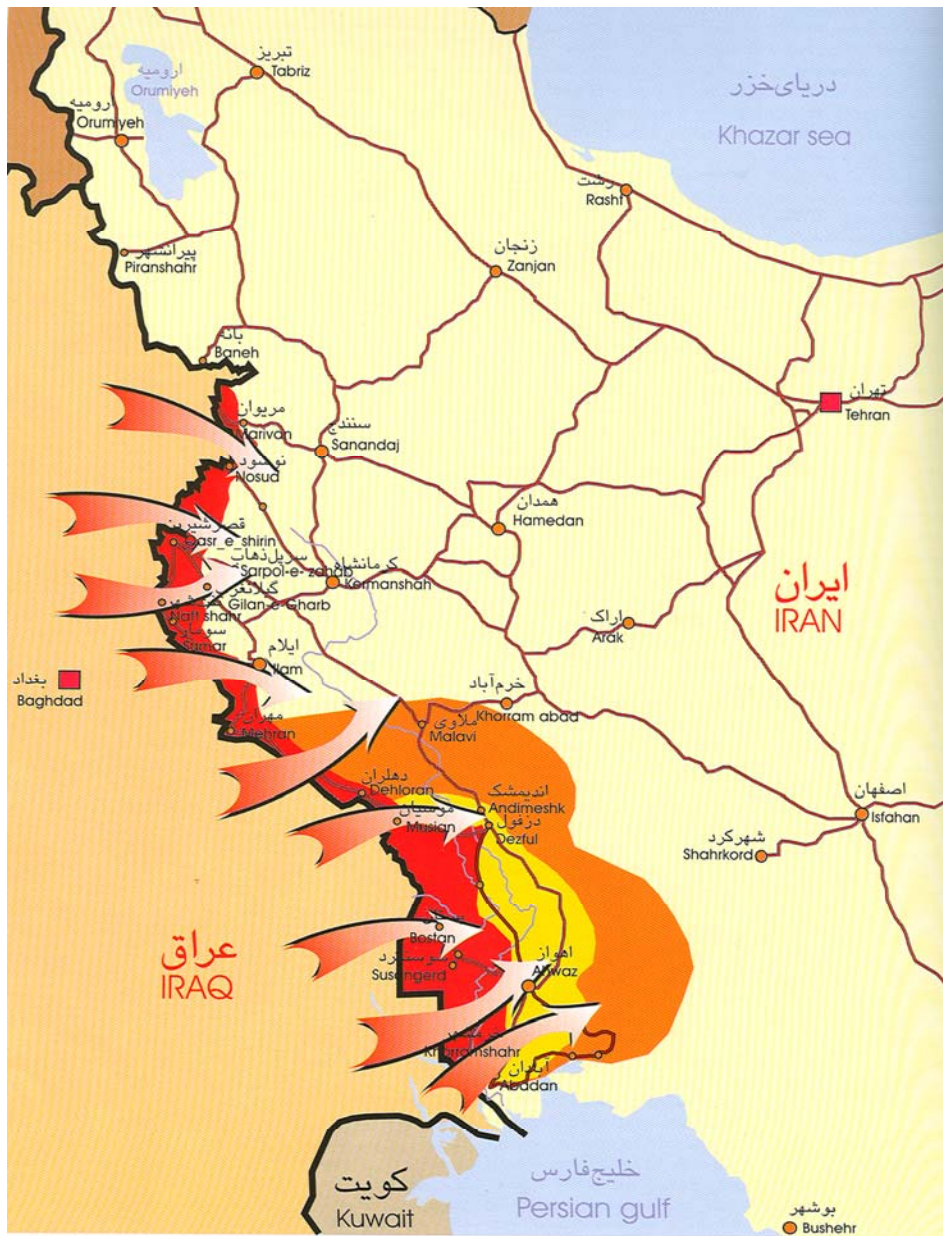
گروه توپخانه ۱۱ مراغه،
گروه توپخانه ۲۲ کازرون،
گروه توپخانه ۴۴ اصفهان،
گروه توپخانه ۵۵ اصفهان،
گروهان دلاوران،
گله‌داری: عبدالله،
گورکانیان: سلسله،

ل

لبنان: کشور،
لشکر ۱۶ زرهی قزوین،
لشکر ۲۱ پیاده تهران،
لشکر ۶۴ ارومیه،
لشکر ۷۷ مشهد،
لشکر ۸۱ زرهی کرمانشاه،
لشکر ۸۸ زرهی زاهدان،
لشکر ۹۲ زرهی اهواز،



منطقه عملیاتی خوزستان



■ Iraqi practical limit of advance

■ Iraqi Pre-determined limit of advance in military positions

■ Iraqi Pre-determined limit of advance in political positions

● حدپیشروی عملی عراقی ها

● حدپیشروی پیش بینی شده در مواضع نظامی عراق

● حدپیشروی پیش بینی شده در مواضع سیاسی عراق



Tarikhe Nezami Jange Tahmili Ta 31 Shahrivare 59

Jelde 1:zaminehaye Beroz Jange Tahmili

Sarhang Setad Seyyed Yaghoob Hosseini

**War Cognizance Committee Of
Martyr Lieutenant General Ali Sayyad Shirazi**

.First Published 2008 , Tehran